وافوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

جلد اول

سنه ۱۳۰۲ ھ

ترجمه وقایه فارسی

مسمی بمنتقی الابحر

در مطبع یوسفی دهلی باهتمام محمد [illegible] طبع شد

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی خیر خلقه محمد وآله وصحبه اجمعین اما بعد بدانکه این حقیر عباد الله الغنی
عبد الحق سجاولی سرهندی که از ایام عنفوان جوانی زمام اختیار این حقیر را قاید توفیق الهی بصحبت کثیر
البرکت قبلة الاقطاب ملاذ الاوتاد موصل الطلاب الی نهایات الکمال شیخ العارفین وارث الانبیاء
والمرسلین الشیخ الاکبر والامام الاعظم شیخنا وسیدنا حضرت شیخ محمد معصوم ادام الله تعالی ظلال افادته
رسانید وچندین انفاس آنحضرت لقدس مستعد او از فیض مواید صحبت های شریف بهره مند میشد چنانچه تفصیل آن
طاقت ندارد بیت گر بر تن من زبان شود هر موی * یک شکر تو از هزار نتوانم کرد * با وجود آن نعمت عنایت
ایزدی چند گاه درسات فراغ از آن صحبت بنابر مناسبتی که بمطالعه کتب بیگر از دلائل علم داشتم اشتغال بحجة
شرح وقایه مینمودم بطریقیکه در ضمن مطالعه مبتدیان طلبه علم بکار آید [illegible] از قرائت آن قوت افزا بود
چنانکه حل عبارت و ترکیبات آن وحل بعضی از الفاظ و اعراب آن از آن مفهوم میشد احتیاج مفقود از این
کرد که بسبب فایده مستعد آن بالتزام بعضی از اهل زمانه بمراد نارسیده بر عبارات آن
گفتگو داشتند [illegible] بعضی از شاگردان [illegible] این حقیر گفتگو و در آن کرده بودند تا که بعضی از مخلصان آمده از آن
[illegible] در خاطر این حقیر فی الحقیقه [illegible] بود با وجود آنکه چون ترجمه که کتب فی الجمله مشقت کشیده بود دست داشتند
[illegible] بر حاشیه ای آن گفتگو [illegible] آمده بالمشافهه چیزها گفتند

بنا بر علیه اثر تا بنوع رسانیده بهمان قدر اکتفا نمود و چون مرکوز خاطر بود که بعد از اتمام آن بعبارتی قریب
بفهم مردم باشد خواهد نوشت بهمان طریق از ابتدا شروع کرده در سنه هزار و هشتاد و ششم اتمام نموده مسمی بـ
شرح وقایه مسمی گردانید و چون شروع و اتمام آن در اوان سلطنت محب العلماء الاتقیاء و معین الفقراء والضعفاء
السیف والزاهد والورع والتقوی سلطان محمد اورنگ زیب شاه عالمگیر بهادر بود و تزیین آن بدعای خیر آن لازم دید
فقره چند از دعای خیر آن بادشاه دین پناه دیباچه این کتاب را مزین ساخت اللهم احسن عافیته وعونه علی فشاء
شعائر الاسلام کالجمعة والجماعة ونحوها من الامور العظام کامر رعیته علی اداء الصلوة مع الاطمینان التمام وعونه
علی ... ما لا یجوز من ... کالظلم واخذ الرشوة ونحوها من اموال الحرام اللهم اغفر علی من کم
یرحم بهذا وارحم علی من قال آمین بدانکه مراد از لفظ امام که درین کتاب مذکور است امام اعظم ابوحنیفه کوفی
رحمة الله علیه و از صاحبین امام ابویوسف و امام محمد و از شیخین امام اعظم و امام ابویوسف و از طرفین امام
اعظم و امام محمد و از شرح شرح ملا محمد فخر الدین بر مختصر وقایه چون خلوص نیت در مصاحبت این حقیر است
بکرم او سبحانه تعالی امام و ... امید که مقبول خاص و عام شود و هر که ازین نصیبی گیرد این حقیر را بدعای خیر یاد آرد والله ...

کتاب الطهارة

قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا اذا قمتم الی الصلوة فاغسلوا وجوهکم وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم
وارجلکم الی الکعبین مسئله فرض در وضو چهار چیز است یکی شستن روی از موی پیشانی تا زیر ذقن و از
نرمه گوش تا نرمه گوش دیگر و هر که ... الایة اگر میانه گوش و رخساره را تر کرد و بران آب جاری نساخت کفایت
کند بنا بر روایت ابویوسف که مشهوری اگر تر کرد اعضای وضو را و بران آب روان ... وضو جایز است لیکن ...
این گفته اند که وضو وقتی جایز است که از هر عضوی یک قطره یا دو قطره جاری شود و اگر چه بوجه تعاقب آن
روان نشده باشد دوم شستن هر دو دست تا هر دو آرنج سیوم شستن هر دو پای تا هر دو شتالنگ ...
امام زفر که نزدیک وی شستن آرنج و شتالنگ در وضو واجب نیست چهارم مسح ربع سر بخلاف امام شافعی که
نزدیک وی مسح یک موی یا سه موی فرض است بنا بر آنکه خدای تعالی مطلق مسح سر حکم کرده است و مقدار را
بیان نفرموده است پس معتبر اقل ما ینطلق علیه مسح باشد که آن کمتر باشد و ... ما میگوییم قول او بجا ...

وحدیث مشهور بروایة معتبره تفسیر سیف مرفوع بحبل الله تعالی را که رسول علیه الصلوٰة والسلام بر کلحن
قومی آمده بول کرد و وضو ساخت و بر ناصیه مبارک خویش مسح کرد و کمتر ازان مروی نیست پس معتبر در فرض
همین قدر باشد زیرا که اگر کمتر ازان جایز می بود سرور علیه السلام آنرا برای تعلیم احکام آنرا نیز بیان میفرمودند
و نزدیک امام مالک مسح تمام سر فرض است چنانکه در تیمم بقول الله تعالی فامسحوا بوجوهکم مسح تمام روی فرض است
ما میگوئیم مسح سر را بر مسح روی قیاس نمی توان کرد زیرا که در مسح سر فعل پیغمبر علیه السلام است و روایت قدر کرده
دلیل است بر قدر مسطور چنانکه گذشت و نیز در تیمم مسح روی بجای شستن روی است پس بمقدار در حکم
شستن روی باشد بدانکه مسح چهارم حصه ریش فرض است نزدیک امام بقیاس مسح سر و نزدیک امام
ابو یوسف مسح تمام ریش فرض است زیرا که چون مسح ریش شستن پوست که زیر ریش است ساقط
مسح تمام ریش بجای شستن تمام زیر ریش فرض شد بدانکه بروایت ایضاح مراد چهارم حصه از ریش آنست
که متصل پوست روی است اما در اشهر روایت از امام مسح تمام موی ریش که روی را پوشیده است فرض است
وهو الاصح المختار کذا فی شرح جامع صغیر قاضیخان بدانکه مراد از مسح رسانیدن دست تر است بعضوی که بر آن مسح
فرض است بشرط آنکه تر کرده باشد دست را بآب و یا تر مانده باشد دست بعد از شستن عضوی پس اگر دست
از بعضی عضوی تر کرده مسح کند یا در دستها بعد از مسح عضوی تری مانده باشد بآن مسح کند روا نباشد مسئله اگر بعد از مسح سر تراشیده
واجب نیست که بار دیگر مسح کند و در ریش همین حکم است کذا فی حاشیة الچلپی اگر بعد از وضو ناخن تراشید واجب نیست که موضع
تراش را بار دیگر بشوید مسئله سنت در وضو چهارده چیز است یکی شستن هر دو دست تا بند دست این سنت
نزدیک بعضی پیش از استنجاست و نزدیک بعضی بعد از استنجا و نزدیک بعضی هم پیش از استنجاست و هم بعد از استنجا
و طریق شستن آنست که ظرف آب را بدست چپ گرفته اول دست راست را سه بار بشوید بعد ازان ظرف را بدست
راست گرفته دست چپ را همچنان بشوید و اگر ظرف کلانست که برداشتن آن ممکن نیست انگشتان دست چپ را جمع نموده
ازان ظرف بانگشتان آب بگیرد و دست راست بشوید بعد ازان دست راست را تا هر قدر که بخواهد در آب در آورده باید
آب گرفته دست چپ را بشوید اگر بر هر دو دست نجاست باشد که دست را در آب در آرد باید دست را از نجاست
پاک کرد نتی بروجهی که آب و ظرف نجس نشود فرض است دوم تسمیه آغاز وضو مسئله جلی است که منقول است

۴۷

ست از سلف گفتن بسم الله العظیم والحمد لله علی دین الاسلام وفضل بسم الله الرحمن الرحیم گفتن ست سیوم مسواک
کردن چهارم سه بار در دهن آب جنبانیدن پنجم سه بار در بینی آب کردن ونزدیک امام شافعی مضمضه و استنشاق
هر دو بیک غرفه سنت ست نه بهر غرفه هر دو بجا آرد ششم خلال ریش در حاشیه چلبی ست که انگشتان را از زیر ریش بجانب
خارج بکشد چنانچه پشت دست بجانب متوجه باشد هفتم خلال انگشتان هر دو دست در حاشیه چلبی ست که در آرد بعضی
انگشتان را در بعضی دیگر کذا فی اکثر المعتبرات هشتم خلال انگشتان هر دو پا در حاشیه چلبی ست که بخنصر دست چپ از خنصر
پای راست شروع کند و بخنصر پای چپ تمام کند نهم هر عضو را سه بار شستن دهم تمام سر مسح کردن یکبار بخلاف امام شافعی
که نزدیک وی سه بار سنت ست و در جامع ترمذی آمده است که علی ابن ابی طالب رضی الله تعالی عنه اعضای وضو را
سه بار شست و مسح کرد بر سر خود یکمرتبه و فرمود نیست وضوی رسول علیه السلام و در صحیح بخاری مثل این ست یازدهم
مسح هر دو گوش کردن با آب سر بخلاف امام شافعی که نزدیک او مسح گوش با آب نو سنت ست دوازدهم نیت
وضو سیزدهم ترتیب در وضو چنانکه اول روی بشوید بعد از آن هر دو دست بعد از آن مسح سر کند بعد از آن
هر دو پای بشوید بخلاف امام شافعی که نزدیک وی نیت و ترتیب هر دو فرض ست چهاردهم تر بر تر شستن بخلاف
امام مالک که آن نزدیک وی فرض ست مسئله مستحب در وضو دو چیز ست یکی شروع کردن از جانب راست
زیرا که مواظبت رسول صلی الله علیه وسلم بر شروع از جانب راست بطریق عادت بود و سنت آنست که مواظبت
بر آن بطریق عبادت باشد دوم مسح بر گردن زیرا که رسول خدا صلی الله علیه وسلم مسح کرده است بر گردن مبارک
خویش در حاشیه چلبی ست که بعد از مسح هر دو گوش به پشت هر دو دست مسح بر گردن کند زیرا که بر پشت دست تری
مستعمل نیست **فصل در نواقض وضو** مسئله ناقض وضو دوازده چیز ست یکی بر آمدن
چیزی از پیش یا از پس معتاد باشد یا غیر معتاد چون کرمی از دبر بر آید یا بادی که از قبل
یا از ذکر بر آید در این باد اختلاف مشایخ ست دوم بر آمدن چیزی از جراحت بشرط آنکه از جای خود
روان شود و برسد بموضعیکه شستن آن در وضو یا در غسل واجب است پس اگر بر زخم چیزی از جراحت بر آمد
بعد از آن خود چیزی نیز آمد ناقض وضو نباشد و نیز اگر چیزی را بدندان گزید و بر آن اثر خون دید یا خلال کرد دندان
خود را و بر خلال خون ظاهر شد یا انگشت در بینی کرد و بر آن خون دید یا بینی فشرد و از بینی مثل عدس خون بسته بر آمد

وضو نمی‌شکند و نزدیک امام شافعی برآمدن چیزی از غیر دو راه ناقض وضو نبود و نزدیک امام زفر ناقض وضو باشد اگرچه از جای
روان نشود سیوم قی که خون بسیار برابر براق باشد چنانکه براق سرخ شود پس اگر براق زرد شد وضو نمی‌شکند چهارم قی که
دهن پر باشد از طعام یا آب یا خون بسته بود و به پری دهن بسیار بخلاف بلغم که از سر نازل شود زیرا که آن بالاتفاق ناقض وضو نباشد اما بلغم
که از شکم برآید نزدیک طرفین ناقض وضو بود و نزدیک امام ابو یوسف ناقض وضو باشد بدانکه اگر اندک اندک قی کرد چون جمع کرده شود
به پری دهن رسد نزدیک امام ابو یوسف اگر در یک مجلس است جمع کرده شود و نزدیک امام محمد اگر یک شورش است جمع کرده شود پس
اگر مجلس و شورش هر دو متحد است جمع کرده شود نزدیک هر دو و اگر در هر دو اختلاف است جمع کرده نشود نزدیک هر دو و بدانکه
آنچه که از برآمدن آن وضو می‌شکند پس پلید بود پس خون که از جای خود روان نشده است و قی که به پری دهن نرسیده است
نجس نباشد و نزدیک امام محمد در غیر روایت اصول چنین نیست دلیل آن با جواب باد در ترجمه مذکور است پنجم خواب کسیکه بر پشت
یا بر پهلوی خوابیده باشد ششم خواب کسیکه سر خود را بر هر دو زانو یا بر هر دو دست خود نهاده خوابیده باشد یا بر یکی از
سرین خود خواب کرده باشد چنانچه مقعد او از زمین جدا مانده باشد هفتم خواب کسیکه تکیه چیزی خواب کرده باشد که اگر
آنچیز را دور کنند وی بیفتد بخلاف خواب ایستاده یا نشسته یا در رکوع مسنون یا در سجود مسنون که آن ناقض وضو نبود
هشتم بیهوشی نهم دیوانگی دهم مستی چنانچه در رفتار پای او بلغزد یازدهم خنده قهقهه مصلی بالغ در نماز ذات
رکوع و سجود بخلاف قهقهه کودک در این نماز یا قهقهه بالغ در نماز جنازه یا سجده تلاوت که آن ناقض وضو نبود لیکن ناقض
آن عمل باشد بدانکه قهقهه در نماز ناقض وضو وقتی است که در بیداری باشد اما در خواب ناقض وضو نبود و نزدیک امام شافعی قهقهه
ناقض وضو نیست در خواب باشد یا بیداری بود بدانکه قهقهه آنست که آواز آن همسایگان بشنوند و ضحک آنکه خود بشنود نه غیر
و تبسم آنکه نه خود بشنود و نه غیر او اول هم وضو را می‌شکند و هم نماز را و ثانی نماز را می‌شکند نه وضو را و ثالث نه وضو را می‌شکند
و نه نماز را دوازدهم مباشرت فاحشه چنانچه مرد و زن هر دو برهنه باشند و بدن یکی با بدن دیگری مساس کند و آلت مرد
ایستاده باشد و با فرج زن مساس کند بخلاف امام محمد که نزدیک وی مباشرت مذکور ناقض وضو نیست مسئله کرمیکه از جراحت
برآید ناقض وضو نباشد زیرا که کرم طاهر است و آنچه که بر آن از نجاست است قلیل است و همچنین است اگر برآمده است از ذکر مرد زیرا که از جراحت
برآمده است بنا بر آنکه ذکر محل کرم نبود و کرمیکه از قبل زن برآید در آن اختلاف مشایخ است اما کرمی که از دبر برآید ناقض وضو است
زیرا که برآمدن نجاست قلیل از دبر ناقض وضو باشد و آن کرم از نجاست قلیل خالی نبود مسئله اگر بچه گوشت از جراحت جدا

ناقض وضو نباشد و نیز اگر مردی بزن یا به ذکر مساس کرد نزدیک ما ناقض وضو نبود و همچنین است اگر زنی با زن مساس کرد بخلاف
امام شافعی که نزدیک وی مساس زن یا ذکر ناقض وضو باشد در شرح حلبی است که اختلاف در کسی است که مساس کف دست است اما آنکه بغیر کف
مساس کرده شده است وضوی وی بالاتفاق نمی شکند و نیز اختلاف در مساس بعین است اما اگر مساس کرد یکی مرد زن را بناخن
یا دندان دیگر را ناقض وضو نباشد نزدیک ما و نیز اختلاف در مس کردن بباطن کف دست است اما اگر مساس کرد به پشت دست یا به انگشتان
دست بالاتفاق وضوی نمی شکند فصل در غسل مسئله در غسل سه چیز فرض است یکی آب در دهن کردن دوم آب در بینی
کردن بخلاف امام شافعی که نزد وی این هر دو در غسل سنت است بدانکه اگر غسل کرد و بعد از آن مضغه در دندان وی طعام
باقی ماند پاک بود سیوم رسانیدن آب بر تمام ظاهر بدن لیکن مالیدن آن واجب نبود و لیس اگر در ناخن خمیر باقی مانده است شستن
زیر آن واجب باشد بخلاف ریم و گل و رنگ حنا و غیر آن زیرا که ریم در حکم بدن است بنابر آنکه از همین جا متولد است و از گل آب
نفوذ میکند و در رنگ حرج است مسئله اگر بر بدن روغن مالیده بود از آن آب روان کرد غسل جایز بود هر چند بدن آب را قبول
نکرده باشد مسئله اگر غالب است بر گمان او که بی جنبانیدن گوشواره آب در سوراخ آن نخواهد رسید جنبانیدن گوشواره واجب شود
و اگر در سوراخ گوشواره نباشد و بر گمان او غالب است که بی تکلف آب در سوراخ میرسد تکلف نکند و اگر میداند که بی تکلف آب نخواهد رسید
تکلف کند و اگر بعد از بر آوردن گوشواره سوراخ بند شده است چنانچه اگر غافل شود آب در سوراخ نمیرسد آب را بر سوراخ روان سازد
بی آنکه مثل چوب یا مانند آن تکلف کند مسئله اگر انگشتری تنگ باشد واجب است که آنرا در وضو و غسل بجنبانند تا آب در زیر آن برسد
مسئله اگر کسی را ختنه نکرده باشند نزد بعضی مشایخ واجب است بر وی که در غسل آب در قلفه رساند و اگر بول در قلفه رسید ناقض وضو
باشد اگر چه از قلفه بر نیامده باشد زیرا که نزدیک ایشان قلفه را حکم ظاهر بدن است من کل وجه و نزدیک بعضی در غسل در قلفه آب
رسانیدن واجب نباشد اما اگر بول در قلفه در آید ناقض وضو بود زیرا که نزدیک ایشان قلفه را در غسل حکم باطن بدن است و در وضو حکم ظاهر
بدن است مسئله سنت در غسل پنج چیز است یکی شستن هر دو دست دوم شستن فرج سیوم دور کردن نجاست
بدن از بعد از شستن فرج چهارم وضو کردن اما اگر در مکان غسل آب مستعمل جمع شود پایها تاخیر کند و پا بعد از غسل
جای دیگر بشوید و اگر بر تخته یا بر سنگ غسل میکند پایها نیز در وضو بشوید کذا فی حاشیة الحلبی پنجم سه بار بر تمام بدن
آب روان کردن مسئله بر زنان واجب نیست که گیسوی بافته خود را در غسل بکشایند یا تر بکنند زیرا که تر کردن بیخهای
موی کفایت میکند بنابر آنکه فرموده پیغمبر صلی الله علیه وسلم مر ام سلمه رضی الله تعالی عنها را که کفایت میکند ترا

ای ام سلمه اگر رسید آب به بیخهای موی تو و اگر مویهای زن بافته است واجب است که در مویها نیز آب رساند چنانچه
واجب است بر مرد رسانیدن آب در ریش خویش زیرا که حرج نیست اما بر مردان واجب است که گیسوی بافته خود را در غسل بکشایند
وهو الاحتیاط **فصل در موجبات غسل** موجب غسل چهار چیز است یکی برآمدن منی که از مکان خود بدفق
و شهوت جدا شده باشد بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک وی از سر عضو بدفق و شهوت برآمده باشد پس اگر از مکان
خود که پشت مرد است بشهوت جدا شد پیش از انکه برآید گرفت سر عضو را تا آنکه شهوت ساکن شد بعد از ان گذاشت
سر عضو را و بی شهوت منی از عضو بیرون آمد نزدیک طرفین غسل واجب شود بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک وی واجب
نشود و اگر پیش از بول غسل کرد بعد از ان بقیه منی ظاهر شد نزدیک طرفین بار دیگر غسل واجب شود بخلاف امام ابو یوسف رح
بدانکه برآمدن منی بصفت مذکور موجب غسل است اگرچه در خواب باشد مرد و زن درین حکم برابر است لیکن از امام محمد
در غیر روایت اصول منقول است که اگر زن احتلام و تلذذ و انزال یاد باشد غسل واجب شود اگرچه اثر تری بر جامه
یا بدن نیابد مروی است از شمس الائمه که لا یوخذ بهذه الروایة دوم غایب شدن سر ذکر در قبل یا دبر و مقدار او
بر فاعل و مفعول هر دو غسل واجب گردد سیوم دیدن منی را یا مذی را بعد از خواب اگرچه احتلام یاد نباشد بدانکه وجوب
غسل در منی ظاهر است اما در مذی بنابر آنکه احتمال است که بحرارت بدن منی رقیق شده باشد بخلاف امام ابو یوسف
که نزدیک وی در مذی غسل واجب نشود چهارم انقطاع حیض و نفاس پس اگر زن کافره بعد از انقطاع مسلمان
شده باشد غسل واجب نشود زیرا که وقت انقطاع نزدیک ما مومن بشرایع نبود اما اگر بعد از جنابت مسلمان شده باشد
غسل واجب شود زیرا که جنابت امر مستمر است پس بعد از اسلام باقی باشد مسئله وطی کردن بهایم را
بی انزال موجب غسل نیست مسئله چهار غسل سنت است یکی برای نماز جمعه هو الصحیح دوم برای هر دو عید
سیوم برای احرام چهارم روز عرفه مسئله روا است وضو به آب باران و آب چشمه و آب برف اگر متقاطر باشد مسئله روا است وضو به آبیکه
بدیر ماندگی متغیر شده باشد یا شی طاهر چون خاک و اشنان و صابون و زعفران یکی از وصف او را که مزه و رنگ و بوی است تغیر داده باشد
اما نزدیک امام ابو یوسف اگر شی طاهر مثل صابون و اشنان باشد وضو جایز باشد مگر آنکه بر آب غالب شود چنانکه آب از رقت و سیلان برآید و بگیرد و غلبه شرط نبود
پس بی آنکه بر آب غالب شود وضو جایز نباشد و نزدیک امام شافعی اگر چیزی که از جنس زمین نبود و آب متغیر بآن آب وضو روا نباشد اگرچه
غالب نبود مسئله اگر در آب جاری نجاست افتاد و اثر آن که رنگ و مزه و بوی است در آب ظاهر نشود وضو بدان جایز باشد بدانکه علما از حد جاری

اختلافست نزدیک بعضی به بردن برگ کاه جاری شود ولیکن اگر جوی را از بالا ببستند و بقیه آب ضعیف روانست وضو بآن
جایز بود زیرا که آنجا جاری نیست مسئله اگر خواهد که در آبیکه سست میرود وضو کند واجبست که بنشیند بروشی که استعمال نکند غساله
خود را یا در میان دو غرفه درنگ بکند بمقدار یکه برود غساله او مسئله اگر حوض از ده در ده کمست و یکجانب آن آب می درآید و از جانب دیگر
می برآید روا است وضو در همه جانب آن حوض و علیه الفتوی و نزدیک بعضی اگر چهار ذرع در چهار ذرعست جایز ست و در زیادت از آن
جایز نیست مگر در ممر آب مسئله اگر آب بدبوی شد و معلوم است که بوی آن از نجاست است وضو بآن روا نباشد و اگر معلوم نیست روا بود
زیرا که احتمالست که از دیر ماندگی بدبو شده باشد مسئله سگ مرده در جوی روان افتاد و عرض آنرا بند کرد اگر آبیکه متصل بسگ
میرود کمتر است از آبیکه متصل بسگ نمیرود درست است وضو جایز بود گفته است فقیه ابوجعفر بر همین یافته ایم مشایخ خود را و مرویست
از امام ابو یوسف که اگر یکی از اوصاف آب متغیر نشده است وضو کردن بآن پاک بود مسئله اگر بمیرد در آب حیوانیکه در آب میزاید چون ماهی و غوک
وضو بآن جایز باشد بخلاف حیوانیکه در آب نمیزاید اما معیشت او در آب بود چنانچه بط و مرغابی مردن آن آب پلید شود مسئله اگر در آب حیوانی بمیرد
که خون روان ندارد چون پشه و مگس و عقرب وضو بآن آب جایز بود زیرا که نجس دم مسفوح است و بنا بر حدیث وقوع مگس در طعام قال النبی صلی الله علیه وسلم اذا وقع
الذباب فی اناء احدکم فلیمقله ثم لینقله فان فی احد جناحیه داء و فی الآخر شفاء بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اگر در آب مثل ماهی یا مگس بمیرد وضو بآن
جایز نباشد مسئله روا نیست وضو بآبیکه از درخت یا از میوه فشرده باشد چون آب بیاج و آب سیر که اما آبیکه خود از درخت می برآید بآن وضو
جایز باشد مسئله اگر در آب چیزی پاک افتاد و اجزای آن بر آب غالب آمد چنانچه آب از طبع خود که رقت و سیلانست برآمد چون آب لوبیا
یا چیزی پاک را در آب جوش دادند و آب بآن غلیظ شد چنانکه شوربا یا برگهای درخت در آب افتاد و آب بآن متغیر شد چنانکه در آب رنگ برگها شد
وضو بآن جایز نباشد مسئله اگر در آب بسته نجاست افتاد وضو بآن جایز نبود مگر آنکه ده در ده باشد و در گرفتن آب برای وضو زمین آن ظاهر نشود لیکن اگر در جانب
آب نجاست ظاهر باشد نیز وضو جایز نباشد مگر در جائیکه آنجا نجاست ظاهر نشود و اگر نجاست ظاهر نباشد در هر جا وضو جایز بود و نیز از موضع غساله وضو جایز باشد زیرا که ده در ده در حکم
آب جاری بود اعتراض محی السنه و جواب آن خباب در ترجمه کوثر است فصل در آب مستعمل مسئله روا نیست وضو بآب مستعمل بدانکه در آب مستعمل چند اختلافست
یکی در چیزیکه بآن مستعمل میگردد نزدیک شیخین مستعمل میشود بازاله حدث و بنیت عبادت و نزدیک امام محمد مستعمل نمیگردد مگر بنیت عبادت بخلاف امام شافعی که نزدیک وی
مستعمل نمیگردد مگر بازاله حدث اما ازاله حدث نزدیک او بی نیت حاصل نشود زیرا که نیت در وضو شرط است نزدیک وی دوم در وقت مستعمل شدن بدانکه آب
چون از عضو جدا شود مستعمل میگردد در شرح چلپی می آرد اگر از عضو جدا نشده است مستعمل نمیگردد بالاتفاق بعد از آنکه جدا شد بمجرد جدا شدن مستعمل میگردد
بانکه در هدایه است و نزدیک بعضی مستعمل نشود مگر وقتیکه در زمین یا در آوند یا در دست قرار گیرد سیوم در حکم مستعمل

نزدیک امام آب مستعمل نجس است نجاست غلیظه و نزدیک امام ابو یوسف نجس است نجاست خفیفه و نزدیک امام محمد طاهر است غیر مطهر و نزدیک امام مالک
در قول قدیم و نزدیک امام شافعی طاهر و مطهر است اما میگوییم اگر طاهر و مطهر بودی بایستی که پیغمبر از آن وضو جایز بودی بعد از آن جایز
بودی خوردن اما کسی این نگفته است **فصل در دباغت** مسئله چرم هر چیز بدباغت پاک شود مگر چرم خوک و آدمی بدانکه دباغت دو گونه
است حقیقی و حکمی ... نجاست از چرم اما اگر دباغت بدارو باشد چون برگ سلم و جز آن این دباغت حقیقی گویند بعد این دباغت نجاست هرگز عود نکند بالاتفاق و اگر
یا با آفتاب دباغت کرده باشد این دباغت حکمی نامند بعد این دباغت از امام دو روایت است اما اصح آنست که هم نزدیک امام
و هم نزدیک صاحبین نجاست آن نیز هرگز عود نکند چنانچه در جامع الرموز است بدانکه صحیح آنست که نافه مشک پاک است تر باشد یا خشک از ذبیحه
باشد یا از غیر ذبیحه کذا فی حاشیه چلپی مسئله حیوانیکه پوست آن بدباغت پاک شود بذکوة پوست و گوشت آن هر دو پاک گردد اگرچه خوردن
گوشت آن حرام باشد و آنکه پوست آن بدباغت پاک نشود بذکوة نیز پاک نگردد و بدانکه مراد از ذکوة آنست که مسلم یا کتابی ذبح کند
و تسمیه دانسته ترک نماید مسئله پنج چیز از میته پاک است موی و استخوان و پی و سم و شاخ و پاک است موی آدمی و استخوان آن
پس جایز نیست نماز کسیکه دندان شکسته خود را بجای خود نهاده باشد اگرچه از قدر درم زیاده بود بخلاف امام محمد که نزدیک او در زیاده از قدر
درم جایز شود **فصل فی البیر** مسئله اگر در چاه نجاست افتاد یا حیوانی بمرد و آماس کرد یا عضوی از آن منجرح شد مثل آدمی یا
در چاه بمرد تمام آب آنچاه برآورده شود و اگر ممکن نباشد قدر آبیکه در آنچاه است باید برآورد امام محمد آنرا تقدیر کرده است از دو صد دلو تا سه صد
دلو و صحیح آنست که در قدر آن بقول دو مرد که ایشان در امر آب بینائی باشند اعتماد کنند مسئله اگر مانند کبوتر یا ماکیان در چاه بمرد
از چهل دلو تا شصت دلو برآرند و در مانند موش یا گنجشک از بیست دلو تا سی دلو و معتبر دلو میانه است مسئله اگر از چاه نجاست برآید یا حیوانی
مرده برآمد که آماس نکرده است یا عضوی از او جدا نشده است یا مجروح نگشته است و معلوم نیست که آن نجاست و حیوان از چه وقت افتاده است
نزدیک امام از شبانه روز نجاست آنچاه حکم کرده شود و اگر آماس کرده است یا اعضای وی منقطع شده است و ریخته است از سه شبانه روز حکم باید کرد
و نزدیک صاحبین از وقتیکه نجاست یا حیوان را به بینند یا از وقتیکه یقین شود بوقوع آن از همانوقت حکم کرده شود بنجاست آن چاه
مسئله سور آدمی و اسپ و سور حیوانی که گوشت آن حلال است پاک است و سور سگ و خوک و درنده نجس است و سور گربه
و ماکیان کوچه گرد و طیور شکاری و سواکن بیوت مکروه است و سور حمار و استر مشکوک است و در جامع الرموز می آرد که
کنندگی مشکوک است لیکن در پاکی آن شک نیست و هو الصحیح پس اگر غیر از مشکوک آب دیگر نباشد هم بدان وضو کند و تیمم هم
کند بخلاف آب مکروه که اگر آب دیگر نباشد و با آن وضو کند بهمان کفایت نماید مسئله عرق هر چیزی در حکم سور آن چیز است

والحمار والدجاجة

زیرا که سور بلعاب آمیخته است و حکم لعاب و عرق یکی است بنا بر آنکه هر دو از گوشت متولد اند مسئله اگر غیر از نبیذ تمر آب
دیگر نباشد و نیز شیرین و رقیق باشد نزدیک امام وضو بکند و نزدیک امام ابو یوسف تیمم کند و نزدیک امام محمد هم تیمم کند و هم وضو
بکند و اگر سخت شده است و ترش گشته است و سکر می آرد وضو بآن بالاتفاق جایز نبود باب التیمم مسئله تیمم جایز است مر محدث را
و جنب را و حایض را و نفسا را اگر ایشان قادر نباشند بر آبی که کفایت کند مر طهارت ایشان را پس اگر جنب بقدر وضو آب یافت
وضو بروی واجب نشود بخلاف امام شافعی که نزدیک وی واجب شود و برای غسل تیمم کند اما اگر جنب را حدث رسید که وضو واجب میکند
و بقدر وضو آب یافت بالاتفاق وضو واجب شود و برای غسل تیمم کند چنانکه جنب غسل کرد و بر عضوی از اعضا غیر وضو آب نرسید
و آب تمام شد بعد از آن وضو شکست بقدر وضو آب یافت و چنانکه عضوی را که در غسل باقیمانده است کفایت نمیکند وضو واجب شود
و برای غسل تیمم کند و اگر با محدث آبی باشد که کفایت کند بعض اعضا را او را نزدیک ما تیمم کند زیرا که شستن بعض اعضای
نفع نمیکند و نزدیک امام شافعی بعض اعضای را بشوید و برای باقی تیمم کند مسئله اگر آب بر یک میل باشد بنا بر ظاهر الروایت
تیمم جایز بود و میل ثلث حصه فرسخ باشد و نزدیک بعضی سه هزار و پانصد گز بود و یا چهار هزار گز و در جامع الرموز می آرد
یک گز بیست و چهار انگشت باشد بشمار حروف مکتوب لا اله الا الله محمد رسول الله و بنا بر روایت حسن اگر در جانب توجه
بر دو میل است تیمم جایز بود و در کمتر از آن جایز نبود و در جوانب دیگر اگر بر یک میل باشد نیز تیمم جایز بود زیرا که در رفتن
آمدن دو میل شود مسئله مریضی اگر بر استعمال آب قدرت ندارد یا باستعمال آب مرض زیاده تر میشود تیمم جایز بود
بخلاف امام شافعی که نزدیک وی برای جواز تیمم خوف تلف عضو شرط باشد ما میگوییم که ضرر زیادتی بها مباح میکند تیمم را
نزدیک همه پس ضرر زیادتی مرض که فوق این ضرر است مباح بکند بطریق اولی مسئله اگر استعمال آب از سردی
ضرر میکند چنانچه مریض میسازد و یا عضوی را تلف میکند تیمم جایز بود کذا فی جامع الرموز مسئله رواست تیمم از برای خوف
آدمی و درنده و مار و آتش و جز آن اگرچه آب نزدیک باشد و نیز رواست برای خوف تشنگی اگرچه آب در دست دارد
و در حاجت طلبی است که خوف تشنگی خود باشد یا رفیق خود یا خوف تشنگی مرکب خود باشد یا سگ خود و رواست برای احتیاج
خمیر کردن آرد اگر مسافر آب یافت و گمان میکند که کسی آن را برای خوردن مباح ساخته است جایز نیست او را که با وجود آن
تیمم کند مگر آنکه آب بسیار باشد که گمان کرده شود که هم برای خوردن خواهد بود و هم برای وضو و اگر آب یافت
و گمان میکند که برای وضو مباح ساخته اند خوردن از آن جایز باشد و نزدیک امام فضلی عکس این است یعنی اگر برای خوردن ساخته

جایز بود و اگر برای وضو نشست خوردن روا نباشد پس بر تقدیر نزدیک وی تیمم روا بود مسئله اگر آلت بر آوردن آب
چون دلو و مانند آن موجود نباشد تیمم جایز بود مسئله اگر خوف فوت نماز عید باشد رواست که تیمم کرده در نماز
شروع بکند و اگر در نماز عید وضو شکست و خوف است که اگر وضو میکند نماز فوت خواهد شد نزدیک امام روا است
که تیمم کرده بر همان تحریمه بنا کند بخلاف صاحبین که نزدیک ایشان تیمم کرده از سر شروع نماید و اگر تیمم شروع کرده بود
و در نماز تیمم شکست بالاتفاق روا باشد که تیمم کرده بر تحریمه اول شروع نماید مسئله اگر خوف فوت نماز جنازه
باشد روا است مر غیر ولی را که با وجود آب به تیمم نماز خواند مسئله روا نیست تیمم از برای خوف فوت نماز جمعه
و نماز وقتی زیرا که بدل جمعه ظهر است و بدل وقتی قضا مسئله دو ضربه در تیمم فرض است یکی برای مسح روی
و یکی از برای مسح هر دو دست تا آرنج بدانکه ترتیب در تیمم نزدیک امام شرط نیست اما استیعاب شرط است و
علیه الفتوی پس اگر در عضوی از اعضای تیمم بماند که مسح نشود تیمم روا نبود و طریق حسن در مسح هر دو دست
است که بوسطی و بنصر و خنصر دست چپ بجزے از کف آن دست بر ظاهر دست راست از سر انگشتان تا آرنج
مسح کند بعد از آن بانگشت شهادت و بانگشت نر ارنج تا سر انگشتان بر باطن آن مسح نماید و همچنین بدست
راست بر ظاهر و باطن دست چپ مسح کند بعد از آن اگر در میان انگشتان غبار نرسیده باشد واجب است
که خلال انگشتان کند پس برای خلال انگشتان بضربه سیوم محتاج شود مسئله نزدیک طرفین رواست تیمم
هر چه از جنس زمین بود و طاهر باشد چون خاک و ریگ و سنگ و کلوخ و سرمه و زرنیخ پس بطلا و نقره روا نبود مگر آنکه بخاک آمیخته
باشد و نیز بگندم و جو روا نباشد مگر آنکه گرد آلود بوند و نیز بزمینی که در آن نجاست افتاده باشد روا نبود هر چند اثر نجاست نمانده باشد
اما بعد از زوال اثر نجاست نماز در آن زمین جایز بود و نیز بخاکستر جایز نباشد و نزدیک امام ابو یوسف تیمم روا نبود مگر بخاک و ریگ و نزدیک
امام شافعی جایز نبود مگر بخاک مسئله با وجود قدرت بر زمین تیمم بغبار جایز بود پس اگر شخص خانه را جاروب کرد یا دیوار انداخت یا گندم
بیمود و بر روی و هر دو دست وی غبار نشست و بر آن دست مالید تیمم جایز باشد اما بمجرد نشستن غبار بی مالیدن دست تیمم روا نبود مسئله
نیت در تیمم فرض است بخلاف امام زفر پس اگر شخص را دو حدث باشد چون جنابت و موجب وضو به نیت هر دو یک تیمم کافی باشد و اگر به نیت
یک حدث تیمم کرد از حدث دوم کفایت نکند مسئله اگر کافر به نیت اسلام تیمم کرده مسلمان شد روا نیست که بآن تیمم نماز گذارد زیرا که
نزدیک طرفین در تیمم شرط است که نیت کند عبادت مقصوده را که بی طهارت درست نباشد بخلاف امام ابو یوسف که نزدیک او بآن تیمم نماز روا بود زیرا که

نزد یک او عبادت مقصوده شرط است اگرچه بی طهارت درست باشد پس اگر برای نماز جنازه و یا سجده تلاوت تیمم کرد نماز بآن بالاتفاق
روا بود و اگر برای مس مصحف یا دخول مسجد تیمم کرده است بالاتفاق نماز خواندن بآن جایز نباشد زیرا که نماز جنازه و سجده تلاوت عبادت
مقصوده است که بی طهارت درست نشود و مس مصحف و دخول مسجد عبادت مقصوده نیست اما تیمم به نیت نماز آن مباح میکند مس مصحف
و دخول مسجد را مسئله اگر کافری بی نیت وضو کرده بعد از آن مسلمان شده است روا است که بآن وضو نماز بخواند بخلاف امام شافعی که نزد یک او بوضو
کافر نماز جایز نشود و اگرچه نیت کرده باشد زیرا که نیت کافر معتبر نیست با آنکه در وضو فرض است نزد یک او و نزد ما نیت در وضو فرض نیست
پس اگر با نیت وضو کرد و بطریق اولی جایز بود مسئله روا است تیمم در وقت نماز و پیش از وقت آن بخلاف امام شافعی که نزد یک او اگر پیش از وقت
تیمم کرده است روا نیست که در وقت بآن تیمم نماز بخواند زیرا که خاک نزد یک او خلف ضروری است مر آب را و نزد یک ما خلف مطلق است و مقوی قول ما
حدیث پیغمبر است صلی الله علیه و سلم التراب طهور المسلم ولو الی عشر حجج مسئله اگر شخصی از رفیق آب طلبید و نداد و نماز آن شخص به تیمم ادا شد
دیگر بعد از نماز داد و آن نماز را اعاده نکند و در هدایه میگوید اگر پیش از طلب تیمم کرد نیز جایز بود و بر روایت مبسوط جایز نباشد زیرا که
طلب آن از رفیق واجب بود بنا بر آنکه آب در عرف مبذول است مگر بقول حسن بن زیاد که نزد یک او در طلب حرج است زیرا که سوال ذل است
و تیمم شروع شده است مگر از برای دفع حرج ما میگوییم در سوال آب احتیاج ایشان ذل نیست زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بعض حوایج خود را
از غیر خود طلب کرده است در زیادات میگوید شخصی به تیمم نماز میخواند در آن نماز مردی آب دید و او را ظن شد یا شک شد که نخواهد داد
نماز خود را تمام کند زیرا که شروع نماز صحیح شده است پس بشک قطع نکند اما اگر خارج نماز آب دیده است و شک شده است که نخواهد داد
روا نیست که پیش از سوال به تیمم نماز بخواند زیرا که قدرت و عجز مشکوک فیه است پس شروع بشک حلال نباشد و اگر در نماز شخصی آب دید با
ظن شد که خواهد داد نماز را قطع کرده از او آب طلبید نیز در زیادات است اگر در نماز آب دید و بعد از نماز از او طلب کرد و اگر داد نماز را
اعاده کند و اگر به بهای موافق داد و ادا در آن قدرت است نیز اعاده کند و اگر ابا کرد نماز تمام شود و اگر بعد از ابا داده باشد یا بعد از دادن
تیمم او خواهد شکست اگر به تیمم نماز میخواند در میان نماز شخصی آب دید و با ظن آنکه خواهد داد نماز را تمام کرد و بعد از فراغ از و آب طلب نمود اگر داد نماز
باطل شود و اگر نداد نماز وی جایز باشد زیرا که ظاهر شد که ظن خطا بود مسئله بیک تیمم هر قدر که بخواهد از فرض و نفل روا بود بخلاف امام شافعی که
نزد یک وی بیک تیمم دو فرض جایز نباشد کذا فی الهدایه مسئله هر چه ناقض وضو است ناقض تیمم است و نیز ناقض تیمم است قدرت او بر آب که کفایت
کند مر طهارت او را پس اگر متیمم بقدر طهارت آب یافت تیمم او باطل شود و بعد از آن چون آب معدوم شود واجب است که تیمم را اعاده کند و اگر جنب تیمم کرد بدن
خود را شست مگر پشت را و آب معدوم شد بعد از آن حدث رسید که موجب وضو باشد و از برای هر دو حدث یک تیمم کرد بعد از آن آب یافت که

۱۲۸

وعلى الاستقبال فلو وجدت وبهوى الصلوة بطلت صلوته [illegible]

حدث را کفایت کند تیمم او در حق هر دو حدث باطل شود و اگر هیچ یکی را کفایت نمیکند تیمم هر دو حدث باقی است و الکفایت میکند
یکی معین همان را بشوید و در حق دیگر تیمم ثابت ماند و اگر کفایت میکند هر یکی را لکن معین نیست بشوید زیرا که جنابت غلیظ تر است
اما بعد از شستن پشت برای حدث وضو تیمم دوباره واجبست و اگر اول برای حدث وضو تیمم کرد بعد از آن غسل نشست جنب دو
در اعاده تیمم حدث وضو دو روایت است و اگر آب بوضو صرف کرد برای جنابت بالاتفاق تیمم دیگر کند اما اگر برای هر دو حدث یک تیمم نکرد
بلکه پیش از حدث وضو برای جنابت تیمم کرد چون حدث وضو رسید برای آن تیمم دیگر کرد بعد از آن بقدر هر دو حدث آب یافت حکم این
حکم وجوه مذکور است و اگر برای آن تیمم دیگر نکرده است که آب بقدر هر دو حدث مذکور یافت حکم این ظاهر است و اگر آب یافت که هیچ
کفایت نمیکند تیمم جنابت باقی است پس برای حدث تیمم دیگر کند و مستحب است که از برای تقلیل جنابت هر قدر که بشست شسته شود باید کو
بشوید و اگر آب یافت که بشستن کفایت میکند وضو را تیمم جنابت باطل شود پس اول پشت را بشوید و برای حدث وضو تیمم کند و اگر وضو را
کفایت میکند و پشت را کفایت نمیکند تیمم او باقی است و واجب است که با آن آب وضو کند و اگر به یکی غیر معین کفایت میکند پشت را بشوید و برای
حدث وضو تیمم کند و اگر وضو کرد برای جنابت تیمم دیگر کند و اگر پیش از شستن پشت برای حدث وضو تیمم کرد بعد از آن شستن پشت شود
تر و از یادات برای حدث وضو تیمم دیگر کند در روایتی اصل تیمم او کافی شد و اگر بر بدن یا جامه او زیاده از قدر درم نجاست باشد با وجود آب
قدرت بر آب ثابت نشود زیرا که شستن نجاست اهم است پس باید که آب را بنجاست صرف کند بدانکه چنانچه قدرت بتملیک ثابت شود
به اباحت نیز ثابت شود پس اگر شخص بقدر یک وضو آب باشد و وی مر جماعت متیممان را اذن بکند که این آب را بر شما مباح کردم هر که از شما
بخواهد بدین آب وضو بکند تیمم همه باطل شود و اگر یکی وضو کرد دیگران تیمم را اعاده کنند زیرا که هر واحد را قدرت ثابت شده بود و برای
کفایت کند مر طهارت او را و اگر گفت این آب بشما دادم و ایشان قبض نمودند تیمم همه بالاتفاق باقی باشد اما نزد یک صاحبین
از برای آنکه بشیاع ملک مشترک ثابت شود پس بهر کدام حصه خواهد رسید که کفایت نکند مر طهارت او را و نزد یک امام بنا بر آنکه
موهوب در مشاع در ملک واهب میماند هو الاصح پس اباحت ثابت نشود زیرا که چون هبه باطل شد اباحت که در ضمن آن است
نیز باطل شد بعد از آن اگر ایشان بر یکی مباح ساخته اند نزد یک صاحبین تیمم وی باطل شود بخلاف امام که نزد یک این
تیمم وی نیز باقی باشد زیرا که چون آب در ملک ایشان نه در آمد اباحت آن از ایشان جایز نبود مسئله اگر متیمم مرتد شد نعوذ بالله
تیمم ثابت ماند و اگر باز مسلمان شود بآن تیمم نماز وی جایز بود زیرا که کفر ناقض تیمم نباشد مسئله اگر شخص امیدوار است که
در وقت نماز آب خواهد یافت مستحب است او را که تا آخر وقت مستحب تاخیر کند و پیش از آنکه وقت بکراهیت رسد به تیمم نماز

۱۴

15

بخواند امید یقین باشد یا ظن بود چنانچه در حاشیه چلپی نوشت مسئله اگر ظن شد که آب قریب است تا یک غلوه جستن آب آن
واجب شود و غلوه به سیصد گز تا چهارصد گز باشد و بقول امام ابو یوسف بعید آنست که اگر برای آب برود قافله از نظر غایب شود این قول
تیمم جایز بود و صاحب محیط همین قول را اختیار نموده است مسئله اگر مسافری را در رحل او آب بود و او را فراموش شد و به تیمم نماز خواند
اعاده آن نکند اگر چه در وقت نماز یاد وی آمد مگر بقول امام ابو یوسف و بقول بعضی اختلاف در صورتیست که خود نهاده باشد یا غیر او بامر او
نهاده باشد اما اگر غیر او بی امر او نهاده است باتفاق روا بود و بقول بعضی اختلاف باقیست اگر چه غیر او بی امر او نهاده باشد کما فی
الهدایه مسئله چون مانع از وضو از جهت عبد باشد تیمم جایز بود چنانکه کفار مسلمانی را که در بند ایشان باشد از وضو منع کنند یا محبوس
در حبس را نگاهبانان از وضو مانع آیند یا ظالمی شخصی را بگفت که اگر وضو کردی ترا قتل خواهم کرد اما چون مانع برطرف شود نماز را که با
تیمم خوانده باشد اعاده کند کما فی الذخیره باب المسح علی الخفین مسئله مسح بر خفین ثابت شده است بحدیث مشهور
و از کتاب ثابت نمیشود مگر شستن پای پس زیادتی بر کتاب لازم آمد و بحدیث مشهور زیادتی بر کتاب جایز باشد مسئله
محدث را نه برای جنب مسح بر موزه جایز باشد مگر آنکه جنب بود و صورت آن نزد بعضی چنین باشد که جنب تیمم کرد بعد از آن
او را حدث وضو رسید و با او بقدر وضو آب بود با آن وضو کرد موزه پوشید بعد از آن بقدر غسل آب یافت و غسل نکرد چون آب بعد و تمام شد
و او را حدث وضو رسید بهر اجنابت تیمم کند و بهر حدث مذکور اگر بقدر آن آب یابد وضو کند و موزه را از پای نکشد زیرا که روا است او را که بر موزه
مسح کند مسئله سنت در مسح موزه آنست که به سه انگشت کشاده از سر انگشتان پای تا ساق سه خط بر موزه بکشد اما اگر در وقت
مسح انگشتان دست را نکشاد لیکن بقدر سه انگشت مسح کرد جایز باشد زیرا که واجب مقدار سه انگشت دست است و آن حاصل شد
و اگر یک انگشت را سه بار تر کرده هر بار بر جای مختلف از موزه مسح نمود نیز جایز بود بنا بر دلیل مذکور و اگر هر بار بر جائی دیگر مسح نکرد روا نباشد
زیرا که قدر واجب با آن حاصل نشود و اگر با انگشت نر و با انگشت شهادت مسح کرد نیز جایز باشد زیرا که میان این دو انگشت مقدار یک
انگشت دیگر بود بدانکه چون صفت مسح موزه را از امام محمد پرسیدند فرمود انگشتان هر دو دست را بر کف هر دو دست یا با کف هر دو
دست بر مقدم موزه نهاده تا ساق بکشد اما اگر بسر انگشتان مسح کرد جایز نبود مگر آنکه مقدار واجب از موزه تر شود کما فی المحیط
و در ذخیره میگوید اگر آب متقاطر باشد بسر انگشتان مسح جایز بود مسئله اگر به پشت کف دست مسح کرد جایز بود اما سنت
بر روی کف دست است چنانچه جایز است شروع مسح از جانب ساق و سنت خلاف آنست مسئله اگر شخصی مسح موزه را
فراموش کرد و موزه او به آب باران تر شد مسح موزه حاصل شود و همین حکم است در مسح سر مسئله اگر در گیاه رفت و هر دو موزه

ازو تر شد مسح موزه حاصل شود اگرچه تری از شبنم باشد هو الصحیح مسئله اگر موزه شتالنگ هر دو پای را بپوشد مسح بر آن موزه
جایز بود اگرچه بمقدار کمتر از سه انگشت خورد از پای ازان ظاهر شده باشد اما اگر مقدار سه انگشت ظاهر شود مسح بران جایز نباشد
زیرا که بمنزله خرق کثیر بود مسئله اگر موزه فراخ باشد چنانچه از بالای موزه پای نمودار شود باک نباشد و مسح روا بود مسئله
اگر جرموق از چرم یا از مانند آن باشد مسح بران جایز بود اگرچه بموزه پوشیده باشد و اگر از کرباس یا از مانند آن باشد مسح بران
روا نبود اگرچه بر موزه پوشیده باشد مگر آنکه تنگ باریک باشد چنانکه تری مسح از جرموق گذشته بموزه برسد و اگر جرموق چرم یا مانند چرم بعد
حدث بالای موزه پوشید مسح بران جایز نبود و اگر پیش از حدث پوشیده است جایز بود اما اگر بر جرموق مسح کرد بعد ازان آن را از پای
کشید مسح را بر موزه اعاده کند و اگر یک جرموق را کشیده است بر موزه آن جرموق و بر جرموق موزه دیگر مسح کند کذا فی جامع الرموز
و نزدیک امام ابو یوسف جرموق دیگر را نیز بکشد و بر هر دو موزه مسح کند و اگر بر موزه دو ته مسح کرد بعد ازان یک ته را دور کشید قول اصح آنست
که بر ته دیگر مسح را اعاده کند بدانکه جرموق آنست که از برای محافظت موزه آن را بر موزه میپوشند تا از آلایش و نجاست وقایه شود
مسئله اگر جورب سخت باشد که بی بستن بر ساق استاده ماند و زیر آن یا در زیر و بالای آن چرم بود مسح بران جایز باشد
و اگر سخت باشد و در زیر آن چرم نبود نزدیک امام مسح بران جایز نبود بخلاف صاحبین که نزدیک ایشان جایز بود و مرویست که امام 16
بقول صاحبین رجوع کرده است و به یفتی مسئله مسح بر موزه وقتی جایز بود که بعد از پوشیدن موزه در وقت حدث وضو تمام باشد پس اگر
وضو غیر مرتب کرد چنانچه اول هر دو پای را شسته موزه پوشید بعد ازان باقی اعضای شسته بعد ازان حدث لاحق شد یا وضو
مرتب کرد و پای راست را شسته یک موزه پوشید بعد ازان پای چپ را شسته موزه دیگر پوشید بعد ازان حدث رسید
در هر دو صورت مسح بر موزه جایز بود زیرا که در وقت حدث وضو تمام بوده است اگرچه در وقت پوشیدن موزه وضو تمام نبود مسئله
روا نیست مسح بر دستار و کلاه و برقع و قفازه که آن را بر دست میپوشند تا چنگال باز و مانند آن در دست نخلد مسئله
فرض در مسح موزه مقدار سه انگشت دست است زیرا که مسح موزه پیغمبر صلی الله علیه وسلم سه خط بوده است پس معلوم شد
که با انگشتان دست بود نه بکف دست و نیز معلوم شد که آنچه از مقدار سه انگشت زیاده بود فرض نباشد زیرا که آب مستعمل
خواهد بود و آنچه آب مستعمل باشد آن را در شرع اعتبار نیست پس فرض نباشد مسئله در مسح موزه غیر از مقدار سه انگشت
فرض نیست مسئله مدت مسح مقیم را از وقت حدث تا یک شب و یک روز است و مسافر را تا سه شب و سه روز
بنا بر قول پیغمبر صلی الله علیه وسلم یمسح المقیم یوما ولیلة والمسافر ثلثة ایام ولیالیها و چون پیش از حدث

١٧

حدث احتیاج بمسح نیست شروع مدت مذکور از وقت حدث معتبر باشد مسئله هرچه ناقض وضو باشد ناقض مسح موزه بود
ونیز برآوردن یک موزه ناقض مسح موزه باشد زیرا که چون یک پای از موزه بیرون شد شستن یکپای فرض شد شستن پای دیگر
نیز فرض باشد بنابر آنکه جمع درمیان غسل و مسح جایز نیست ونیز ناقض مسح باشد در آمدن آب در موزه اگر تمام پای را
شسته باشد ونزدیک ابوجعفر اگر بر اکثر پای آب روان شد نیز ناقض مسح بود مسئله چون مدت مقیم و مسافر تمام شود
شستن پای هر دو واجب گردد پس اگر شخصی وضو دارد و مدت مسح او تمام شد یا موزه از پای کشید واجب است که هر دو پا بشوید
و بس و اند که نزدیک امام مالک شستن همه اعضای دیگر نیز بروی فرض باشد زیرا که نزدیک وی موالات در وضو فرض است مسئله
بیرون آمدن اکثر پاشنه بجانب ساق نزدیک امام خروج پای از موزه متحقق گردد پس مسح منتقض شود و شستن هر دو پای
واجب گردد و بروایتی قدوری بیرون آمدن اکثر پای خروج متحقق شود و در جامع الرموز می آرد این وقتی است که بقصد برآوردن
موزه پا جنبانیده باشد اما اگر به سبب فراخی موزه یا جز آن این قدر زائل شد بالاجماع ناقض مسح نباشد کذا فی النهایة وغیرها مسئله
اگر موزه پاره شد بمقدار سه انگشت خورد از پای از زیر ساق ظاهر گشت مسح بران جایز نباشد و در کمتر ازان جایز بود اما اگر پاره گی
طویل است که سه انگشت در ان می در آید لیکن قدر سه انگشت ظاهر نشود مسح جایز نباشد و اگر پاره گی متصل است اما در رفتن بمقدار
سه انگشت ظاهر نشود مسح جایز نباشد و همچنین ساخته میشود از ریسمان و مانند آن که از زیر شتالنگ مشقوق باشد اگر بعد از بستن شق را
مقدار سه انگشت از کعب ظاهر نشود مسح بران جایز باشد و اگر مقدار مذکور ظاهر شود مسح جایز نباشد مسئله اگر یک موزه از چند جا
پاره شده است و از هر جا اندکی از پای ظاهر میشود اما چون همه جمع کرده شود بمقدار سه انگشت میرسد مسح جایز نباشد و اگر بمقدار سه انگشت
نمیرسد یا پاره گی در دو موزه باشد و بجمع کردن بمقدار سه انگشت میرسد جایز بود مسئله اگر مقیم بر موزه مسح کرد و پیش از
گذشتن یک شبانه روز مسافر شد مدت سفر را تمام کند و اگر مسافر پیش از یک شبانه روز مقیم گشت مدت اقامت را تمام
نماید و اگر مسافر بعد از یک شبانه روز مقیم شده است یا مقیم مسافر گشته است موزه را از پای برآرد **فصل در مسح**
جبیره مسئله مسح بر جبیره جایز بود اگرچه در وقت حدث بسته باشد و کشادن جبیره مسح را باطل نمیکند مگر آنکه
جراحت به شده باشد بدانکه مسح اگر ضرر میکند ترک آن جایز باشد و اگر ضرر نمیکند ماخوذ است که ترک مسح جایز
نشود و بدانکه مسح بر جبیره وقتی جایز بود که بر مسح عضو قدرت نباشد چنانچه بر غسل آن قدرت ندارد
چنانکه رسیدن آب مسح بر عضوی مضر باشد یا کشادن جبیره ضرر میکند اما اگر بر مسح عضو قدرت باشد

جایز نیست که بر جبیره مسح کند مسئله اگر در عضوهای وضو کننده باشد و متوضی از شستن آن عاجز شود واجب
است بر شقاق آب جاری کند و اگر از جریان آب نیز عاجز آید بر شقاق مسح کند و اگر از مسح نیز عاجز شود گرد شقاق
را بشوید شقاق را بگذارد مسئله اگر شخص هر دو دست شقاق دارد و بسبب آن از وضو کردن عاجز باشد جایز است
که از غیر خود استعانت کند و اگر از غیر استعانت نکرد و به تیمم نماز خواند جایز بود بخلاف صاحبین که نزد ایشان جایز نباشد
مسئله اگر شقاق دارد و دارو نهاد و بالای دارو آب روان کرد وضو جایز بود و اگر چه دارو از شقاق بیفتد مگر آنکه موضع
شقاق به شده باشد پس واجب شود که آن موضع را بشوید مسئله اگر رگ کشاد و بر سر جراحت خرقه نهاد و بالای آن عصابه
بست نزدیک بعضی واجب است که بر خرقه مسح کند پس اگر بر عصابه مسح کرد روا نباشد و نزدیک بعضی اگر بستن عصابه
بی اعانت غیر ممکن باشد مسح بر عصابه جایز شود و اگر ممکن نباشد جایز بود و نزدیک بعضی اگر کشادن عصابه
و شستن زیر آن بجراحت ضرر نمیکند مسح بر عصابه جایز باشد و اگر ضرر میکند جایز نباشد پس عصابه را بکشاید و زیر
آن را تا موضع جراحت بشوید بعد از آن عصابه را ببندد و بر موضع جراحت مسح کند و همین حکم است در خرقه که انبوه
جراحت زیاده باشد لیکن عامه مشایخ بر آنند که بر عصابه مسح روا بود و اگر درمیان دو گره عصابه چیزی از بدن
ظاهر باشد مسح بر آن جایز بود هو الاصح زیرا که اگر آن را بشوید غالب آنست که عصابه تر شود و تری آن بجراحت نفوذ کند مسئله
در مسح جبیره و عصابه بروایت حسن استیعاب شرط باشد و نزدیک بعضی شرط نبود پس اگر بر اکثر آن مسح کرد کفایت کند
تمام مسح کردن مسئله اگر بر عصابه یا جبیره مسح کرد بعد از آن آن را دور کرده باز بست اگر بخواهد مسح را نیز اعاده کند
و اگر اعاده نکرد هم جایز باشد و اگر بجای آن عصابه دیگر بسته باشد بهتر است که مسح را اعاده کند مسئله اگر بر عصابه یا جبیره
یکبار مسح کرد کافی بود زیرا که تکرار شرط نیست گذشته یا مسح کند هو الاصح **باب الحیض والنفاس** خون خارج شدن از زنان یکی حیض
دوم استحاضه سیوم نفاس مسئله حیض خونی است که از رحم دختر نه ساله یا زیاده از آن پیش از سن ایاس بی بیماری
ظاهر شود پس خونیکه از رحم نباشد یا از رحم بمرض باشد یا بی مرض پیش از نه سال یا در سن ایاس ظاهر شود
حیض نبود و اگر خون دختر نه ساله همیشه جاری شود بعض آن حیض باشد و بعض دیگر استحاضه نبود زیرا که
بعض باقتضای طبیعت خواهد بود و بعض بسبب مرض مسئله صحیح آنست که وقت حیض پیش از سن ایاس باشد و اکثر
مشایخ سن ایاس را به شصت سال تقدیر کرده اند و مشایخ بخارا و خوارزم پنجاه و پنج سال تقدیر نموده اند

۱۸

پس خونیکه بعد از مدت ظاهر شود باعتبار ظاهر مذهب حیض نبود و اختیار نیست که اگر خون سیاه یا سخت سرخ باشد حیض
بود پس اگر حیض از تمام اقتداء با شهر و ظاهر شود عدت با شهر باطل کند و اگر بعد از عدت با شهر ظاهر شد باطل نکند و اگر
رنگ زرد یا سبز یا خاک رنگ باشد در مدت دیده استحاضه باشد مسئله اقل مدت حیض سه شبانروز است و اکثر آن ده شبانروز
و نزدیک امام ابو یوسف اقل حیض دو روز و اکثر سه روز است و نزدیک امام شافعی اقل آن یک شبانروز است و اکثر آن
پانزده شبانروز دلیل ما قول پیغمبر است علیه السلام اقل الحیض للجاریة البکر والثیب ثلاثة ایام ولیالیها واکثره عشرة ایام
بدانکه شروع حیض از وقت بر آمدن خون است در فرج خارج زن پس اگر زنی در فرج داخل کرسف نهاده باشد و آن
کرسف از بر آمدن خون در فرج مانع بود حیض متحقق نشود مگر آنکه خون در فرج خارج برآید یا کرسف را از فرج داخل برآورد
و بر آن سرخی شده باشد و همین حکم است در خون استحاضه و نفاس و بول زن در انتقاض وضو و همین حکم است در بول
مرد که پنبه در احلیل خود نهاده باشد و قلفه در حکم فرج خارج است مسئله مکروه است در ایام حیض کرسف نهادن مستحب باشد و بیشتر
در همه حال مستحب بود و موضع نهادن کرسف محل بکارت است و اگر در فرج داخل نهاده مکروه باشد مسئله اگر زنی پیش از
حیض در اول شب کرسف نهاد و بعد از صبح بر آن اثر خون دید از وقت دیدن حکم بحیض او کرده شود و اگر زن حایض
در اول شب کرسف نهاد و بعد از صبح آن را سفید یافت حکم کرده شود بطهارت او از وقتیکه نهاده است مسئله چون در میان
دو خون طهر متخلل واقع شود و اگر در مدت حیض بود داخل حیض باشد و همین حکم است اگر در آن مدت دو بار بیاض رنگی
دیگر ظاهر شود بدانکه اگر آن طهر کم از سه روز باشد بالاتفاق در حکم خون متوالی بود و اگر سه روز یا زیاده از سه روز
باشد نزدیک امام ابو یوسف و در آخر قول امام اعظم نیز در حکم خون متوالی باشد اگرچه زیاده از ده روز بود پس بقول او
شروع حیض و ختم آن بطهر جایز باشد و گفته اند که فتوی بر همین قول است از برای سهولت بر مفتی و مستفتی و در
روایة امام محمد از امام اعظم اگر ده روز است در حکم خون متوالی بود و در روایت ابن مبارک از امام اعظم با آنکه
در ده روز بود شرط است در متوالی بودن که خون نصاب باشد و نزدیک امام محمد با آنکه در ده روز بود دو خون
باشد شرط است که طهر مذکور مساوی هر دو خون بود یا کمتر از آن پس اگر یافته شود در این ده روز طهر دیگر که غالب باشد بر هر دو
خون که محیط وی اند لیکن باعتبار خون حکمی مغلوب بود پس خون حکمی را خون اعتبار باید نمود تا این طهر نیز
حیض شود مگر بقول ابو سهل خواه مقدم باشد بر خون حکمی خواه موخر از آن و نزدیک حسن بن زیاد اگر طهر متخلل

سه روز یا زیاده از سه روز باشد فاصل بود بدانکه ازجمله شش قول اند و بسیاری از متقدمین و متاخرین فتوی داده اند
بر قول امام محمد بیان میکنم برای تو مثالی را که جامع جمیع اقوال باشد مثلا اگر زن بالغه در اول مرتبه یکروز خون دید و چهار روز
طهر باز یکروز خون دید باز هشت روز طهر دید باز یکروز خون دید باز هفت روز طهر دید باز دو روز خون و سه روز طهر باز یکروز
خون و سه روز طهر باز یک روز خون و دو روز طهر باز یکروز خون جمله چهل و پنج روز شد . باین صورت
خ ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط ط طخ ط طخ ط ط ظ ط ط ط طخ ط ط ط ط طخ خ ط طخ ط ط طخ ط طخ
بروایت امام ابو یوسف دو عشره ازان حیض باشد عشره اولی که اول آن خون بعد و دوم آن طهر و عشره چهارم که هر دو طرف آن
طهر است و بروایت امام محمد یک عشره ازان حیض باشد که آن بعد طهر چهار روز است و بروایت ابن مبارک یک عشره حیض باشد که بعد طهر
هشت روز است و نزدیک امام محمد یک عشره حیض است که بعد طهر هفت روز است و نزدیک ابو سهیل شش روز اول ازین عشره حیض
و نزدیک حسن چهار روز اخیره حیض بود و ما بر اینها حکم باعتبار آنکه استحاضه باشد پس بر هر قول که طهر ناقص فاصل باشد اگر یکی از دو
طرف آن خون نصاب بود همون خون حیض باشد و اگر هر دو طرف نصاب بود اول حیض باشد و اگر هیچ یکی نصاب نبود تمام استحاضه
باشد **فصل در الوان حیض** مسئله آنکه سرخی و سیاهی بالاجماع حیض باشد و زردی قوی در مذهب صحیح حیض
بود و سبزی و زردی و تیرگی و خاک رنگ نزدیک ما حیض باشد مسئله زن حایض نماز نگذارد و روزه ندارد زیرا که
حیض منع میکند وجوب نماز را و صحت ادای آنرا و صحت ادای روزه را پس چون پاک شود روزه را قضا کند زیرا که حیض
وجوب آنرا منع نکرده است مسئله اگر زنی را در آخر وقت نماز حیض آمد نماز از ذمه او ساقط شود و اگر بعد ده روز در آخر
وقت پاک شد نماز بر وی واجب گردد اگرچه از وقت یک لمحه باقی مانده باشد و اگر در کم از ده روز پاک شده است نماز بر وی واجب
نشود مگر آنکه از آخر وقت حیض تا آخر وقت نماز مقدار غسل و تحریمه از وقت باقی مانده باشد مسئله اگر زنی را
که روزه دار بود حیض آمد روزه او باطل شود اگرچه در آخر روز آمده باشد پس اگر روزه واجب باشد قضا آن لازم شود و اگر
نفل بود قضا واجب نباید اما اگر در نماز نفل حیض آید قضا آن واجب شود مسئله اگر حایض در ماه رمضان در روز پاک شد
روزه آن روز کافی نبود با آنکه چیزی نخورده باشد اما امساک در آن روز بر وی واجب باشد و اگر در شب بعد ده روز پاک شده
باشد روزه روز آینده واجب شود اگرچه از شب یک لمحه مانده باشد و در کم از ده روز اگر از شب مقدار غسل باقی مانده باشد
روزه واجب شود و اگرچه در شب غسل نکرده باشد مسئله حایض را جایز نیست که در مسجد درآید و جایز نیست که طواف

٣١

طواف کعبه کنند برای آنکه طواف او در مسجد باشد و با وجود آن اگر طواف فرض ادا از احرام بیرون آید و نیز جنابت

ملامست او از ناف تا زانوی او درو انیست تخفیف او را ما قبله او و ملا بالای ناف و زیر زانو او روا بود کذا فی جامع الرموز

و نزدیک امام محمد ملامست تمام بدن او و ماورای موضع فرج روا باشد مسئله نشاید حائض را که قرآن بخواند چنانچه روا نیست

جنب را و نفسا را اگرچه کم از یک آیت باشد و هو المختار این نزدیک کرخی است و نزدیک طحاوی اگر کم از یک آیت بخواند

روا بود اما اگر بی قصد قراءة اند برای شکر نعمت الحمد لله رب العالمین گفت لا باس به مسئله زن حائض را هجی قرآن

جایز بود و زن معلمه را اگر حیض آمد نزدیک کرخی یگان یگان کلمه تعلیم کند و بعد هر کلمه توقف نماید و نزدیک طحاوی نصف

آیت تعلیم کند و بعد هر نصف توقف بکند مسئله حائض را و جنب را و نفسا را نزدیک بعض خواندن دعا قنوت مکروه بود

و در هدایه و محیط مکروه نبود و خواندن دیگر ادعیه و اذکار مکروه نباشد اما خواندن توریت و انجیل مکروه باشد مسئله محدث را

جایز است که بقصد قراءة قرآن بخواند اما مساس قرآن مر هیچ یکی را از حائض و جنب و نفسا و محدث جایز نباشد مگر

بغلافی که از قرآن جدا باشد اما کتابت مصحف اگر مکتوب را مساس نشود نزدیک امام ابو یوسف جایز باشد و نزدیک امام محمد

جایز نباشد مسئله بی طهارت مس مصحف باستین مکروه باشد مسئله مس درمها که در آن آیتی از قرآن بود بی طهارت

مکروه باشد و بصره روا بود مسئله اگر زنی بعد از اکثر حیض یا بعد از اکثر نفاس پاک شد پیش از آنکه غسل کند وطی با وی

جایز باشد اما اگر در کم از اکثر حیض یا نفاس پاک شده است وطی آن جایز نبود مگر آنکه از آخر وقت نماز مقدار غسل و تحریمه بگذرد

اگرچه غسل نکرده باشد زیرا که بدان مقدار نماز بروی فرض شود و چون نماز بروی فرض شد در حق حلال شدن وطی وقت

مقدار غسل را بمنزله غسل اعتبار کند کذا فی الهدایه و در برهان است که چون زنی پیش از عادت پاک شود و غسل بکند تا زمانیکه

مدت عادت او تمام نشود وطی با وی مکروه باشد زیرا که در عادت غالب است که خون عود کند مسئله اگر زنی حائض در

کمتر از ده روز پاک شد واجب است که تا آخر وقت نماز غسل را تاخیر کند چون خوف فوت نماز شود غسل بکند و نماز بگذارد

مسئله اگر زنی بر سر عادت خود پاک شد یا از عادت خود تجاوز کرد تا پاک گشت یا اول مرتبه او را حیض آمده است

در هر سه صورت تا آخر وقت مستحب او را است که در غسل کردن تاخیر کند و اگر زنی خون دید و در کم از سه روز پاک شد

تا آخر وقت تاخیر کند چون خوف فوت نماز شود وضو بکند و نماز بگذارد اما اگر در صورتها در میان ده روز خون

عود کند طهارت وی باطل شود مبتدا باشد یا معتاده بود مسئله اگر زنی به ده روز یا زیاده از آن پاک شد از دهم روز

۲۲

حکم کرده شود بطهارت آن و غسل بروی واجب شود مسئله اگر زنی را عادت است که هر ماه تا ده روز دیگر روز خون می بیند

و دیگر روز پاک می ماند پس وقتیکه خون ببیند نماز را و روزه را ترک کند چون روز دوم پاک شود وضو کند و نماز بگذارد و باز در روز سوم

روزه را ترک کند باز در روز چهارم غسل کند و نماز بگذارد و همچنین تا ده روز مسئله اقل طهر پانزده روز است و اکثر آن را حد معین نیست

مگر از برای نصب عادت زن و علما را در تقدیر آن اختلاف است صحیح آنست که شش ماه است مگر یک ساعت زیرا که در عادت طهر غیر حامله از طهر

حامله کمتر می باشد و اقل مدت حمل شش ماه است پس طهر غیر حامله باید که چیزی از آن کمتر باشد یعنی یک ساعت که اقل از مراتب زمان است

از آن کم نبود دیم صورت آن چنین باشد زنی را که اول بار حیض آمده است ده روز خون دید و شش ماه طهر بعد از آن خون آمد

روان شد عدت خود را تمام نکند نبود ده ماه یک ساعت کم زیرا که عدت زن از حیض و لیکن طهر تمام می شود و در صورت مذکور حیض او

ده روز است و هر طهر او شش ماه یک ساعت کم مسئله اگر خون زن از اقل حیض که سه روز است کمتر باشد یا اکثر آن که ده روز

است زیاده شود یا از اکثر نفاس که چهل روز است بالا رود استحاضه باشد همچنین خونیکه از عادت زن که در حیض است زیاده شود و

از عشره تجاوز کند یا از عادت وی که در نفاس است بگذرد و از اربعین بالا رود استحاضه باشد مسئله اگر زنی را اول مرتبه

حیض آمده و از ده روز تجاوز کرد و همیشه جاری شد در هر ماه ده روز حیض باشد و باقی استحاضه بود و همچنین اگر در نفاس اول

اربعین تجاوز کند و همیشه جاری شود در هر ولد تا چهل روز نفاس باشد و باقی استحاضه بود مسئله اگر زنی حامله خون دید

یا در وقت ولادت پیش از برآمدن ولد از خون ظاهر شد استحاضه بود مسئله نماز و روزه با خون استحاضه و اولوه

و وطی جایز باشد مسئله اگر خون استحاضه یا خون بینی و یا سلس البول یا حدث دیگر در یکوقت تمام از اوقات نماز و فرض

وقت نماز آن وقت نداند صاحب آن حدث معذور گردد پس از برای وقت هر فرض وضو کند و هر چه خواهد از فرض و نفل در آن وقت

با آن وضو بگذارد و در مذهب امام شافعی که نزد وی از برای هر فرض وضو جدا کند و نوافل را بتبعیه آن بخواند در برهان شرح مواهب الرحمن

است که در ابتدا عذر شرط است که عذر در یکوقت تمام معذور را فرصت ندهد که وی وضو کرده نماز تواند خواند و در بقا عذر موجود

شدن عذر در هر وقت یکبار کفایت کند و در زوال عذر شرط است که در یکوقت تمام عذر ظاهر نشود و نیز در آن است که مستحاضه را

و شستن جامه از برای هر نماز اختلاف است بقول محمد بن مقاتل واجب است که برای هر نماز بشوید و بقول ابن سلمه احب است و نیز

در آن است که اگر مبطون بیچاره باشد که چون در زیر او جامه انداخته شود نجس شود و بقول ابوالقاسم جایز است که به همان حال نماز بخواند

و نیز در آن است که در نوازل می آرد کسیکه جراحت وی سایل باشد بر جراحت خرقه بست و آن خرقه زیاده از قدر درم

۲۴

چون آلوده شد و بهمان نماز خواند اگر بجائی باشد که اگر می شست پیش از آنکه از نماز فارغ شود باز نجس شد جایز است
که نشوید و اگر نه جایز نیست هو المختار و نیز در آن اگر کسیکه دنبل دارد و سبب آن بعضی معذور شده است چون از بعضی دیگر
چیزی سایل شود وضو نشکند زیرا که اینحدث جدید است و نیز در آن کسی که بسبب چشم آب سوان باشد و بر ظن وی غالب آید که
حدث جدید است برای هر وقت او را بوضو کردن امر کند مسئله خروج وقت ناقض است مر وضو معذور را بخلاف امام ابو یوسف
و امام زفر زیرا که نزد یک امام زفر دخول وقت ناقض است نه خروج آن و نزد یک امام ابو یوسف خروج و دخول هر دو ناقض است
پس اگر پیش از زوال وضو کرده است تا آخر وقت ظهر نماز وی بآن وضو روا باشد بخلاف امام ابو یوسف و زفر زیرا که دخول
وقت یافته شده است نه خروج آن مسئله اگر معذور در وقت نماز فجر وضو کرد جایز نیست که بآن وضو بعد طلوع آفتاب نماز بخواند
بنا بر یافتن خروج وقت که آن ناقض وضو است بقول شیخین بخلاف امام زفر که نزد یک وی جایز است بنا بر آنکه ناقض وضو بقول وی
دخول وقت است نه خروج **فصل نفاس** مسئله نفاس خونیست که بعد از ولد ظاهر شود اقل آن را حد معین نیست و اکثر آن
چهل روز است و بقول امام شافعی اکثر نفاس شصت روز است مسئله اگر زنی در کم از شش ماه ولد دوم آورد نفاس
از ولد اول باشد و بقول امام محمد از ولد دوم بود و انقضاء عدت بالاجماع از آخر باشد و آن هر دو ولد را توامین گویند
مسئله چون بچه در کم از اقل مدت حمل از شکم مادر بیفتد آن را سقط گویند اگر بعض خلقت او چون موی و ناخن و جز آن ظاهر
شده است مادر او نفسا باشد و از عدت بیرون آید و اگر طلاق او معلق بولادت است واقع شود و اگر مادر او کنیز است
ام ولد گردد **باب الانجاس** مسئله اگر بدن مصلی یا جامه یا مکان او بنجاست مرئی ناپاک شود چون آب یا هر مایعی
که پاک باشد چنانکه سرکه و گلاب عین آن را زایل کنند پاک شود اگر چه اثری که زوال آن شاق باشد باقی ماند مسئله
آنچه نجس غیر مرئی ناپاک شود بسه بار شستن و هر بار افشاندن پاک گردد بشرط آنکه در سوم بار بقدر قدرت
مبالغه نماید و آنچه افشردن آن ممکن نباشد بسه بار شستن و هر بار خشک کردن پاک شود بدانکه مراد از خشک کردن
که آب آن از تقاطر بماند و تری بر طرف شود کذا فی جامع الرموز و نیز دلیل است که اگر بدن را سه بار متوالی بشست پاک گردد
زیرا که توالی در بدن بمنزله افشردن باشد مسئله اگر موزه بنجاست تدار ناپاک شد چون خشک شود بمالیدن بر زمین
پاک گردد و بقول امام ابو یوسف اگر بمالید مبالغه کند چنانکه از نجاست نماند در تر آن نیز پاک شود و به یفتی مسئله اگر موزه
بنجاست غیر تدار ناپاک شود چون بول آدمی بی شستن پاک نگردد مسئله اگر چیزی بمنی ناپاک شد بی شستن

واگر مخرج منی پاک باشد چنانکه بول از مخرج تجاوز نکرده باشد یا بعد از بول استنجا با آب کرده باشد چون منی خشک شود
بمالیدن نیز پاک گردد جامه باشد یا بدن بود و هو الظاهر الروایة و بروایة حسن بن زیاد بمالیدن پاک نشود مسئله اگر شمشیر یا کارد
و آنچه مثل آنست ناپاک شد بستن پاک شود و نیز بمالیدن بر زمین یا بخرقه پاک گردد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر جا
ناپاک شود و شستن بآب ممکن نباشد یا دشوار بود چون یک شب در آب جاری بماند پاک گردد چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله
چون زمین ناپاک خشک شود و اثر نجاست نماند نماز بران جایز بود لیکن تیمم بران جایز نبود مسئله اگر خشت مفروش و خار
قصبی درخت و گیاه که آنرا قطع نکرده اند ناپاک شد چون خشک شود و اثر نجاست نماند پاک گردد هو المختار و آنچه از زمین مقطوع است
بی شستن پاک نگردد **فصل در تقسیم نجاست و بیان قدر عفو آن** مسئله بول آدمی
و خون روان و شراب و سرگین افکنده ماکیان و بول حمار و گربه و موش و سرگین ستوران چون اسپ و استر و سرگین گاو
نجاست غلیظ است قدر یک درم ازان عفو باشد مسئله بول اسپ و بول دواب که خوردن آن حلال و سرگین افکنده پرندگانی
که خوردن آن حلال نیست نجاست خفیفه است آلودگی بآن کم از ربع جامه عفو باشد مسئله اگر زیاده از قدر درم نجاست
غلیظ و بقدر ربع جامه نجاست خفیفه ناپاک شود پاک کردن آن فرض بود و بقول بعضی مراد از ربع جامه ربع ادنی جامه است
که نماز دران جایز بود و بقول بعضی ربع موضع نجس است چون دامن و تریز و امام ابو یوسف ربع جامه را وجب در وجب مقدر کرده است
مسئله در نجاست غلیظ معتبر وزن درم است و در غیر ستبر اعتبار مساحت آن که مقدار کف دست باشد از داخل مفاصل انگشتان
دست مسئله خون ماهی نجس نیست زیرا که بعد از خشک شدن سپید میشود و خون سیاه میگردد و کذا فی حاشیة الچلپی
مسئله لعاب استر و حمار مشکوک است پس شی پاک بآن نجس نشود زیرا که طهارت آن بشک زایل نمی شود
مسئله اگر از باد یا جز آن رشاشهای بول چون سر سوزن بر خاست و بر بدن یا جامه مصلی رسید شستن آن
واجب نشود زیرا که احتراز ازان دشوار باشد چنانکه در حاشیه چلپی است و در جامع الرموز میگوید اگر آن رشاشها
نمودار میشود و بجمع کردن از قدر درم زیاده میگردد شستن آن واجب شود و نیز دران آمده است که این در غیر آبست اما اگر در آب
بقدر سر سوزن رشاش بول افتد آب نجس گردد و هو الاصح مسئله اگر آب بر نجاست گذشت نجس شود و اگر نجاست
بر آب گذشته آب نجس نباشد مسئله خاکستر نجس نجس نباشد بخلاف امام شافعی که نزد وی نجس باشد مسئله
اگر دراز گوش و مانند آن در نمکدان افتاد و نمک شد پاک شود و حلال گردد مسئله اگر استر جامه نجس شود

وعضو به نباشد و نماز بران جایز بود اگرچه اطراف ازاو دوخته باشد و بقول حلوانی اگر اطراف ازاو دوخته شده نزد یک امام
ابو یوسف نماز جایز نباشد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر یکجانب تخته نجس باشد بر جانب دیگر نماز روا بود و بقول بعضی اگر تخته کلان
باشد چنانکه بر داشتن یکجانب دیگر نجنبد جایز بود و در خلاف آن جایز نبود مسئله اگر جامه پاک را در جامه نجس تر بود بپیچند و
رطوبت آن در جامه پاک ظاهر شد نماز بران جایز بود تا آنکه رطوبت آن بحدی رسد که بفشردن ازان آب متقاطر شود یعنی قطرات خورد
از جامه ظاهر شوند اگرچه قوت سیلان نداشته باشد و بعد از شستن معدوم شوند کذا فی البرهان مسئله اگر جامه را بر زمین خشک که
آنرا بسرگین گل کرده باشند انداخته بران نماز خواند جایز باشد مسئله اگر طرفی از جامه که پلید شده بود فراموش شد و طرف دیگر را
ازان بی تحری بشست نماز با آن جایز بود زیرا که در شستن طرف جامه تحری شرط نیست مسئله اگر در وقت مالیدن خرمن خران
یا گاوان در گندم شاشیدند چون آنرا قسمت کنند یا چیزی ازان بکسی بخشیدند تمام پاک شود زیرا که معلوم نیست که نجاست در کدام
جانب باشد چون احتمال طهارت در هر دو طرف شد بنا بر ضرورت این احتمال معتبر باشد مسئله استنجا کردن از نجاست بیرون آمده از پیش یا از
پس آید بسنگ یا کلوخ یا مانند آن بهر قدر که پاک شود سنت است و دران عدد مسنون نیست بخلاف امام شافعی که نزد یک وی بسه عدد سنت است
مسئله در ایام گرما بسنگ اول و سیوم ادبار کند و بسنگ دوم اقبال نماید و در ایام سرما بسنگ اول و سیوم اقبال کند و بسنگ دوم
ادبار نماید زیرا که مبالغه در پاکی در سرما ابلغ است که بسنگ اول اقبال کند و آنکه در گرما ادبار گفت بنا بر آن که در ایام گرما
خصیتین آویزان میباشند پس در اقبال احتمال ملوث آن خواهد بود و زن همیشه بسنگ اول ادبار کند تا فرج او ملوث نشود
چه در حق او گرما و سرما برابر باشد مسئله استنجا بآب بعد از استنجا بسنگ یا مانند آن ادب بود چون خواهد که استنجا بآب کند
اول هر دو دست بشوید بعد ازان مخرج را مبالغه شستن نماید و بباطن یک انگشت یا دو انگشت یا سه انگشت آنرا بشوید و شستن
آن بسر انگشتان روا نبود چون فارغ شود نیز هر دو دست بشوید اگر نجاست از مخرج خود قدر درم تجاوز کرده باشد شستن آن
فرض شود نزد شیخین و بقول امام محمد اگر با مخرج زیاده از قدر درم شود شستن آن نیز فرض باشد مسئله باستخوان و سرگین
و بدست راست استنجا روا نبود مسئله روی بقبله آوردن و پشت بجانب آن کردن وقت قضای حاجت مکروه بود در صحرا بود یا در آبادانی
باشد بخلاف امام شافعی که نزد یک وی در آبادانی روا بود کتاب الصلوة مسئله اول وقت نماز فجر از صبح عریض بود تا طلوع
آفتاب و اول وقت ظهر از زوال آفتاب باشد تا رسیدن سایه هر چیزی دو چندان بجز سوای سایه که در وقت زوال
بود و بقول صاحبین و امام شافعی و بیک روایت از امام تا رسیدن سایه چیزی یک چند آن بجز سایه

٢٥

سوای سایه که در وقت زوال باشد وطریق شناختن سایه زوال انست که زمین را برابر کنند چنانکه هیچ جا آن بلند و
نشیب نباشد تا اگر بران آب ریزند بهر جانب یکسان جاری شود بعد ازان بران زمین دایره کشند وآنرا دایره هندیه نامند
زیرا که علمای هند آنرا وضع نموده اند ودر وسط حقیقی آن دائره چوبی بقدر ربع قطر دایره که بسیار پر و باریک نباشد استاده کنند
چنانچه سر آن با سر نقطه از محیط دائره متساوی باشد وآن چوب را مقیاس گویند وشک نیست که در اول روز سایه مقیاس
بیرون دایره خواهد بود وهر چند که آفتاب بالاتر رود سایه مقیاس کمتر گردد تا آنکه در دائره داخل شود پس موضع دخول علامتی
باید گذاشت وچون در نصف نهار بیک حدی رسیده بعد از زوال زیاده شود واز دایره بیرون آید پس موضع خروج نیز
علامتی باید نهاد واز وسط قوس دایره که درمیان هر دو علامت است خطی راست تا مرکز دایره باید کشید همین خط خط نصف نهار است
هرگاه که سایه مقیاس برین خط رسد نصف نهار معلوم شود وسایه این وقت سایه نصف نهار باشد وهمین سایه را سایه اصلی
گویند واین سایه بهر ماه متفاوت باشد چون سایه مقیاس ازین خط زائل شود اول وقت ظهر در آید ودر آخر ان ...
است چنانکه مذکور شد واول وقت عصر از آخر وقت ظهر باشد بر هر دو قول تا غروب آفتاب بود واول وقت مغرب
از غروب آفتاب بود تا غروب شفق وشفق بقول صاحبین سرخی است وبقول امام سپیدی که بعد از سرخی باشد ...
بر قول صاحبین است واول وقت عشا از غروب شفق باشد واول وقت وتر از بعد ادای عشا بود وآخر هر دو تا صبح صادق ...
مسئله وقت مستحب در نماز فجر اسفار است یعنی در روشنایی صبح نماز گذاردن چنانکه چهل آیت یا زیاده ازان ...
تواند شد وباز اگر فساد وضو ظاهر شود اعاده آن قدر در وقت ممکن باشد مسئله در ایام گرما تاخیر ظهر مستحب است ودر ایام سرما التعجیل
مسئله در نماز عصر در گرما و سرما تا آنکه تغیر آفتاب نشود تاخیر مستحب است ودر عشا تا ثلث شب ودر وتر تا آخر شب مگر آنکه بر وثوق
بیداری شدن نداشته باشد ودر مغرب تعجیل مستحب است مسئله در روز ابر در نماز عصر وعشا تعجیل مستحب است ودر غیر آن ...
تاخیر مسئله در وقت طلوع آفتاب وقیام آن ودر وقت غروب سجده کردن ونماز جنازه خواندن جایز نباشد مگر
ادای عصر که آن در وقت غروب روا بود چنانکه تحقیق این در ترجمه مذکور است مسئله چون امام برای خطبه جمعه برآید نفل ونماز
فوتی ونماز جنازه وسجده تلاوت دران وقت مکروه باشد مسئله بعد طلوع صبح ورای سنت فجر نفل مکروه باشد ودر میان
عصر ومغرب نفل مکروه بود بخلاف فوتی ونماز جنازه وسجده تلاوت که دران هر دو وقت مکروه نباشد مسئله دو نماز را در یک وقت
جمع نمودن روا نبود مگر حاجیان را در روز حج عصر در وقت ظهر ومغرب در وقت عشا روا باشد چنانچه در باب حج بیان کرده شود

مسئله اگر زنی در وقت عصر یا عشا از حیض پاک شود غیر آن عصر یا عشا بر وی لازم نشود بخلاف امام شافعی که نزد وی
عصر با ظهر و عشا با مغرب لازم آید زیرا که نزد یک وی ظهر را با عصر یکوقت است و مغرب را با عشا وقت دیگر از آن است که در سفر جمع
نزدیک وی جایز بود مسئله اگر از وقت مقدار تحریمه باقی مانده بود که کودک بالغ گشت یا کافر مسلمان شد قضا آن وقت بر وی
لازم شود بخلاف امام زفر و اگر زنی در آن وقت از حیض پاک گشت بر وی قضای آن لازم نیاید بخلاف امام شافعی مسئله اذان
مسئله اذان از برای فرایض پنج و جمعه سنت است و از برای نوافل پیش از وقت سنت نیست پس اگر پیش از وقت گفته شد
در وقت اعاده کنند تا سنت ادا شود مگر نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی که اذان فجر نزدیک ایشان در نصف آخر
شب روا باشد و نیز سنت نیست بعد از وقت بهر ادا اما اذانی که گفته شود بعد از وقت بهر قضای آن مستحب است
مسئله مؤذن باید که عالم اوقات باشد تا ثواب مؤذنان دریابد و قادر باشد برآنکه اذان در وقت آن بگوید کذا فی البرهان
و نیز در است که مستحب است که مؤذن صالح باشد و متقی بود و عالم سنت باشد بقول النبی صلعم لیؤذن لکم خیارکم الحدیث مسئله مؤذن در
وقت اذان گفتن مستقبل قبله شود و هر دو انگشت شهادت را در هر دو گوش کند و بترسل اذان گوید یعنی کلمات اذان را
از یکدیگر قطع کند با هم متصل نگوید مسئله در اذان لحن نکند یعنی در حروف آن و در حرکات و سکنات آن برای تحسین صوت
کم و زیاد نکند اما مجرد تحسین صوت که دران تغیر و تبدیل نباشد مستحسن بود مسئله در اذان ترجیع نکند بخلاف امام شافعی
که نزدیک وی ترجیع کند و ترجیع است که هر دو شهادت را چهار چهار بار بگوید اول هر دو را دو بار پست بعد از آن هر دو را
دو بار بلند کذا فی جامع الرموز مسئله چون مؤذن بحیعلتین رسد روی خود را در جانب راست چنانکه معهود است بگرداند و اگر اذان
که بانیقدر اعلام حاصل نخواهد شد در جانب راست رود و سر خود را از دریچه برآورده حی علی الصلوة بگوید باز در جانب چپ رفته
سر را از دریچه برآورده حی علی الفلاح بخواند چنانکه در ترجمه مفصل مذکور شده است مسئله بعد از فلاح فجر دو بار الصلوة خیر
من النوم بگوید مسئله اقامت را مثل اذان گوید بخلاف امام شافعی که نزدیک وی هر کلمه را یگان یگان بار بگوید مگر قد قامت
الصلوة را مسئله اقامت را بسرعت بگوید یعنی کلمات آن را متصل با یکدیگر قطع نکند کذا فی جامع الرموز و بعد فلاح دو بار
قد قامت الصلوة زیاده کند مسئله در وقت گفتن اذان و اقامت سخن دیگر نگوید و بغیر آن تکلم نکند مسئله اگر بعد از اذان تثویب
کرد باک نباشد و متاخران تثویب را مستحسن داشته اند و آن اعلام بعد اعلام است مسئله در میان اذان و اقامت بنشیند توقف کند مگر
در وقت مغرب که اینجا متصل اذان اقامت گوید مسئله برای قضای فایته اذان و اقامت هر دو بگوید و اگر فوایت بسیار باشد برای

٣٧

اذان هر دو بگوید و اگر با اقامه اکتفا کرد جایز بود مسئله اذان محدث جایز باشد و اقامت او مکروه بود
و اگر محدث یا جنب اذان یا اقامت گفته اذان جنب را اعاده کنند زیرا که تکرار اذان مشروع است تا آن مفید باشد با آنکه احتمال است
بعض ایشان نشنیده باشند بخلاف اقامت که آن برای اعلام حاضران است مسئله اذان زن و مست و مجنون مکروه است
و مستحب است اعاده آن مسئله اگر مسافری یا کسیکه در مسجد جماعت تنها نماز گزارد و اذان و اقامت را ترک کند مکروه باشد اما اگر مسافری
باقامت اکتفا نمود جایز بود مسئله اگر مسافری یا کسی در شهر در خانه خود نماز می گزارد و اذان و اقامت را ترک کرد
نمود بقول ابن مسعود اگر در مسجد محله اذان و اقامت گفته شده باشند جایز بود اما در دیهات اگر در مسجد اذان و اقامت گفته باشند
حکم مصلی در خانه شهر بود و اگر نگوید روا باشد مسئله چون تکبیر در اقامت حی علی الصلوة گوید امام و قوم
برای نماز ایستاده شوند و چون قد قامت الصلوة رسد امام در نماز شروع کند باب شروط الصلوة یکی از شرایط نماز
پاکی تن است از نجاست حقیقی و حکمی دوم پاکی جامه سیوم پاکی جای نماز چهارم ستر عورت پنجم استقبال قبله ششم نیت
بدان که بی این نماز میگذارد مسئله عورت مرد زیر ناف تا زیر زانو است و عورت کنیز که مثل عورت مرد است اما شکم و پشت او
نیز عورت است و عورت حره تمام تن است مگر روی و هر دو کف دست و هر دو قدم او عورت نیست مسئله کشف ربع
هر عضو که عورت است منع میکند جواز نماز را چون ربع شکم یا ساق یا ران یا دبر یا ذکر یا خصیتین یا موی زن بدانکه هر عضو است
و موی سر عضوی دیگر عضو است و خصیتین عضو دیگر است مسئله هر که جامه پاک ندارد و در ربع نجاست نمی یابد یا جامه ناپاک
نماز بگذارد و آنرا اعاده نکند مسئله اگر برهنه نماز خواند در ربع جامه پاک است نمازش روا نبود اما اگر کمتر از ربع پاک است
افضل است که نماز را با جامه بخواند و اگر برهنه خواند جایز بود مسئله هر که جامه ندارد مستحب است که نماز را نشسته باشارت بخواند
اگر ایستاده برکوع و سجود خواند جایز بود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر از استقبال قبله خایف باشد بهر جهت که تواند
بروی آرد و نماز بگذارد مسئله هر که را در قبله اشتباه شد و کسی نیست که از وی پرسد بتحری نماز بخواند و اگر بعد از فراغ خطا
ظاهر شد اعاده نکند و اگر در میان نماز علم بخطا شد یا رای وی برگشت بگردد و نماز را تمام کند مسئله کسی که قبله مشتبه
بی تحری نماز خواند روا نبود و اگر چه جانب قبله خوانده باشد زیرا که قبله او جهت تحری وی است مسئله اگر در شب تاریک
قومی بتحری نماز را بجماعت خواندند هر واحد بجانب تحری خود روی آرد و بجز آن امام از حال امام وقف نیست نماز همه جایز بود
مگر نماز کسیکه در میان نماز معلوم کند حال امام را و با وجود آن با امام مخالفت کند یا کسیکه از امام مقدم باشد

۲۸

۲۹

باشد یعنی ملحق شود و اولی آنکه تا آخر تمام مقدم بوده است کذا فی جامع الرموز مسئله میان نیت و تحریمه تکبیر تحریمه مانع اتصال
باشد چون کلام و جز آن فصل نکند پس آنکه نیت بدل است چنانکه مذکور شد و بدل قربان هر دو فصل مسئله در نماز فرض
تعیین فرض در نیت شرط است و در نوافل و سنت و تراویح نیت مطلق نماز کافی است و مقتدی را نیت نماز امام و اقتدا
بآن فرض است باب صفة الصلوات مسئله یکی از فرائض نماز تکبیر تحریمه است یعنی الله اکبر گفتن یا جز آنکه قایم
مقام آنست بدانکه تحریمه نزدیک ما شرط نماز است لقوله تعالی و ذکر اسم ربه فصلی و نزدیک امام شافعی رکن است
و دست برداشتن در تحریمه سنت است دوم قیام سیوم قراءة چهارم رکوع پنجم سجود به پیشانی و بینی و به یکی ازین دو نزد
امام بعذر و بغیر عذر به بینی کفایت کند بخلاف صاحبین و فتوی بر قول صاحبین است ششم قعده اخیر و بقدر تشهد هفتم خروج بصنع
خویش دیگر از واجبات نماز قراءة فاتحه است دوم ضم سوره سیوم رعایت ترتیب فعل مکرر بخلاف تکبیر تحریمه و قعده
اخیره که آن در نماز مکرر نیست و ترتیب در این هر دو فرض است چهارم قعده اولی پنجم تشهد در هر دو قعده اما فرق
آنست که قعده اولی سنت است و دوم واجب است و بدایه خواندن تشهد در قعده اولی سنت است و در دوم واجب است لیکن
مصنف این روایت را نپذیرد بنا بر آنکه قول پیغمبر علیه السلام برای ابن مسعود رضی بخوان التحیات لله وجوب میکند
فرق در قراءة تشهد در قعده اولی و دوم بلکه وجوب میکند در هر دو و چون هرگاه خواندن تشهد در قعده اولی واجب شد
قعده اولی نیز واجب باشد نه سنت ششم لفظ سلام بخلاف امام شافعی که نزد وی لفظ سلام فرض است هفتم قنوت
وتر هشتم تکبیرات هر دو عید نهم تعیین قراءة در دو رکعت اولی دهم تعدیل ارکان و طمانیت در قومه و جلسه بخلاف
امام ابو یوسف و امام شافعی که نزدیک ایشان تعدیل ارکان فرض است بدانکه مراد از تعدیل آرام گرفتن است در رکوع و سجود مقدار
یک تسبیح و مراد از طمانیت آرمیدن جوارح و مفاصل است یازدهم بلند خواندن در جای بلند خواندن و آهسته خواندن
در جای آهسته خواندن مسئله غیر از فرض و واجب است سنت یا مندوب هر که خواهد که در نماز شروع کند هر دو دست بردارد
و انگشتان را بحال خود گذارد و هر دو نرانگشت هر دو نرمه گوش را مساس کند و تکبیر گوید و زن در تکبیر هر دو دست را
تا بر دو کتف بردارد مسئله اگر بجای الله اکبر الله اجل یا الله عظیم یا رحمن اکبر یا لا اله الا الله گفت روا بود مسئله
اگر تکبیر بفارسی گفت یا قراءة بعذر بفارسی خواند یا ذبح کرد و تسمیه بفارسی گفت جایز بود و اگر بجای تحریمه اللهم اغفر لی
گفت روا نبود و در نماز در نیاید کذا فی الهدایة زیرا که بجای تکبیر ذکری که مجرد تعظیم الله تعالی دلالت کند جایز

ست و آنکه مخلوط بدعا باشد جایز نیست مسئله بعد از تکبیر هر دو دست زیر ناف ببندد و وضع دست راست بر دست چپ
بندد در قنوت و در نماز جنازه نیز چنان بکند و در قومه تکبیرات عیدین ارسال نماید بدانکه در هر قیام که ذکر مسنون باشد
دست ببندد و قیامیکه در آن ذکر مسنون نبود ارسال کند مسئله بعد از دست بستن ثنا گوید سبحانک اللهم وبحمدک
وتبارک اسمک وتعالی جدک ولا اله غیرک بخواند و توجیه نگوید یعنی انی وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض تا آخر
آیت بعد از تحریمه بخواند مسئله بعد از ثنا تعوذ گوید بدانکه تعوذ تابع قراءت است نه تابع ثنا پس مسبوق پیش از قراءت خود
تعوذ بخواند و مؤتم را چون قراءت نیست تعوذ نخواند بخلاف کسیکه تعوذ را تابع ثنا گفته است و چون تکبیرات عیدین بعد از ثنا
ست باید که تعوذ بعد از تکبیرات باشد یا القراءت متصل شود مسئله بعد از تعوذ تسمیه گوید و میان سورة فاتحه تسمیه بلند
مسئله ثنا و تعوذ و تسمیه را آهسته گوید بخلاف امام شافعی که نزد وی تسمیه را بلند خواند زیرا که تسمیه آیتی از فاتحه است
نزدیک او و ما میگوییم احادیث صحاح وارد اند در آنکه پیغمبر خدا صلوات الله وسلامه علیه و خلفاء الراشدین افتتاح بالحمد لله
رب العالمین کرده اند مسئله بعد از تسمیه فاتحه و سوره بخواند و بعد ولا الضالین آهسته آمین گوید و مؤتم در نمازهای جهریه در این
گفتن با امام متابعت کند بعد از آن تکبیر گویان برکوع رود و در رکوع بهر دو دست بر هر دو زانو اعتماد کند و انگشتان را دور
در اعتماد گشاده دارد و پشت را هموار کند و سر را برابر پشت دارد و سه مرتبه یا زیاده از آن تسبیح گوید بعد از آن سمع الله
لمن حمده گویان سر از رکوع بردارد و مقتدی ربنا لک الحمد گوید و منفرد هر دو را جمع کند چون راست استاده شد تکبیر گویان
بسجده رود اول هر دو زانو بر زمین نهد بعد از آن هر دو دست بعد از آن روی را در میان دو کف دست خود نهد چنانکه
هر دو دست او مقابل هر دو گوش او باشند و در سجده انگشتان هر دو دست را ضم کند و هر دو بازو را از شکم دور دارد و شکم را
از ران دور دارد و انگشتان پای را جانب قبله کند و سه بار یا زیاده از آن در سجده تسبیح گوید مسئله اگر بر
پیچ دستار یا بر ثوب فاضل سجده کرد جایز بود و اگر بر چیزی که حجم آن نیابد و جبهه بر آن قرار نگیرد سجده کردن روا نباشد
و اگر جبهه قرار نگیرد روا نبود مسئله اگر برای ازدحام خلق بر پشت کسیکه در نماز او شریک است سجده کرد جایز بود
و بر پشت غیر آن در نماز باشد یا بیرون نماز روا نبود مسئله زن در سجود شکم را با ران متصل سازد مسئله بعد از
سجده تکبیر گویان سر بردارد و درست بنشیند باز تکبیر گویان بسجده رود و در این سجده نیز سه بار یا زیاده از آن تسبیح گوید
باز تکبیر گویان سر از سجده بردارد باز هر دو دست بعد از آن هر دو زانو را بردارد و قعده نکند و بر زمین اعتماد نماید و راست استاده شود

۳۰

بخلاف امام شافعی که وی بقعده راست نشنید وجلسهٔ استراحت می نامد مسئله رکعت دوم مثل رکعت اول کند مگر آنکه ثنای تعوذ دران نگوید ودست برندارد وچون رکعت دوم را تمام کند پای چپ بگستراند وبران بنشیند و پای راست ایستاده دارد وانگشتان پای راست بجانب قبله کند وهر دو دست را بر هر دو ران نهد وانگشتان هر دو دست جانب قبله متوجه دارد بخلاف امام شافعی که نزد وی خنصر وبنصر عقد کند وبوسطی وابهام حلقه نماید وبعد الاشهد رسد بسبابه اشارت کند چنانچه از بعضی علما ما نیز منقول است التشهد ابن مسعود بخواند ودر قعده اول بران زیادت نکند ودر نماز چهار رکعتی در دو رکعت اخیر ودر فرض مغرب در یک رکعت اخیر فاتحه بخواند وبدان بسنده کند واگر تسبیح بسنده گوید یا خاموش ماند جایز باشد واول افضل بود وچون رکعتها تمام کرد بهر نشستن اول بنشیند بخلاف امام شافعی که نزد وی در قعده اخیره تورک سنت است ودر هر قعده تورک کند یعنی بر سرین چپ بنشیند وهر دو پای را بجانب راست برآرد مسئله در قعده اخیره بعد تشهد درود بر رسول بخواند ودعاها ماثوره یا مشابه قرآن بخواند واز دعاها که مشابه بکلام الناس باشد احتراز کند یعنی آنچه از مردم سوال کنند از خدا تعالی نخواهد چون از ادعیه فارغ شود بجانب راست بنیت کسیکه دران جانب باشد از آدمی وفرشته سلام گوید بعد از ان بجانب چپ به نیت کسیکه دران جانب بود سلام دهد ومقتدی در جانب امام نیز کند واگر امام باشد در هر دو جانب نیت امام کند وامام در هر دو سلام نیت کند وبقول بعضی امام نیت کسی نکند زیرا که اشارت وی کافی است وبقول بعضی بنیت سلام اول بسنده نماید

فصل فی القراءة

مسئله در نماز جمعه نماز فجر ودر دو رکعت اول از مغرب وعشا امام جهر خواند خواه ادا کند خواه قضا گذارد ومنفرد در ادا فجر باشد ودر قضا واجب است که خفیه بخواند مسئله ادنی جهر اسماع غیر خود است وادنی مخافته اسماع نفس خود هو الصحیح بخلاف کسیکه گفته است ادنی جهر اسماع نفس خود است وادنی مخافت تصحیح حروف مسئله هر چه تعلق بنطق دارد چون طلاق وعتاق واستثنا ودر قرآت ادنی مخافته دران اسماع نفس است تا اگر شخصی طلاق داد یا آزاد کرد بر وجهی که تصحیح حروف نمود ونفس او نشنید طلاق واقع نشود وآزاد نگردد واگر طلاق بلند داد وان شاء الله تعالی گفت بر وجهی که نفس او شنید طلاق واقع شود واستثنا جایز نباشد مسئله اگر در دو رکعت اول عشا سوره ترک کرد در دو رکعت اخیر با فاتحه ضم کند واگر امام است هر دو جهر خواند واگر فاتحه در دو رکعت اول را ترک کرده است در دو رکعت اخیر قضا نکند زیرا که دران فاتحه خواهد خواند پس اگر قضا کند در یک رکعت تکرار فاتحه لازم آید وان مشروع نیست مسئله فرض از قراءت مقدار یک آیت خورد است هر که بهمان اکتفا کند گنهگار شود

زیراکه ترک واجب کرده باشد مسئله قراءة مسنون در سفر که بسرعت باشد فاتحه است و هر سورتیکه بخواند و در حضر آنست
در فجر فاتحه است و مثل سوره بروج و انشقت و در حضر در فجر و ظهر طوال مفصل مستحسن است و در عصر و عشا اوساط
مفصل بود و در مغرب قصار آن بدانکه طوال مفصل از سوره حجرات است تا سوره بروج و اوساط آن از سوره بروج است
تا سوره لم یکن و از لم یکن تا آخر قرآن قصار مفصل است و اگر ضرورت باشد بقدر حال مستحسن بود مسئله تعین سوره
در نماز بر وجهیکه غیر آنرا در آن نخواند مکروه باشد مسئله موتم در نماز خاموش باشد و بشنود اگرچه امام آیة ترغیب یا ترهیب
بخواند قال الله تعالی اذا قرئ القران فاستمعوا له وانصتوا وقال علیه السلام اذا کبر الامام فکبروا واذا قرأ فانصتوا وقال
علیه السلام من کان له امام فقراءة الامام قراءة له وقال علیه السلام مالی انازع فی القران و آنکه موتم بخواند و امام بشنود
خلاف موضع باشد زیراکه وضع است که امام بخواند و موتم بشنود چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله مردم در وقت خطبه خواندن امام
خاموش باشند و بشنوند اگرچه امام در خطبه بر نبی علیه السلام صلوة گوید مگر آنکه آیة صلوا علیه وسلموا بخواند آنزمان خفیه درود
بفرستند فصل در جماعة مسئله جماعت سنت موکد است قریب بواجب لقوله علیه السلام الجماعة من سنن
الهدی لا یتخلف عنها الا منافق و بقول بعضی واجب است که ثبوت آن سنت موکد است لهذا آنرا سنت گویند و نزد
امام شافعی فرض کفایت است و نزد بعضی اصحاب امام شافعی و نزد کرخی و طحاوی و احمد بن حنبل فرض عین است
چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله اولی بامامت کسی بود که از دیگران در احکام نماز عالم تر باشد چون در احکام مذکور هم
برابر باشند کسیکه قراءة او صحیح باشد اولی بود و اگر در قراءة نیز برابر اند پرهیزگارتر از دیگران اولی بود بعد از آن کلانتر
از دیگران اولی باشد مسئله امامت بنده و اعرابی و فاسق و اعمی و مبتدع و ولد الزنا جایز بود و مکروه باشد مسئله
جماعت زنان که امام ایشان مرد نباشد مکروه بود و اگر با وجود کراهت جماعت کردند زنیکه امام شود باید که برابر هم
ایستاده شود مثل امام مردان پیش نرود مسئله زن جوان را بهیچ نماز بجماعت مردان حاضر شدن مکروه بود
و پیرزن را در ظهر و عصر مکروه باشد و در دیگر نمازها جایز بود مسئله اقتدا متوضی با متیمم جایز باشد زیراکه تیمم طهارت مطلق
است یعنی مقید بوقتی از اوقات نیست چون آب موجود نباشد نزد ابو حنیفه رح خلف آب باشد مسئله
اقتدا کسیکه پای او شسته است با کسیکه بر موزه مسح کرده است روا بود زیراکه موزه از سرایت حدث بپای
مانع باشد و آنچه بر موزه است بمسح پاک شود مسئله جایز است که ایستاده با نشسته اقتدا کند بنابر فعل

۳۳

رسول صلی الله علیه وسلم واصحاب او در اخرین نماز آن سرور علیه السلام چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله اقتدا مومی بامومی

و متنفل بامفترض روا بود و اقتدا مرد بازن و کودک جایز نباشد زیراکه تاخیر زنان بنص ثابت شده است و کودک متنفل است

مسئله اقتدا طاهر بمعذور و قاری بامی و ساتر با برهنه و غیر مومی بامومی و مفترض بمتنفل روا نبود زیراکه بنای

قوی باضعیف جایز نباشد مسئله اقتدا مفترض بمفترض فرض دیگر روا نبود زیراکه اقتدا شرکت است و آن باتحاد

یکدیگر باشد مسئله امام قراءة دراز نخواند چه بسیار است که در قوم اہل حوایج و ضعفا باشند و نیز قراءة رکعت اول بر رکعت

دوم دراز نکند مگر در نماز فجر مسئله اگر مقتدی یکی باشد امام او را در جانب راست برابر خود استاده کند و اگر زیاده بود

خود پیش رود و متقدم استاده شود مسئله اگر در نماز امام فساد ظاهر شد مقتدیان نماز را نیز اعاده کنند زیراکه نماز امام

متضمن نماز مقتدی است دلیل فساد نماز امام مستلزم فساد نماز مقتدی باشد مسئله در عقب امام اول مردان استاده شوند

بعد ازان کودکان بعد ازان خنثان بعد ازان زنان مسئله اگر زن در پهلوی مرد بی حائل با امام اقتدا کند و زن

محل شهوت باشد و در نماز هر دو شریک بود و امام نیت امامت زنان کرده باشد نماز مرد فاسد شود و اگر امام نیت امامت زنان

نکرده است نماز زن باطل گردد و اگر در پهلوی مرد اقتدا نکرده است بیکرواة نماز وی جایز بود اگرچه امام نیت امامت زنان نکرده باشد

و بیک روایت جواز آن موقوف بر نیت امام باشد مسئله اگر قاری بامی اقتدا کرد یا امی خلیفه گرفت نماز هم فاسد شود

اگرچه در دو رکعت اخیر خلیفه گرفته باشد زیراکه در هر رکعت از نماز قراءة فرض است لقوله علیه السلام لا صلوة الا بالقراءة لیکن

قراءة تحقیقی باشد یا تقدیری بود و در دو رکعت اخیر اگر تحقیقی نیست تقدیری هست لقوله علیه السلام قراءة الاولیین

قراءة الاخرین و از امی هر دو قسم قراءة مفقود است پس نماز وی از برای قدرت بر قراءة بسبب وجود قاری فاسد باشد

و چون نماز امام فاسد شود نماز مقتدیان نیز فاسد گردد چنانکه تحقیق این در حاشیه چلپی است **باب الحدث فی الصلوٰة**

اگر مصلی را بی قصد در نماز حدث رسید جایز است که وضو کرده بر همان نماز بنا کند لیکن استیناف افضل بود اگرچه بعد از

تشهد حدث رسید بخلاف صاحبین نزدیک ایشان بعد از تشهد نماز تمام شود و نزدیک امام شافعی اگر در نماز حدث رسید

نماز باطل گردد مسئله اگر امام را حدث رسید خلیفه گیرد و خود وضو کرده در جای وضو یا در جای نماز خود نماز را تمام کند

مگر آنکه خلیفه از نماز فارغ نشده باشد آن زمان خلف خلیفه نماز را تمام نماید و اگر مقتدی را حدث رسید همین حکم است

یعنی پیش از فراغ امام عقب در جای خود نماز را تمام کند و بعد از فراغ امام چون منفرد و در اختیار باشد

درجای وضو نماز را تمام کند یا درجای نماز خود تمام نماید مسئله اگر شخصی در نماز دیوانه شد یا بیهوش گشت یا خواب کرد چنانکه
ناقض وضو باشد و محتلم گردید یا قهقهه خندید یا در نشسته حدث کرد یا جامه یا بر بدن او دیا و از قدر درم بیشتر افتاد یا از جراحت
او خون جاری شد یا گمان کرد که حدث رسید از مسجد برآمد و معلوم شد که طاهر بود یا در خارج مسجد بگمان حدث از صفها بیرون رفت
و حدث شود نماز را از سر گیرد زیرا که این حوادث بنابر قلت وقوع نماز باطل شود و آنکه در حدیث است که من قاء او رعف
فی صلاته فلینصرف ولیتوضأ ولیبن علی صلاته ما لم یتکلم در حق حدث است که وقوع آن اکثر باشد و اگر از مسجد بیرون نبرآمده
است یا در خارج مسجد از صفوف بیرون نرفته است بر همان نماز بنا کند مسئله اگر بعد از تشهد در نشسته حدث کرد یا بقصد
سخن گفت یا دیگر منافی نماز از وی بقصد شد نماز تمام شود زیرا که خروج بصنعه از وی حاصل آمد مسئله اگر متیمم
بعد از تشهد بر استعمال آب قدرت یافت یا ماسح بعمل اندک از پای موزه کشید یا مدت موزه تمام شد یا امی قراءة
یاد گرفت یا برهنه جامه یافت یا مومی بر رکوع و سجود قادر گشت یا صاحب ترتیب را نماز فائته یاد آید یا امام قاری امی را خلیفه
گرفت یا در نماز فجر آفتاب برآمد یا در نماز جمعه وقت عصر داخل شد یا عذر معذور زائل گشت یا بعد از نیکو شدن جراحت
جبیره افتاد درین دوازده صورت نزد ابو حنیفه نماز فاسد شود زیرا که خروج بصنعه نزد ایشان فرض است و آن موجود نشد و نزد
صاحبین تمام شد زیرا که خروج بصنعه نزد ایشان فرض نیست پس بتمام کردن تشهد از نماز فارغ شود مسئله اگر بعد از
تشهد امام قهقهه خندید یا بقصد حدث کرد نماز مسبوق باطل گردد زیرا که در میان نماز وی مفسد نماز واقع شد مسئله
اگر امام بعد از تشهد سخن کرد یا از مسجد برآمد نماز مسبوق جایز بود زیرا که سخن و برآمدن از مسجد متمم نماز امام است
نه مفسد آن چنانکه تحقیق این ترجمه مذکور است مسئله اگر امام پیش از آنکه ما یجوز به الصلوة خوانده باشد در قراءة بند شد
روا است که خلیفه گیرد و اگر بعد از خواندن ما یجوز به الصلوة خلیفه گرفت نماز امام فاسد شود زیرا که خلیفه گرفتن عمل
کثیر است و بعد از خواندن بقدر جواز نماز به آن ضرورت نیست مسئله اگر امام مسبوق را خلیفه گرفت روا باشد و مسبوق
نماز امام را تمام کند بعد از آن مدرکی را پیش کند و مدرک با قوم سلام گوید زیرا که اگر مسبوق سلام دهد نماز وی
و نماز امام اول اگر فارغ نشده باشد فاسد شود مسئله اگر در رکوع یا در سجده حدث رسید و وضو کرده بر همان نماز بنا
نمود واجب است که آن رکوع یا سجده را اعاده کند و اگر در رکوع و یا در سجده یاد آمد که در رکعت اول یک سجده
ترک شده است و در همان وقت آن را قضا کرد مستحب است که آن رکوع یا سجده را نیز اعاده کند مسئله

۳۵

اگر امام را حدث رسید و با وی یک مقتدی است بی آنکه امام نیت خلافت وی کند مقتدی خلیفه شود زیرا که نیت
از برای تعیین است و اینجا احتیاج تعیین نیست پس اگر آن مقتدی زن باشد یا کودک بود بقول بعضی نماز امام فاسد
شود زیرا که زن یا کودک امام وی گردد و بقول بعضی نماز مقتدی فاسد شود زیرا که بی امام ماند و چون امام وی را خلیفه
نکرده است و خود صلاحیت آن ندارد خلیفه نشود اگرچه متعین است بخلاف مرد که آن از برای تعیین صلاحیت خلیفه شود

باب ما یفسد الصلوة و ما یکره فیها مسئله یکی از مفسدات نماز سخن گفتن است اگرچه بسهو باشد یا در خواب بود
دوم سلام دانسته زیرا که سلام بسهو مفسد نماز نباشد بنا بر آنکه از جمله اذکار است سیوم جواب سلام بسهو باشد یا بقصد
بود زیرا که جواب سلام از جنس کلام است چهارم آه یا اوه یا اف گفتن پنجم گریستن باواز بلند که بسبب دردی یا مصیبتی بود
بخلاف آنکه از ذکر جنت یا نار باشد ششم تنحنح بی عذر هفتم در جواب عطسه یرحمک الله گفتن و در جواب خبر ناخوش
انا لله و انا الیه راجعون و در جواب خبر خوش الحمد لله گفتن و در جواب خبر عجیب سبحان الله یا لا اله الا الله خواندن
هشتم فتح کردن قراءة غیر امام خود را اما فتح کردن قراءة امام خود را مفسد نماز نیست و بقول بعضی مشایخ اگر
بعد از خواندن امام خود ما یجوز به الصلوة یا بعد از انتقال کردن او به آیه دیگر فتح کرده است نماز فاتح فاسد شود و اگر
امام گرفت نماز وی نیز فاسد شود و بقول بعضی نماز هیچکدام فاسد نگردد و علیه الفتوی نهم از مصحف خواندن دهم بر جنس
نجس سجده کردن یازدهم چیزی از مردم توان خواست از خدای تعالی خواستن دوازدهم خوردن یا نوشیدن سیزدهم
عمل کثیر کردن بدانکه در عمل کثیر اختلاف بسیار است نزدیک بعضی عمل کثیر آنست که در کردن او سوی دو دست
احتیاج افتد و نزدیک بعضی آنست که عامل آن را ناظر در نماز نداند و علیه عامة المشایخ و نزدیک بعضی آنکه خود
مصلی آن فعل را کثیر داند امام سرخسی گوید این مذهب امام نزدیکتر است زیرا که داب او تفویض است برای
مبتلا به مسئله شخصی یک رکعت نماز گذارده بود در رکعت دوم بی آنکه دست بر دارد تجدید تحریمه کرد اگر غیر آن
نماز شروع کرده است رکعت اول او در حساب نیاورد و اگر در همان نماز شروع کرده است آن را تمام کند و رکعت
اول در حساب باشد مسئله عمل قلیل مفسد نماز نباشد و آن ضد کثیر است بر اختلاف اقوال مذکور مسئله
اگر کسی بجای اصل در موضع سجود مصلی گذشت نماز مصلی فاسد نگردد لیکن گذرنده بزه کار شود بدانکه در موضع
سجود تفصیل است در مسجد صغیر هر جا که باشد در حکم موضع سجود است و در مسجد کبیر و در صحرا نزدیک بعضی

موضع سجود است که دران سجده میکند و نزد بعضی بر هر موضع که در وقت خضوع نظر افتد آنرا حکم موضع سجود
پس اگر گذشت زیر دکانیکه بالای آن شخصی نماز میگذارد و بعضی اعضای این تا و بعضی فروتر بعضی اعضای مصلی را
مقابل گشت بروایت ثانی بزه کار شود مگر آنکه در موضع سجود نگذشته باشد مسئله مصلی که در صحرا نماز میگذارد
مستحب است که نزدیک موضع سجود مقابل یکی از دو چشم خود ستره استاده کند طول آن یک گز باشد و ستبری آن
چون ستبری انگشت میانه بود جایز نیست که ستره را پیش خود بغلطاند یا بجای ستره بر زمین خط بکشد مسئله
اگر ستره در پیش نباشد و شخصی خواهد که در پیش وی شده بگذرد و یا خواهد که در میان ستره و مصلی روان شود جایز است
که مصلی او را بتسبیح یا باشارت منع کند و بهر دو روا نباشد مسئله ستره امام مر مقتدی را کفایت کند اگرچه
مقتدی مسبوق باشد چنانکه در جامع الرموز است مسئله چون پیش مصلی راه نبود و ظن عدم مرور باشد
روا است که ستره را ترک کند **فصل در مکروهات** مسئله یکی از مکروهات سدل ثوب است و سدل در چادر آنست که
چادر را بر سر یا بر کتف اندازد و هر دو طرف آنرا فرو گذارد و در قبا و مانند آن آنکه آنرا بر کتف اندازد و هیچ آنکه هر دو
دست را در آستین در آرد یا هر دو جانب آنرا ضم کند دوم بهم کردن اطراف جامه که بخاک یا مانند آن آلوده نشود
سیوم بدن یا بجامه بازی کردن چهارم جمع کردن موی بالای سر یا پیچیدن آنرا و در آوردن اطراف آنرا در اصول آن
پنجم پیچیدن یا شکستن انگشتان تا که آواز بر آید ششم دیدن بجانب راست و چپ با میلان سر و اگر بگوشه چشم دید مکروه نبود
هفتم دور کردن سنگریزه مگر یکبار برای تمکین سجده هشتم دست بر تهیگاه نهادن نهم اندام شکستن دهم مانند سگ نشستن
چنانکه بر هر دو سرین نشیند و هر دو زانو را ایستاده کند یازدهم در سجده بازو گستردن دوازدهم بی عذر چهار زانو نشستن
سیزدهم ایستادن امام تنها در محراب مسجد یا بالای صفه دکان یا بر زمین چهاردهم ایستادن مصلی عقب صفی که دران فرجه باشد پانزدهم
بودن صورت حیوان بالای سر مصلی یا در پیش او یا در برابر او و اگر در عقب مصلی یا در زیر پای او باشد مکروه نبود زیرا که دران
اهانت صورت است شانزدهم برای سستی و کاهلی برهنه سر نماز خواندن و اگر برای خضوع و فروتنی خواند مکروه نبود
هفدهم در جامهای بذله نماز خواندن که آن جامها در مجالس بزرگان نروند هژدهم برای دور کردن خاک بر پیشانی مسح کردن
نوزدهم جانب آسمان دیدن بستم بر پیچ دستار سجده کردن بیست و یکم آیات و تسبیحات را بدست شمردن مسئله
پوشیدن جامه که دران صورت حیوان باشد مکروه نبود مسئله مکروه است وطی کردن بالای مسجد و بول کردن و ریدن

بران و مکروه ست قبله بستن در مسجد را مسئله در مسجد نقش کردن بگچ یا بچوب یا بآب طلا مکروه نبود مسئله ستادن

امام در مسجد و سجده کردن در محراب و پای آن مکروه نباشد مسئله نماز گزاردن عقب پشت شخصیکه نشسته سخن میکند مکروه نبود

مسئله نماز گزاردن بر بساطیکه دران صورت حیوان بود مکروه نباشد مگر آنکه سجده بر صورت افتد و صورت صغیر که ناظر را بعید

ظاهر نشود مکروه نباشد و نیز صورتیکه سر آنرا محو کرده باشند و صورت غیر جاندار مکروه نبود مسئله کشتن مار و کژدم در نماز مکروه

نباشد مسئله بول کردن بر خانه که دران برای نماز جای خاص ساخته اند و آنرا محراب نموده اند مکروه نبود زیرا که آنجا حکم مسجد نیست

باب صلوة الوتر والنوافل

مسئله نزدیک امام وتر واجب است و نزدیک صاحبین و امام شافعی سنت است مسئله

وتر سه رکعت است بیک سلام و نزدیک امام شافعی بدو سلام و در یک قول او یک رکعت است بیک سلام مسئله در هر سه رکعت

وتر سوره را با فاتحه ضم کند و همیشه در رکعت سیوم پیش از رکوع تکبیر گوید و دست بردارد و قنوت بخواند و در غیر وتر نخواند

بخلاف امام شافعی که نزدیک او بعد از رکوع در نصف آخر از ماه رمضان قنوت خوانند و در غیر ماه رمضان در وتر نخوانند

و در فجر بعد از رکوع رکعت دوم همیشه خوانند مسئله در قنوت وتر با امام شافعی متابعت کند و در فجر با وی قنوت نخواند

و صحیح آنست که تا آنکه امام از خواندن قنوت فارغ شود ایستاده ماند و بقول بعضی منتظر بخود بنشیند مسئله

پیش از فجر و بعد از ظهر و بعد از مغرب و بعد از عشا دو رکعت سنت است و پیش از ظهر و پیش از جمعه و بعد از جمعه چهار رکعت

نیز سنت است بیک سلام مسئله پیش از عصر و پیش از عشا و بعد از عشا چهار رکعت مستحب است مسئله نوافل روز زیاده از چهار

رکعت بیک سلام مکروه است و نوافل شب زیاده از هشت رکعت بیک سلام و چهار رکعت بیک سلام در روز و شب افضل است

مسئله در دو رکعت فرض و در جمیع رکعات وتر و نوافل قرائت فرض است مسئله لازم است اتمام نفلی که شروع

دران کرده است بقصد اگرچه در وقت طلوع آفتاب و غروب آن باشد نه آنکه دران شروع کرده است بظن چنانکه گمان برد که

نماز ظهر نگذارده است پس شروع کرد دران بعد ازان یاد آورد که ظهر کرده است پس این نماز که دران شروع کرده است

که اتمام آن لازم نیست اگر نقض کند مسئله قضا کند دو رکعت اگر چهار رکعت نفل شروع کرده در شفعه اول یا ثانی فاسد

کند زیرا که اگر در شفعه اول فاسد شده است شفعه ثانی بی شروع واجب نشود و اگر در شفعه ثانی فاسد شده است قضا

شفعه اول که آنرا ادا نموده است لازم نباید زیرا که هر شفعه از نفل جدا است و نزدیک امام ابو یوسف چهار رکعت قضا کند

زیرا که معتبر نزدیک وی همان نیت است کذا فی جامع الرموز و نیز دران است که اگر در نیت تعیین رکعات نکرده است

بالاتفاق دو رکعت قضا کند مسئله اگر چهار رکعت نفل را نیت کرده بود و در شفعه اول یا در شفعه ثانی یا در رکعت از
شفعه اول یا در یک رکعت از شفعه ثانی قراءت ترک کرد در این هر چهار صورت بالاجماع قضای دو رکعت لازم آید و اگر در دو
شفعه یا در شفعه اول و در یک رکعت از شفعه ثانی قراءة نخواند در این دو صورت نزدیک طرفین قضای دو رکعت واجب شود
زیرا که بترک قراءة در شفعه اول تحریمه باطل شد پس قضای شفعه ثانی لازم نیاید بنا بر آنکه در آن شروع صحیح نشده است
و نزدیک امام ابویوسف قضای چهار رکعت واجب شود زیرا که بترک قراءة نزدیک وی تحریمه باطل نگردد پس شروع در شفعه ثانی
صحیح باشد و بترک قراءة قضای آن لازم آید و اگر در یک رکعت از شفعه اول و در تمام شفعه ثانی یا در یک رکعت از شفعه اول
ثانی قراءت نخواند در این دو صورت نزدیک شیخین قضای چهار رکعت لازم آید زیرا که بترک قراءة در یک رکعت از شفعه
نزدیک ایشان تحریمه باطل نشود و بقول امام محمد قضای دو رکعت واجب شود زیرا که نزدیک وی بترک قراءة در یک رکعت
تحریمه باطل شود مسئله اگر در چهار رکعت نفل شروع کرده بود بعد از تشهد شفعه اول نقض کرد قضای شفعه ثانی لازم
نیاید زیرا که در آن شروع نکرده است مسئله اگر در چهار رکعت نفل قعده اولی نه نشست بقیاس فرض شفعه
اول فاسد نشود و قضای آن لازم نیاید اگرچه در نفل قیاس آن بود که فاسد شود و قضای آن لازم آید مسئله
جایز است که نفل را نشسته خواند اگرچه قدرت بر قیام داشته باشد و اگر ایستاده شروع کرد مکروه است که بی عذر
بنشیند مسئله جایز است که نماز نفل را بیرون شهر در حالت سواری در غیر جانب قبله گذارد و برکوع و سجود اشارت
کند زیرا که پیغمبر خدای صلوات الله تعالی علیه در بیرون شهر چنین گذارده است و چون فعل آنسرور علیه السلام
مخالف قیاس بود بر مورد اقتصار نمود مسئله اگر در حالت سواری در نماز نفل شروع کرد بعد از آن فرود آمد جایز است
که بنا بر شروع تمام کند و در عکس این نماز فاسد شود زیرا که در صورت اول باشارت واجب ادا بود برکوع و سجود ادا میکند
پس ادای ناقص بکامل باشد و آن روا است و در صورت عکس ادای کامل بناقص میشود و آن جایز نیست **فصل در**
قیام ماه رمضان مسئله در ماه رمضان بعد از عشاء و پیش از وتر یا بعد از وتر بیست رکعت تراویح
بده سلام سنت است و بعد هر تراویح بقدر ترویحه بنشیند و توقف کند بدانکه ترویحه چهار رکعت است و هر ترویحه را
دو سلام است و یک جلسه بقدر چهار رکعت بعد آن مسئله یک ختم در تراویح سنت است برای کسل قوم آن را ترک
نباید کرد مسئله در غیر ماه رمضان وتر را بجماعت نگذارد و در جامع الرموز می آرد در غیر ماه رمضان وتر را بجماعت

گذاردن مکروه است در دو ماه رمضان جایز است اگر چه تراویح را بجماعت نگذارده باشند یا با امام دیگر گذارده باشند اما اگر
فرض را با امام نگذارده است در وتر با وی اقتدی نکند اما صحیح آنست که در هر حال اقتدی درست باشد کما فی المنیه بدانکه تراویح
سنت موکده است زیرا که خلفاء الراشدین بران مواظبت نموده اند و رسول علیه السلام در ترک مواظبت عذر خوف
فرضیت فرموده است **فصل در نماز کسوف و خسوف و استسقا** کسوف گرفتن آفتاب را گویند و خسوف
گرفتن ماهتاب را و استسقا طلب باران را مسئله چون آفتاب گرفته شود امام جمعه با مردم بی اذان و اقامت و بی خطبه
دو رکعت نفل با طول قرائة بخوانند و قرائة را در آن جهر نکند و در هر رکعت یک رکوع کند بخلاف امام شافعی که نزدیک وی
در هر رکعت دو رکوع آرد و بعد از فراغ تا گشادن آفتاب دعا بخوانند و اگر امام جمعه حاضر نباشد هر واحد نماز را در مسجد تنها بخوانند
مسئله نماز خسوف چون نماز کسوف باشد مگر آنکه در او جماعت نبود مسئله چون امساک باران شود نزدیک امام خلیفه با
با مردم شهر بتضرع و شکستگی تمام پیاده در صحرا در رود و از خدای تعالی باران بخواهد و ادعیه ماثوره بخوانند بی آنکه قلب ردا کنند
و پیش از برآمدن هر کسی بقدر حال خود صدقه برآرد و اگر هر کدام تنها نماز خواند جایز بود و نزدیک صاحبین امام با قوم دو
رکعت نماز نفل بجماعت بخوانند و قرائة جهر کند و بعد از نماز بر زمین استاده مستقبل مردم دو خطبه بخواند و قوم تمام
رو بقبله نشینند و همچنین تا سه روز متوالی کند کذا فی جامع الرموز و باید که در وقت استسقاء ذمی حاضر نباشد زیرا که آمدن وی
طلب رحمت است و ایشان مورد غضب الهی اند **باب ادراک الفریضه** مسئله شخصی در نماز فجر یا مغرب تنها شروع کرده بود
که اقامت گفتند قطع کند و بجماعت بگذارد اگر چه یک رکعت گذارده باشد زیرا که اگر رکعت دوم را ضم کند در فجر نماز وی
تمام شود و در مغرب اکثر گذارده باشد و للاکثر حکم الکل پس جماعت از وی فوت شود یا بعد غروب پیش از فرض
دو رکعت نفل گذارده باشد و آن مکروه است نزدیک ما مسئله شخصی در فرض چهار رکعاتی تنها شروع کرده بود که ناگهان
فرض را اقامت گفتند نشکند و اقتدا بکند مگر آنکه رکعت اول را بسجده مقید کرده باشد پس رکعت دوم را نیز با وی یکی کند
تا دو رکعت نفل شود و بعد از آن قطع کرده بجماعت ملحق شود بدانکه در قطع اگر چه ابطال عمل است و خدای تعالی فرموده
ولا تبطلوا اعمالکم اما ابطال که برای کمال عمل بود در حقیقت ابطال نیست پس داخل این حکم نباشد مسئله اگر در نماز
چهار رکعاتی سه رکعت تنها گذارده بود که اقامت گفته اند رکعت چهارم نیز بگذارد و بعد از آن به نیت نفل با امام اقتدا کند
مگر در نماز عصر که نفل بعد آن مکروه باشد مسئله اگر در مسجد بانگ نماز گفتند مکروه است که پیش از نماز از مسجد بر آید مگر آنکه

۳۹

نماز گذارده باشد یا مقیم جماعت دیگر بود چنانکه موذن یا امام مسجد دیگر باشد یا کسی بود که بی او در مسجد دیگر مردم جمع نشوند
یا متفرق گردند مسئله اگر در وقت ظهر یا عشا در مسجد او اقامت گفتند مکروه است که پیش از نماز از مسجد آید اگرچه نماز خود گذارده باشد زیرا که
ثواب نفل و فضیلت جماعت خواهد یافت مگر آنکه مقیم جماعت دیگر بود و فرض نگذارده باشد زیرا که جماعت دیگر را در خلل خواهد انداخت بی آنکه ثواب
نفل و فضیلت جماعت یابد مسئله کسیکه نماز فجر یا عصر یا مغرب گذارده است مکروه نیست که از مسجد آید اگرچه اقامت آن وقت گفته
شده باشد زیرا که نفل بعد آن وقت مکروه است و سه رکعت نفل مشروع نیست مسئله کسی که بعد از سنت فجر مشغول شود یا مام نماز فجر
بجماعت نخواهد رسید سنت را ترک کند مگر آنکه بداند که یک رکعت بجماعت خواهد یافت مسئله اگر سنت فجر فوت شد قضا نکند مگر آنکه با فرض
فوت شده باشد و نزد امام محمد تا زوال آفتاب قضا کند اگرچه بی فرض فوت شود و بدانکه اگر سنت فجر با فرض فوت شود تا پیش از زوال
هر دو را قضا کند و بقول بعضی بعد زوال نیز هر دو را قضا کند زیرا که چون شب تعریس پیغمبر علیه السلام نماز فجر فوت شده بود سنت را
از زوال قضا کرد و فرض را با اذان و اقامت و جهر قرائت بجماعت قضا خواند پس اینجا قیاس کردیم بقضای دیگر مکتوبات زیرا که
این فعل پیغمبر علیه السلام معقول المعنی است اما چون سنت فجر از باقی سنتها اکد است از قضای آن قضای باقی سنتها لازم نیاید
و از قضای آن به تبعیت فرض قضای آن بی تبعیت فرض ثابت نشود لیکن چون قضا به تبعیت فرض پیش از زوال ثابت شد
قضای آن به تبعیت فرض بعد از زوال لازم آید زیرا که اختصاص به تبعیت پیش از زوال معنی ندارد مسئله چون برای ظهر اقامت
گفتند سنت را ترک کند و با امام ملحق شود اگرچه بداند که بعد ادای سنت بجماعت خواهم رسید و پیش از دو رکعت که بعد از ظهر است قضا
بگذارد مسئله غیر از سنت فجر و ظهر سنتی را قضا نکند اگرچه با فرض فوت شده باشد مسئله اگر سوگند کند که نماز ظهر را بجماعت بگذارد
و یک رکعت از جماعت یافت حانث شود و ثواب جماعت یابد مسئله کسیکه بعد از فراغ امام از جماعت بمسجد آمد و خواست که فرض
خود را تنها ادا کند نزد یک کرخی و بعضی دیگر سنت نخواند زیرا که سنت وقتی سنت است که فرض را بجماعت گذارده باشد
و گفته است حسن بن زیاد کسیکه فرض را در خانه خود بگذارد جایز است که سنت نیارد لیکن صحیح آنست که سنت نیز بیارد زیرا که
رسول علیه السلام سنت نماز را ترک نکرده اند اگرچه جماعت فوت شده باشد اما اگر وقت تنگ باشد چنانکه می ترسد که اگر سنت
ادا میکنم فرض فوت خواهد شد سنت را ترک کند و بفرض ابتدا نماید مسئله اگر شخصی حالت رکوع امام تحریمه بست و پیش
از آنکه برکوع رود امام از رکوع برخاست آن رکعت را با امام حساب نکند و نزد یک امام زفر حساب کند مسئله اگر شخصی
پیش از امام برکوع رفت هنوز در رکوع بود که امام برکوع رسید نماز وی جایز بود بخلاف امام زفر که نزد یک وی

جایز نباشد زیرا که آنچه پیش از امام آورده است فاسد است پس چیزی را که بران بنا کرده است نیز فاسد بود بنا بر آنکه بنای بر فاسد فاسد باشد ما میگوئیم چون در یک چیز با امام موافقت کرد پس بد باشد زیرا که برای صحت نماز مشارکت در یک چیز کفایت کند

باب قضاء الفوایت

مسئله اگر از شخصی نمازهای یک شبانه روز که پنج فرض و یک وتر است تمام فوت شد فرض است که به ترتیب قضا کند و اگر بعضی فوایت با وقتی جمع شود میان آن نیز ترتیب فرض باشد مسئله هر که یاد دارد که وتر نگذارده است نزدیک امام فجر او جایز نباشد مگر آنکه اول وتر را قضا کند و نزدیک صاحبین جایز بود اگر چه وتر را قضا نگذارده باشد زیرا که نزدیک امام وتر واجب است و نزدیک صاحبین سنت کذا فی جامع الرموز مسئله اگر ظاهر شد که فرض عشا را بی وضو گذارده است و سنت و وتر را با وضو نزدیک امام سنت را با فرض اعاده کند زیرا که سنت تابع فرض است بخلاف وتر که صلوة مستقله است نزدیک امام چون ادا کرده است وتر را بزعم آنکه عشا را با وضو گذارده است ترتیب ساقط شد زیرا که حین ادای وتر یاد ندارد که عشا در ذمه ... است و نزدیک صاحبین وتر را نیز با فرض اعاده کند بنا بر آنکه وتر نزدیک ایشان صلوة مستقله نیست مسئله ساقط کننده ترتیب نزدیک ما سه چیز است یکی تنگی وقت پس اگر وقت تنگ باشد که قضا با ادای هر دو گنجایش ندارد بقدری که وقت وفا کند با وقتی قضا نماید چنانکه اگر عشا با وتر فوت شود و از وقت فجر زیاده از قدر پنج رکعت باقی نماند نزدیک امام وتر را قضا کند و فجر را ادا خواند و اگر ظهر و عصر فوت شود و از وقت مغرب زیاده از قدر هفت رکعت باقی نمانده باشد ظهر را با مغرب قضا نماید دوم فراموشی چنانکه در حین ادای وقتی فائته هرگز یاد نیاید سیوم فوت شدن شش نماز اگر چه قدیمه بود یا بعد از کثرت کم شده باشد پس اگر از شخصی شش نماز یا زیاده از آن فوت شود جایز است که وقتی را با یاد آن ادا نماید اگر چه وقت وسیع باشد باز اگر فرض دیگر از وی فوت شود با یاد آن وقت وسیع نیز وقتی جایز بود زیرا که بسبب نمازهای قدیم که بذمه این است ترتیب از ذمه این ساقط شده است اگر چه بعضی آن را گذارده باشد چنانکه از شش نماز کمتر مانده باشد مگر آنکه تمام فوایت را قضا نخواند و بقول بعضی اگر از شش نماز کمتر ماند ترتیب باز میگردد و امام سرخسی اول را اختیار نموده است و صاحب محیط بر همین فتوی داده است مسئله اگر شخصی را یک نماز فوت شد و با یاد آن پنج نماز ادا کرد همه فاسد شد زیرا که ترتیب واجب بود لیکن نزد صاحبین فساد آن بر چیزی موقوف نشود و هو القیاس و نزدیک امام قضای فائته موقوف باشد پس اگر ششم را نیز با یاد آن ادا کرد همه صحیح شود و اگر فائته را قضا نمود وصف فرضیت آن پنج باطل گردد زیرا که از بطلان وصفیت بطلان اصل نماز لازم نمی آید نزدیک امام محمد اصل نماز باطل شود آنکه نزدیک امام فساد موقوف باشد بنا بر آنکه اگر موقوف نبود رعایت ترتیب بکثیر لازم آید و آن باطل است

باب سجود السهو

مسئله اگر یک رکن را بر

باب سجود

مر رکن دیگر را سهو مقدم کرد چون رکوع قبل قراءة یا در رکن سهو تاخیر شود چون تاخیر از قیام برکعت سیوم بزیادتی بر تشهد اول
مرویست از امام اعظم که اگر بر تشهد اول یک حرف زیاده کرد سجده سهو واجب شود و بقول بعضی بخواندن اللهم صل علی محمد سجده سهو لازم آید
لیکن معتبر نیست که تاخیر مقداری که در آن یک رکن ادا توان کرد سجده سهو واجب باشد یا یک رکن را بسهو مکرر کند چون دو رکوع یا سه سجده
یا واجبی بسهو تغییر داد چون جهر قراءة در نماز خفیه در جامع الرموز می آرد این مثال ترک واجب است مثال تغییر واجب نیست که تکبیرات
عیدین از قدر واجب کم و زیاده کند یا قراءة را در رکوع و یا در سجود خواند یا واجبی بسهو ترک شود چون ترک قعده اولی یا سجده سهو
واجب شود مسئله بسهو مقتدی بر هیچ یکی سجده سهو واجب نباید و بسهو امام بر امام و مقتدی سجده سهو واجب شود در حالتی که
چون امام سجده سهو کند مقتدی با وی متابعت نماید و اگر امام سجده نکرد مقتدی نیز نکنند مسئله مسبوق در سجده سهو با امام متابعت کند
بعد از آن بقیه نماز که با امام نیافته باشد آن را بخواند مسئله هر که قعده اولی را فراموش کرد تا آنکه نزدیک بقعود است باز بنشیند
سهو نکند و اگر نزدیک بقیام است استاده شود و در آخر نماز سجده سهو آرد و اگر از قعده اخیره بسهو برخواست پیش از آنکه سجده کند
بنشیند و التحیات خواند و سجده سهو کند و اگر رکعت پنجم را بسجده مقید کرد فرض وی نفل شود پس اگر خواهد رکعت ششم را نیز با آن ضم
کند اگرچه واجب نیست زیرا که نفل را بقصد شروع نکرده است اتمام آن واجب نگردد مسئله اگر در قعده اخیره تشهد خواند بعد از آن
بسهو برخواست تا آنکه رکعت پنجم را بسجده نکرده است بنشیند و سلام دهد و اگر سجده کرد فرض وی تمام شود پس رکعت ششم را نیز
بآن ضم کند تا این دو رکعت نفل شود و بعد از تشهد سجده سهو آرد زیرا که اگر رکعت ششم را ضم نکند و بعد رکعت پنجم سجده
سهو آرد بر نقصان [illegible] شود و اگر سجده سهو را ترک کند ترک واجب لازم آید و این دو رکعت نفل را اینجا سنت ظهر اعتبار
نکنند زیرا که رسول علیه السلام در سنت ظهر تحریمه جدا مواظبت کرده است و هر که درین دو رکعت با امام اقتدا کند دو رکعت
واجب شود زیرا که بقصد شروع کرده است پس اگر بشکند قضای آن لازم آید و نزدیک امام محمد هر که درین دو رکعت با امام ملحق شود
شش رکعت بادا کند و اگر بشکند هیچ لازم نیاید مسئله اگر در دو رکعت نفل سهو افتاد سجده سهو کند و بعد از سجده سهو
نفل دیگر بران بنا نکند تا سجده سهو در میان نماز واقع نشود و اگر بنا کرد جایز بود مسئله اگر شخصی را در نماز سهو افتاد
و در آخر نماز بنیت سجده سهو سلام داد اگر بعد از سلام سجده سهو کرد بدان سلام از نماز نبر آید و هر که با وی بعد از سلام اقتدا
کرده باشد اقتدا درست شود اگر وی بعد از سلام خنده قهقهه کرد وضو وی نشکست زیرا که در میان نماز نخندیده است و اگر بعد از
سلام نیت اقامت کرد دو گانه او چهار رکعت گردد و اگر بعد سلام سجده سهو نکرد از نماز بیرون آید و اقتدا کردن صحیح نشود و وضو نشکند

۴۳

ودوگانی چهارگانی نگردد مسئله اگر در نماز سهو افتاد و بعد از تشهد اخیر بنیت قطع سلام داد جایز است که سجده
کند زیرا که نیت قطع اینجا باطل بود و تحریمه نماز باقی باشد چون در نماز شک افتاد که چند رکعت گذارده است اگر اول مرتبه
افتاده است نماز را از سر گیرد و اگر بسیار می افتد تحری کند و بر تحری بنا نماید زیرا که در استینافش حرج است و اگر تحری هیچ جانب
ترجیح نشود اقل را اعتبار کند و در جائیکه آنرا آخر نماز خود گمان میکند بنشیند چنانکه شک افتاد که سه رکعت گذارده
یا چهار رکعت بعد از سه رکعت بنشیند و تشهد خوانده برخیزد و رکعت چهارم کند زیرا که میتواند که آخر نماز بعد از سه رکعت باشد
پس اگر نه نشیند نماز فاسد شود زیرا که قعود اخیر فرض است **باب صلوة المریض** مسئله اگر شخصی بسبب مرض از ایستادن
و قعود یا مرض او در نماز حادث شده باشد یا پیش از نماز بنشیند و برکوع و سجود نماز بخواند و اگر رکوع و سجود نیز نمی تواند
نشسته با اشارت نماز خواند و اشارت سجود را از اشارت رکوع فروتر کند و جایز نیست که چیزی بلند را پیش خود برای سجده
آرد و اگر نشستن نیز متعذر شود بر پشت بغلطد و هر دو پای بجانب قبله کند و با اشارت سر نماز بخواند و یا بر پهلو بغلطد چنانکه روی
بجانب قبله شود و با اشارت نماز بخواند و اول اولی باشد و اگر اشارت نیز متعذر گردد نماز را تاخیر کند بچشم یا ابرو یا بدل اشارت نکند
مسئله اگر رکوع و سجود متعذر شود قیام و قعود متعذر نباشد نشسته با اشارت نماز بخواند و اگر ایستاده خواند نیز جایز بود لیکن
نشسته خواندن افضل باشد زیرا که مقصود از نماز سجده است بنابر آنکه در آن نهایت تعظیم است و قعود از قیام بسجده نزدیکتر است مسئله
مریض با اشارت نماز میکرد و در اثنای نماز صحت یافت از سر گیرد و اگر نشسته برکوع و سجود نماز میخواند و در میان
نماز بر قیام قادر گشت ایستاده شود و باقی نماز را ایستاده گذارد مسئله اگر در کشتی روان بعذر نشسته نماز خواند جایز بود و در کشتی
بسته بعذر نشسته خواندن جایز نباشد مسئله اگر شخصی یک شبانروز تمام دیوانه شد یا بیهوش ماند واجب است که نمازهای آن روز و شب
قضا گذارد و اگر یک ساعت بران زیاده گذشت قضا ماضی لازم نیاید و بقول امام محمد تا پنج نماز قضا لازم شود چون شش نماز را
استیعاب کرد قضا ساقط گردد **باب سجود التلاوة** مسئله سجده تلاوت یک سجده است بشروط نماز میان دو تکبیر و بی تکبیر
دست بردارد و بی آنکه در آخر سجده تشهد بخواند یا سلام دهد و تسبیح سجده تلاوت چون تسبیح سجده نماز باشد مسئله
بخواندن آیت سجده و شنیدن آن اگرچه بقصد شنیده باشد سجده تلاوت واجب شود مسئله سجده تلاوت در قرآن نزد ما چهارده
است یکی در سوره اعراف دوم در سوره رعد سیوم در سوره نحل چهارم در سوره بنی اسرائیل پنجم در سوره مریم ششم سجده
اول در سوره حج بخلاف امام شافعی که نزد او سجده ثانی نیز است از سوره حج و آن قول الله تعالی است واعبدوا

بدانکه هر جا که در قرآن رکوع یا سجود متصل است مراد از آن سجدهٔ صلواتیه باشد چنانچه هم در سورهٔ فرقان نیز هم در سورهٔ نحل نهم در
سورهٔ سجده دهم در سورهٔ ص نزدیک امام شافعی در ص سجده نیست و حج دو سجده است یازدهم در سورهٔ حم سجده لیکن نزدیک امام شافعی
یقول ان کنتم ایاه تعبدون است چنانکه منقول از حضرت علی رضی الله تعالی عنه و امام اختیار کرده است قول ابن مسعود که آن
قول الله تعالی وهم لا یسأمون است زیراکه تاخیر در سجده جایز است نه تقدیم دوازدهم در سورهٔ نجم سیزدهم در سورهٔ
انشقت چهاردهم در سورهٔ اقرا مسئله اگر امام آیت سجده خواند بر امام و مقتدیان او سجدهٔ تلاوت واجب شود اگرچه مقتدیان
نشنیده باشند و اگر مقتدی آیت سجده خواند بر هیچ یکی از قاری و غیر او که در نماز با وست امام باشند یا قوم او سجده
واجب نباید نه در نماز و نه در خارج آن مگر آنکه بیرون از نماز او شنیده باشد خواه در نماز بود خواه خارج از نماز مسئله
اگر مصلی در میان نماز خود از کسی که در نماز او شریک نیست آیت سجده شنیده سجدهٔ تلاوت واجب شود چون از نماز فارغ شود
ادا کند و اگر در اثنای نماز ادا کرد اعاده نماید و آن نماز را اعاده نکند مسئله اگر شخصی از امام قوم آیت سجده شنید
و با وی اقتدا نمود یا در رکعت دیگر با وی اقتدا کرد واجب است که در خارج نماز سجدهٔ تلاوت کند و اگر پیش از سجود امام در همان
رکعت با امام اقتدا کرد همراه امام سجده بکند و اگر بعد از سجدهٔ امام اقتدا نموده است سجدهٔ تلاوت ساقط شود مسئله
سجدهٔ تلاوت که محل آن نماز است بیرون نماز جایز نباشد بخلاف سجده که واجب شده است در نماز و محل آن خارج نماز است
چنانکه گذشت مسئله اگر شخصی در خارج نماز آیت سجده خواند و متصل آن بی فصل در نماز شروع نمود باز همان
آیت را در نماز خواند یک سجده بس باشد و اگر بعد از سجده در نماز شروع کرده است سجدهٔ دیگر واجب شود زیراکه در صورت
اول غیر صلواتیه تابع صلواتیه میشود اگرچه اتحاد مجلس نیست و در صورت ثانی جایز نیست که سجدهٔ صلواتیه در خارج نماز
ادا شود مسئله اگر در یک مجلس آیت سجده را مکرر خواند یک سجده کفایت کند خواه در میان دو خواندن سجده کند
خواه آخر خواندن و در یک رکعت همین حکم است و نزدیک امام ابویوسف اگر در دو رکعت تکرار کرد نیز همین حکم است بخلاف
امام محمد مسئله اگر دو آیت در یک مجلس خواند یا یک آیت در دو مجلس تکرار نمود دو سجده واجب شود مسئله اگر جایی که در
حالت تنیدن ریسمان آیت سجده را مکرر خواند یا شخصی بالای درخت بر شاخهای مختلف آیت سجده را تکرار کرد بهر خواندن سجدهٔ
تلاوت واجب آید زیراکه به تنیدن ریسمان و باختلاف شاخهای مجلس مختلف میشود مسئله اگر شخصی آیت سجده را در یک
مجلس تکرار خواند و سامع هر خواندن را در مجالس مختلف شنید بهر شنیدن بر سامع سجدهٔ تلاوت واجب شود

بخلاف اگر قاری در مجلس مختلف تکرار کرد و سامع در یک مجلس شنید بر سامع یک سجده واجب شود بدانکه اگر از یک کار
بکار دیگر شروع کرد در حق وجوب سجده تلاوت مجلس مختلف شود اگرچه در یک مکان باشد و نیز باختلاف مکان مجلس
مختلف گردد مگر آنکه در خانه یا در مسجد بود زیرا که کنجهای خانه و مسجد در حکم یک مکان باشد مسئله اگر نشسته بر خاست مجلس
مختلف نشود بخلاف در مخیره که آنجا مختلف شود زیرا که در مخیره ستادن در مجلس دلیل اعراض باشد مسئله اگر شخصی تمام
سوره خواند و آیت سجده را ترک داد مکروه بود زیرا که استنکاف مشتبه شود و اگر آیت سجده را خواند و باقی سوره را ترک نمود
مکروه نباشد لیکن مستحب است که یک آیت یا دو آیت در وقت خواندن آیت سجده ضم کند تا دفع توهم تفضیل شود مسئله مستحب است
که آیت سجده را خفیه خواند تا بر دیگران واجب نشود باب صلوة المسافر مسئله هر که بقصد مسافت سه روز از راه بسیر وسط از خانه‌های
شهر خود بیرون آید مسافر شود و سیر وسط در صحرا سیر شتر و پیاده معتبر است و بقول بعضی بیست و یک فرسنگ است و بقول بعضی هجده
فرسنگ است و علیه الفتوی و بقول بعضی پانزده فرسنگ است اکثر ائمه خوارزم بر این فتوی داده‌اند کما فی مشتمل حاشیه شیخ الاسلام
منقولا عن الزاهدی و سیر وسط در دریا سیر باعتدال ریح است و در کوه با آنچه مناسب کوه باشد مسئله مسافر را در تمام
سفر وی رخصت است که چهارگانی را دوگانی گذارد و روزهای ماه رمضان را افطار کند اگرچه در سفر خود عاصی باشد
مسئله چون مسافر در شهر خود داخل شود یا در شهر یا در قریه نیت اقامت پانزده روز کند مقیم گردد اما اگر کم
از پانزده روز نیت اقامت کرد یا در موضع نیت اقامت پانزده روز نمود یا بقصد بر آمدن فردا یا پس فردا چندین
ماه نشست مقیم نشود مسئله اگر لشکر اسلام در زمین حرب آمد یا قلعه را در آن زمین قلب کرد یا اهل بغی را در دار اسلام در بیرون
شهر قلب نمود مقیم نشود اگرچه اقامت پانزده روز را نیت کرده باشد مسئله اهل خیمهای در خیمهای خود نیت اقامت
پانزده روز کنند مقیم شوند زیرا که نیت اقامت در صحرای از ایشان صحیح باشد بنا بر آنکه اقامت اصل است پس با انتقال ایشان
از چراگاهی بچراگاهی باطل نشود و هو الصحیح و بقول بعضی نیت اقامت از ایشان صحیح نباشد زیرا که نیت اقامت صحیح
نمی شود مگر در شهر یا در قریه مسئله اگر مسافر چهارگانی را تمام کرد و قعده اول نشست فرض وی تمام شود و آنچه زاید است
نفل گردد لیکن بد کرده باشد زیرا که در آن تأخیر سلام است و شبهه عدم قبول است مر صدقه حق تعالی را و اگر در قعده ننشست
فرض وی باطل شود زیرا که قعده اول در حق او فرض بود بنا بر آنکه باعتبار فرض او قعده اخیره بود که آن فرض
است ترک فرض نماز باطل گردد مسئله اگر مسافر در وقت چهارگانی با مقیم اقتدا کرد چهارگانه را

تمام کند زیرا که بتبعیت امام فرض وی چهار رکعتی شود و بعد از وقت اقتدا جائز نباشد زیرا که چون وقت
گذشت فرض مسافر تغیر نشود مسئله اگر مقیم با مسافر اقتدا کرد و مسافر قصر کند و مقیم تمام گذارد و چون مسافر از نماز
خود فارغ شود مستحب است که مر مقتدیان خود را که مقیم باشند بگوید نماز خود را تمام کنید که من مسافرم مسئله وطن اصلی
بمثل خود یعنی بوطن اصلی باطل شود اگرچه دران دو وطن مسافت سفر نباشد چنانکه اگر شخصی با اهل و عیال خود
از وطن اصلی بشهری دیگر انتقال کرد و آنرا وطن اصلی و مسکن خود گرفت چون در وطن اول در آید بی نیت
اقامت مقیم نشود اما بسفر و بوطن اقامت وطن اصلی باطل نگردد چنانکه اگر شخصی از وطن اصلی خود مسافر شد یا در
شهری دیگر بنیت پانزده روز اقامت نمود چون باز بوطن اصلی رود بمجرد دخول مقیم شود مسئله وطن اقامت
بمثل خود یعنی بوطن اقامت و بسفر و بوطن اصلی باطل شود چنانکه اگر شخصی از وطن اقامت به نیت سفر برآمد یا در شهر
یا در قریه دیگر بنیت پانزده روز اقامت نمود اگرچه در میان وطن اقامت و آن شهر یا قریه مسافت سفر نباشد یا بوطن
اصلی خود انتقال کرد وطن اقامت باطل شود چون باز دران وطن بی نیت سفر برود بی نیت اقامت پانزده روز مقیم نشود
مسئله اگر مسافر نمازهای سفر را در حضر قضا می کند قصر کند و اگر فائته حضر را در سفر قضا میکند تمام کند باب صلوة الجمعة مسئله
در وجوب جمعه هشت چیز شرط است یکی اقامت مصر دوم صحت سیوم آزادی چهارم ذکورة پنجم عقل ششم بلوغ هفتم
سلامتی چشم هشتم سلامتی پای چنانکه در رفتن مشقت نباشد کذا فی جامع الرموز اما اگر کسی در وی این شروط
موجود نباشد در نماز جمعه حاضر شود و با امام اقتدا نماید از نماز فرض وی مجزی شود اگرچه بروی واجب نشده بود مسئله
در ادای جمعه شش چیز شرط است یکی مصر یا فنای مصر فقها را در تفسیر مصر اختلاف است نزد بعضی موضعی است که در وی امیر بود
و قاضی باشد که احکام شرع را نافذ کند و اقامت حدود نماید بقول بعضی موضعی است که چون اهل آن موضع که بر ایشان
جمعه فرض است در اکبر مساجد آن موضع جمع شوند نگنجید کذا فی حاشیة الچلپی است و مختار مصنف تفسیر ثانی است
بنابر آنکه در احکام شرع خصوصا در اقامت حدود سستی ظاهر شده است و فنای مصر موضعی است که برای مصالح مصر
متصل مصر باشد چون موضع تاختن اسپان و جمع شدن لشکر و بیرون آمدن برای تیر اندازی و دفن کردن موتی و گذاردن
نماز جنازه و مانند آن دوم سلطان یا نائب او که سلطان امر جمعه را بوی سپرده باشد سیوم وقت ظهر چهارم خطبه در
وقت جمعه پیش از نماز و آن نزدیک امام بقدر یک تسبیح است و نزد صاحبین ذکر طویل است که آنرا در عرف

عرف خطبه گویند و نزد یک امام شافعی دو خطبه است که هر واحد مشتمل بر تحمید و صلوة و وصیت بتقوی باشد و اول
مشتمل بود بر قراءة آیتی از قرآن و ثانی بر دعا کافه مومنان چنانکه معهود است و این نزد ما سنت است پنجم جماعت
که وراء امام سه مرد باشد پس اگر پیش از آنکه امام سجده کند مقتدیان گریزند امام ظهر شروع کند مگر آنکه بعد از سجده
گریخته شوند یا سه مرد باقی مانده باشند ششم اذن عام مسئله جایز است که خلیفه یا امیر حاج در موسم حج در منا نماز
جمعه گزارد و امیر موسم را جایز نبود و در عرفات هیچ یکی را جایز نباشد مسئله اگر مسافر یا مریض یا بنده در جمعه امام شود جایز باشد
بخلاف امام زفر که نزد یک وی جایز نبود زیرا که بر ایشان جمعه فرض نیست ما میگوییم بعد از آنکه حاضر شدند و گزارند فرض
ادا شود مسئله اگر معذور یا محبوس روز جمعه در شهر ظهر را بجماعت گزارد مکروه بود زیرا که جمعه جامع جماعات است پس غیر آن
بجماعت روا نبود و از اینست که نزد یک امام ابو یوسف در یک شهر دو جا جمعه جایز نیست مگر آنکه شهر را دو جانب باشد که هر جانب
آن بمنزل شهری بود چون بغداد و نزد یک امام محمد در یک شهر دو جامع یا سه جامع جایز بود اگرچه آن شهر را دو جانب نباشد
و گفته است مفتی الثقلین که قول صحیح از امام اعظم و امام محمد است که در یک شهر در مواضع کثیر جایز بود کذا فی حاشیة الچلپی با آنکه
چون روز جمعه ظهر معذور بجماعت مکروه باشد ظهر غیر معذور بطریق اولی مکروه بود مسئله اگر غیر معذور روز جمعه نماز ظهر را در خانه
گزارده باشد پیش از آنکه امام از نماز فارغ شود سعی کرد که بجمعه برسد نزد یک امام ظهر باطل شود اگرچه جمعه را نیابد و نزد یک صاحبین
باطل نشود مگر آنکه جمعه را بیابد مسئله هر که بروی جمعه فرض باشد واجب است که بشنیدن اذان اول بیع را و آنچه از کارهای دنیا
از رسیدن بنماز مانع باشد ترک کند و برای جمعه سعی نماید کذا فی جامع الرموز مسئله چون امام بر منبر سوار شود نماز گزاردن
و سخن کردن بر مردم حرام شود کذا فی حاشیة الچلپی و در جامع الرموز میگوید چون امام از مکان خود برای خطبه بیرون آید بر مردم
نماز و کلام حرام گردد مگر وقتیکه خطبه را تمام کند مسئله چون امام برای خواندن خطبه بر منبر سوار شود باید که طاهر باشد و در برو قوم نشیند
و قوم بجانب امام رو آرند و در جامع الرموز میگوید احسن است که بجانب قبله رو آرند و موذن مقابل امام استاده اذان دوم بگوید
بعد از آن امام بالای منبر استاده دو خطبه بخواند و در میان هر دو خطبه بجلسه فرق کند چون امام از خطبه فارغ شود موذن اقامت
بگوید بعد از آن امام با قوم دو رکعت فرض جمعه ادا کند باب العیدین مسئله در روز فطر مستحب است که پیش از نماز
چیزی بخورد و مسواک کند و غسل نماید و خوشبوی مالد و خوب ترین جامهای خود بپوشد و صدقه فطر ادا کرده
بجانب مصلی بر آید و در راه تکبیر بلند بگوید و اگر آهسته گفت روا باشد و پیش از نماز عید نماز نفل نخواند

مسئله نماز عید بروایت امام ابی حنیفه بر آنکه بر او نماز جمعه واجب شود هو الاصح مگر آنکه خطبه در نماز عید شرط نباشد و آنکه امام محمد گفته
است که چون دو عید در یک روز جمع شود اول سنت باشد و ثانی واجب بود بنا بر این سنت است که وجوب آن بسنت ثابت شده
مسئله اول وقت نماز عید از بلند شدن آفتاب باشد و آخر آن تا زوال آفتاب بود مسئله نماز عید دو رکعت است
چون امام تحریمه بست در رکعت اول بعد از ثنا سه تکبیر گوید بعد آن فاتحه و سوره جهر بخواند و تکبیر گویان برکوع
رود و باز در رکعت دوم ابتدا بقراءة کند بعد از آن سه تکبیر گوید باز تکبیر گویان برکوع رود و در تکبیرات زواید دست
بردارد و ارسال کند کما فی صفة الصلاة و میان دو تکبیر بقدر سه تسبیح فصل نماید چنانکه در کافی است و قوم در تکبیرات
با امام متابعت کنند مسئله چون امام از نماز عید فطر فارغ شود دو خطبه بخواند و در هر دو احکام فطر بیان کند مسئله
اگر کسی نماز عید با امام نرسید قضا نکند مسئله اگر در روز فطر بسبب عذر نماز نگذارند روز دوم گذارند و اگر در روز دوم نیز
عذر شد روز سیوم جایز نباشد مسئله عید اضحی در احکام چون عید فطر است لیکن در عید اضحی تا گذاردن نماز امساک مستحب باشد
اگرچه خوردن مکروه نبود و هو المختار و در راه عید اضحی تکبیر بلند گوید و امام در خطبه آن تکبیرات تشریق را و احکام اضحیه را تعلیم کند و گذاردن نماز
عید اضحی تا ایام تشریق جایز بود و بعد از آن جایز نباشد مسئله آنکه بعضی مردم در روز عرفه بمشابهة واقفان عرفات جمع
شوند هیچ نیست یعنی از جنس هر چیز که بران ثواب مرتب شود زیرا که وقوف در عرفات عبادت است و در غیر آن معلوم نیست
که عبادت باشد مسئله تکبیرات تشریق از فجر عرفه تا عصر عید بعد هر فرض که بجماعت مستحب گذارند بر مقیم مصر و بر کسیکه
بر وی اقتدا کرده باشد و مسافر که بمقیم اقتدا کرده باشد واجب شود و بقول صاحبین از فجر عرفه تا عصر آخر ایام تشریق واجب گردد
و به یعمل مسئله موتم تکبیر را فرو نگذارد اگرچه امام فرو گذاشته باشد و تکبیرات اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
والله اکبر الله اکبر ولله الحمد **باب صلوة الخوف** مسئله چون خوف دشمن یا درنده سخت شود باید که امام قوم را
دو طایفه کند یک طایفه را بجانب دشمن استاده کند و با طایفه دوم اگر مسافر باشد یک رکعت بخواند و اگر مقیم باشد
دو رکعت ادا کند بعد از آن این طایفه بجانب دشمن رود و آن طایفه در باقی نماز با امام شریک شود و چون امام
سلام دهد طایفه دوم مقابل دشمن شود و طایفه اول آمده باقی نماز خود را بی قراءة تمام کند بعد از آن طایفه اول بجای
دشمن رود و طایفه دوم بیاید و نماز خود را با قراءة تمام نماید و در نماز مغرب امام با طایفه اول دو رکعت بخواند و با طایفه
دوم یک رکعت و حکم نماز فجر چون حکم نماز مسافر باشد و چون خوف سخت تر شود و مردم از توجه بقبله عاجز شوند

۴۸

هر کدام تنها در سواری بهر جانب که تواند باشارت بجا آرد مسئله تقبل کردن و مشی نمودن و سوار شدن نماز فاسد شود

باب الجنایز جنازه جمع جنازه است و جنازه بفتح جیم میت را گویند و بکسر جیم سریر را گویند کذا فی شیخ الحلبی مسئله چون شخصی
نزدیک بموت شود سنت آنست که روی او بجانب قبله کنند و او را بر پهلوی راست افکنند یا بر پشت بخوابانند و ثانی مختار است
و کلمه شهادت تلقین کنند و در جامع الرموز می آرد که کلمه شهادت را نزدیک وی باید گویند چنانکه وی بشنود و او را امر بگفتن آن نکنند
چه در آن خوف لا باشد و چون بمیرد زنخدان او را ببندند چنانکه دهن وی بسته شود و چشمان او را بپوشند مسئله تخت میت را
یعنی آنکه میت را بران غسل دهند و بقول بعضی آنکه او را بران بدفن برند و کفن او را پیش از آنکه او را دران به پیچند سه بار
یا پنج بار یا هفت بار خوشبوی کنند یعنی مجمر را گرد آن بگردانند و از آن زیاده نکنند کذا فی جامع الرموز و در بیان می آرد در سه
وقت نزدیک میت خوشبوی بسوزند یکی در وقت بر آمدن روح او دوم در وقتیکه او را غسل دهند سیوم در وقتیکه او را کفن پوشانند
و جایز نیست که مجمر را همراه میت بدفن برند یا در قبر او خوشبوی بسوزند مسئله چون مرده را برای غسل بر تخته آورند جامها را
از تن وی بکشند و عورت او را بپوشند اول وضو بکنانند و مضمضه و استنشاق نیارند و نزدیک امام شافعی مضمضه و استنشاق
نیز بیارند و به آبیکه برگ کنار یا اشنان جوشیده باشد غسل دهند و اگر برگ کنار و اشنان نباشد به آب خالص غسل
دهند و سر و ریش او را بخطمی یعنی بگل خیرو بشویند طریق غسل آنست که اول میت را بر پهلوی چپ بغلطانند و بر پهلوی راست او را
آب بریزند چنانکه آب تا تخت او برسد و زیر میت شسته شود و بعد از آن او را بر پهلوی راست بغلطانند و همچنان آب
بریزند و آنکه غلطانیدن بر پهلوی چپ را مقدم کردند بنا بر آنکه بدایت غسل از پهلوی راست شود و بعد از آن میت را
بنشانند و شکم وی را بنرمی دست مسح کنند و اگر چیزی از شکم بر آید آنرا بشویند و غسل او را اعاده نکنند بعد از آن بدن میت را
بجامه خشک کنند مسئله ناخن میت نگیرند و موی وی را شانه نکنند و نزدیک امام شافعی ناخن بگیرند و موی را شانه بکنند
مسئله بر سر و ریش میت حنوط یعنی خوشبوی مرکب کذا فی جامع الرموز و بر مساجد کافور بمالند فصل در تکفین میت
مسئله سنت کفن مردان سه جامه است ازار و پیراهن و لفافه ازار و لفافه از سر تا قدم باشد و پیراهن از گردن تا قدم
و در پیراهن جیب و آستین نکنند و تریزه نه اندازند و متاخران دستار را مستحب داشته اند مسئله سنت کفن زنان پنج
جامه است ازار و پیراهن و دامنی و لفافه و سینه بند و در رساله چلپی است که طول دامنی دو گز باشد و عرض آن بقدر یکسر
آنرا بپوشند و طول سینه بند سه گز باشد و عرض آن از بغل زنان تا زانو او بود مسئله کفن کفایت برای مردان

49

دو جامه است ازار و لفافه و برای زنان سه جامه ازار و لفافه و دامنی مسئله طریق پوشانیدن کفن آنست که اول بر جنازه میت لفافه گسترانند و بالای آن ازار اندازند بعد ازان اگر میت مرد است پیراهن پوشانیده بالای ازار خوابانند و اول از جانب چپ ازار پیچند بعد ازان از جانب راست بعد ازان لفافه را نیز انچنانه بپیچند و اگر زن است بعد از پوشانیدن پیراهن مویهای وی را دو گیسو سازند از هر دو طرف بالای سینه بر پیراهن اندازند و بالای پیراهن دامنی پوشانند بعد ازان ازار و لفافه بطریق مذکور بپیچند و بالای آن سینه بند بپیچند کذا فهم من جامع الرموز بعد ازان اگر خوف انتشار کفن باشد کفن را از جانب سر و پای ببندند کذا فی البرهان **فصل در نماز جنازه** مسئله نماز جنازه فرض کفایت است یعنی اگر بعضی مردم گذارند از دیگران ساقط شود و اگر کسی نگذارد همه گنهگار گردند مسئله نماز جنازه چهار تکبیر است یکی تحریمه و سه دیگر در تحریمه دست بردارند بعد ازان ثنا گوید و در سه دیگر دست نبردارد و بعد از تکبیر دوم درود فرستد و بعد از تکبیر سیوم دعا بخواند و بعد از تکبیر چهارم سلام دهد مسئله در نماز جنازه قراءة نشود و تشهد نباشد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی بعد از ثنا و بعد از ثنا فاتحه بخواند مسئله برای کودک اگر پسر است بعد از تکبیر سیوم این دعا بخواند اللهم اجعله لنا فرطا و اللهم اجعله لنا ذخرا و اجرا و اجعله لنا شافعا و مشفعا و اگر دختر است چنین گوید اللهم اجعلها لنا فرطا و اجعلها لنا ذخرا و اجرا و اجعلها لنا شافعة و مشفعة و برای بالغان چنین گوید اللهم اغفر لحینا و میتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکرنا و انثانا اللهم من احییته منا فاحیه علی الاسلام و من توفیته منا فتوفه علی الایمان مسئله امام در نماز جنازه مقابله سینه میت استاده شود زیرا که سینه محل نور ایمان است مسئله سزاوار بامامت سلطان است و اگر حاضر نباشد قاضی است و اگر قاضی حاضر نباشد یا امام محله است و اگر حاضر نباشد ولی میت است بر ترتیب عصبات و اگر باذن ولی دیگری امامت کرد جایز بود و اگر بی اذن کرد ولی تواند که اعاده کند و اگر ولی امامت کرد غیر ولی را جایز نیست که اعاده کند مسئله اگر میت را پیش ازانکه بر وی نماز گذارند دفن کردند جایز است که بر قبر وی نماز گذارند مگر آنکه ظن شود که تا مسیده و ریزیده باشد تا سه روز اینقدر کرده اند مسئله در حالت سواری نماز جنازه روا نبود زیرا که هر چند نظر بدعا است اما ارکان نماز درآن موجود است اما در حق تحریمه نماز است پس بغیر عذر ترک قیام درین جایز نباشد مسئله نماز جنازه در مسجد جماعت مکروه بود اگر چه میت در خارج مسجد باشد زیرا که چون میت داخل مسجد باشد احتمال است که مسجد آلوده شود و بقول بعضی اگر چه میت خارج مسجد بود نماز جنازه در مسجد مکروه باشد زیرا که بنای مسجد از برای پنج نماز است مسئله چون بچه زاد و بمرد اگر بعد از زادن گریستن

باشد او را نام نهند و غسل دهند و کفن بپوشانند و بر وی نماز گذارند و اگر بعد از زاییدن نگریسته است غسل داده و در جامه
پیچیده دفن کنند و بر وی نماز نگذارند و هو المختار و در تسمیه وی اختلاف است لیکن مختار آنست که نام نهند کما فی شرح الحلبی
مسئله اگر کودک از دار حرب در بند آمد و کسی از مادر و پدر وی همراه نیست به تبعیت دار اسلام مسلمان شود و اگر با وی مادر
و پدر هست با یکی از ایشان چون یکی مسلمان شود وی نیز به تبعیت آن مسلمان گردد و اگر وی تنها اسلام آورد اگر عاقل است
اسلام وی مقبول باشد پس در هر سه صورت چون وی بمیرد بر وی نماز گذارند مسئله چون کافری بمیرد اگر ولی وی مسلمان است
او را چون شستن نجاسات بشوید یعنی ابتدا از وضو و تیامن نکند و بخرقه پیچیده در مغاک تنگ بیندازند مسئله سنت است
که جنازه را چهار کس بردارند و آنکه بهتر است مقدم جنازه را بعد از آن موخر آنرا بر کتف راست خود بار مقدم جنازه را
بعد از آن موخر آنرا بر کتف چپ خود و جنازه را بسرعت برند نه بدویدن مسئله مستحب است که روندگان با جنازه در
عقب جنازه روند و مکروه است که پیش از نهادن جنازه بنشینند مسئله در قبر لحد کنند و میت را از جانب قبله در لحد
فرود آرند و در وقت نهادن واضع بگوید بسم الله و علی ملة رسول الله و روی میت را جانب قبله کنند و گرههای
برای خوف انتشار کفن بود بکشایند بعد از آن بخشت خام یا قصب سر لحد را بپوشند و قبر زن را در وقت دفن کردن
بجامه پرده کنند چون سر لحد را پوشیدند قبر را بخاک پر کنند و مقدار یک وجب یا چیزی زیاده از زمین بلند سازند و مربع
نکنند و الحصص ان عالم الکبری باب الشهید مسئله شهید کسی است که طاهر باشد و بالغ بود و بچیزی تیز او را بظلم کشته باشند
و بکشتن وی مال واجب نشده باشد یا مرده او را مجروح یافته باشند یا مشرکان یا اهل بغی یا قطاع طریق او را کشته باشند اگر
مجروح نشده باشد پس جنب و حائض و نفسا و کودک شهید نباشد و کسی که بچیزی ثقیل کشته باشد شهید نشود مگر مقتول
مشرکان یا اهل بغی و قطاع طریق که مقتول ایشان بهر طریق که کشته باشد شهید است و بکشتن بحد و قصاص شهید نگردد
و کسی که بسبب قتل آن بر قاتل دیه واجب شده باشد شهید نبود اما اگر پدر پسر خود را بشیء تیز بظلم بکشد بر پدر مال واجب شود
و پسر شهید باشد زیرا که مال بر پدر از برای زجر و عبرت واجب شده است نه از برای قتل پسر و نزد یک صاحبین بکشتن بچیزی
ثقیل قصاص واجب شود و مقتول شهید باشد مسئله چیزی که خاص بمیت نیست چون پوستین و قبا و کلاه و سلاح و موزه
از شهید جدا کنند و آنچه از جنس کفن کم باشد زیاده کنند و آنچه زاید بود کم کنند چنانکه از کفن مسنون کم و زیاده نشود
شهید را غسل ندهند و نماز جنازه را بر وی خوانده با خون او را دفن کنند و کودک و جنب و حائض و نفسا را غسل دهند مسئله شخصی در شهر مقتول یافت

وقاتل او معلوم نیست اگر در جایی هست که بر اهل آن دیت و قسامت لازم شود او را غسل دهند کشتی در بیرون کشته یا
بجز آن و اگر در جایی هست که بر اهل قسامت و دیت واجب نباید چون شارع عام و مسجد جامع او را غسل نه دهند زیرا که شهید است مگر آنکه
بچیزی دیگر او را کشته باشند چه وحی نزد یک امام شهید است پس او را غسل دهند اگر چه بعضا گبیر کشته شدند و نزد یک صاحبین
اگر معلوم شود که بعضا کبیر کشته اند شهید باشد پس نزد یک ایشان او را غسل نه دهند و اگر معلوم شود که بعضی صغیر
کشته اند شهید نبود پس بالاتفاق او را غسل دهند زیرا که نفس قتل واجب کرده سبب دیت را و عدم وجوب دیت
بعارضه جهل قاتل مقتول را شهید نمیگرداند و اگر هیچ معلوم نشود که بچه چیز کشته اند و حب است که او را غسل دهند
زیرا که معلوم نیست که نفس این قتل چه چیز را واجب کرده است و آنچه بالفعل وجب است دیت است پس بمال مقصر باشد
مسئله کسیکه در معرکه مجروح شد بعد از ان خواب کرد یا چیزی خورد یا نوشید یا او را علاج کردند یا از معرکه
زنده را بخیمه بردند یا تمام یک وقت نماز با قوت ادای نماز باشارت قائل ماند چنانکه در حاشیه چلپی آمده است
یا بچیزی وصیت کرد در همه صورتها او را غسل دهند و نزد یک امام محمد بمجرد وصیت غسل نه دهند مسئله اگر باغی یا قطاع
طریق کشته باشد او را غسل دهند و بر جنازه او نماز نگذارند **باب الصلوة فی الكعبة** مسئله در درون کعبه نماز گذاردن
از فرض و نفل همه جایز است و نیز در ان جماعت روا است اگر چه پشت مقتدی بجانب پشت امام باشد اما اگر پشت مقتدی
بجانب روی امام باشد روا نبود زیرا که بر امام مقدم خواهد شد و آن جایز نیست مسئله از برای تعظیم کعبه نماز بر بام
آن مکروه بود و نزد یک امام شافعی در درون کعبه بر بام آن نماز روا نبود مگر آنکه مقابل مصلی از دیوار کعبه بمقدار چوب
پیش پالان شتر بلند باشد مسئله اگر مقتدیان در حرم با امام اقتدا کردند چنانکه گرد کعبه را حلقه نمودند هر که
در جانب امام از امام بکعبه نزدیکتر باشد نماز وی روا نبود زیرا که از امام مقدم شود و در سه جانب دیگر هر چند از
امام بکعبه نزدیکتر باشد نماز وی روا بود زیرا که از امام مقدم نشده است **کتاب الزکوة** مسئله در طلا و نقره
و در سوائم و در اموال تجارت اگر در تصرف مالک باشد و مالک آزاد و مکلف بود بگذشتن یک سال زکوة واجب شود
بشرط آنکه بقدر نصاب باشد و باید از حاجت اصلی نبود زیرا که آنچه با آن حاجت اصلی است در ان زکوة واجب نشود
چون غله برای خوردن و جامهای پوشیدنی و رخت خانه و دواب سواری و بندگان خدمت و سلاح استعمال
و آلات حرفت و کتب مر اهل کتب را مسئله بر مکاتب زکوة واجب نشود زیرا که ملک مکاتب

ملک وی نیست اگرچه او را تصرف دران جایز ست مسئله بر قرضدار بقدر دین زکوة واجب نبود مگر آنکه قرض
حق تعالی باشد چون نذر و کفارت یا زکوة لیکن برین تقدیر اگر مال وی بقدر نصاب باشد یا زیاده ازان بر تمام
مال زکوة واجب شود زیراکه مر وجوب زکوة را فراغ ازین قرض شرط نیست مسئله در مال ضمار یعنی در مالی که از
مالک غایب است و امید حصول آن نیست زکوة واجب نشود چون مال مفقود و ساقط در بحر و مغصوب که بران گواه نباشد
و مدفون در صحرا که مکان آن فراموش شده باشد و مال قرض که قرضدار بعد از سالها پیش قومی بآن
اقرار کند و مالیکه ظالم آنرا بظلم گرفته باشد و بعد از سالها بمالک آن برسد زیراکه در مال ضمار ملک تصرف نمی ماند
و ملک ذات بی ملک تصرف در وجوب زکوة نفع نمیکند و نزدیک امام شافعی در مال ضمار بعد از رسیدن بمالک
ادا کردن زکوة سالها گذشته واجب شود مسئله مال قرض که قرضداران بران مقر ست اگرچه مفلس بود
یا قاضی بافلاس او احکم کرده باشد یا قرضدار منکرست و مالک بران گواهان دارد یا قاضی بران واقف
باشد چون آن مال بمالک آن برسد زکوة سالهای گذشته واجب شود مسئله اگر چیزی برای تجارت خرید بعد
ازان نیت خدمت کرد دران زکوة واجب نشود و اگر چیزی بنیت تجارت کرده باشد فاما اگر او را بفروشد در بهای آن
زکوة لازم شود مسئله اگر شخصی مالی را که ورای طلا و نقره و ورای سوائم باشد بملک اختیاری مالک شود
چون بیع و هبه و وصیت و نکاح و خلع و صلح از خون و در وقت مالک شدن نیت تجارت کند نزدیک امام ابو یوسف
در همه آن زکوة واجب شود و نزدیک امام محمد رانچه به بیع مالک شود زکوة لازم گردد و نزدیک بعضی خلاف در صاحبین
بر عکس مذکورست اما اگر بعد از مالک شدن نیت تجارت کند یا بملک غیر اختیاری مالک شود چنانکه بارث مالک گردد
زکوة لازم نشود اگرچه در وقت مالک شدن نیت تجارت کرده باشد مسئله اگر شخصی هزاران مال را
بفقرا خیرات میکند و در وقت دادن یا در وقت جدا کردن نیت زکوة نمیکند از زکوة محسوب نگردد مسئله
اگر شخصی تمام مال خود را بفقرا تصدق کرد زکوة از ذمه وی ساقط گردد اگرچه بی نیت ادای زکوة تصدق
کرده باشد و اگر بعض مال را بی نیت تصدق کرده ست نزدیک امام محمد آنچه تصدق کرده ست زکوة آن ساقط شود
و نزدیک امام ابو یوسف چیزی را که خیرات کرده ست زکوة آن نیز بر ذمه وی باقی ماند چنانکه اگر شخصی
دو صد درم دارد و بعد از گذشتن سال تمام یکصد را بی نیت زکوة بفقرا خیرات کند نزدیک امام

محمد زکوة آن صد درم که آنرا خیرات کرده است از ذمه وی ساقط شود و نزدیک امام ابو یوسف واجب است
که زکوة دو صد را ازین صد که باقیمانده است ادا نماید **باب الزکوة الانعام** مسئله نصاب شتر پنج است
و نصاب بقر سی و نصاب غنم چهل پس هر چه ازین اموال بقدر نصاب رسد اگر سائم باشد بعد از سال دران زکوة
واجب شود چنانکه مذکور شود و سائم انست که در اکثر سال بچراگاه رود مسئله در پنج شتر بختی باشند یا عربی یک
بز واجب شود و در ده دو بز و در پانزده سه بز و در بیست چهار بز و در بیست و پنج بنت مخاض واجب شود یعنی بچه شتر
که یک سال برو گذشته باشد و در سی و شش بنت لبون یعنی بچه شتر که بران دو سال گذشته باشد و در چهل و
شش حقه یعنی بچه شتر که برو سه سال گذشته باشد و در شصت و یک شتر چهار ساله واجب گردد و در هفتاد و
شش دو بنت لبون و در نود و یک تا یکصد و بیست دو حقه لازم شود باز در هر پنج یک بز دیگر لازم آید
و در یکصد و چهل و پنج یک بنت مخاض و دو حقه واجب گردد و در یکصد و پنجاه سه حقه باز از سر گرفته شود پس در هر پنج
یک بز دیگر واجب شود و در بیست و پنج بنت مخاض و در سی و شش بنت لبون و در چهل و شش که جمله یکصد و نود و
شش شود تا دویست چهار حقه واجب گردد باز همیشه از سر گیرد چنانکه بعد از یکصد و پنجاه گفته شد و بعد هر پنجاه
یک حقه زیاده کند مسئله در سی بقر باشد یا جاموش یک تبیعه واجب شود یعنی بچه گاو و یا جاموش که بران یک سال
گذشته باشد و در چهل یک مسنه واجب گردد یعنی بچه مذکور که بران دو سال گذشته باشد و آنچه زیاده شود تا شصت
از احساب کنند و در شصت دو چند سی واجب گردد باز در هر سی یک تبیعه و در هر چهل یک مسن لازم شود
و در شصت دو تبیعه و در هفتاد و یک تبیعه و یک مسنه و در هشتاد دو مسنه و در نود سه تبیعه و در صد دو تبیعه
و یک مسنه و در یکصد و ده یک تبیعه و دو مسنه و در یکصد و بیست چهار تبیعه یا سه مسنه همچنین الی غیر النهایة
مسئله در چهل میش باشد یا بز بود یکی از جنس آن واجب شود باز در یکصد و بیست و یک دو از جنس آن
باز در دو صد و یک سه از جنس آن باز در چهار صد چهار از جنس آن لازم شود باز در هر صد یک زیاده کنند
مسئله در اسپ و خر هر قدر که باشد زکوة لازم نشود مگر آنکه برای تجارت باشند مسئله در عوامل و حوامل
و آنکه علف در خانه خورند زکوة لازم نشود مسئله در بره گوسفند و بچه شتر و گوساله هر قدر که باشند زکوة لازم
نیاید مگر به تبعیت کبیر زیرا که اگر در چهل بره گوسفند یا در پنج بچه شتر یا در سی گوساله یا بچه جاموش یکی کبیر باشد

٥٤

به تبعیت آن نصاب ثابت شود چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله در اسپان نر که با آن مادیان نبود زکوة لازم نشود سائمه
و نیز در مادیان که با آن نرنباشد بیک روایت زکوة لازم نیاید مسئله در خیل اسپان که نر و مادیان باهم مختلط باشند و هم
بوند از هر اسپ یک دینار یا ربع عشر قیمت آن لازم شود و بقول بعضی این اختیار از اسپان اعرابیست زیرا که قیمت آن قریب
بیکدیگر باشد کذا فی حاشیة الچلبی و نیز درانست که زکوة مذکور در اسپان مختلط نزد یک امام است و نزد یک صاحبین در اسپان
زکوة وجب نشود مختلط باشند یا منفرد بوند و فتوی بر قول صاحبین است و بقول بعضی نزدیک امام در اسپان نصابست
و بقول بعضی نصاب هشت است او در تعیین عدد نصاب اختلافست و بقول ابوجعفر طحاوی نصاب آن پنج است
پس اگر کم از پنج باشد زکوة وجب نشود و بقول بعضی سه است و بقول زیلعی دو مختلط مسئله انچه از زکوة و کفارت
و عشر و نذر وجب شده باشد اگر در بدل آن قیمت آن بدهد روا باشد مسئله بر مصدق وجب است که وسط بگیرد
چنانکه نه نیک فربه باشد و نه نیک نزار و اگر وسط نیابد بگیرد ادنی را با زیادتی یا اعلی را و رد بکند زیادتی را
مسئله انچه در میان سال زیاده شود با صل نصاب ملحق گردد چنانکه مر شخصی را که در اول سال دو صد درم
باشد و در میان سال صد دیگر حاصل شود در آخر سال اگر سه صد باقیمانده است از همه زکوة لازم آید اگرچه بر این
صد تمام سال نگذشته باشد زیرا که این صد با آن دو صد ملحق شود مسئله وجوب زکوة بنصاب متعلق شود
وانچه عفوست آنرا اعتبار نباشد چنانکه اگر شخصی مالک سی و پنج شتر شود وجب بر او بنت مخاض است که
در بیست و پنج شتر بوده است پس اگر ده شتر از ان بعد از یک سال هلاک شود وجب بحال خود ماند مسئله اگر بعد از
یک سال تمام نصاب هلاک شود انچه وجب شده بود ساقط گردد و اگر بعض نصاب هلاک شود هم انقدر از زکوة
ساقط گردد مسئله انچه از بعض نصاب هلاک شود اول آنرا العفو صرف کنند بعد ازان بنصابی که متصل عفوست
بعد ازان بنصابی متصل آن نصابست همین طریق تا آنکه تمام شود چنانکه اگر از شصت شاة هلاک شود
یا از شش شتر هلاک گردد یک شاة که بر چهل شاة بر پنج شتر وجب بود بحال خود وجب ماند همچنان
اگر یازده شتر از چهل شتر هلاک گردد چهار را العفو صرف کنند و باقی یازده را الی سی و شش که متصل است
باقیماند بیست و پنج که وجب دران بنت مخاض است و اگر از چهل شتر بیست شتر هلاک شود و چهار را العفو صرف کنند
و یازده را الی سی و شش و پنج را به بیست و پنج باقی میماند بیست شتر که وجب دران چهار شاة است و همچنین اگر هلاک شود

٥٥

بیست و پنج باقی میماند پانزده که واجب دران سه شاة است و اگر ہلاک شود سی باقی میماند ده که واجب دران
دو شاة است و اگر ہلاک شود سی و پنج باقی میماند پنج و واجب دران یک شاة است آنچه مذکور شد وقتیکه شتر و بقر
و غنم و خران سائم باشند و معنی سائم مذکور شده است مسئله اگر باغیان یا سلاطین این زمانه زکوة سوائم را
یا عشر خارج زمین را یا خراج آنرا یا زکوة اموال تجارت را گرفته در مصرف آن خرج نموده باشد زیرا که مصرف
خراج مقاتله اند و ایشان نیز از مقاتله اند بنا بر آنکه با کفار محاربه میکنند و زکوة مذکور را در مصرف زکوة صرف
کرده اند پس بر خداوندان اموال اعاده آن لازم نیاید و اگر زکوة را در مصرف زکوة صرف نکرده اند بر خداوندان
اموال واجب است که زکوة اموال را بمستحقان آن در خفیه اعاده کنند و به فتوی و آنکه بعضی علما گفته اند که اعاده واجب
نشود زیرا که چون ایشان بر مسلمانان مسلط شده اند حکم ایشان حکم امام باشد و لهذا التفویض قضا و اقامت
جمعه و اعیاد از ایشان جایز بود جوابش آنست که نصب قضات و اقامه جمعه آنچه از شعائر اسلام است ضرورت است
و آنچه بضرورت ثابت شود بقدر ضرورت جایز باشد و زکوة بر خلاف آنست زیرا که اصل در زکوة آنست که بخفیه دهند
لقوله تعالی وان تخفوها وتوتوها الفقراء فهو خیر لکم و آنکه بعضی فضلا گفته اند چون خداوندان اموال زکوة
اموال را بنیت صدقه و ادای زکوة بباغیان و سلاطین این زمانه داده اند از ذمه ایشان ساقط شود و اعادهٔ آن
لازم نیاید زیرا که باغیان و سلاطین این زمان بسبب حقوق مردم که بر ایشان است فقرا اند شیخ ابو منصور
ماتریدی این را قبول ندارد و میگوید که کلام مصدق علیه در ادای زکوة ضروریست و زکوة چون صلوة عبادت محضه است
پس بی نیت خالص نیت خالصا لله تعالی ادا نشود و درین صورت نیت خالص موجود نیست و در هدایه میگوید
مصرف زکوة فقرا اند و باغیان و سلاطین این زمانه بفقرا صرف نمیکنند پس اگر ایشان از خداوندان
اموال زکوة را بظلم گرفتند خداوندان اموال در خفیه بفقرا اعاده کنند و نیز دران است که اگر در وقت گرفتن
از ایشان بظلم بنیت ادای زکوة و دفع صدقه داده اند از ذمه ایشان ساقط شود زیرا که باغیان و سلاطین
ظالم بسبب حقوق مردم که بر ایشان است فقرا اند و الاول احوط احتیاط در بدانکه از روایت ثانی معلوم میشود
که سقوط زکوة از مظلوم برای شفقت بروی و دفع حرج از وی است آنکه نظام الدین تسلیمی که از علما هرات بود
باین روایت تمسک کرده بوالیان هرات بگرفتن عشر و زکوة فتوی داده است و گرفتن آن را به صفت

٥٦

٥٧

بصفت معلومه بر ایشان فرض گردانیده است و منکر از ابکم حکم نموده محض خطاست زیرا که روایت هدایه هرگز بر این دلالت
نیست صفت معلومه که مذکور شد آنرا در ترجمه بیان نموده ام مسئله در اموال کودک تغلبی است زکوة واجب نشود و در اموال زن تغلبی دو برابر مشود
زیرا که تغلبی قومی است از مشرکان عرب چون حضرت عمر رضی الله تعالی عنه از ایشان جزیه طلب کرد ایشان از ان ابا آوردند
و گفتند ما از زکوة مسلمانان دو چند میدهیم اما جزیه نمیدهیم حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بهمان صلح کرد و گفت همین جزیه
شماست هر چه نام نهید پس چون بر دو چند آن از زکوة مسلمانان صلح شد از کودکان ایشان نباید گرفت چنانکه از کودکان
مسلمانان نمیگیرند و از زنان ایشان باید گرفت چنانکه از زنان مسلمانان میگیرند مسئله مالک نصاب را جایز است که
پیش از گذشتن سال زکوة یک سال یا زیاده از ان ادا کند زیرا که مال نامی سبب وجوب زکوة است و گذشتن سال شرط
وجوب ادای زکوة است پس چون سبب وجوب یافته شود ادای زکوة صحیح باشد و اگر چه وجوب ادا نشده باشد نیز مالک
یک نصاب را جایز است که زکوة چند نصاب ادا کند چنانکه صاحب دویست درم را جایز است که زکوة زیاده از دویست درم را
ادا نماید بعد از ان اگر مالک آن قدر زیاده شود همانکه ادا کرده بود کفایت کند اما هر که مالک نصاب نیست ادای زکوة از وی جایز نبود یعنی
اگر بعد ادا کردن مالک نصاب شود آن ادا کفایت نکند و زکوة این نصاب از ذمه وی ساقط نگردد مگر آنکه از سر نو ادا کند مسئله نصاب
زر بیست مثقال است و نصاب نقره دویست درم که ده درم از ان هفت مثقال باشد چنانکه از ده جز مثقال یکدرم هفت جز
شود از آنست که این وزن را وزن سبعه گویند پس یکدرم نصف مثقال و خمس مثقال باشد و مثقال بیست قیراط است
و درم چهارده قیراط است و قیراط پنج جو است مسئله در زر و نقره معمول باشد یا غیر معمول چون بقدر نصاب رسد ربع عشر
واجب شود و همچنان در کالای تجارت که قیمت آن بنصاب زر یا نقره باشد بقیمتی که مر فقرا را انفع بود یعنی اگر قیمت آن بدرم
انفع است مر فقرا را بدرم قیمت کنند و اگر بدینار انفع است بدینار قیمت نمایند بعد از ان در هر خمس که از نصاب زیاده شود
ربع عشر واجب گردد زیرا که در کمتر از خمس نصاب کسر لازم آید و در کسور نزد وی زکوة واجب نشود پس چون بر دویست
درم چهل درم زیاده شود یکدرم در زکوة زیاده گردد و اگر هشتاد زیاده شود دو درم زیاده گردد همچنان در هر چهل درم یکدرم
زیاده شود و آنچه کمتر باشد عفو بود مسئله اگر در درمها نقره غالب است اعتبار مر نقره راست و اگر غش غالب است
آن درمها را قیمت کنند اگر بنصاب رسد زکوة واجب شود مسئله اگر در میان سال در نصاب نقصان شود آنرا اعتبار نبود زیرا که
معتبر اول سال و آخر سال است چنانکه اگر شخصی را در اول سال بیست دینار یا دویست درم باشد بعد از ان در میان سال

ازان کمتر شود و یا در آخر سال نصاب کامل گردد زکوة تمام سال واجب شود مسئله نقره را نزد یک امام با زر
بقیمت ضم کنند و نزد یک صاحبین باجزا ضم نمایند چنانکه اگر شخصی را ده دینار بود و نود درم که قیمت آن از نود درم کمتر
نود درم ده دینار باشد نزد یک امام زکوة واجب شود و نزد یک صاحبین واجب نشود و اگر ده دینار و صد درم باشد باتفاق زکوة واجب گردد بانکه نزد
صاحبین چون نیمه نصاب زر را با نیمه نصاب نقره ضم کردیم یک نصاب کامل شد پس زکوة واجب شود و نزد یک امام چون قیمت
صد درم ده دینار بود یا زیاده ازان نصاب زر ثابت شود و اگر کمتر از ده دینار بود قیمت ده دینار را زیاده از صد درم
خواهد بود پس نصاب نقره موجود گردد پس بهر تقدیر نزد یک امام نیز زکوة واجب شود

باب العاشر

عاشر کسی است که حاکم
وی را برای گرفتن صدقه تجار بر راه گذر تجارت نشاند مسئله اگر تاجری به عاشر گفت که تمام سال بر من نگذشته است
یا گفت از قرض فارغ نیستم یا در زکوة غیر سوائم دعوی کرد که در شهر بفقرا ادا کرده ام عاشر قول وی را با سوگند
قبول کند و در زکوة سوائم بسوگند نیز قبول نکند زیرا که جایز نیست که زکوة سوائم را بفقرا دهد بلکه بر سلطان است که از وی
زکوة گرفته بمصرف زکوة صرف نماید و اگر دعوی کرد که زکوة این سال بعاشر دیگر ادا کرده ام اگر آن عاشر دران سال
عاشر بوده است نیز قول وی را به سوگند قبول کنند بی آنکه ازان عاشر از وی برائت طلب نمایند مسئله هر چه قول
مسلم را دران بسوگند قبول کنند قول ذمی را نیز دران بسوگند قبول نمایند اما قول حربی را قبول نکنند مگر در کنیزی که حربی
گفت این کنیز ام ولد من است پس اگر حربی در کنیزکی که با وی همراه است دعوی کرد که این کنیز ام ولد منست
عاشر قول وی را قبول دارد و از وی از زکوة آن کنیزک چیزی نگیرد مسئله اگر تاجر مسلم است عاشر از مال وی ربع عشر
بگیرد و اگر ذمی است نصف عشر و اگر حربی است و مال وی بقدر نصاب است و معلوم نیست که حربیان از تاجر
ما چه میگیرند عشر بگیرد و اگر قدر گرفتن حربیان معلوم باشد عاشر ما نیز از حربی همان قدر بگیرد که ایشان از
تاجر ما میگیرند مگر آنکه حربیان از تاجر ما تمام مال میگرفته باشند پس عاشر ما از تاجر ایشان تمام نگیرد
بلکه بگیرد عشر مال او را و اگر حربیان از تاجر ما هیچ نمیگیرند عاشر ما نیز از تاجر ایشان هیچ نگیرد مسئله اگر مالی
که با حربیست بقدر نصاب نباشد از وی چیزی نگیرند اگرچه اقرار بکند که در خانه من قدر نصاب است
مسئله چون از حربی عشر گرفتند و پیش از گذشتن سال باز بر عاشر گذر کرد اگر از دار حرب آمده است باز عشر
بگیرند و اگر از دار اسلام بدار حرب رجوع کرده است هیچ نگیرند مسئله در خمر ذمی نزد یک امام عشر است و در

و در خنزیر وی هیچ قیمت اگرچه بادی هر دو باشد یا یکی ازان هر دو بخلاف امام شافعی که نزد ایشان وی در هیچ کدام
عشر نیست و نزد امام زفر در هر دو عشر است و نزد امام ابو یوسف اگر بادی هر دو است در هر دو عشر است زیرا که
خنزیر را چون با خمر باشد در حق عشر تابع خمر میکند و اگر یکی ازان هر دو است در خمر عشر است و در خنزیر هیچ نیست
زیرا که خنزیر از ذوات قیم است پس عاشر گرفتن قیمت آن چون گرفتن عین آن باشد و خمر از ذوات امثال است
پس گرفتن قیمت آن چون گرفتن عین آن نخواهد بود مسئله اگر شخصی مال بضاعت یا مال مضاربت باشد جایز نیست
عاشر را که ازان مال از وی چیزی طلب کند زیرا که آن مال نزد وی امانت است مگر آنکه در مال مضاربت حصه آن
منفعت بقدر نصاب برسد پس بقدر حصه آن بر وی زکوة واجب شود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر باید با ماذون
مال تجارت باشد و وی مدیون بود عاشر را جایز نیست که از مال وی زکوة بگیرد و اگر مدیون نباشد و مولای وی
با وی همراه نبود نیز از مال وی زکوة بگیرند زیرا که کسب ماذون مال مولای وی است اما اگر مولای وی همراه وی
بود عاشر از مال وی زکوة بگیرد **باب الرکاز** مسئله رکاز مال را گویند که زیر زمین بود مخلوق باشد
59 یا موضوع و معدن آنکه در زمین مخلوق بود و کنز آنکه در زمین موضوع باشد مسئله در معدن زر یا مانند آن در زمین
خراجی باشد یا عشری خمس لازم شود و آنچه باقی ماند مر مالک زمین است و اگر آن زمین را مالک نباشد باقی مر یابنده
راست مسئله اگر در خانه کسی معدن برآمد در آن هیچ لازم نشود و در زمین دو روایت است اگر در اصل هیچ لازم نشود
و بروایت جامع الصغیر خمس لازم گردد کذا فی جامع الرموز مسئله در مروارید زکوة واجب نشود زیرا که مروارید بقول بعضی
باران نیسان است که در صدف افتد و بقول بعضی صدف حیوانیست که مروارید دران خلق شود و دران هر دو زکوة نیست کذا
فی حاشیة الچلپی مسئله در عنبر زکوة لازم نشود زیرا که عنبر بقول بعضی سرگین دابه بحری است و بقول بعضی در بحر چون
گیاه در بر میروید و دراین هر دو زکوة نیست چنانکه در حاشیه چلپی است و نیز درست است که حکیم طوسی در رساله خود آورده است
که در دریا چشمه است که ازان مثل قیر عنبری برآید و نیز در فیروزه و جز آن از جواهر که در جبل یافته شود زکوة لازم نشود
بخلاف آنچه از جواهر که از خزانه کفار بغلبه بدست آمده باشد دران خمس واجب شود کذا فی حاشیة الچلپی مسئله
کنزی که دران سکه اسلام باشد حکم لقطه دارد و آنکه دران سکه کفر بود ازان خمس لازم شود و باقی مالک خطه را است
که در اول فتح اسلام مالک خطه شده است و اگر مالک خطه نباشد یعنی در اول فتح اسلام آن خطه را مالک کسی

نکرده باشد باقی مر یابنده راست مسئله اگر شخصی به امان در دار الحرب رفت و در صحرای دار الحرب رکاز یافت
تمام آن مر یابنده مستامن را باشد و اگر در خانهٔ حربی یافت تمام مر صاحب خانه را بود و اگر در زمین دار حرب که ملک کسی
نباشد رکاز متاع یافت از آن خمس بگیرند باقی مر یابنده را بود باب الزکوة الخارج مسئله در شهد زمین عشری
و در شهد جبل و در میوهٔ جبل و در آنچه از زمین بر آید و آنرا از آب روان و یا از آب باران آب داده باشند نزدیک امام
عشر لازم شود پیش از آنکه اجرت درویدن کشت و جز آن بر آورده باشند و اگر چه به پنج وسق نرسد و تا یک سال
نپاید و نزدیک صاحبینش و امام شافعی در کم از پنج وسق هیچ لازم نیاید و وسق شصت صاع است و صاع هشت رطل
است و در آنچه یک سال نپاید چون خضراوات مانند سیب تره نزدیک ایشان صدقه واجب نگردد و نزدیک امام
واجب است که مالک خضراوات صدقهٔ خضراوات را بفقرا دهد نه آنکه از وی سلطان بگیرد مسئله در حطب و غیر آن چون نی و گیاه
صدقه واجب نشود مسئله هر چه از زمین بر آید و آنرا بدلو و یا بدولاب آب داده باشند در آن نصف عشر واجب شود
پیش از آنکه مؤنت زرع چون اجرت حصاد و جز آن بر آورده باشند مسئله در خارج از زمین عشری تغلبی خمس لازم شود
اگر چه تغلبی مسلمان شود یا آن زمین را ذمی یا مسلم خریده باشد مرد و زن و خورد و بزرگ در این حکم برابر است
زیرا که عشر است در خارج از زمین اطفال ایشان و چندان باشد در خارج از زمین اطفال تغلبی و نزدیک امام ابو یوسف
چون تغلبی مسلمان شود در خارج از زمین وی عشر لازم شود مسئله اگر زمین عشری مسلم را ذمی خرید خراجی شود و اگر بعد
از آن مسلم آنرا از وی بشفعه گرفت یا بفساد بیع بر بایع آن رد شد باز عشری گردد مسئله اگر ذمی خانهٔ خود را
باغ ساخت خراجی شود و اگر مسلم خانهٔ خود را باغ کرد حکم آن حکم آب آن بود یعنی اگر آب آن آب خراجی خراج است خراجی
شود و اگر آب آن آب عشر است عشری گردد مسئله آب آسمان و چاه و چشمه عشری است و جویها را اهل عجم چون نهر
برد و جرد و مانند آن خراجی است و سیحون و جیحون و دجله و فرات نزدیک امام ابو یوسف خراجی است و نزدیک
امام محمد عشری است مسئله در چشمهٔ قیر و نفط که در زمین عشری یا خراجی بود هیچ لازم نشود الا در زمین خراجی اگر
در گرد چشمه زمین لایق زرعت باشد در آن خراج لازم شود باب المصارف مسئله مالک نصاب را جایز است که
زکوة مال خود را در جمیع مصارف زکوة صرف کند یا در بعض آن صرف نماید و نزدیک امام شافعی واجب است که در
جمیع صرف کند و از هر مصرف سه کس را دهد زیرا که اقل جمیع سه است مسئله جمیع انواع مصارف

٦٠

مصارف زکوة هفت است یکی فقیر که در ملک او بقدر نصاب نباشد دوم مسکین که در ملک وی هیچ نباشد سیوم جابی
صدقات او را بقدر عمل وی دهند اگرچه غنی بود چهارم مکاتب زیرا که در خلاص کردن رقبهٔ وی از مال زکوة مدد کردن جایز است پنجم
مدیون که زیاده از قرض خود مالک نصاب نباشد ششم فی سبیل الله نزدیک امام ابو یوسف مراد ازان وا ماندهٔ از غزات
و نزدیک امام محمد وا مانده از حج هفتم ابن السبیل که مال وی در سفر همراه وی نباشد مسئله جایز نیست که از مال زکوة
مسجد بنا کند یا میت را کفن دهد یا قرض میت ادا کند یا از مال زکوة غلام یا کنیزک خریده آزاد گرداند زیرا که در مال
زکوة واجب است که یکی از مستحقان زکوة تملیک کنند و در صورتهای مذکور تملیک مستحقان نمی شود مسئله جایز نیست که مال
زکوة را باصل خود یا بفرع خود بدهد اصل و فرع قریب باشد یا بعید بود و نیز جایز نیست که زوج بزوجه خود دهد یا زوجه
بزوج خود دهد یا مولی به بندهٔ خود دهد و نیز جایز نیست که زکوة بدهد بغلامیکه بعض آن آزاد باشد مسئله جایز نیست که
زکوة را بغنی دهد یا بطفل غنی یا به بندهٔ غنی که مکاتب نباشد و نیز جایز نیست زکوة دادن به بنی هاشم که آل علی و آل
عباس و آل جعفر و آل عقیل و آل حارث ابن عبد المطلب است و نه به بندگان ایشان اگرچه آزاد شده باشند مسئله بذمی زکوة
دادن روا نبود و اگر ورا مثل زکوة صدقهٔ دیگر داد روا باشد مسئله اگر مالک نصاب شخصی را زکوة داد بگمان آنکه مصرف
زکوة است بعد ازان ظاهر شد که بنده یا مکاتب اوست اعاده کند و اگر ظاهر شد که پدر یا پسر اوست یا ظاهر شد
که غنی است یا ذمی است یا هاشمی است یا بندهٔ هاشمی است اعاده نکند و نزدیک امام ابو یوسف اعاده کند مسئله
مستحب است زکوة دادن بقدریکه از سوال یکروزه بی نیاز کند و بیکس دویست درم دادن مکروه بود مگر آنکه مدیون باشد
مسئله مکروه است که مال زکوة را به شهر دیگر فرستد مگر بقریبان خود یا بکسانی که از اهل شهر وی محتاج تر باشند

باب الصدقة الفطر مسئله صدقهٔ فطر از گندم یا آرد گندم یا تلقان گندم یا از مویز نصف صاع است و از خرما یا جو
یکصاع مراد از صاع نزدیک ما صاع عراقی است که هشت رطل است که بوزن چهار من باشد هر من چهل استار و هر استار چهار و نیم
مثقال است پس یکمن یکصد و هشتاد مثقال باشد و وزن مثقال در کتاب الصرف معلوم گردد و نزدیک امام شافعی صدقهٔ فطر از گندم
یکصاع حجازی است که پنج رطل است مسئله اگر در صدقهٔ فطر دو من گندم داد بی آنکه کیل گندم کند روا باشد و نزدیک امام محمد بی کیل
روا نبود مسئله در صدقهٔ فطر گندم دادن مستحب است در جایی که بیشتر مردم گندم بخورند و نزدیک امام ابو یوسف در همه جا
دراهم مستحب است مسئله آزاد مسلم که مالک نصاب بود بر وی صدقهٔ فطر واجب شود اگرچه نصاب

دری نامی نصاب نباشد وچنانکه سال تمام بروی نگذشته باشد یا خانه بود فاضل از سکونت وی که قیمت آن
بقدر نصاب باشد اگرچه برای تجارت نبود و آنچه بدان صدقه فطر واجب شود حرمان زکوة بدان ثابت گردد یعنی مالک آن نصاب
زکوة گرفتن حرام بود مسئله صدقه فطر واجب میشود از نفس خود و از طفل خود که فقیر باشد و از بنده خود اگرچه کافر بود
یا مدبر یا ام ولد باشد مگر آنکه مکاتب بود برای تجارت باشد و واجب نمی شود از زوجه خود و ولد کبیر خود و از
طفل خود که غنی باشد مگر از مال طفل و واجب نمی شود از بنده خود که گریخته باشد مگر بعد از عود او مسئله در عبید
مشترکه نزد یک امام صدقه فطر واجب نشود و نزد صاحبین واجب شود و در عبید مشترکه بالاتفاق واجب نشود
پس اگر یک بنده در دو کس مشترک باشند نزد یک امام بر هیچ کدام صدقه واجب نشود و نزد صاحبین بر هر یک صدقه
یک بنده واجب شود کذا فی حاشیة الچلبی مسئله اگر بنده را بشرط خیار فروختند صدقه فطر بر کسی واجب شود که در وقت
طلوع فجر عید بنده در ملک وی باشد پس اگر بیع رد شد بر بایع واجب شود و اگر نه بر مشتری واجب گردد کذا
فی حاشیة الچلبی مسئله هر که پیش از طلوع فجر عید مسلمان شد یا متولد شد بر وی صدقه فطر واجب شود و آنکه
شب عید مرد یا در روز عید بعد از طلوع فجر مسلمان شد یا متولد گشت بر وی واجب نگردد زیرا که سبب وجوب طلوع فجر است
نزدیک ما و آن را نیافت و نزدیک امام شافعی هر که در شب مسلمان شود یا متولد گردد بر وی صدقه واجب نشود زیرا که نزد وی
سبب وجوب صدقه غروب آفتاب است از اخیر صوم رمضان و وی آن را نیافته است و هر که در آن شب بمیرد بر وی واجب شود زیرا که
سبب وجوب را یافته است مسئله اگر صدقه فطر را پیش از روز عید داد روا باشد اگرچه پیش از ماه رمضان داده باشد
و بقول بعضی در آن اختلاف است چنانکه در ترجمه از حاشیه چلبی نقل کردم مسئله تعجیل در صدقه فطر مستحب است و اگر تاخیر
کرد ساقط نگردد کتاب الصوم مسئله صوم آن است که از صبح تا مغرب به نیت روزه از خوردن و نوشیدن و جماع کردن
پرهیز کند مسئله صوم رمضان فرض است باید که در آن ماه ادا کند و اگر عذر باشد در ماه دیگر قضا بدارد لقوله تعالی
کتب علیکم الصیام و بر فرضیت آن اجماع منعقد است و لهذا منکر آن کافر شود و صوم نذر واجب است زیرا که ثبوت آن
بنص قطعی نیست بنا بر آنکه قوله تعالی ولیوفوا نذورهم مخصوص البعض است زیرا که نذر معصیت و نذر بطهارت و نذر بعیادت
مریض و نذر بصلوة جنازه از این حکم مخصوص است چنانچه ترجمه ابن الحقیق نموده ام و صوم کفارات مثل صوم نذر است و آنچه
در آن است همه نقل است و این مضمون هدایه است و آنچه شارح بر هدایه بحث کرده است نیز در ترجمه مسطور است مسئله

وقت نیت صوم رمضان وصوم نذر معین در مذهب اصح از غروب آفتاب روز سابق تا ضحوهٔ کبری روز صوم
است پس اگر در ضحوهٔ کبری نیت کرد روا نباشد زیرا که شرط است که در اکثر روز نیت موجود شود و آن وقتی
که پیش از ضحوهٔ کبری باشد و مراد از ضحوهٔ کبری نصف نهار شرعی است و نهار شرعی از صبح صادق تا غروب
آفتاب است و بروایت قدوری نیت روزهٔ مذکور تا زوال آفتاب جایز است و اول اصح است مسئله جایز است
صوم رمضان و نذر معین به نیت صوم مطلق و به نیت صوم نفل نیز جایز است صوم رمضان به نیت واجب
دیگر مگر در سفر یا مرض که در سفر و مرض واقع میشود ولهذا همان واجب بخلاف صوم نفل و نذر معین که آن به نیت
واجب دیگر ادا نمیشود بلکه واقع میشود از واجبی که آنرا نیت کرده است مسئله جایز است روزهٔ نفل به نیت
صوم نفل و به نیت صوم مطلق و وقت نیت روزهٔ نفل قبل زوال آفتاب است مسئله شرط است در صوم
قضا و صوم کفارت و صوم نذر مطلق که در شب نیت کند و تعیین نماید که قضا یا کفارت یا نذر را نیت میکنیم
کذا فی جامع الرموز مسئله اگر در شب شک یعنی شب سلخ شعبان که شب سیم باشد ابر یا غبار باشد چنانکه
در هلال شک افتاد نیت روزهٔ غیر از نفل مکروه بود و اگر از واجب دیگر نیت کرد و رمضانیهٔ آن روز ظاهر نشد در مذهب
اصح همان واجب ادا شود اگرچه مکروه باشد و بقول بعضی نفل ادا شود زیرا که غیر از نفل در آن روز منهی عنه است
و اگر ظاهر شد رمضانیهٔ آن روزه از رمضان بود زیرا که روزهٔ ماه رمضان به نیت واجب دیگر ادا میشود
مسئله اگر روز شک بصوم معتاد او موافق افتاد روزهٔ نفل بالاجماع در آن روز مستحب بود و اگر نه مردم خواص
چون قاضی و مفتی روزهٔ نفل بدارند و غیر ایشان بعد از زوال افطار کنند و در جامع الرموز می آرد که مراد
از خواص علما اند کذا فی التمرتاشی یا کسانیکه نیت روزه را میدانند چنانکه بی قصد رمضان نیت کنند کذا فی النهایة
مسئله اگر در شب شک چنان نیت کرد که اگر فردا از رمضان بود روزهٔ رمضان خواهم داشت و اگر نه روزه نخواهم داشت
روزه او روا نبود مسئله مکروه است که چنان نیت کند که اگر فردا از رمضان است روزهٔ من از رمضان باشد و اگر نه
از واجب دیگر باشد یا گفت و گرنه از نفل بود اما اگر رمضانیهٔ فردا ظاهر شد روزه از رمضان بود زیرا که مطلق
نیت روزه موجود است و در صوم رمضان همان کفایت کند و اگر ظاهر نشد در هر دو صورت روزهٔ نفل جایز باشد زیرا که
مطلق نیت در هر دو صورت موجود است در روزهٔ نفل همان کفایت کند و در صورت اول ذریعهٔ واجب دیگر جهت

واجب نشود مسئله هرکه تنها هلال رمضان دید روزه بدارد اگرچه قول او را رد کرده باشند و هرکه تنها هلال شوال
دیده است نیز روزه بدارد زیراکه در هلال فطر گواهی یک کس معتبر نیست اگر کسی ازین هر دو افطار کرد قضا بدارد لیکن کفارت لازم نشود
بخلاف امام شافعی که نزد یک وی کفارت نیز لازم شود مسئله روزه ابر و غبار از برای صوم بی دعوی و بی لفظ اشهد گواهی
یک کس عدل معتبر باشد اگرچه بنده باشد یا زن باشد یا محدود فی القذف بود که تائب شده باشد مسئله از برای فطر شرط است
که در روز ابر و غبار دو مرد یا یک مرد و دو زن بلفظ اشهد گواهی بدهند بی آنکه کسی دعوی کند مسئله اگر در آسمان ابر و غبار
نباشد شرط است که جمعی عظیم گواهی دهند چنانکه بخبر ایشان یقین شود و عقل تجویز بود اتفاق ایشان بر کذب حکم کنند هلال
فطر بود یا هلال صوم باشد مسئله اگر روز ابر بگواهی دو عدل رمضانیت رمضان ظاهر شد چنانکه جز آن گواهی سی روز
روزه داشتند روز سی‌ام باز ابر شد حلال است که بی رویت هلال افطار کنند اگر بگواهی یک عدل رمضانیه ظاهر شده
است بی رویت هلال افطار حلال نبود زیراکه بگواهی یک عدل فطر ثابت نمی‌شود و بقول امام محمد به تبعیت صوم فطر نیز
ثابت شود پس بی رویت هلال افطار حلال بود زیراکه بسا چیزیست که به تبعیت ثابت می‌شود و باصالت ثابت
نمی‌شوند مسئله در احکام مذکور اضحی همچو فطر است پس لفظ شهادت و تعداد شاهدان در اضحی نیز شرط باشد
کذا فی حاشیة الچلپی **باب ما یوجب القضا** مسئله یعنی در بیان آنچه بقضا کردن روزه واجب شود چون قضا
و کفارت مسئله هرکه در ماه رمضان بعذر دانسته در روز در قبل یا در دبر جماع کرد یا جماع کنانید یا آنچه
غذا یا دوا شود بخورد یا بنوشید یا خون کشید بگمان آنکه روزه فاسد شد افطار کرد روزه قضا بدارد
و کفارت دهد و کفارت روزه چون کفارت ظهار باشد یعنی برده آزاد کند و اگر نتواند دو ماه متوالی روزه دارد
و اگر نتواند شصت مسکین را طعام دهد مر هر واحد را نیم صاع از گندم یا یک صاع از جو مسئله اگر در غیر ماه رمضان
دانسته روزه فاسد کرد یا در ماه رمضان نادانسته افطار کرد یا بخطا آب فرو رفت چنانکه در وقت مضمضه در حلق
داخل شد یا باکراه افطار نمود یا حقنه کرد یا در بینی دارو انداخت چنانکه تا استخوان بینی رسید یا در گوش دارو انداخت
یا در جراحت سر دارو کرد چنانکه بدماغ رسید یا در جراحت شکم دارو انداخت چنانکه بشکم در آمد یا سنگریزه را
فرو برد یا بزور قی کرد چنانکه به پر دهن رسید یا بگمان شب بعد از دمیدن صبح صادق طعام سحر خورد
یا پیش از غروب بگمان غروب افطار کرد یا بفراموشی خورد و بگمان آنکه افطار شد دانسته خورد

٦٤

یا زیادتی روزه دار یا در خواب جماع کرده بشد یا در تمام رمضان نیت روزه یا نیت افطار نکرد یا نیت صبح کرد

در روز پیش از نیت بخورد در همه این صورتها بی کفارت قضا لازم شود مسئله اگر بفراموشی طعام خورد یا آب نوشید یا جماع کرد

یا در روز محتلم شد یا بجانب زنی یا امردی بشهوت نگاه کرد چنانکه انزال شد یا روغن مالید یا سرمه اندخت یا غیبت کرد یا

قی بی دهن از خود آمد یا قی قلیل بزور کرد یا با جنابت صبح کرد یا در سوراخ ذکر روغن اندخت یا در گوش آب آمد یا در حلق

غبار یا دود یا مگس در آمد در همه این صورتها روزه باقیست پس پیش از وقت افطار نکند مسئله اگر باران یا برف در حلق رفت

بمذهب صحیح روزه فاسد شود مسئله اگر به بهیمه یا میت یا در غیر فرج چنانچه در ران یا در دست وطی کرد یا بوسه گرفت یا مساس

کرد در همه این صورتها اگر انزال شد روزه فاسد شود و قضا لازم آید بغیر کفاره مسئله اگر گوشت را که در دندانها مانده بود

فرو برد روزه فاسد شود و قضا لازم آید مگر آنکه از نخود کمتر باشد اگر بدست یا بخلال یا بنوک زبان از دهن بیرون آورده

فرو برده است در کمتر از نخود نیز قضا لازم شود مسئله اگر کنجد را درست کرده فرو برد روزه فاسد شود و اگر خاید

هیچ لازم نیاید زیرا که در دهن ناچیز میگردد مسئله اگر قی کثیر فرو رفت یا آن را فرو برد روزه فاسد شود و در قلیل

هر دو حال فاسد نشود و نزدیک امام محمد بفرو بردن فاسد شود و بفرو رفتن فاسد نشود قلیل باشد یا کثیر بود

پس اگر کثیر را فرو برد باتفاق فاسد شود و اگر قلیل فرو رفت باتفاق فاسد نشود و اگر قلیل را فرو برد نزدیک امام

ابو یوسف روزه فاسد نشود و نزدیک امام محمد فاسد شود و اگر کثیر فرو برفت نزدیک امام محمد روزه فاسد و نزدیک امام

ابو یوسف فاسد نشود زیرا که معتبر نزدیک امام ابو یوسف کثرت است و نزدیک امام محمد صنع فعل خود مسئله روزه دار را

چشیدن مکروه بود غذا باشد یا دوا بود و نیز خائیدن مکروه باشد مگر طعام کودک که در وقت ضرورت بود و نیز مکروه است

بوسه گرفتن اگر از وقاع و انزال ایمن نباشد کذا فی جامع الرموز مسئله روزه دار را سرمه کردن و بر سبلت روغن

مالیدن و مسواک کردن اگرچه بعد از زوال بود مکروه نباشد و بقول امام شافعی مسواک کردن بعد از زوال مکروه بود

زیرا که بوی دهن دور میکند ما میگوئیم که بوی دهن که نزدیک خدا تعالی از مشک خوشبوتر است بمسواک کردن زائل نشود مسئله

شیخ فانی که از روزه داشتن عاجز بود افطار کند و بدله هر روزه مقدار صدقه فطر یک مسکین را طعام دهد چون قادر شود

قضا بدارد مسئله زن باردار و زن شیرده که بنفس خود یا بنفس ولد خود خوف دارد جایز است که افطار کند

قضا بدارد و بقول بعضی شیرده را افطار وقتی جایز است که شیر دادن خود را اجیر گرفته باشد

۶۵

اما والده را جایز نیست که افطار کند زیرا که شیر دادن بروی واجب نیست مگر آنکه متعین بود چنانکه غیر آن نباشد
یا غیر آن شیر ندهد یا بچه شیر غیر نخورد و شارح میگوید اگر جواز افطار شیر ده برای آنست که شیر دادن بروی واجب است
پس اگر پیش از رمضان بشیر دادن خود را اجیر گرفته است جایز باشد و در رمضان جایز نباشد که اجیر شود زیرا که اجیر
شدن بروی واجب نیست مگر آنکه ضرورت داعی آن باشد مسئله مریضی که از زیادتی مرض می ترسد او را افطار
روا بود و مسافر را جایز است که در سفر افطار کند اما اگر در سفر مشقت نباشد مستحب است که روزه بدارد مسئله اگر مسافر
در سفر یا مریض در مرض بمیرد فدیه آنچه در سفر یا مرض افطار کرده بود واجب نشود مسئله چون مریض بعد از صحت یا مسافر
بعد از اقامت بقدر آنچه در سفر و مرض افطار کرده بود و بعد رمضان زنده ماند و قضا نکرد بعد از ان بمرد اگر وصیت کرده است
بر وارث او واجب است که آنچه فوت شده است از ثلث مال او آنرا فدیه دهد و اگر نه بقدر یکه بعد از رمضان بصحت
یا باقامت زنده مانده است چنانکه ده روز مثلا فوت شده بود و بعد از صحت و یا باقامت پنج روز بعد از رمضان
زنده ماند و قضا نکرد فدیه همان پنج روز از ثلث مال میت واجب شود و در جامع الرموز می آرد که بهر که روزه و نماز
قضا باشد اگر مال دارد واجب است بروی که در وقت مردن وصیت کند کذا فی المنیه وغیرها مسئله فدیه نماز چون فدیه
یک روزه است وهو الصحیح و بقول بعضی فدیه نمازهای یکروز چون فدیه روزه یک روز است مسئله هر که او را روزهای رمضان فوت شد مختار است که متصل قضا کند یا منفصل و اگر پیش از انکه بقضای سابق توفیق یابد رمضان
دیگر آمد اول این رمضان را ادا کند بعد از ان بی فدیه آنرا قضا نماید و نزدیک امام شافعی فدیه نیز واجب شود
مسئله جایز نیست که ولی میت از جانب میت روزه دارد و یا نماز گذارد مسئله بشروع کردن در روزه نفل
اتمام آن لازم شود اگر بعد از شروع شکست قضای آن واجب آید مسئله در تمام سال پنج روز روزه داشتن ممنوع است
روز عید فطر و روز عید اضحی و سه روز متصل بعد عید اضحی که آنرا ایام تشریق گویند هر که درین پنج روز روزه شروع کند
اتمام آن بروی لازم نشود و لهذا آن قضا ندارد مسئله هر که در روزه نفل شروع کرد جایز نیست که بعذر افطار کند زیرا که
در افطار بعذر ابطال عمل است و بیک روایت جایز است نیز اکه قضا خلف این افطار است مسئله بعذر ضیافت
جایز است که روزه افطار کند مضیف بود یا ضیف باشد مسئله اگر در ماه رمضان کودکی در بعض روز بالغ شد یا کافر
اسلام آورد یا حائض پاک گردید یا مسافری مقیم گشت واجب است بروی که در باقی روز از برای حرمت رمضان امساک کند

و بر کودکی که بالغ شده است و کافری که مسلمان گشته است اگر افطار بکردند قضا لازم نیاید اگرچه بعد از نیت افطار
کرده باشند زیرا که در اول روز اهل روزه نبوده اند که ادای واجب شود و با افطار کردن قضا لازم آید مسئله اگر مسافری
در ماه رمضان در روز پیش از نصف نهار شرعی نیت اقامت کرد اگر افطار نکرده است واجب است بروی که نیت روزه کند
اگر مقیم در ماه رمضان در روز مسافر شد اتمام آن روز بروی واجب گردد و با افطار کردن بر هیچ یکی از ایشان کفارت
لازم نیاید مسئله اگر شخصی در ماه رمضان بیهوش شد چنانکه چند روز بیهوش ماند غیر از روز اول همه روزها را قضا
کند مگر آنکه یاد داشته باشد که در روز اول نیت نکرده بود زیرا که ظاهر از حال مسلم این است که نیت کرده باشد و بعد
علم بعدم نیت در روز اول یا در شب آن روز آن را نیز قضا کند مسئله اگر شخصی تمام ماه رمضان مجنون ماند بروی قضا
لازم نشود و اگر در بعضی آن بشعور آید آنچه بعد از بلوغ گذشته است واجب است که آن را قضا کند پیش از بلوغ مجنون شده باشد
یا بعد از بلوغ کذا فی ظاهر الروایه زیرا که جنون چون مستغرق تمام ماه رمضان باشد روزه ساقط شود و اگر نباشد ساقط
نمی شود و نزدیک امام محمد اگر پیش از بلوغ مجنون شده است روزه واجب نشود اگرچه جنون مستغرق تمام ماه
رمضان نباشد زیرا که جنون در وقت کودکی جنون عارض شد برای منع روزه با وجود ضعف کفایت کند
بنا بر آنکه جنونی که در کودکی عارض شود مانع صوم باشد نه رافع آن بخلاف جنونی که بعد از بلوغ عارض شده باشد
آن بی استغراق روزه را منع نمیکند زیرا که رفع صوم است نه مانع آن و رفع چون قوی نباشد روزه را منع نمیکند
مسئله اگر شخصی نذر کرد در روزهای عید یا در ایام تشریق روزه دارد یا نذر کرد که تمام سال روزه گیرد نذر وی صحیح باشد
و در روزهای عید و در ایام تشریق افطار کند روزه داشتن در این پنج روز ممنوع است بعد از آن بجای آن قضا بدارد و اگر
در همان روزها روزه داشت روا باشد و هیچ از قضا و کفارت لازم نیاید بدانکه علما در نذر و شروع فرق کرده اند زیرا که
در روزهای منهی عنه شروع در روزه کردن گناه است و نذر کردن روزه بر آن روزها گناه نیست پس شروع در روزه آن
روز روزه لازم نشود و به نذر کردن نذر لازم گردد مسئله اگر شخصی بزبان گفت لله علی صوم یوم کذا و در دل هیچ
نیت نکرد یا نیت کرد محض نذر را یا نیت کرد که نذر باشد و یمین نباشد در هر سه صورت نذر لازم شود و اگر نیت کرد
که یمین باشد و نذر نباشد یمین لازم گردد و با افطار کردن کفارت یمین واجب شود و اگر نیت کرد هر دو را یا نیت کرد محض
یمین را هر دو لازم شود پس اگر افطار کند برای نذر قضا لازم شود و برای یمین کفارت واجب گردد و نزد امام

امام ابو یوسف در نیت هر دو نذر لازم شود و در نیت یمین محض یمین واجب گردد مسئله شیخ [illegible] روزه [illegible]
داشتن از کراهیت بعید بود و از مشابهه نصارا دور باشد **باب الاعتکاف** **مسئله** اعتکاف سنت موکده
است و آن عبارت است از آنکه روزه دارد در مسجد جماعت به نیت اعتکاف درنگ کند و اقل آن یک شبانه روز
است پس هر که بعد شروع پیش از تمام شدن یک شبانه روز قطع کند قضای آن بر وی لازم شود و نزد امام محمد
هیچ لازم نیاید زیرا که نزد وی اقل اعتکاف یک ساعت است و آن باندک درنگ حاصل شود **مسئله** هر که معتکف شد
از مسجد بر آید مگر برای حاجت انسانی یا از برای نماز جمعه در وقت زوال یا در وقتیکه چهار رکعت یا شش رکعت
پیش از نماز جمعه تواند گذارد و از برای تحیت مسجد و چهار از سنت جمعه و بعد جمعه نزد امام چهار رکعت است
و نزد صاحبین شش رکعت **مسئله** اگر در مسجد جمعه بعد از ادای فرض و نفل درنگ کند اعتکاف فاسد نمی شود
مسئله اگر معتکف بعذر یا بی عذر یک ساعت از مسجد بر آید اعتکاف فاسد شود **مسئله** معتکف را جایز است که در مسجد بخورد
و بنوشد و بخوابد و غیر از تجارت برای حاجت خرید کند و بفروشد بی آنکه مبیع را در مسجد حاضر کند کذا فی جامع الرموز
و غیر معتکف را هیچ یک ازین چیزها جایز نیست **مسئله** معتکف در مسجد خاموش نباشد و بجز خیر سخن نکند
یعنی سخنی نگوید که در آن گناهگار شود کذا فی جامع الرموز **مسئله** وطی اعتکاف را باطل کند اگرچه در شب بود یا بفراموشی
باشد اما وطی در غیر فرج و بوسه و مساس بی انزال اعتکاف را باطل نمیکند اگرچه حرام است چنانکه در حالت [illegible]
[illegible] است **مسئله** زن در مسجد خانه خود اعتکاف نشیند **مسئله** هر که بر خود اعتکاف چند روز را نذر کند
با شبهای آن روزها متوالی بر وی اعتکاف واجب شود اگرچه متوالی را در نذر شرط کرده نباشد
چه اگر اعتکاف دو روز را نذر کرد دو شب آن دو روز نیز به ترتیب لازم شود و در جامع الرموز میگوید مراد
از شبها شبهایی است که پیش از روزها باشد **مسئله** در صحت اعتکاف نیت روزها کفایت کند و اعتکاف
شبها بتبعیت روزها لازم گردد کذا فی الهدایه و در جامع الرموز است اگر نیت شبها کرد روزهای آن دران نیز
داخل شود زیرا که هر واحد از روز و شب متبع یکدیگر است **مسئله** صحیح است اگر نیت روز بی شب یعنی اگر در نذر ایام
یا یومین نیت کرد روز را بی شب لازم شود و اعتکاف روزها بی شب کذا فهم من جامع الرموز **کتاب الحج**
مسئله حج فریضه است منکر آن کافر شود **مسئله** حج فریضه است بر آزاد مسلم که مکلف

مکلف باشد و صحیح و بینا بود و زاد و راحله زیاده از حاجت اصلی و نفقه عیال تا باز آمدن داشته باشد و در راه
غالب امن و سلامت بود و اگر غالب خلاف آن باشد فرض نشود چنانکه در حاشیه چلپی است مسئله زنیکه دور از مکه در حد
سفر باشد بی زوج یا محرم که با وی حج زند و بروی حج فرض نشود جوان باشد یا پیر بود چنانکه در حاشیه چلپی است
اگرچه شرایط مذکوره پیشتر یافته باشد مسئله اگر شرایط وجوب حج موجود شد در تمام عمر یکبار حج فرض شود بقول امام
ابویوسف بالفور فرض شود و به قول امام محمد به تراخی فرض گردد چنانکه اگر در سال آینده ادا کرد نزدیک امام ابویوسف
بسبب تاخیر گنهگار شود و نزدیک امام محمد گنهگار نشود اگرچه قضا نمی شود بقول هر دو مسئله اگر نابالغ احرام بست
بعد از آن بالغ شد با آن احرام فرض وی ادا نشود زیرا که از برای عدم اهلیت احرام وی لازم نشده بود مگر آنکه بعد از
بلوغ از سر نو احرام بندد و باقی احکام از وقوف و غیر آن بجا آرد مسئله اگر بنده احرام بست بعد از آن آزاد شد فرض
وی ادا نشود اگرچه بعد از آزاد شدن از سر احرام بسته باشد زیرا که در وقت احرام اهل احرام بوده است پس شروع کردن
بر ذمه وی لازم شود و خروج از آن بی اتمام آن ممکن نباشد و شروع در دیگری بی اتمام اول جایز نبود مسئله در حج سه چیز
فرض است یکی احرام دوم وقوف بعرفه سیوم طواف زیارت و واجب پنج چیز است یکی آنکه وقوف بمزدلفه دوم سعی میان صفا
و مروه سیوم رمی جمار چهارم طواف صدر مر آفاقی را یعنی کسی را که از خارج مواقیت است پنجم سر تراشیدن و باقی سنت است
یا ادب است مسئله ماه حج شوال و ذی القعده و عشره ذی الحجه است و اگر پیش از این احرام بست مکروه باشد مسئله عمره سنت
مؤکد است و آن عبارت است از طواف خانه کعبه و سعی میان صفا و مروه بی وقوف بعرفات مسئله عمره در تمام سال جایز است
هر قدر که بیارد مگر پنج روز که در آن عمره آوردن مکروه است روز عرفه و چهار روز متصل که بعد اوست مسئله میقات مدنی یعنی
موضع احرام اهل مدینه ذو الحلیفه است و میقات عراقی ذات عرق و میقات شامی جحفه و میقات نجدی قرن و میقات
یمنی یلملم در ترجمه این مواقیت را نیک تحقیق نموده ام مسئله هر که در آمدن مکه را قصد کرده است حرام است که
بی احرام از مواقیت تجاوز کند و اگر پیش از رسیدن بمواقیت احرام بست روا باشد اگرچه از خانه خود بسته باشد
مسئله هر که داخل مواقیت سکونت دارد جایز است او را که برای حاجتی ورای احکام حج بی احرام در مکه
در آید و برای احکام حج او را نیز دخول مکه بی احرام جایز نیست مسئله میقات کسیکه داخل مواقیت است خارج حرم
از مکه زمین حل است و میقات کسیکه ساکن مکه است برای حج حرم است و برای عمره حل زیرا که حل در عرفات است

وعرفات در حل پس احرام ایشان از حرم باشد و عمره در حرم است پس احرام آن از حل بود تا یکنوع سفر متحقق شود

مسئله هر که خواهد احرام حج بندد اول وضو کند و غسل مستحب است و میزره پاک در زیر بندد لیکن آنکه بالای آن ریسمان بندد

زیرا که آن مکروه است کذا فی جامع الرموز و چادر پاک بالا بگیرد و خوشبوی بمالد و در جای احرام دوگانه نفل ادا کند

اگر اراده حج افراد کرده است چنین گوید اللهم انی ارید الحج فیسره لی و تقبله منی بعد ازان بنیت حج تلبیه بگوید و آن این است

لبیک اللهم لبیک لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک والملک لا شریک لک و ازین کلمات کم نکند و اگر زیاده کند

روا باشد مسئله هر که بنیت حج تلبیه گفت محرم شود و چون محرم شد از رفث و فسوق و جدال پرهیز کند رفث

چون جماع و کلام فاحش و ذکر جماع در حضور زنان و فسوق معاصی خروج از حد و شرع و جدال شدت با رفیق یا جنگ

با مشرکان در تقدیم و تاخیر وقت حج مسئله محرم را جایز نیست که صید بری را شکار کند یا بجانب آن اشارت نماید یا بر آن

دلالت کند و نیز جایز نیست که خوشبوی بمالد یا ناخن بگیرد یا سر و روی بپوشد یا سر و ریش را بخطمی بشوید یا ریش را قطع کند

یا موی سر را بتراشد یا از باقی بدن موی بگیرد یا پیراهن یا سراویل یا قبا را بطریق معتاد بپوشد یا دستار به بندد

یا کلاه بر سر نهد یا موزه بپوشد یا جامه که آنرا بچیزی خوشبوی رنگ کرده شده باشد بپوشد مگر آنکه بوی خوش آن دور شده باشد

و اگر صید بحری را شکار کرد روا بود مسئله محرم را جایز است که بحمام رود و در سایه نشیند و همیان بر کمر بندد مسئله سنت است که محرم تلبیه

بسیار گوید هرگاه از نماز فارغ شود و در جامع الرموز می آرد اگرچه نماز نفل باشد هذا ظاهر الروایة و بقول ابو جعفر تلبیه بعد از نماز فرض سنت است و فیما

نه بعد غیر آن اگرچه فائته باشد کذا فی شرح الطحاوی یا بر بلندی سوار شود یا در پستی فرود آید یا سواران ملاقات کند و در جامع الرموز

میگوید چون بعضی حجاج با بعضی حجاج ملاقات کنند تلبیه گویند و اگرچه پیاده باشند یا سحرگاه بیدار شوند مسئله چون محرم در مکه

داخل شود اول بمسجد حرام رود و چون کعبه را ببیند تکبیر و تهلیل گوید و بحجر اسود روی آورد و چون نزدیک بحجر اسود شود تکبیر

و تهلیل گوید و در تکبیر هر دو دست چون تکبیر نماز بردارد و استیلام حجر الاسود نماید یعنی آنرا بدست یا بوسه یا بکف

مساس کند و آنرا ببوسد اگر بسبب انبوهی مردم و در آن ایذا مسلمانان داند و آنچه از عصا و جز آن در دست وی باشد و آن

مساس کند و آنرا ببوسد و اگر ازان نیز عاجز شود مستقبل حجر اسود ایستاده تکبیر و تهلیل و تحمید بگوید و بر نبی علیه السلام درود

بفرستد بعد ازان طواف قدوم کند و این طواف سنت است مر آفاقی را نه مر مکی را مسئله در طواف از حجر اسود بجانب

ملتزم شروع کند و چادر را زیر بغل بدست راست در آورده هر دو طرف آنرا بر کتف چپ بیندازد و هفت بار

از بیرون حطیم طواف کند از حجر اسود تا حجر اسود یکبار شود و در سه بار اول رمل کند یعنی تیز رود و هر دو کتف خود را
در حین رفتن بجنباند چنانکه مبارزان در میان دو صف می جنبانند و هر مرتبه که بحجر اسود آید آنچه از استقبال و استلام
که اول مرتبه کرده بود باز کند و مستحب است که هر بار که برکن یمانی آید آنرا بوسه دهد چون هفت مرتبه تمام شود حجر اسود را
بوسد و در مقام ابراهیم یا جای دیگر از مسجد حرام دو رکعت نماز که بعد از هفت شوط واجب است بگذارد و چون ازین مذکور
فارغ شود بر حجر اسود بوسه دهد و بر صفا برود و بالای صفا روی بکعبه کرده تکبیر و تهلیل بگوید و بر نبی علیه السلام درود
بفرستد و هر دو دست بردارد از خدا تعالی حاجت خواهد و از آنجا بر مروه رود و در اثنای راه میان دو میل از آنچه میرفت تیز رود
و آنچه بر صفا کرده بود بر مروه کند همچنین هفت بار بگردد و از صفا شروع کند و بر مروه ختم نماید و هر بار در رفتن و آمدن در میان
دو میل تیز رود و بعد ازان در مکه باحرام سکونت کند و طواف نفل هر قدر که بخواهد میکرده باشد مسئله هفتم ذی الحجه امام یک خطبه
بخواند چنانکه در میان خطبه ننشیند و احکام حج را چون خروج بمنا و جمع ظهر و عصر در عرفات و نزول از عرفات در خطبه بمردم
تعلیم کند و باز نهم ذی الحجه در عرفات دو خطبه بخواند باز یازدهم در منا یک خطبه بخواند مسئله هشتم ذی الحجه که روز ترویه است
بگاه از مکه بجانب منا برآید و شب در منا باشد و نماز فجر روز عرفه را در منا گذارده بعرفات رود و غیر از بطن عرفه
هر جا که خواهد در عرفات بایستد چه وراء آن همه موقف است بعد از زوال امام دو خطبه مثل خطبه جمعه بخواند و در آن احکام
حج را چون وقوف بعرفات و وقوف مزدلفه و رمی جمار و نحر و حلق و طواف زیارت تعلیم کند و ظهر و عصر را در وقت ظهر
بیک اذان و دو اقامت با قوم ادا نماید مسئله هر که در یکی از نماز ظهر و عصر بجماعت نباشد یا با امام نرسد عصر را
جایز نباشد مگر در وقت عصر زیرا که ادای عصر را در وقت ظهر احرام و جماعت شرط است مسئله سنت است که بعد از
جمع میان ظهر و عصر غسل کرده در عرفات حاضر شود و در جامع الرموز از خزانة المفتین روایت میکند که پیش از جمعه غسل کند
مسئله نزدیک جبل رحمت بر ناقه سوار شود و مستقبل قبله بجهر تمام حاجت خواهد و احکام حج را بمردم تعلیم کند و مردم
عقب امام قریب او مستقبل قبله وقوف کنند و بر مقوله امام گوش دارند و چون آفتاب غروب شود امام با قوم
بجانب مزدلفه روان شود و غیر از وادی محسر تمام مزدلفه موقف است و امام نزدیک جبل قزح فرود آید و مغرب
و عشا را در وقت عشا بیک اذان و یک اقامت ادا کند مسئله هر که نماز مغرب را در عرفات یا در راه مزدلفه
خوانده باشد در مزدلفه اعاده کند و اگر تا فجر اعاده نکرد بعد از طلوع فجر اعاده جایز نباشد زیرا که حکم بعدم جواز

از برای دریافتن فضیلت جمع بود و بعد از طلوع فجر جمع ممکن نیست پس اعاده نماید مسئله امام در مزدلفه فجر یوم النحر
در غلس بخواند و بعد از نماز توقف کند که آن واجب است تا آنکه نیک روشن شود و دران حمد و صلوة و تهلیل و تکبیر بخواند کذا
فی جامع الرموز و دست بر داشته از خدا تعالی حاجت بخواهد بعد از ان قوم در منا بیایند و از بطن وادی هفت سنگریزه را
بر جمرهٔ عقبه بسر انگشتها بیندازد و بهر انداختن تکبیر گوید و با اول انداختن تلبیه ساقط شود مسئله چون اول روز بر جمرهٔ العقبه
سنگریزه انداخت دیگر برای دعا توقف نکند و برود بمنزل خود و اگر بخواهد بعد از ان ذبح کند زیرا که در حج افراد ذبح واجب نیست
بعد از ان قصر کند و حلق افضل بود مسئله چون قصر کرد هر چه باحرام حرام شده بود حلال شود مگر زنان بعد از ان در چهار روز
یا در روز دوم یا در روز سیوم که هر سه ایام نحر است طواف زیارت کند یعنی هفت بار گرد کعبه بگردد چنانکه در طواف قدوم
مذکور شد و اگر در طواف قدوم رمل و سعی کرده است در طواف زیارت نکند افضل است که طواف زیارت را در اول روز
نحر کند و وقت آن از فجر اول روز نحر است که آن دهم ذی الحجه است مسئله چون از طواف زیارت فارغ شود زنان نیز
بروی حلال گردد مسئله مکروه است که طواف زیارت را از ایام نحر تاخیر کند و باین تاخیر دم واجب شود مسئله بعد از طواف
شب در منا کند زیرا که در ایام نحر شب غیر منا مکروه باشد کذا فی جامع الرموز مسئله روز دوم که یازدهم ذی الحجه باشد
بعد از زوال آفتاب در هر سه مکان رمی جمار کند و شروع بکند از انکه در جانب مسجد خیف است بعد از ان بر جمره
که قریب آنست بعد از ان بر جمرهٔ عقبه که جمرهٔ سیوم است و در هر مکان هفت سنگریزه بیندازد و بهر انداختن تکبیر گوید
و در دو مکان بعد از رمی آن مکان مقدار بیست آیه توقف کند و دست برداشته بعد حمد و صلوة از خدا تعالی حاجت خواهد
کذا فی جامع الرموز و بعد از رمی جمرهٔ عقبه که رمی سیوم است توقف نکند باز روز سیوم وقت مذکور بهمان طریق در هر سه
مکان تا آخر شب رمی جمار کند کذا فی جامع الرموز مسئله مستحب است که روز چهارم نیز در منا باشد و بعد از زوال در هر سه مکان
بطریق مذکور رمی کند و درین روز پیش از زوال نیز جایز باشد و اگر پیش از طلوع از منا بر آید رمی این روز واجب نشود
و اگر تا طلوع فجر توقف کرد رمی واجب شود مسئله رمی جمار در سواری جایز بود و در دو مکان اول که جمرهٔ اولی
و جمرهٔ وسطی است مستحب است که در وقت رمی جمار پیاده باشد مسئله مکروه است که اسباب خود را بمکه فرستند
و خود برای رمی جمار در منا باشد مسئله چون از رمی فارغ شده از منا بمکه رود و در محصب فرود آید بعد از ان
بمکه در آید مسئله هر که خواهد بمکه در آمده بوطن خود برود واجب است بروی که بی رمل و سعی طواف صدر بکند

کنانرا طواف وداع گویند و در جامع الرموز میگوید اگر بعد ازین طواف تا نماز عشا در مکه ماند نزد بعض تمام مستحب ست که طواف دیگر کند

و اگر پیش از زوال دوازدهم ذی الحجه مکه را مسکن خود گرفت طواف صدر ساقط شود و بعد از زوال نزد بعض ساقط نشود

و نزد یک امام ابو یوسف اگر پیش از شروع در طواف صدر در مکه مقیم شد طواف صدر ساقط شود و نیز در نهر ست که اگر بنفس خود

قدرت دارد که فعلها یکی چون طواف و نماز و صید خواهم کرد و از افعال بد چون شعرخوانی و کلام فحش دور باشد یعنی اجتناب

خواهم نمود بالاجماع افضل ست که در مکه اقامت کند و اگر قدرت بر آن ندارد اقامت در آن مکروه باشد زیرا که در حدیث

ست ان الحسنة فیها تضاعف کالسیئة الی مائة الف مسئله چون از هفت شوط طواف صدر فارغ شود دو رکعت نماز

که بعد هر طواف واجبست در مسجد حرام ادا کند بعد از آن مستحب ست که بر آب زمزم رود و از آن سیر بخورد و بر رو و سر باقی

بریزد زیرا که برای هر درد دواست کذا فی جامع الرموز بعد از آن بر آستانه کعبه بوسه دهد و روی و سینه خود را

بر ملتزم نهد که در میان حجر اسود و باب ست و ساعتی باستار کعبه چنگ زند و آنرا محکم بگیرد چنانکه بنده خوار دامن مولی بزرگوار را

بقصد عجز و انکسار بجهت استعانت بر امر دشوار میگیرد و جهد تمام حاجت خواهد و بر فراق کعبه زار زار بگرید و بجانب پشت از

مسجد بیرون شود تا آنکه از مسجد برآید جانب کعبه پشت نکند مسئله هر که پیش از آنکه در مکه در آید بعرفات حاضر شد

و وقوف بعرفات نمود طواف قدوم از وی ساقط شود و بر وی هیچ لازم نیاید زیرا که بترک سنت چیزی لازم نمی شود

مسئله هر که بعد از زوال روز عرفه تا طلوع فجر عید ساعتی در عرفات حاضر شد یا در میان عرفات شده براه رفت و خبردار نشد

که این عرفات ست چنانکه عرفات را نمیداند یا در خواب بود یا بیهوش بود بهر تقدیر حج وی تمام شود و هر که هیچ جزء عرفات

حاضر نشد حج وی فوت شود پس بطواف و سعی از احرام برآید و سال آینده آنرا قضا کند مسئله زن در احکام حج مثل

مردست مگر آنکه سر خود را برهنه نکند اما جایزست که بر روی خود چیزی بیاویزد چنانکه از روی وی جدا باشد و تلبیه

بلند نگوید و میان دو میل سعی نکند و سر خود را حلق نکند و بقصر ربع سر کفایت کند و افضل ست که تمام سر را قصر کند

کذا فی جامع الرموز و جامه دوخته بپوشد و در انبوهی مردان نزدیک حجر اسود نرود مسئله حیض زن احکام حج را

منع نمیکند مگر طواف را زیرا که طواف در مسجد باشد و زن حائض را در مسجد در آمدن جایز نیست مسئله

اگر بعد از دو رکن حج که وقوف بعرفه و طواف زیارت ست حیض آمد طواف صدر که آن طواف وداع ست ساقط شود

مسئله اگر بنیت حج در گردن بدنه نفل یا نذر یا جز آن قلاده انداخت یا بدنه تمتع بنیت احرام روان شد

باب القران و تمتع

محرم شود چنانکه بتلبیه محرم گردد مسئله اگر شعار کرد یعنی کوهان بدنه را بشکافت تا بدانند که هدیه است یا بر پشت بدنه جل انداخت یا بگردن شاة قلاده آویخت محرم نشود و نیز اگر بدنه را پیش فرستاد بعد از آن خود متوجه شد محرم نگردد مگر آنکه بدنه ملحق شد مسئله بدنه نزدیک ما شتر باشد یا از بقر بود و نزد شافعی بدنه نمی باشد مگر از شتر

باب القران والتمتع

مسئله قران از تمتع افضل و تمتع از افراد مسئله قران آنست که از میقات برای حج و عمره تلبیه بلند بگوید و دو رکعت نماز که برای احرام میگذارند بعد از آن بگوید اللهم انی ارید الحج والعمرة فیسرهما لی وتقبلهما منی و هفت شوط طواف عمره بکند و در سه شوط اول رمل کند و بعد طواف سعی کند و بعد سعی حلق نکند بعد از آن بطریق مذکور حج کند و مکروه است که دو طواف کند بعد از آن دو سعی کند یعنی اگر چهارده شوط طواف کند هفت برای عمره و هفت برای طواف قدوم بعد از آن هر دو سعی کند مکروه بود زیرا که طواف قدوم بر سعی عمره مقدم کرده باشد مسئله بر قارن واجب است که بعد از رمی الجمار یوم النحر ذبح کند و اگر از ذبح عاجز آید سه روز روزه دارد که آخر آن عرفه باشد و بعد از ایام تشریق هر جا که خواهد هفت روز دیگر روزه دارد و اگر سه روز اول از و فوت شد دم متعین شود مسئله اگر پیش از عمره وقوف بعرفات کرد عمره باطل شود و قضای آن لازم آید و برای ترک عمره دم واجب گردد و دم قران ساقط شود مسئله تمتع آنست که در اشهر حج از میقات احرام عمره بندد و طواف و سعی کند و حلق یا قصر نماید و در اول شوط از طواف عمره تلبیه را ترک آرد و در روز ترویه احرام بحج کند و پیش از روز ترویه افضل باشد و مانند حج افراد حج نماید مگر آنکه در طواف زیارت رمل کند و بعد از آن سعی نماید زیرا که این اول طواف حج است بخلاف مفرد بالحج که وی در طواف قدوم رمل و سعی کرده است و اگر بعد از احرام بحج طواف و سعی کرده بعرفات رفته است در طواف زیارت رمل یا سعی نکند زیرا که یکبار کرده است مسئله برای شکر ان تمتع ذبح کند و ضحیه بجای آن کفایت نکند و اگر از ذبح عاجز آید مثل قران روزه دارد و روزه اول را بعد از احرام عمره بدارد و پیش از احرام جایز نباشد مسئله سه روزه تمتع و قران که پیش از حج است وقت آن اشهر حج است بشرط آنکه محرم بود لیکن تاخیر افضلست چنانکه آخر آن عرفه باشد مسئله متمتع را افضل است که سوق هدی بعد از احرام کند از آنکه سوق هدی بتقلید هدی نماید کذا فی شرح المجلی و سوق هدی از قود آن اولی بود و تقلید آن از تجلیل اولی باشد و بدانکه محرم را از تلبیه یا تقلید چاره نبود مسئله مکروه است اشعار و که آن پاره کردن کوهان بدنه است از جانب یسار و آن اقرب بصواب است از آنکه در جانب یمین باشد چنانکه در ترجمه این را مفصل ذکر کرده ام مسئله متمتع

۷۴

که سوق هدی کرده است پیش از حج از عمره خود حلال نشود و در روز ترویه احرام حج بندد و پیش از ترویه افضل بود
و در روز نحر حلق کند و بآن از هر دو احرام بیرون آید مسئله مکی حج افراد کند زیرا که قران و تمتع از وی جایز نباشد
مسئله هر که بی سوق هدی عمره کرده است اگر بعد از فراغ از عمره حلق یا قصر کرده بوطن خود رفت و باهل خود
ملحق شد تمتع وی باطل شود زیرا که تمتع آنست که عمره و حج را در یک سفر بکند چنانکه بعد از عمره بی احرام باهل خود
ملحق نشود و اما اگر با احرام باهل خود ملحق شد تمتع او باطل نگردد زیرا که چون بصفت احرام بوطن خود رفت
گویا که باهل خود ملحق نشده است و هر که بسوق هدی تمتع کرده است برفتن بوطن خود تمتع او باطل نگردد زیرا که
باهل خود ملحق نشود بنا بر آنکه او را از عمره خود حلال شدن جایز نباشد و از وطن خود باز بمکه رفتن بروی
واجب شود چون بمکه رفته احرام حج بندد متمتع گردد مسئله اگر متمتع کم از چهار شوط از عمره پیش از اشهر حج کرد
و باقی در اشهر حج بجا آورد تمتع وی جایز بود و اگر چهار شوط پیش از اشهر حج کرده است تمتع وی روا نبود
زیرا معتبر اداء افعال است پس اگر اکثر افعال در اشهر حج باشد متمتع شود و اگر نه متمتع نشود بنا بر آنکه مر اکثر را
حکم کل است و احرام چون نزدیک ما شرط است تقدیم آن بر اشهر حج جایز باشد کذا فی الهدایه مسئله اگر کوفی
در اشهر حج از عمره خود حلال شده ببصره یا بمکه ساکن شد و حج کرد متمتع شود زیرا که سفر اول منقطع نشده است
مسئله اگر کوفی عمره خود را فاسد کرد چنانکه پیش از اتمام افعال عمره بزن خود جماع نمود و بعد از آن
افعال عمره را تمام کرد و رفته ببصره مقیم شد باز از بصره آمده عمره را قضا کرد و حج کرد متمتع نشود زیرا که
چون حکم سفر اول باقی ماند گویا که وی از مکه نه بر آمده است و ساکن مکه را تمتع نباشد اما اگر رفته
باهل خود ملحق شد و از انجا برگشته عمره و حج کرد متمتع شود زیرا که بملحق شدن باهل خود سفر اول تمام شده است
پس هر دو نسک در یک سفر باشد مسئله هر که در اشهر حج عمره کرد و باز در همان سال حج کرد که کدام را افسا[د]
کند و افعال آنرا تمام بکند زیرا که بر آمدن از عهده احرام بی کردن افعال آن ممکن نیست و دم تمتع ساقط
شود زیرا که در یک سفر بهره دو نسک منتفع نشده است باب الجنایات مسئله اگر محرم عضوی تمام را خوشبوی
بمالید یا سر خود را بحنا خضاب بکرد یا بر عضوی از اعضا روغن خوشبوی چون روغن بنفشه و جز آن بمالید
دم واجب شود و در روغن زیت خالص یا کنجد خالص نزد امام دم لازم شود و نزد صاحبین

صدقه واجب گردد و نزدیک امام شافعی اگر از دو موی سه تا را کرده است دوم لازم شود و در غیر موی سه هیچ لازم
نیاید مسئله اگر جامه دوخته پوشید یا بپوشید سر خود را تمام روز یا از ربع سر خود موی سترد یا موی ضلع حجامت
یا یکی از دو بغل را یا زار نوخود را حلق خود کرد یا موی عانه گرفت یا گرفت در یک مجلس ناخن هر دو دست را یا هر دو پای
یا یک دست و یک پای را چنانکه در جامع الرموز است یا طواف قدوم را یا طواف صدر را به جنابت کرد یا طواف زیارت را
بی وضو کرد یا پیش از امام از عرفات برآمد یا کم از چهار شوط از طواف زیارت ترک نمود یا آنکه ترک کردن چهار شوط
یا زیاده از آن از احرام می برآید تا آنکه ادا کند یا ترک کرد طواف صدر را یا چهار شوط را از طواف صدر یا ترک کرد سعی
میان صفا و مروه یا ترک کرد وقوف مزدلفه را یا ترک کرد رمی هر چهار روز را یا رمی یک روز را یا ترک کرد رمی اول را
که آن رمی جمره العقبه است در روز نحر یا چهار سنگریزه را از رمی اول را یا حلق کرد برای حج یا عمره در زمین حل
زیرا که حلق مخصوص است بمنا و آن از حرم است یا قبله گرفت یا مس کرد بشهوت و انزال نشده باشد یا در حلق یا در طواف
زیارت از ایام نحر تاخیر کرد یا یک نسک را بر نسک دیگر تقدیم داد چنانکه حلق یا نحر قارن کرد پیش از رمی یا حلق کرد
پیش از ذبح در هر کدام از صورتها مذکوره یک دم واجب شود مسئله در حلق پیش از ذبح بر قارن دو دم لازم آید
یکی برای تقدیم حلق دوم از برای تاخیر ذبح و نزدیک صاحبین یکدم برای تقدیم حلق است واجب شود و غیر آن
لازم نیاید مسئله اگر محرم در کم از عضو خوشبوئی مالید یا در کم از یکروز سر خود پوشیده یا در کم از یکروز جامه
دوخته پوشید یا کم از ربع سر خود تراشید یا از یکدست یا از یکپای کم از پنج ناخن برید یا پنج ناخن متفرق برید
یا طواف قدوم را یا طواف صدر را بی وضو کرد یا از طواف صدر سه شوط ترک نمود یا در یکی از چهار ثلث رمی کرد
یا کسی سر محرم تراشید در یکی ازین صورتها نصف صاع از گندم صدقه بدهد مسئله اگر بعذر خوشبوئی مالید
یا ربع سر خود تراشید ذبح کند یا شش مسکین سه صاع طعام صدقه دهد یا سه روز روزه دارد مسئله اگر
پیش از وقوف فرض وطی کرد اگرچه بفراموشی باشد حج فاسد شد لیکن جمیع احکام آنرا بجا آرد و ذبح کند و دو سال
آینده قضا نماید و در قضا زن خود را از خود جدا نسازد و نزدیک امام مالک سبب ابتدا قضا هر دو از خانه جدا شوند
و نزدیک امام شافعی از مکان وطی جدا شوند مسئله اگر بعد از وقوف فرض وطی کرد حج درست شود و بدنه
لازم گردد و اگر بعد از حلق وطی کرد شاة واجب شود مسئله اگر پیش از چهار شوط از طواف

عمره وطی کرد عمره فاسد شود و آنرا اتمام کند و ذبح و قضا لازم آید و بعد از چهار شوط عمره تمام شود و ذبح لازم آید مسئله
بکشتن محرم صید یا بدلالت کردن یا باشارت او یا باری دیگر بر ان جزای صید لازم شود اگرچه صید نه باشد یا مستأنس بود یا کبوتر و مراد از صید
یا محرم بخوردن آن مضطر بود بدانکه جزای صید قیمت صید باشد چنانکه دو عادل در مکان کشتن صید آنرا قیمت کنند و اگر در مکان کشتن
قیمت ندارد در مکانیکه قریب آن باشد که در آن قیمت باشد قیمت نمایند و بهای قیمت جزا آنچه باشد لیکن در درنده از قیمت شاة
زیاده نکند و جایز است که او را که بان جزا هدی بخرد و آنرا در حرم ذبح کند یا طعام بخرد و آنرا بهر مسکین نصف صاع از گندم یا
از خرما یا جو صدقه دهد و از این کم نکند یا بمقابله طعام هر مسکین روزه دارد و آنچه کم از طعام مسکین باقی ماند آنرا تصدق کند یا بمقابله
آن روزه دارد و نزدیک امام محمد و شافعی اگر صید در صورت مثل باشد همان واجب شود پس در آهو و کفتار گوسفند واجب شود و در خرگوش
بزغاله و در موش دشتی بزغاله چهار ماهه و در شترمرغ بدنه و در حمار وحشی گاو و در کبوتر گوسفند لازم آید مسئله اگر محرم
صید را مجروح کرد یا موی صید کند یا عضوی از وی جدا کرد آنچه بان از قیمت صید کم شود بر محرم واجب گردد مسئله اگر محرم
پرهای باز و صیور کند یا پایهای صید را قطع نمود قیمت صید واجب شود اگر بیضه صید را شکست قیمت بیضه لازم آید و اگر از آن
بیضه بچه مرده بیرون آید قیمت بچه واجب شود و در جامع الرموز می آرد اگر معلوم نیست که در آن بچه مرده است یا بیضه فاسد است هیچ لازم
نیاید اگر معلوم نیست که در ان بچه زنده است یا هیچ معلوم نیست قیمت بچه واجب شود مسئله اگر غیر محرم صید حرم را ذبح کرد قیمت صید
واجب شود و اگر شیر آنرا دوشید قیمت شیر لازم آید و اگر گیاه یا درخت حرم را برید قیمت آن واجب گردد مگر آنکه خشک شده باشد
و اگر در ملک کسی باشد قیمت دیگر برای مالک لازم آید اگرچه خشک شده باشد و اگر از جنس خودرو نباشد و در ملک کسی خودرو
هیچ لازم نشود زیرا که درختی که از جنس خودرو نباشد حرمت حرم بان متعلق نمیشود و اگرچه خودرو روییده باشد مسئله
در ذبح کردن و دوشیدن صید حرم و در بریدن گیاه و درخت حرم صوم کفایت نکند مسئله جایز نیست گیاه حرم را چرانیدن
یا بریدن مگر اذخر را مسئله بکشتن شپش یا ملخ صدقه واجب شود اگرچه هرچه خواهد یا یک خرما بود و کذا فی جامع الرموز مسئله
بکشتن زاغ و موش و خزنده و کژدم و مار و سوسمار و سگ گزنده و پشه و کیک و کنه و باخه و حیوانیکه حمله کرده باشد
هیچ لازم نشود مسئله محرم را جایز است که گوسفند یا گاو یا شتر یا ماکیان خانگی را یا بط خانگی را ذبح کند مسئله
اگر غیر محرم بیدلالت و بی امر محرم شکار کرده ذبح نمود خوردن محرم را روا بود مسئله هرگاه صید حرم در آید محرم شده باشد یا غیر محرم
صید را رها کند و اگر آنرا فروخته است بیع آنرا نقض کند و بها را بمشتری داده آنرا از مشتری خلاص کند و اگر در دست

مشتری هلاک شده است جزا صید لازم شود مسئله هر که محرم شود و در خانه او صید باشد واجب نیست که آزاد نماید
و اگر با وی در قفص باشد تا آنکه در خارج حرم است رها کردن آن واجب نیست زیرا که احرام مالکیه صید را و محافظت آن از منع نکند
لیکن چون در حرم درآمد حرمت بصید متعلق شود پس تعرض آن جایز نباشد مسئله اگر محرم صید محرم را از دست
رها کرد و غیر محرم آنرا گرفت رها کننده آنرا ضامن شود و اگر محرم گرفت هیچ لازم نیاید مسئله اگر محرم صید محرم را
کشت بر هر واحد تمام قیمت واجب شود و اخذ بر قاتل رجوع نماید زیرا که قاتل آنرا از رها کردن منع کرده است و در حاشیه
چلپی می آرد رجوع در کفارت بمال است اما در کفارت بصوم رجوع نباشد مسئله هر چه بر مفرد باشد بآن یک دم است بر
قارن بآن دو دم است یکی برای حج و یکی برای عمره مگر تجاوز کردن از میقات بی احرام زیرا که واجب میقات یک
احرام است پس بترک آن واجب شود مگر یک دم مسئله اگر دو محرم یک صید را کشتند دو قیمت واجب شود و اگر صید حرم را دو حلال
کشتند یک قیمت واجب گردد زیرا که در صورت اول جزا فعل محرم است و فعل متعدد است پس جزا نیز متعدد باشد
و در صورت ثانی جزا صید حرم است و آن جزا محل است و محل واحد است پس جزا نیز واحد باشد مسئله خریدن و فروختن
محرم صید حرم را باطل باشد مسئله اگر محرم صید حرم را ذبح کرد حرام شود لیکن اگر چیزی از آن بخورد قیمت آن قدر را
ضامن شود و مستغفر باشد و اگر محرم دیگر خورد ضمان لازم نیاید لیکن استغفار کند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی
آهوی ماده حرم را از حرم بر آورد و آن در بیرون حرم بچه آورد و هر دو هلاک شدند جزا هر دو بر آرنده واجب شود مگر آنکه پیش
از زادن جزا آنرا داده باشد مسئله اگر آفاقی باراده حج یا عمره بی احرام از میقات گذشت دم لازم شود اگر چه داخل
میقات رفته احرام بسته باشد و اگر پیش از آنکه داخل میقات احرام بندد برگشت و در میقات احرام بست بالاتفاق
دم ساقط شود و اگر بعد از احرام پیش از آنکه در احکام حج شروع کند تلبیه گویان بمیقات رفت نزد امام
ساقط شود و نزد امام زفر ساقط نشود و نزد صاحبین اگر بی تلبیه رفت هم ساقط شود و اگر بعد شروع
کردن در احکام حج برای احرام بمیقات رفته است بالاتفاق دم ساقط نشود مسئله اگر مکی باراده حج
بی احرام از حرم برآمد و در خارج حرم احرام بست بر وی دم واجب شود و متمتع که از عمره فارغ شده در مکه
مقیم شده است در حکم مکی شده است زیرا که متمتع که از عمره فارغ شده در مکه سکونت کند مکی گردد و احرام مکی از
حرم است پس تجاوز کردن آن بی احرام دم لازم آید مسئله اگر کوفی برای حاجتی بستان بنی عامر رفت

۷۸

که آن موضعی است داخل میقات و خارج از حرم باهل آن ملحق شود و اهل آنرا دخول مکه برای حاجت بی احرام روا بود
پس ویرا نیز روا باشد و اگر اراده حج کند میقات او چون میقات بستانی بستان باشد و نیز زمینی که در میان بستان و حرم است
احرام وی چون بستانی دادن آن جا جایز بود و هیچ لازم نیاید زیرا که احرام او از میقات خویش است مسئله هر که
بی احرام در مکه داخل شود حج یا عمره بروی واجب گردد پس اگر در سال دخول حجی که بر ذمه او واجب بود ادا کرد یا حج عمره
که بسبب دخول واجب شده است ساقط شود و اگر بعد از سال دخول کرد ساقط نشود مگر آنکه باحرام جدا بجا آرد مسئله هر که
از میقات گذشته احرام بعمره بست امر اتمام نماید و باز قضا کند چون قضا کرد دم ساقط شود زیرا که چون در قضا از میقات
احرام بست حق میقات ادا کرد مسئله اگر کسی احرام عمره بسته چهار شوط آنرا ادا کرد بعد از آن احرام حج بست احرام حج را
ترک کند و دم و حج و عمره بروی واجب گردید و دم از برای ترک کردن احرام و حج و عمره از برای فوت کردن حج و نزدیک امام
اگر ادا کرد یک شوط عمره را نیز همین حکم است و نزدیک صاحبین اگر ادا کرده است یک شوط عمره را ترک بکند عمره را و اگر
79
هر دو را تمام کرد بالاتفاق روا بود و دم لازم شود زیرا که جمع میان حج و عمره در حق مکی منع است و منع از افعال
شرعیه واجب میکند مشروعیه الیکن چون مرتکب شد چنین زیرا که منع بود دم لازم شود مسئله هر که احرام حج بست
احکام آنرا ادا نمود و ماند در یوم نحر برای سال آینده احرام حج بست اگر بعد از حلق بسته است بی دم حج واجب گردد و اگر پیش
از حلق بسته است حج و دم لازم شود و بعد از آن مختار است که در این سال حلق کند یا در سال آینده کذا فی شرح الحلبی
مسئله هر که احرام عمره بست و پیش از حلق احرام بسته است مر عمره دیگر را دم لازم شود زیرا که جمع کردن در دو احرام
و عمره مکروه است مسئله اگر آفاقی احرام حج بست بعد از آن احرام عمره بست هر دو لازم شود زیرا که آفاقی را جمع
در هر دو جایز است پس باین جمع قارن گردد و اگر چه ترک سنت لازم آید زیرا که سنت در قران است که برای حج
و عمره یک احرام بندد یا احرام عمره را بر احرام حج مقدم کند کذا فی الهدایه و اگر بعد از احرام عمره و پیش از افعال آن وقوف
بعرفات کرد عمره باطل شود و به متوجه شدن بجانب عرفات باطل نگردد مسئله اگر آفاقی باحرام حج طواف قدوم کرد و بعد
از آن احرام عمره بست و هر دو را تمام کرد جایز بود و دم لازم آید زیرا که افعال عمره را با افعال حج جمع کرده است و مستحب است
که عمره را ترک کند و قضا نماید و دم ترک بدهد مسئله هر که حج کرده در روز نحر یا در سه روز بعد از آن احرام بعمره بست عمره
لازم شود و ترک آن واجب گردد و قضا با دم لازم آید و اگر ادا کرد روا بود و دم جبر لازم شود مسئله هر که

احرام حج بسته است حج را فوت کرد و بعد از آن احرام حج دیگر بست یا احرام عمره بست واجب است که احرام اخیر را
ترک کند و با فعال عمره حلال شود زیرا که هر که حج را فوت کند واجب است با فعال عمره حلال شود پس اگر احرام اخیر را
ترک نکند و در احرام حج جمع میان دو حج و در احرام عمره جمع میان دو عمره لازم آید و آن جایز نیست لیکن اخیر را
قضا کند زیرا که شروع آن صحیح شده است و دم واجب شود زیرا که پیش از وقت ترک کردن حلال شده است

باب الاحصار مسئله اگر محرم بسبب دشمن یا مرض در بند شد اگر مفرد بحج است یک دم بفرستد و اگر قارن است دو دم
نزدیک امام روز ذبح را معین کند اگر چه پیش از یوم نحر باشد و نزدیک صاحبین اگر محرم بعمره است چنین کند و اگر محرم
بحج است ذبح پیش از یوم نحر روا نبود مسئله محصر را جایز نیست که در خارج حرم ذبح کند مسئله چون محصر ذبح کند
بی قصر و حلق حلال شود پس اگر از حج حلال شده است یک حج و یک عمره لازم آید و از عمره یک عمره و از قران یک حج
و دو عمره واجب گردد مسئله چون احصار زایل شود و دریافتن حج ممکن باشد برای حج متوجه شود و نزدیک امام
اگر دریافتن حج و هدی هر دو ممکن باشد متوجه شود و اگر نه جایز است که حلال شود زیرا که نزدیک امام ممکن است
که بی هدی حج را دریابد و نزدیک صاحبین هر که حج را دریابد هدی را نیز خواهد یافت زیرا که ذبح کردن هدی
نزدیک ایشان پیش از روز نحر جایز نیست و نزدیک امام جایز است چنانکه گذشت مسئله اگر محرم را دشمن یا مرض
از دو رکن حج که طواف زیارت و وقوف بعرفات است منع کرد محصر گردد و اگر چه در مکه بود و اگر از یکی منع کرد محصر نگردد **باب
الحج عن الغیر** مسئله هر که از حج کردن عاجز باشد جایز است که از دیگری حج بکناند و اگر عجز وی تا موت او باقی ماند
و مامور به نیت وی حج کرد از حج فرض واقع شود مسئله اگر دو مامور دو آمر و بنیت هر دو یک حج کرد از مامور واقع شود
و مال هر دو را مامور ضامن گردد و بعد از آن که ادا کرد جایز نیست که بنام یکی کند مسئله هر که یک حج به نیت
ابوین کرد بعد از آن بنام یکی گردانید اگر ثواب عمل خود حاصل کرده است روا باشد مسئله دم احصار مر آمر را
اگر زنده است و در مال اوست اگر مرده است و دم قران بر مامور است اگر چه آمر او را به قران امر کرده باشد
مسئله اگر مامور پیش از وقوف بعرفات جماع کرد نفقه آمر را ضامن شود و اگر بعد از وقوف کرده است
ضمان لازم نیاید مسئله شخصی وصیت کرده بود که از وی حج بکنانند و بعد از مردن وی وصی او از وی
حج کنانید و مامور در راه بمرد نزدیک امام از منزل موصی از ثلث باقی حج بکناند زیرا که چون

چون مالی را که وصی بآن مامور داده بود ضایع شد و وصیت وصی نافذ شد پس آنچه باقی مانده است وصیت را از ثلث آن نافذ
کنند و نزدیک امام ابو یوسف از ثلث جمیع مال نافذ کنند و نزدیک امام محمد اگر از مالی که بآن مامور داده بود چیزی باقی مانده است
بآن حج توان کرد بهمان حج بکنانند و اگر نه وصیت باطل شود فصل هدی مسئله هدی از سه نوع جایز باشد از شتر و گاو و
غنم مسئله تعریف هدی یعنی رفتن بآن بعرفات واجب نیست و بقول بعضی تعریف یعنی شهره دادن است چون تقلید هدی
... واجب نیست مسئله در هدی جایز نیست مگر آنکه در اضحیه جایز است چنانکه در کتاب اضحیه معلوم شود مسئله از هر جانب گوشت
روا بود مگر در طواف فرض جنابت و در وطی بعد وقوف مسئله از هدی نفل از هدی تمتع و از هدی قران خود را خوردن
روا بود و هر هدی که غیر ازین سه هدی باشد خوردن از آن او را روا نبود مسئله هدی تمتع و قران را در روز نحر ذبح کند و غیر آن را
هرگاه که بخواهد لیکن ذبح کردن هیچ هدی در خارج حرم روا نبود و تصدق آن بفقرا حرم مختص نباشد مسئله جل هدی و زمام او را
تصدق کند و اجرت ذبح را از هدی ندهد و بغیر ضرورت بر هدی سوار نشود و شیر هدی را ندوشد و چون شیر غلبه کند و حاجت شود آب سرد
بر پستان هدی بپاشد که بند شود و بماند مسئله اگر هدی در راه نزدیک بهلاک رسید یا بعیبی فاحش معیب گشت چنانکه از دیت گوش
آن زیاده از ثلث بریده شد یا چشم آن زیاده از ثلث کور گشت در هدی واجب آنرا بهدی دیگر بدل کند و آن مر او را
باشد هر چه خواهد بکند و در هدی نفل معیب را بدل هیچ لازم نیاید مسئله چون هدی نفل در راه قریب بهلاک شود آنرا
ذبح کند و قلاده آنرا بخون آن تر کرده بر کوهان آن بزند تا اعلام شود بر آنکه حق فقرا است غنی آنرا نخورد فصل وقوف در
مسئله چون حاجیان وقوف بعرفات کردند قومی گواهی دادند که بعد از روز عرفه وقوف کرده اند گواهی ایشان
مقبول نباشد زیرا که تدارک هیچ ممکن نیست و اگر مقبول باشد در مردم فتنه واقع بود و نیز اگر بیگاه روز نهم مردم آنرا
روز ترویه گمان میکنند گواهی دادند که این روز عرفه است قبول کرده نشود زیرا که اجتماع مردم درین شب دشوار است
پس بقبول کردن شهادت فتنه واقع شود مسئله اگر مردم وقوف بعرفات کردند بعد از آن معلوم شد که در حساب
غلط کرده در روز ترویه وقوف کرده اند اگر تدارک وقوف ممکن باشد امام مردم را بوقوف عرفات امر کند و اگر ممکن
نباشد باعتبار آنکه تدارک آن ممکن نیست غلطی ایشان را اعتبار نبود حج تمام شود و باعتبار آنکه جواز مقدم را
در شرع نظیر جایز نیست حج صحیح نباشد و غلطی معتبر بود مسئله هر که روز دوم از ایام نحر جمرة الاولی را ترک کرد و دو
جمرة الوسطی و جمرة العقبه سنگریزه انداخت چون خواهد که سنگریزه جمرة الاولی را قضا کند احسن آنکه

هر دو اخیر را نیز اعاده کند و اگر بهمان اکتفا کرد جایز بود مسئله هر که نذر کرد که پیاده حج گذارد تا طواف زیارت
پیاده باشد بعد از آن اگر سوار شد روا بود مسئله اگر شخصی کنیزک محرمه خرید که باذن مالک خود احرام بسته است
جایز است که او را بجماع حلال کند و آن چنان است که بقصر موی یا بچیدن ناخن حلال کرده باشد یا بوسی جماع کند و اگر بی اذن مولی
احرام بسته است آن احرام را اعتبار نباشد **کتاب النکاح** مسئله نکاح موضوع است از برای ملک متعه یعنی از برای
حلیه انتفاع مرد از زن بخلاف غیر آن چون بیع و هبه که آن برای ملک متعه موضوع نیست اگرچه با آن نیز ملک متعه ثابت
شود مسئله بارتباط ایجاب و قبول نکاح منعقد شود و باید که لفظ هر دو ماضی باشد چون زوجت و تزوجت یا یکی
ماضی بود و دیگر مستقبل باشد چون زوجنی و زوجت اگر عاقدین معنی الفاظ را ندانند بدانکه زوجنی توکیل است
و زوجت در جواب آن هم ایجاب است و هم قبول زیرا که در نکاح یک کس متولی هر دو طرف میشود بخلاف بیع که در آن
یک کس متولی دو طرف نمیشود بنا بر آنکه در بیع حقوق عقد بسوی عاقدین راجع شود و در نکاح بسوی موجبین که راجع نگردد
و اگر عاقدین غیر از ایشان است سفیر محض بود مسئله اگر شخصی زن را گفت خویشتن را بفلان بزنی دادی وی بجواب
گفت دادم بعد از آن مرد را گفت پذیرفتی وی گفت پذیرفت نکاح منعقد شود چنانکه اگر گفت مر بایع را که فروختی وی گفت
فروخت بعد از آن گفت مر مشتری را که خریدی وی گفت خرید بیع منعقد گردد مسئله اگر زنی و مردی بحضور گواهان
گفتند ما زن و شوهریم نکاح منعقد نشود مسئله نکاح جایز است بلفظ نکاح و تزویج و هبه و تملیک و صدقه و بیع و شرا
نه بلفظ اجاره و اعاره و وصیت مسئله شرط است در جواز عقد نکاح که هر واحد لفظ یکدیگر را بشنود و نیز شرط است
که عقد نکاح بحضور دو مرد حر یا یک مرد حر و دو زن آزاد منعقد شود و نزد امام شافعی بحضور دو مرد آزاد نکاح
منعقد نشود و نیز شرط است که گواهان عاقل و بالغ باشند و مسلم بوند و لفظ هر دو عاقد را در یکوقت بشنوند اگر
متفرق شنیدند چنانکه هر دو عاقد بحضور یک گواه عقد بستند چون وی غایب شد بحضور دیگر بستند نکاح منعقد
نشود مسئله بحضور دو فاسق یا دو محدود در قذف یا دو نابینا نکاح روا بود و نیز روا بود بحضور دو ابن زوج
یا زوجه یا بحضور دو ابن که یکی ابن زوج باشد و یکی ابن زوجه بود یا هر دو ابن آن هر دو بوند چنانکه در میان زوج
و زوجه فرقت واقع شود چنانکه در شرح حلبی است لیکن اگر قریب گواهان دعوی نکاح کند بگواهی ایشان نکاح
ثابت نشود چنانکه اگر بحضور دو ابن زوج نکاح کرده باشند چون زوج دعوی نکاح کند بگواهی ایشان نکاح

ثابت شود و همچنین اگر بحضور دو ذمی زوجه نکاح بستند چون زوجه دعوی نکاح کند بگواهی ایشان نکاح ثابت نشود

مسئله نکاح مسلم با ذمیه که کتابیه باشد بحضور دو ذمی روا بود ولیکن اگر مسلم منکر شود بگواهی دو ذمی نکاح ثابت نشود

چه گواهی کافر بر ضرر مسلم مقبول نیست اما اگر مسلم دعوی نکاح کند بگواهی ایشان مقبول باشد چه گواهی کافر بر نفع مسلم

مقبول بود مسئله اگر پدر مرد دیگر را برای نکاح صغیره خود امر کرد و وی او را بحضور یک شخص تزویج نمود نکاح روا بود

و اگر در وقت نکاح پدر نیز حاضر باشد روا بود زیرا که چون پدر حاضر باشد عبارت وکیل بسوی پدر راجع شود و وکیل

هر دو گواه شوند مسئله اگر پدر دختر بالغه خود را بحضور یک شخص تزویج کرد نکاح روا نبود و اگر در وقت نکاح دختر حاضر

هست روا بود زیرا که چون بالغه حاضر باشد عبارت پدر بسوی وی راجع گردد گویا که وی خود عقد کرده است پس پدر

و آن کس دیگر هر دو گواه باشند **فصل در محرمات** مسئله حرام است بر مرد اصل او و فرع او و خواهر او و دختر خواهر او

و دختر برادر او و عمه او و خاله او و دختر موطوءه او و مادر منکوحه او اگرچه موطوءه نباشد و زوجه اصل او و فرع او و همه

این از روی رضاع بدانکه رضاع هر قسم شامل است چند قسم را چنانکه دختر خواهر مثلا شامل است دختر رضاعی خواهر

نسبی را و دختر نسبی مر خواهر رضاعی را و دختر رضاعی مر خواهر رضاعی را مسئله حرام است بر مرد فرع مزنیه او و ممسوسه

که بشهوة باشد و ماسه او که بشهوة بود کذا فی جامع الرموز بدانکه مراد از مس بشهوت نزدیک بعضی آنست که انتشار آلت

والتذاذ بآن و در زنان نیست مگر همین و در مردان نزدیک بعضی انتشار آلت است یا زیادتی انتشار و هو الصحیح مسئله

حرام است بر مرد فرع منظوره او که بفرج داخل او بشهوت نظر کرده باشد مسئله حرام است مرد را اصل موطوءه او و ممسوسه

و منظوره او که مس بآن یا نظر بفرج داخل آن بشهوت کرده باشد مسئله دختر نه ساله گاه مشتهاة باشد و گاه

نباشد این اختلاف بعظم جثه است و بعضی آن اکثر از نه ساله فتوی آنست که مشتهاة نباشد مسئله جمع کردن

دو خواهر را در نکاح یکی حرام است و نیز حرام است که در عدت طلاق یک خواهر دیگر خواهر را نکاح کند اگرچه طلاق بائن

باشد و نیز حرام است وطی کردن دو خواهر را بملک یمین و نیز حرام است جمع کردن در وطی بنکاح یا بملک یمین میان دو زن

که هر کدام ایشان را اگر مرد فرض کنیم دیگری بر وی حرام باشد مسئله اگر خواهر کنیز خود را که موطوءه اوست نکاح کرد

هیچ کدام را وطی نکند تا یکی را بر خود حرام نگرداند بدانکه بآزاد کردن یا بفروختن کل یا بعض کنیز را یا بتزویج کردن آن را

بشخصی کنیز که بر وی حرام شود پس خواهر وی که آن را نکاح کرده است بر وی حلال گردد مسئله اگر شخصی دو خواهر را بعقد

۸۳

بعقد

تزویج کرد و معلوم نیست که اول کرا تزویج کرده است میان ایشان تفریق کند و نصف مهر یعنی برای هر دو خواهر [illegible]
زیرا که نکاح اخیر باطل است بآن مهر ثابت نشود و اول را پیش از وطی جدا کرده اند پس برای وی نصف مهر باشد و چون
معلوم نیست که اول کدام است آن نصف را در میان هر دو قسمت کنند و اگر هر دو را بیک عقد تزویج کرده است نکاح باطل شود
[illegible] نیاید مسئله جمع کردن میان زن و دختر زوج آن زن که از زنان دیگر باشد حرام نیست زیرا که اگر زن را مرد
فرض کنیم دختر زوج بروی حرام نمیشود بنا بر آنکه میان ایشان قرابتی نخواهد بود و اگرچه بفرض کردن دختر پسر زوج
بروی حرام میشود زیرا که پسر زوج زن بر زن حرام است مسئله جایز است نکاح کردن کافره اگر کتابیه باشد و صابیه
اگر کتابیه بود و عابده کواکب نباشد مسئله محرم و محرمه جایز است که خود را تزویج کند مسئله آزاد را جایز است که کنیز
مسلمه یا کتابیه نکاح کند اگرچه با طول حره باشد یعنی بر مهر و نفقه حره قدرت داشته باشد نزد امام شافعی جایز نیست
کتابیه را نکاح کند اگرچه بی طول حره باشد زیرا که قول الله تعالی من فتیاتکم المؤمنات [illegible]
کتابیه او با طول حره نزد [illegible] جایز نیست که آزاد کنیز را نکاح کند اگرچه مسلمه باشد زیرا که قول الله تعالی و من لم یستطع
منکم طولا دلالت میکند بر آنکه با وجود طول حره نکاح کنیز روا نبود ما میگوییم که [illegible]
طول حره را و حکم نکاح کتابیه بیان نفرمود [illegible] یا آنکه مفهوم مخالف نزد ما معتبر نیست مسئله
[illegible] نکاح او کنیز که باشد جایز نیست که با وجود آن حره را نکاح کند بخلاف اگر حره در نکاح او بود یا در عدت او باشد اگرچه
از طلاق بائن بود جایز نیست که کنیز را نکاح کند مسئله آزاد را جایز است که چهار زن را نکاح کند و هر چهار را [illegible]
خود آزاد حره شوند یا مملوک بوند زیاده از چهار روا نبود و بنده را زیاده از دو زن روا نباشد مسئله جایز است نکاح
کردن زنیکه حامل است از زنا ولیکن وطی او جایز نیست تا آنکه از حمل خلاص شود مسئله جایز است نکاح کردن کنیزک
که موطوءه سید خود است و [illegible] نیست بر زوج استبرا آن و نیز جایز است نکاح کردن موطوءه بزنا را و بر زوج استبرا
آن واجب نیست مسئله اگر دو زن را بیک عقد نکاح کرد و یکی از آن هر دو بر او حرام است نکاح دیگر جایز باشد مسئله
جایز نیست نکاح سید با کنیزک خود و نکاح بنده با خاتون خود و نکاح مسلم با مجوسیه یا وثنیه و نکاح آزاد با پنجم در عدت
چهارم و نکاح بنده با سیوم در عدت دوم مسئله جایز نیست نکاح زن حامله که نسب حمل او ثابت باشد اگرچه حمل
بود یا از سید یا از حربی [illegible] مسئله نکاح متعه و نکاح موقت روا نبود و صورت متعه آنکه مردی بزنی گوید بقدر

۸۴

اینقدر مدت با اینقدر مال از تو تمتع میگیرم و وی قبول کند و صورت موقت آنکه مردی زنی را در مدت معین بقدر معین مال
بحضور دو گواه نکاح کند کذا فی حاشیة الچلبی **باب الولی فی الکفو** مسئله اگر زن آزاد که مکلفه بود یعنی عاقله بالغه
باشد بحضور ولی با غیر کفو نکاح کند روا بود و ولی را جایز است که از قاضی فسخ بکناند و نزد حسن بن زیاد و روایت
امام ابو یوسف نکاح روا نباشد و علیه فتوی قاضیخان و نزدیک امام محمد بر اجازت ولی موقوف باشد و نزدیک
امام مالک و امام شافعی بعبارت زنان نکاح روا نبود مسئله ولی را جایز نیست که بالغه را بی رضای وی
تزویج کند اگرچه بالغه بکر باشد زیرا که نزدیک ما بر بالغه جبر نبود اگرچه بکر باشد و نزدیک امام شافعی بر ثیبه جبر نباشد
اگرچه نابالغه بود و لیکن بکر را اگر صغیره باشد بالاتفاق جبر روا بود و بالغه که ثیبه بود بالاتفاق جبر جایز نباشد بدانکه
نزدیک ما ولی را جایز است که برای نکاح جبر کند و نزدیک امام شافعی جایز نیست مگر پدر را و جد را مسئله اگر بالغه بکر را
خبر نکاح وی کرده اند یا ولی وی طلب کرد از وی اذن نکاح وی را و در هر دو صورت زوج را معین ساختند
و وی خاموش ماند یا بخندید یا اشک روان کرد اذن ثابت شود مگر آنکه بهزل خندیده باشد یا بآواز گریسته
باشد زیرا که بخندیدن بهزل و گریستن بآواز اذن ثابت نشود کذا فی جامع الرموز و صحیح آنست که در ثبوت اذن
مذکور ذکر مهر شرط نبود و در جامع الرموز میگوید که این وقتی است که مزوج او پدر بود یا پدر پدر وی باشد و در غیر آن شرط
است که مهر مذکور باشد مسئله اگر غیر ولی اقرب از بکر بالغه برای تزویج او دستوری خواست تا آنکه بزبان نگوید اذن
ثابت نشود و در ثیبه اگر طالب اذن ولی اقرب باشد بی گفتن بزبان اذن ثابت نشود کذا فی جامع الرموز و بروایت
کرخی در حضور اجنبی سکوت وی نیز رضا بود کذا فی الشرح مسئله زنیکه بکارت وی بجستن یا بحیض یا بجراحت
یا بکلان سالی یا بزنا زائل شود در حق ثبوت اذن حکم بکر دارد یعنی سکوت او رضا باشد مسئله اگر مردی
بر بکر بالغه دعوی کرد که چون خبر نکاح من بتو رسید تو سکوت کردی و وی گفت من آن خبر را رد کرده ام قول زن معتبر
بود مگر آنکه مرد بر سکوت وی گواه بیارد و اگر مرد گواه ندارد نزدیک امام بر زن سوگند لازم نیاید زیرا که نزدیک
ایشان در نکاح سوگند نیست مسئله ولی را جایز است که صغیر و صغیره خود را بکسی تزویج کند اگرچه صغیره ثیبه باشد
و نزدیک امام شافعی در ثیبه روا نبود زیرا که نزدیک وی بر ثیبه جبر نیست و اگر ولی غیر پدر یا جد بود صغیر و صغیره را
جایز است که چون بالغ شوند یا بعد از بلوغ ایشان از علم بنکاح خود شوند نکاح را فسخ کنند و نزدیک امام شافعی

غیر از پدر و جد او جایز نیست که صغیر و صغیره را تزویج کند چنانچه در ترجمه تحقیق آن کرده ام **مسئله** در وقت بلوغ
یا در وقت علم بنکاح سکوت بکر رضا باشد و تا آخر مجلس او را خیار بود و اگر چه از خیار خود جاهل باشد زیرا که جهل وی عذر
نیست بخلاف کنیزکی که در نکاح کسی باشد چون آزاد شود او را خیار است که نکاح را فسخ کند و اگر از خیار خود جاهل بود
جهل وی عذر باشد زیرا که کنیزک از خدمت مالک فارغ نیست تا که طلب علم نماید بخلاف آزاد که وی فارغ است
و طلب علم فریضه است لقوله علیه السلام طلب العلم فریضة علی کل مسلم و مسلمة و به تقصیر عذر نمیشود و گفته شود
که کلام یا در وقت بلوغ است و بکر را پیش از بلوغ تکلیف باحکام شرع نیست بنا بر آنکه گوییم که چون کودک
مراهق شود یعنی قریب ببلوغ رسد بر وی واجب میشود که احکام شرع از ایمان و جز آن بیاموزد یا جز ولی او را
میگردد که او را بیاموزاند چه وی را اهمال گذاشتن لایق نیست قال علیه السلام مروا صبیانکم بالصلوة اذا بلغوا سبعا
واضربوهم علیها اذا بلغوا عشرا **مسئله** خیار کودک که بالغ شود و خیار ثیبه که بالغه گردد بی رضا صریح یا دلالت
بران ساقط نشود و با استادن از مجلس باطل نگردد و رضا صریح آنکه بگوید راضی شدم و دلالت بر آن آنکه
روی وی بوسد یا مساس کند یا بزن مهر دهد یا زن مهر زوج قبول کند **مسئله** چون صغیر و صغیره بالغ شوند برای ۸۶
فسخ کردن نکاح وی حکم قاضی شرط است زیرا که در فسخ نکاح لازم کردن ضرر است بر زوج و آن بحکم قاضی ممکن است بخلاف
کنیزکی که آزاد شود برای فسخ کردن نکاح وی حکم قاضی شرط نیست زیرا که منع میکند زیادتی ملک را بر خود بنا بر آنکه
زوج وی پیش از آزاد شدن وی مالک دو طلاق بود اکنون مالک سه طلاق میشود برای منع کردن ضرر را
از خود حکم قاضی در کار نیست کذا فی الهدایه **مسئله** اگر یکی از صغیر و صغیره که غیر از پدر و یا جد او را با غیر کفو تزویج
کرده باشد پیش از بلوغ بمرد دیگر او را وارث میشود مگر آنکه پیش از مردن او قاضی بتفریق نکاح وی حکم کرده باشد
زیرا که پیش از تفریق قاضی نکاح وی صحیح بود **مسئله** ولایت نکاح صغیر و صغیره مر عصبه را است که متقی باشد یعنی
مردی بود که بی توسط زن بوی نسبت داشته باشد بخلاف عصبه بالغیر و عصبه با غیر که ایشان را ولایت
تزویج نیست چنانکه دختر مجنونه با پسر او عصبه مجنونه است و او را بر آن مجنون ولایت تزویج نیست و همچنین خواهر مجنونه
با دختر او عصبه مجنونه است و او را بدان ولایت تزویج نیست **مسئله** ولایت عصبه که آزاد باشد و مسلم و مکلف بود
در تزویج ولد مسلم بر ترتیب ارث است یعنی اول جز است هر چند پایان رود و اگر نباشد اصل است هر چند

بالا رود و اگر نباشد جزء اصل قریب است چون برادر و اگر نباشد جزء او هر چند پایان رود و اگر نباشد
جزء اصل بعید است چون اولاد جد است و اگر نباشد جزء او الاقرب فالاقرب بعد از آن اعتبار مر قوت قرابت
راست پس عیانی بر علاتی مقدم باشد مراد از اعیانی برادر حقیقی است و از علاتی برادر پدری کذا فی شرح الحلبی
مسئله در کافر مسلم را ولایت نباشد اگرچه مسلم عصبهٔ او بود چنانکه در مسلم کافر را ولایت نبود اگرچه کافر عصبهٔ او باشد
مسئله اگر از عصبه کسی نباشد ولایت تزویج مر مادر را بود و اگر مادر نباشد مر ذو رحم را باشد یعنی قریب را بود
که غیر ایشان است که مذکور شده اند الاقرب فالاقرب و اگر از خویشان کسی نباشد ولایت تزویج مر مولای
موالات را باشد یعنی کسی را که با وی عهد کرده است که اگر از من جنایت شود دیت جنایت من بر تو باشد و اگر
بمیرم ارث من ترا باشد و اگر مولای موالات نباشد ولایت تزویج مر سلطان راست و اگر نباشد مر قاضی را
که سلطان در منشور او تزویج صغار نوشته باشد مسئله ولی ابعد را جایز است که در غیبت منقطعه ولی اقرب
تزویج صغار نماید بدانکه در غیبت منقطعه علما را اختلاف است بقول بعضی مدتی است که ناکح در آن مدت
انتظار ولی اقرب نکند و علیه الاکثر و نزدیک بعضی از متأخران مدت سفر است مسئله ولایت تزویج زن
مجنونه مر ابن او راست اگرچه پدر موجود باشد زیرا که ابن در عصبه از پدر مقدم است چنانکه مذکور شد مسئله
کفایت در نکاح اهل عرب از روی نسب باشد یعنی قریش کفو قریش بود و عرب که غیر قریش اند کفو عرب غیر قریش
باشند بدانکه هر که از اولاد نضر بن کنانه است قریشی است و هر که بالای نضر است قریش نیست و آنکه کفاءت نسب
خاص بعرب است بنا بر آنکه غیر عرب انساب خود را ضایع کرده اند پس کفاءت ایشان باسلام بود یعنی هر که پدر و پدر کلان
وی مسلم است کفو باشد مر کسی را که چند کرسی وی مسلم است و هر که خود مسلمان شده است کفو نیست مر کسی که پدر کلان
وی مسلمان شده است و نیز کفاءت غیر عرب از روی آزادی بود یعنی بنده معتق کفو نیست مر حره را و هر که پدر او
آزاد شده است کفو نیست مر کسی را که پدر و پدر کلان وی آزاد است و نیز از روی صلاح و تقوی بود یعنی فاسق
اگرچه معلن نباشد کفو نیست دختر مرد صالح را و بقول بعضی اگر معلن نباشد کفو است و در شرح حلبی می آرد
این وقتی است که دختر مرد صالح صالحه بود بخلاف اگر فاسقه بود پس فاسق کفو وی باشد کما اختاره ابن
الساعاتی و نیز از روی مال بود یعنی هر که در وقت تزویج از مهر معجل و نفقه عاجز باشد کفو نیست مر صبیه

٨٧

١٢

زن را اگرچه فقیره بود و مهر که در وقت تزویج بر مهر و نفقه قادر باشد کفو است مر زنی را که خداوند اموال عظیمه بود
و هو الصحیح زیرا که مال آینده و رونده است پس زیادتی را از قدر وجوب اعتبار نباشد و نیز معتبر است از روی پیشه یعنی
بافنده و حجام و کناس و دباغ کفو نیست مر عطار یا بزاز یا صراف را و به یفتی مسئله اگر زنی مکلفه آزاده کمتر از مهر
مثل یا غیر کفو خود نکاح کرد ولی او را جایز است که برای فسخ نکاح بر قاضی مرافعه کند تا وی در مهر زیادتی کند یا قاضی
در میان ایشان تفریق نماید فصل در نکاح فضولی مسئله نکاح فضولی موقوف است بر اجازت کسی که از جانب وی فضولی
کرده است یعنی اگر شخصی زنی را امردی را بی اذن وی تزویج کرد بر اجازت وی موقوف باشد و همچنین اگر فضولی
دو زن و مردی بی اذن ایشان نکاح کردند بر اجازت ایشان موقوف بود مسئله یک کس که از هیچ جانب فضولی
نباشد هر دو طرف نکاح را متولی میشود یعنی مالک میشود ایجاب و قبول را و در کار نیست که هر دو تکلم کنند زیرا که
گفتن وی که فلان زن را به فلان مرد تزویج کردم کافی است یعنی احتیاج نیست که بعد از آن بگوید قبول کردم
و آنکه یک کس متولی می شود بر چند قسم است یکی آنکه اصیل و ولی باشد چنانکه ابن عم بنت عم را که صغیره بود با خود
تزویج کند دوم آنکه اصیل و وکیل باشد چنانکه زنی مردی را وکیل کرد که وی او را با خود تزویج کند سیوم آنکه از هر دو جانب
ولی باشد چنانکه بنت صغیره خود را با ابن برادر خود که صغیر بود یا ابن صغیر خود را با بنت برادر خود که صغیره باشد
تزویج نماید چهارم آنکه از هر دو طرف وکیل باشد چنانکه زنی شخصی را برای نکاح خود وکیل کند و مردی همان شخص را
برای نکاح خود وکیل سازد پنجم آنکه ولی و وکیل باشد چنانکه ابن عم بنت عم خود را که صغیره است با کسی که او را
برای نکاح خود وکیل کرده است تزویج کند کذا فی جامع الرموز مسئله جایز نیست که یک فضولی از هر دو جانب
متولی شود خواه از هر دو جانب متولی شود خواه از هر دو جانب فضولی باشد خواه از یک جانب فضولی بود
چنانکه اصیل بود و فضولی باشد یا ولی و فضولی بود یا وکیل و فضولی باشد مسئله هر که شخصی را برای نکاح
خود بزنی غیر معین وکیل کرد و وی او را با کنیزکی شخصی تزویج نمود روا باشد مسئله اگر پدر یا پدر کلان وقتیکه پدر
نباشد صغیر یا صغیره را به غبن فاحش یا بغیر کفو تزویج کردند نزد امام روا باشد پس بعد بلوغ ایشان را حق فسخ
نماند و نزد صاحبین روا نبود کذا فی الهدایه و اگر غیر پدر یا پدر کلان شخصی دیگر از اولیا تزویج کرده است بعد
بلوغ بالاتفاق ایشان را حق فسخ باشد مسئله اگر شخصی پدر دیرا امر کرد که برای وی یک زن تزویج کند

۸۸

کنذا و برای وی دو زن بیک عقد تزویج کرد نکاح هر دو روا نبود و اگر بدو عقد تزویج کرده است اول روا بود
و ثانی جایز نباشد **باب المهر مسئله** اقل مهر نزدیک ما ده درم است و نزدیک امام شافعی هر چه صالح بود بها بودن را
صالح بود مهر بودن را اگر چه کم از ده درم باشد **مسئله** اگر کم از ده درم مهر بست ده درم واجب شود و اگر ده درم یا زیاده
ازان مهر بست بعد از وطی یا بعد از مردن یکی از زوج و زوجه تمام مسمی واجب گردد و اگر پیش از وطی و پیش از خلوت
صحیحه طلاق داد نصف آن لازم آید **مسئله** اگر در عقد نکاح مهر را ذکر نکرده اند یا شرط کردند که مهر نباشد کذا فی جامع
الرموز یا شراب یا خوک را مهر بستند یا خم معین را مهر بستند و گفتند که این پر از سرکه است و آن پر از شراب بود یا شخصی
معین را مهر ساختند و گفته اند که این بنده است و آن آزاد بود یا جامه یا دابه غیر معین را بی بیان جنس آن مهر نمودند
یا بمقابله تعلیم قران یا بمقابله آنکه یک سال زوج آزاد خدمت زوجه کند نکاح بستند یا معاوضه کردند تزویج دختر
یا خواهر یکی را با تزویج دختر یا خواهر دیگر در همه این صورتها نکاح روا بود لیکن بعد از وطی یا خلوت یا بعد از مردن یکی
از زوج و زوجه مهر مثل واجب شود و اگر پیش از وطی یا خلوت طلاق داد متعه واجب شود یعنی سه جامه پیراهن
و دامنی و چادر لازم گردد که قیمت آن از نصف مهر مثل زیاده نباشد و از پنج درم کم نبود و نزدیک امام کرخی
بحال زن اعتبار کنند و آنکه زوج آزاد گفت بنابر آنکه اگر زوج بنده باشد و نکاح بمقابله خدمت بود
خدمت واجب شود **مسئله** مفوضه را یعنی زنی را که بی ذکر مهر یا بشرط نفی مهر او را تزویج کرده بر مقداری راضی
شده اند بوطی کردن یا بمردن زوج آن همان مقدار واجب شود و اگر پیش از وطی طلاق داد متعه لازم آید
و نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی نصف آن مقدار لازم گردد **مسئله** اگر زوج بر مهر مسمی چیزی افزود
بر ذمه زوج واجب شود و بطلاق پیش از وطی زیادتی ساقط گردد **مسئله** زوجه را جایز است که بعض مهر را
یا کل آن را از ذمه زوج ساقط کند و اگر در صورتیکه زوج بر مسمی زیاده کرده باشد زیادتی را ساقط کرد هم روا بود
مسئله خلوتیکه بی مانع باشد واجب میکند مهر را بدانکه مانع از وطی سه قسم است یکی حسی چون مرض یکی از
زوج و زوجه کذا فی جامع الرموز دوم شرعی چون روزه ماه رمضان و احرام حج سیوم طبعی چون حیض و نفاس
بدانکه مراد از خلوت آنست که زوج و زوجه در مکانی جمع شوند و با ایشان هیچ عاقل نباشد و هیچ کسی بی اذن
ایشان بر ایشان مطلع نتواند شد یا بسبب تاریکی کسی بر حال ایشان واقف نشود و زوج

٨٩

بداند که این روزه من است اگرچه زوج مجبوب باشد یا عنین بود و خصی باشد یا روزه دار باشد بروزه قضای لازم یا بروزه نذر بیک روایت بدانکه مجبوب آلت و خصیتین بریده را گویند کذا فی حاشیة الچلپی و عنین آنکه بر زن قدرت نداشته باشد وخصی آنکه خصیتین او برآورده شده باشند کذا فی جامع الرموز مسئله یا روزه ماه رمضان که قضا نباشد کذا فی جامع الرموز و با حرام فرض یا نفل و با حیض و نفاس خلوت ثابت نشود و نماز مثل روزه است یعنی با نماز فرض خلوت ثابت نشود و با نماز نفل ثابت شود و عدت در همه صورتها برای احتیاط واجب شود اگرچه مانع از وطی چون مرض و جز آن موجود باشد مسئله زنی را که پیش از وطی طلاق داده است و مهر مسمی نکرده و برای وی بر زوج متعه واجب شود و مر غیر آن را متعه مستحب باشد مگر آنکه مهر وی مسمی بود و پیش از وطی او را طلاق داده باشد حاصل آنکه اگر بعد از وطی طلاق داده برای وی متعه مستحب بود مهر وی مسمی باشد یا نباشد زیرا که بعد از سپردن معقود علیه از زوج او را بسبب طلاق در وحشت انداخته است پس مستحب است که داده شود او را چیزی که از واجب زیاده شده و واجب در صورت تسمیه مسمی و در غیر آن مهر مثل و اگر پیش از وطی طلاق داده است و در صورت تسمیه مسمی است متعه مستحب نباشد زیرا که وی بضعه نصف مسمی را خواهد گرفت پس چیزی دیگر برای وی مستحب نبود و در صورت غیر تسمیه متعه واجب باشد زیرا که زن چیزی را نگرفته است پس طلب بضع بی مال نباشد مسئله اگر زنی هزار دینار که مهر وی بود از زوج گرفته باز بر زوج بخشید و زوج او را پیش از وطی طلاق داد پانصد دینار از زن دیگر بگیرد زیرا که زن قبض کرده است تمام مسمی را و واجب نشده است بر زوج مگر نصف آن پس پانصد را بر زوج رد بکند و اگر پیش از گرفتن کل یا بعضی تمام را بخشید یا باقی را اسقاط کرد بعد از آن زوج پیش از وطی طلاق داد هیچ چیز بر زن رجوع نکند زیرا که زن در صورتیکه تمام را بخشید از زوج چیزی نگرفته است که رد بکند و در صورتیکه باقی را اسقاط کرد زیاده از حق خود نگرفته است که رد نماید و اگر مهر زن متاع باشد و زن آن را از زوج گرفته باز بر زوج هبه نماید و زوج او را پیش از وطی طلاق دهد بر زن هیچ لازم نیاید زیرا که چون زن آن را بر زوج واپس داد قبض وی نماند بنا بر آنکه متاع معین است بخلاف در صورت درهم و دینار که آن متعین نمی شود مسئله اگر شخصی زنی را بهزار درم نکاح کرد برین شرط که او را از شهر برآرد یا برین شرط که بر وی زن دیگر نخواهد یا شرط کرد که اگر از شهر برآرد یکهزار است واگر برآرد دو هزار درا از شهر برآورد و زن دیگر نخواست هزار درهم برای زن بر زوج لازم شود و در عکس آن

در صورت اول باتفاق مهر مثل واجب شود و در صورت سیوم نزدیک امام مهر مثل واجب گردد زیرا که شرط اول
صحیح است و ثانی فاسد اما در صورتیکه شرط کرده است اگر برآورد دو هزار است و از شهر برآورد مهر مثل را از دو هزار زیاده
ندهد و از یکهزار کم نکند زیرا که هر دو متفق اند که مهر از دو هزار زیاده نباشد و از یکهزار کم نشود و نزدیک صاحبین اگر از شهر
برآورد و شرط کرده است که اگر برآورد دو هزار است دو هزار لازم شود زیرا که هر دو شرط صحیح است و نزدیک امام زفر رحمه الله
مهر مثل واجب گردد زیرا که نزدیک وی هر دو شرط فاسد است مسئله اگر شخصی زنی را نکاح کرد بمقابله این غلام
یا آن غلام و قیمت یکی هزار است و قیمت دیگر دو هزار و مهر مثل هزار و پانصد است مثلا مهر مثل واجب شود و اگر مهر مثل
هزار است یا کم از هزار غلامیکه قیمت آن هزار است واجب شود و اگر مهر مثل دو هزار است یا زیاده از آن غلامیکه
قیمت آن دو هزار است لازم آید و اگر زوج پیش از وطی او را طلاق داد نصف غلامیکه قیمت آن کمتر باشد
نزدیک همه لازم شود مسئله اگر زنی را بمقابله دو غلام معین نکاح کرد و یکی از ایشان آزاد بود همان یک غلام مهر شود
و اگر قیمت آن از ده درم کم باشد ده درم را تمام کنند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر در نکاح بکارت زن را شرط کردند
و زوج او را ثیبه یافت تمام مهر واجب شود مسئله اگر اسپ را یا جامه هروی را مهر بستند صفت آن را بیان نمودند یا مکیل
یا موزون را مهر ساختند و جنس آن را بیان کردند تا آنکه صفت آن را بیان نمایند روا بود و مسمی میانه یا قیمت آن
واجب شود و در مکیل و موزون اگر وصف آن را نیز بیان کرده است همان وصف لازم آید مسئله در نکاح فاسد پیش از وطی
هیچ واجب نشود اگرچه خلوت کرده باشد و بعد از وطی نسب ثابت شود و مهر مثل لازم آید اگرچه مسمی زیاده از مهر
مثل باشد اما اگر مسمی کم از مهر مثل باشد همان مسمی واجب شود و مدت ثبوت نسب نزدیک امام محمد از وقت
دخول تا وقت وضع ششماه بود و در کمتر از آن نسب ثابت نشود و نزدیک شیخین از وقت نکاح تا وقت
وضع ششماه معتبر باشد و در کمتر از آن نسب ثابت نشود چنانکه در نکاح صحیح ثابت نگردد مسئله مهر مثل زن
آنست که مهر باشد مثل او را که از قوم پدر او بود چون خواهر و عمه و در سال عمر و در حسن و مال و عقل و دیانت و
صلاح و شهر و زمانه و بکارت و ثیابت در وقت نکاح مثل او باشد و اگر از قوم پدر او بدین صفات یافته
نشود از مردم بیگانه در این صفات مثل او باشد و مادر و خاله در حکم بیگانه است مگر آنکه از قوم پدر او باشند
چنانکه دختر عم پدر او الخ مسئله ولی زن را جایز است که در مهر او از جانب زوج ضامن شود اگرچه زن

91

صغیره باشد و زن را اختیار است که از زوج طلب کند یا از ضامن او که ولی زن است طلب نماید و اگر ولی ادا کرد
بر زوج رجوع کند مگر آنکه بامر زوج ضامن شده باشد و گفته نشود که اگر ولی صغیره ضامن شود باید که یکی هم مطالب
باشد و هم مطالب بود زیرا که میگوییم که حقوق عقد در نکاح بجانب اصل راجع شود و ولی سفیر محض باشد بخلاف بیع
که حقوق عقد آنجا بسوی عاقدین راجع شود مسئله زن را جایز است که پیش از گرفتن مهر معجل اگر در عین است
یا پیش از گرفتن آنچه مثل او را در عرف از قدر مسمی معجل شود زوج را از وطی منع کند و همراه وی بسفر نرود و اگر چه
پیش از منع زوج با وی برضای وی خلوت و وطی کرده باشد و نزد یک صاحبین بعد از وطی یا خلوت برضای
وی او را حق منع نباشد زیرا که چون زوج معقود علیه را برضای وی قبض نمود زن را در آن حق استرداد نماند
و نزدیک امام هر وطی معقود علیه است پس تسلیم بعض واجب نکند تسلیم باقی را مسئله اگر زن پیش از گرفتن مهر معجل
یا مهر مثل معجل زوج را از وطی منع کرد یا با وی بسفر نرفت نفقه آن از زوج ساقط نشود مسئله زن را جایز است
که پیش از گرفتن مهر معجل یا مثل مهر معجل بی اذن زوج بسفر رود و یا برای کاری یا برای زیارت اهل خود بی اذن
از خانه برآید و بعد از گرفتن روا نبود مسئله در صورتیکه مهر معجل و موجل را بیان نکرده باشند زن را برای گرفتن
کل ولایت منع نبود و هو المختار زیرا که متاخران بنا بر متعارف همین را اختیار کرده اند اگر چه اصل مذهب آنست که
برای گرفتن کل ولایت منع باشد زیرا که مهر عوض بضع است پس مادام که تمام عوض را قبض نکند تسلیم بضع
واجب نشود مسئله اگر تمام مهر موجل باشد زن را ولایت منع نماند زیرا که حق زن ساقط شود مسئله اگر زوج
مهر معجل را یا مثل آنرا بزن ادا کرد جایز است که او را بسفر برد کذا فی ظاهر الروایة و بقول بعضی جایز نیست
و به افتی الفقیه ابو اللیث و در کم از مدت سفر جایز بود مسئله اگر میان زن و شوی در نفس مهر اختلاف
واقع شد چنانکه یکی گفت مهر مذکور نشده است و دیگر گفت این قدر مذکور شده است هر که گواه آرد قول وی
معتبر باشد و اگر هیچکدام گواه نیاورد نزدیک صاحبین بر منکر سوگند بود و اگر از سوگند نکول دعوی قدر مذکور
ثابت شود و اگر سوگند خورد مهر مثل لازم گردد و نزدیک امام باید که بی سوگند مهر مثل واجب باشد
زیرا که نزد یک وی در نکاح سوگند نبود مسئله اگر با وجود نکاح در قدر مهر اختلاف واقع شد چنانکه زوج
گفت مهر صد درم است و زوجه گفت دو صد درم است هر که گواه آورد قول وی معتبر باشد و اگر هر دو

۹۳

هردو گواه آورده اند و مهر مثل موافق زوج است یا کمتر از آن گواهان زوجه معتبر باشد و اگر مهر مثل موافق زوجه است یا زیاده

از آن گواهان زوجه معتبر نشوند زیرا که گواهان ثابت میکنند خلاف ظاهر را و ظاهر در نکاح آنست که مهر مثل باشد

پس هر که دعوی خلاف مهر مثل میکند گواهان وی اقوی بود و اگر هیچ یکی گواه نیاورد هر که مهر مثل شاهد است

قبول وی با سوگند معتبر باشد و اگر مهر مثل در میان دعوی زن و شوی باشد چنانکه زن دعوی کرده بود دو صد درم را

و شوی گفته بود صد درم و مهر مثل صد و پنجاه درم باشد هر که گواه آورد قول وی معتبر بود و اگر هر دو گواه آورد نزد مهر

مثل لازم شود و اگر هیچ یکی گواه ندارد بر هر دو سوگند آید هر که سوگند خورد قول وی معتبر بود و اگر هر دو سوگند خورند

مهر مثل لازم گردد **مسئله** اگر شوی زن را پیش از وطی طلاق داد بعد از آن در قدر مهر خلاف واقع شد هر که گواه آورد

قبول وی معتبر بود و اگر هر دو گواه آوردند و متعه مثل موافق مرد است گواهان زن را اعتبار بود و اگر متعه مثل موافق

زن است گواهان مرد را اعتبار باشد و اگر متعه مثل از دعوی زن کم است و از دعوی مرد زیاده هر که سوگند خورد

قول وی معتبر بود و اگر هر دو سوگند خورند متعه مثل واجب شود و نیز اگر هیچ یکی گواه ندارد به متعه مثل حکم کنند **مسئله**

اگر بعد از مردن یکی از زن و شوی در اصل مهر یا در قدر آن اختلاف واقع شد حکم آن چون حکم در حالت حیات

ایشان باشد چنانکه مذکور شد **مسئله** اگر بعد از مردن زن و شوی میان وارثان ایشان در قدر مهر خلاف

واقع شد قول وارثان شوی را اعتبار کنند و اگر در اصل مهر اختلاف باشد نزد امام هیچ لازم نیاید و نزد

صاحبین مهر مثل واجب شود و به یفتی **مسئله** اگر زوج چیزی را بزن فرستاد بعد از آن اختلاف شد زوجه گفت هدیه است

و زوج گفت مهر است قول زوج را با سوگند اعتبار کنند کذا فی جامع الرموز مگر در چیزی که آنرا ذخیره نمیتوانند کرد

یا برای خوردن ساخته شده باشد و در عادت ذخیره نکنند چون نان گوشت و بعضی میوه‌ها کذا فی شیخ الچلبی

فصل در نکاح اهل ذمی **مسئله** اگر ذمی ذمیه را بر میته یا بر غیر مهر نکاح کرد یا حربی حربیه را در دار حرب

بران نکاح نمود و آن در دین ایشان جایز بود نزد امام بر زوج هیچ لازم نشود اگرچه زوج او را

وطی کرده باشد یا پیش از وطی طلاق داده باشد یا زوج مرده باشد و نزد صاحبین بر ذمی بعد از وطی

یا مردن زوج مهر مثل واجب شود و بطلاق پیش از وطی متعه لازم گردد و نزد امام زفر در حربی نیز

مهر مثل واجب شود کذا فی الهدایه **مسئله** اگر ذمی ذمیه را بخمر معین یا بخنزیر معین نکاح کرد بعد از آن

هردو مسلمان شدند یا یکی از ایشان مسلمان شد بر زوج همان معین لازم شود و در خمر غیر معین قیمت آن لازم

گردد و در خنزیر غیر معین مهر مثل واجب شود زیرا که خمر نزدیک ایشان چون سرکه نزدیک ما مثلی است و گرفتن خمر حلال است

پس جزا اعراض از خمر قیمت آن واجب شود و خنزیر نزدیک ایشان چون شاة نزدیک ما از ذوات القیمه است پس

برای اعراض از خنزیر مهر مثل لازم گردد زیرا که گرفتن قیمت خنزیر اعراض از خنزیر نباشد ❀ باب النکاح

الرقیق والکافر مسئله اگر داده غلام یا مکاتب یا مدبر یا ام ولد بی اذن سید نکاح کرد بر اذن وی

موقوف باشد اگر اذن کرد روا بود و اگر نه باطل گردد مسئله اگر غلام باذن سید نکاح کرد مهر زن بر غلام باشد

و جایز است که برای ادای مهر او را بفروشند مگر آنکه مکاتب باشد یا مدبر بود و ایشان سعی ادا کنند مسئله اگر بنده

بی اذن مولا نکاح کرد بعد از آن مولا گفت منکوحه را طلاق رجعی بده اجازت ثابت شود و نکاح روا بود زیرا که

طلاق رجعی بی جواز نکاح معین ندارد و اگر گفت طلاق بده اجازت نبود زیرا که لایق غلام متمرد است که طلاق

معین رد باشد اگر چه معین قبول را نیز احتمال دارد و اگر گفت جدا بکن نکاح باطل شود زیرا که این گفتن احتمال

قبول ندارد مسئله اگر مولی بنده را بنکاح اذن نمود و وی زنی را نکاح کرده وطی کرد در مهر آن وی را بفروشند

اگر چه نکاح فاسد کرده باشد و همچنین از وطی در نکاح فاسد مهر واجب نشود و اگر بار دیگر همان زن نکاح صحیح کرد

یا نکاح صحیح زن دیگر خواست بر اجازت مولی موقوف بود زیرا که اجازت اول بنکاح فاسد تمام شده است

مسئله اگر بنده ماذون مدیون شده بعد از آن مولی برای وی زنی خواست نکاح روا بود و زن با قرضداران

دیگر بقدر مهر مثل خود شریک باشد و زیادت از آن لازم نشود پس اگر بنده را بفروشند زن موافق مهر مثل حصه

خود را از بهای وی بگیرد و اگر مسمی کم از مهر مثل باشد بقدر مسمی حصه را از بهای وی طلب کند مسئله اگر مولی

کنیزک خود را بتخصیص بشخصی داد کنیزک از ملک مولی بر نیاید پس جایز است که او را خدمت فرماید و بتوتت آن

بر مولی واجب نشود اگر چه بزوج بی بتوتت نفقه لازم نیاید و پیش از بتوتت هر گاه که زوج فرصت یابد

او را وطی کند و مراد از بتوتت آن است که در منزل خود برای وی جای معین کند چنانکه زوج را کسی از

آمدن در آنجا منع نکند و کنیزک را خدمت نفرماید و مولی را جایز است که از بتوتت رجوع کند و بعد از رجوع

نفقه از زوج ساقط شود و اگر بی طلب مولی کنیزک خدمت وی کند بتوتت زایل نشود و نفقه آن

٩٥

از زوج ساقط نگردد مسئله مولی را جایز است که بی اذن داده غلام خود ایشان را بکسی تزویج کند مسئله اگر زنی آزاد
پیش از آنکه زوج او را وطی کند خود را بکشت تمام مهر بر زوج لازم شود و اگر مولی کنیزک پیش از آنکه زوج کنیزک او را
وطی کند کنیزک را بکشت بر زوج هیچ لازم نیاید زیرا که چون مولی خواسته است که پیش از سپردن کنیزک معقود علیه را
بزوج خود مهر را از زوج بگیرد مولی را از مهر محروم کند بخلاف در صورت اول زیرا که زن بی آنکه از زوج چیزی
بخواهد جان خود را برباد داده است و اگر بعد از وطی کردن زوج کنیزک مولی کنیزک را کشته است بر زوج کنیزک نیز
مهر واجب شود مسئله زوج کنیزک را جایز نیست که بی اذن سید او عزل کند زیرا که عزل منع از ولد است و ولد
کنیزک ملک سید است مسئله اگر کنیزک یا مکاتبه در نکاح شخصی باشد و مولی او را آزاد کند اختیار است ایشان را
که نکاح را جایز دارند و یا فسخ کنند ناکح آزاد بود یا بنده باشد زیرا که اعتبار طلاق نزدیک ما بزنان است
یعنی اگر زن آزاد باشد زوج او مالک سه طلاق بود اگرچه بنده باشد و اگر زن کنیزک بود زوج او مالک دو طلاق
باشد اگرچه آزاد بود زوج ایشان که پیش از آزاد شدن ایشان مالک دو طلاق بود و بعد از آزاد شدن مالک سه
طلاق خواهد شد پس ایشان را جایز است که زیادتی قید را از خود منع کنند معذلک اگر زوج بنده باشد چون ایشان
آزاد شدند عار است ایشان را که فراش وی شوند و نزدیک امام شافعی اگر زوج آزاد باشد ایشان را اختیار نیست
که نکاح را فسخ کنند زیرا که اعتبار طلاق نزدیک ایشان بمردان است پس علت فسخ موجود نباشد مسئله
اگر کنیزک بی اذن سید خود شخصی را نکاح کرد بعد از آن سید او را آزاد نمود نکاح روا بود و خیار نمی ماند زیرا که کنیزک
خود راضی شده است و اگر پیش از آزاد کردن سید زوج او را وطی کرده است مهر او مر سید او را بود اگرچه از مهر مثل
زیاده باشد و اگر بعد از آزاد کردن وطی کرده است مهر همچون کنیزک را باشد مسئله اگر مردی کنیزک ولد خود را
وطی کرد و چون کنیزک زایید دعوی کرد نسب ولد از آن ثابت شود و کنیزک ام ولد او گردد و قیمت آن بر وی
لازم آید زیرا که دلیل قول رسول علیه السلام انت و مالک لابیک پدر را جایز است که در مال ولد خود بقدر حاجت
مالک شود پس پیش از وطی کردن کنیزک ملک پدر گردد تا وطی حرام نشود و مهر لازم نیاید و قیمت مولود واجب
نگردد مسئله بعد از مردن پدر جد صحیح را حکم پدر باشد و اگر پدر کافر باشد در حکم مرده بود پس جد را اگر مسلم باشد
جایز است که بعد از وطی کنیزک ولد ابن خود را دعوی نسب مولود آن کند کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی کنیزک خود را به پدر

95

خود بزنی داد نکاح روا بود و مهر کنیزک بر پدر واجب شود و کنیزک ام ولد آن نگردد و قیمت آن لازم نیاید
و مولود بقرابت برادری آزاد شود مسئله اگر زن غلام آزاد باشد و سید غلام را گوید که زوج ترا بهزار درم
از جانب من آزاد کن و سید چنان کند که غلام از جانب زن آزاد شود و نکاح فاسد گردد زیرا که غلام اول در ملک زن
می در آید بعد از آن آزاد میگردد پس ولای غلام زن را باشد و اگر به نیت کفارت گفته است از کفارت وی واقع شود
و اگر بگوید از جانب من آزاد کن و بدل را ذکر نکند و سید آزاد کند نزدیک طرفین نکاح فاسد نشود و ولا مر سید را باشد
و نزدیک امام ابو یوسف اینجا نیز نکاح فاسد شود و ولای زن را باشد زیرا که اینجا ملک زن بهبه ثابت شود اگرچه قبض نبود
زیرا که هبه اینجا از قبض مستغنی باشد جواب این در ترجمه مذکور است مسئله اگر ذمی ذمیه را بی شهود نکاح کرد یا در عدت
کافر زویج نمود و آن در دین ایشان جایز است بعد از آن هر دو مسلمان شدند نکاح باقی باشد و اگر محرم خود را چون
دختر یا خواهر را تزویج کرده است بعد از آن هر دو اسلام آوردند تفریق کرده شود اگرچه در دین ایشان جایز بوده است
مسئله اگر یکی از زوج یا زوجه مسلمان باشد و دیگر کتابی بود ولد صغیر ایشان به تبعیه مسلمان شود همچنین اگر هر دو کافر
باشند بعد از آن یکی از ایشان اسلام آورد ولد مذکور به تبعیه آن مسلمان گردد و اگر ولد صغیر میان مجوسی و کتابی بود
کتابی باشد زیرا که ولد صغیر از مادر و پدر تابع کسی شود که در دین بهتر باشد مسئله اگر یکی از زوجین مسلمان شد قاضی حنفی
بر دیگر اسلام عرض کند اگر دیگر نیز اسلام آورد نکاح اول ثابت ماند و اگر پیش از عرض اسلام مسلمان شد همین حکم دارد
مسئله اگر بعد از عرض اسلام مسلمان نشد قاضی میان ایشان تفریق کند و اگر عرض اسلام بر زوج بود تفریق
قاضی طلاق باشد و اگر بر زن بود طلاق نبود زیرا که از زن طلاق نباشد بدانکه زوج مجوسی بود یا کتابی باشد بعد از
اسلام زن عرض اسلام بر وی لازم بود بخلاف زن اگر کتابیه باشد لازم نیست که بعد از اسلام زوج بر وی اسلام عرض
کنند زیرا که مسلم را کتابیه جایز بود مسئله اگر زوج مسلمان شد و زن بعد از عرض اسلام مسلمان نشد بر زوج مهر
لازم نشود مگر آنکه زن موطوءه او بود و موطوءه را تمام مهر واجب شود کذا فی جامع الرموز و اگر زن مسلمان شد و زوج اسلام
نیاورد در موطوءه تمام واجب شود و در غیر موطوءه نصف آن لازم آید زیرا که چون زوج بعد از عرض اسلام مسلمان نشد
تفریق اینجا طلاق باشد و در طلاق پیش از وطی نصف مهر لازم گردد مسئله اگر در دار حرب یکی از زوجین اسلام
آورد پیش دیگر اسلام دیگر را سه حیض تا سه ماه نگذرد فرقت واقع نشود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوج

زوج کتابیه مسلمان شود کتابیه منکوحه او باشد بعینها مسئله اگر یکی از زوجین که هر دو کافر بودند از دار حرب بدار اسلام
آمد در میان ایشان فرقت واقع شود اگرچه در عقب آمده باشد و بآن فرقت عدت لازم نشود و دیگر آنکه زنی که از دار
دار اسلام آمده مستقا حامله بود پس پیش از وضع حمل تزویج او برای احتیاط روا نبود مسئله اگر یکی از زوجین
مرتد شد والعیاذ بالله بحکم قاضی نکاح برطرف شود اگرچه زن موطوءه زوج باشد و نزد امام محمد اگر زوج مرتد شده
است طلاق واقع شود و نزد مشایخ بلخ و سمرقند و نزد حاکم شهید اگر زن مرتد شده است نکاح
فاسد نشود و قاضی او را برای اسلام آوردن در بند دارد تا باب معصیت مفتوح نشود زیرا که اگر چنین نباشد
بسیار زنان برغبت شوی دیگر مرتد شوند و از شوی اول اعراض نمایند و بقول عامه علما بجا بودن نکاح
فاسد شود و او را بنکاح با زوج اول جبر کنند و بفتوی اهل خوارزم هر قاضی را جایز است که میان ایشان بمهر
قلیل اگرچه یک دینار باشد بر رضا زوجه نکاح کند کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر یکی از زوجین مرتد شد
و زن موطوءه زوج است بر زوج تمام مهر لازم شود اگرچه زن مرتد شده باشد و اگر زن موطوءه زوج نیست
و زوج مرتد شده است نصف مهر بر زوج لازم شود و اگر زن مرتد شده غیر از مسکنی از مهر و نفقه هیچ لازم نباید
کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زن و شوی هر دو در یک وقت مرتد شدند و باز در یک وقت اسلام آوردند
نکاح فاسد نشود و اگر یکی پیش از دیگری مرتد شد یا اسلام آورد نکاح فاسد شود باب القسم مسئله
در جامع الرموز می آرد مراد از قسم قسمت کردن زوج است ماکول را و مشروب را و ملبوس را و بیتوتت را
در میان زنان خود مسئله بر زوج واجب است که از زنان خود در بکر و ثیبه و جدیده و قدیمه و عتیقه و مسلمه و
کتابیه قسمت برابر کند مگر در حقیقت در وطی واجب نیست که قسمت برابر کند کذا فی جامع الرموز و نیز در آن است
که اگر قاضی زوج را امر بقسمت کرد و زوج خلاف آن نمود چون زن بقاضی مرافعه کند قاضی زوج را
عقوبت نماید و از سر نو بقسمت امر فرماید اگرچه پیش از خصومت یا بعد از خصومت تا مدتی با یکی
از زنان خود مانده باشد و در تقدیر قسمت و در ابتدا بآن اختیار مر زوج را باشد مسئله کنیز اگرچه مکاتبه
یا مدبره بود یا ام ولد باشد در قسمت بیتوتت با حره برابر نکند بلکه آزاد را نصف حره باشد لیکن در ماکول و
مشروب و ملبوس برابر بود کذا فی جامع الرموز و نیز در آن است که اگر شخصی را یک زن باشد برای وی

در بیوتت تقدیر نمود و اگر با وجود آن سیر مهاتر باشد از چهار روز یک روز برای زن بود و در سه روز باقی از همه بیها
نزد هر کس که داند باشد مسئله در سفر قسمت واجب نبود از جمله زنان با هر که خواهد سفر کند و قرعه اولی بود یعنی بر کاغذ اسم سفر
و حضر نویسد و از انجمیر یا بچیزی دیگر پیچیده شود کودکی را امر کند که بدست هر کدام یکی بدهد در قرعه هر که اسم سفر بر آید با وی سفر کند
تا دل هر کدام آزرده نشود مسئله اگر یکی از زنان نوبت خود بدیگری بخشد روا باشد و رجوع از آن جایز بود

کتاب الرضاع

مسئله مراد از رضاع خوردن کودک است شیر زنی را در مدت رضاع کذا فی جامع الرموز مسئله مدت رضاع نزد امام دو نیم
سال است و نزدیک صاحبین دو سال و نزد امام زفر سه سال است و بقول بعضی پانزده سال است و بقول بعضی چهل سال
و بقول بعضی تمام عمر است کذا فی جامع الرموز مسئله اگر کودکی در مدت رضاع شیر زنی را خورد چنانکه بشکم وی رسید اگرچه
یک قطره باشد رضاع ثابت شود کذا فی جامع الرموز مسئله هر که بنسب حرام شود بسبب رضاع حرام گردد مگر مادر رضاعی
برادر یا خواهر نسبی یا مادر نسبی خواهر یا برادر رضاعی او و مادر رضاعی خواهر یا برادر رضاعی او و خواهر رضاعی مر ولد نسبی یا
رضاعی او و خواهر نسبی مر ولد رضاعی او و جده رضاعی مر ولد نسبی یا رضاعی او و جده نسبی مر ولد رضاعی او و مادر رضاعی
مر عم یا عمه یا خال یا خاله رضاعی او چنانکه در ترجمه مفصل مذکور است بدانکه حرام میشود بسبب رضاع شیر دهنده و زوج او
که شیر از آن است با قوم هر دو بر شیرخوار چنانکه حرام میشود از نسب و حرام میشود فروع شیرخوار و زوجان بر آن
هر دو و ضابطه آن این است مسئله از جانب شیر دهنده همه خویش شوند و از جانب شیرخوار زوجان و فروع یعنی
شیر دهنده و شوهرش با فرزندان و پدران و مادران و برادران و خواهران ایشان خویش شیرخوار شوند و شیرخوار با زنش
یا شوهرش با فرزندان خود خویش شیر دهنده و شوهرش گردد مسئله حلال است خواهر رضاعی مر برادر نسبی را یا رضاعی او و خواهر نسبی
مر برادر رضاعی او را چنانکه حلال است از روی نسب خواهر مادری مر برادر پدری خود را کذا فی جامع الرموز مسئله اگر
دو کس در مدت رضاع از پستان یک زن شیر خوردند حرمت رضاع ثابت شود بخلاف اگر از پستان یک بهیمه چون خوردند
گوسپند و شتر و گاو و جز آن حرمت رضاع لازم نیاید مسئله اگر شیر زنی را با آب یا بدارو یا بشیر زن دیگر یا بشیر بهیمه خلط کردند
هر چه غالب باشد آن را اعتبار کنند پس اگر رنگ و مزه شیر آن زن باقی بود بخوردن آن در میان آن زن و در میان خورنده رضاع
ثابت شود و اگر غالب آب یا دارو یا شیر بهیمه باشد رضاع ثابت نشود کذا فی فتاوی حلبی و نیز درست بروایت امام محمد و امام زفر از ابوحنیفه که اگر شیر دو زن را
خلط کردند بخوردن آن در مدت رضاع از هر دو زن حرمت رضاع ثابت شود اگرچه شیر یکی بر شیر دیگر غالب

کتاب الطلاق

99

غالب بود و هو الاظهر والاحوط كذا في غاية السروجي گفته است در زیلعی اگر هر دو شیر برابر باشد برای احتیاط از هر دو زن
رضاع ثابت شود زیرا که هیچ یکی بر دیگری غالب نشده است مسئله اگر شیر زن با طعام مخلوط کرده بخوردن آن رضاع
ثابت نشود اگرچه شیر از طعام غالب باشد زیرا که اصل غذا الطعام است كذا في حاشية الچلپی و در جامع الرموز می آرد بقول
صاحبيه اگر الطعام غیر مطبوخ باشد و شیر غالب بود رضاع ثابت شود مسئله اگر در پستان مرد شیر برآید و آن شخصی [illegible]
رضاع خورد رضاع ثابت نشود مسئله اگر شخصی را در مدت رضاع شیر زنی حقنه کردند رضاع ثابت نشود مسئله
اگر از پستان بکر شیر برآمد بخوردن آن در مدت رضاع حرمت رضاع ثابت شود اما بزوج آن بکر آن حرمت
تجاوز نکند پس اگر پیش از وطی زوج او را طلاق داد جایز است که دختری را که شیر وی خورده باشد با خود نکاح کند
كذا في جامع الرموز مسئله اگر زنی انبار خود را که در مدت رضاع بود شیر پستان خود داد چنانکه شکم وی رسید هر دو بر زوج
حرام شوند و اگر شیرده را وطی نکرده است برای او مهر نباشد و اگر وطی کرده است تمام مهر لازم شود اما نفقه نباشد كذا في
حاشية الچلپی برای شیر خوار بر زوج نصف مهر لازم شود و زوج آن بر شیرده رجوع کند مگر آنکه شیرده بقصد فساد نکاح
شیر داده باشد چنانکه نکاح را فساد [illegible] نه برای دفع گرسنگی شیرده كذا في الچلپی مسئله رضاع ثابت نشود
مگر بشهادت دو مرد یا یک مرد و دو زن

کتاب الطلاق

مسئله طلاق بر سه وجه است احسن و حسن و بدعی احسن آنست
که یک طلاق بدهد در طهری که در آن جماع نکرده است و بگذارد تا آنکه عدت وی تمام شود كذا في الهداية حسن در غیر موطوءه آن
طلاق است اگرچه در حیض باشد و این وقتی است که با او خلوت نکرده باشد كذا في جامع الرموز و موطوءه را سه طلاق
در سه طهر یا در سه ماه که او را در این میان وطی نکرده باشد و این سنی است در نزد یک امام مالک حسن داخل بدعی است
كذا في الهداية مسئله زن آیسه را و صغیره را و حامله را عقب وطی طلاق دادن حلال است و بدعی دادن سه طلاق یا دو طلاق
است در یک طهر بی آنکه در میان آن رجوع کرده باشد یا دادن یک طلاق در طهر بعد از وطی یا دادن یک طلاق است
در حیض موطوءه و درین رجوع واجب بود زیرا که احتمال است که برای نفرت طلاق داده شود بعد از آنکه پاک
شود اختیار است که طلاق بدهد زیرا که بعد از رجوع در حیض طهری که بعد از حیض است نزد یک امام محل طلاق
سنی گردد مسئله شخصی هر زن خود را که موطوءه اوست بی نیت گفت ترا سه طلاق سنی است اگر او اهل حیض می آید
در هر طهر یک طلاق واقع شود و اگر نه یک طلاق بالفعل واقع شود بعد از آن در هر ماه یک طلاق واقع شود تا سه طلاق

تمام شود زیرا که واقع کرده است طلاق سنی را و طلاق سنی نمی‌باشد مگر در هر طهر یک طلاق یا در هر ماه یک طلاق
و اگر زن او موطوءه نباشد یک طلاق بالفعل واقع شود و بهمین از زوج جدا گردد زیرا که غیر موطوءه را عدت نبود کذا فی حاشیة
الچلپی اگر گفت ترا سه طلاق سنی است و نیت کرد سه طلاق بالفعل را نیت صحیح بود و سه طلاق بالفعل واقع شود بخلاف
امام زفر که نزدیک او نیت جمع بدعی است جواب آن بالتحقیق دیگر در ترجمه مذکور است مسئله اگر از زوج عاقل و بالغ طلاق
واقع شود اگرچه بنده باشد یا مست بود و بیک قول از امام شافعی طلاق مست واقع نشود کذا فی حاشیة الچلپی مسئله
طلاق گنگ باشاره واقع شود بخلاف طلاق کودک و دیوانه و بخلاف طلاق خوابیده و طلاق خواجه بر زن غلام خود را طلاق
ایشان واقع نشود مسئله اگر زن آزاد باشد زوج او مالک سه طلاق باشد اگرچه بنده بود و اگر زن کنیزک بود زوج او مالک
دو طلاق باشد اگرچه آزاد بود زیرا که اعتبار طلاق نزدیک ما بزنان است بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اعتبار طلاق بمردان است

باب ایقاع الطلاق

مسئله اگر شخصی زن خود را بیکی از الفاظ طلاق که صریح برای طلاق اند طلاق دهد یک طلاق
رجعی واقع شود اگرچه هیچ نیت نکرده باشد یا نیت کرده باشد طلاق بائن را یا نیت کرده باشد زیاده را از یک طلاق
رجعی بدانکه صریح الفاظ طلاق لفظی است که آنرا در غیر طلاق استعمال نکنند چون انت طالق و مطلقه بتشدید
اللام اما بسکون اللام در حکم کنایت است کذا فی جامع الرموز و طلقتک مسئله اگر گفت انت الطلاق یا گفت انت
الطالق الطلاق یا انت طالق طلاقاً یا بزبان فارسی گفت تو طلاقی یا گفت تو طلاق طلاق کذا فی جامع الرموز و هیچ
نیت نکرد یا نیت کرد یک طلاق یا دو طلاق یک طلاق رجعی واقع شود و در حره به نیت سه طلاق سه طلاق واقع شود و در کنیزک
دو طلاق بمنزله سه طلاق حره باشد زیرا که دو طلاق کنیزک چون سه طلاق در حره واحد اعتباریست پس نیت
با وجود واحد حقیقی که آنرا اعتبار نبود مسئله اگر اضافت کرد طلاق را بسوی تمام زن چنانکه گفت که ترا طلاق است
یا اضافت کرد بسوی جزوی که تعبیر کرده شود بآن از کل آن چون راس و رقبه و عنق و روح و جسد و وجه
و فرج یا بسوی جزو شایع که در تمام بدن شایع است چون نصف یا ثلث یا ربع یک طلاق واقع شود اما باضافت کردن
بسوی ید یا رجل طلاق واقع نشود و همچنین باضافت کردن بسوی ظهر و بطن هو الاظهر زیرا که در کلام عرب باین
الفاظ از تمام بدن تعبیر نمیکنند و نزدیک بعضی باضافت کردن طلاق را بسوی ظهر و بطن طلاق واقع شود مسئله
اگر گفت ترا نصف طلاق است یا گفت ثلث طلاق است یا گفت ترا یک طلاق است یا دو طلاق یا گفت انچه

آنچه میان یکطلاق تا دو طلاق است یک طلاق واقع شود و اگر گفت از یک طلاق تا سه طلاق یا گفت آنچه میان یکطلاق تا سه طلاق است دو طلاق واقع شود و اگر گفت ترا سه نصف است از دو طلاق سه طلاق واقع شود و اگر گفت سه نصف است از یکطلاق دو طلاق واقع شود زیراکه از سه نصف طلاق یک و نیم شود و چون نیم طلاق را کامل کنیم دو طلاق گردد و بقول بعضی هر نصف را کامل کنند پس سه طلاق واقع شود مسئله اگر گفت ترا یک طلاق است در دو طلاق یکطلاق واقع شود اگرچه نیت کرده باشد ضرب را یا هیچ نیت نکرده باشد و اگر نیت کرده است که یک و دو طلاق است در موطوره سه طلاق واقع شود و در غیر موطوره یکطلاق واقع شود چنانکه واقع میشود یکطلاق اگر گفت مر غیر موطوره را ترا یک و دو طلاق است اما اگر نیت کرده است که یک طلاق یا دو طلاق است سه طلاق واقع شود اگرچه زن غیر موطوره باشد مسئله اگر گفت ترا دو طلاق است در دو طلاق و نیت کرد ضرب را دو طلاق واقع شود مسئله اگر گفت ترا طلاق است از اینجا تا شام مثلا یک طلاق رجعی واقع شود و نزد یک امام زفر یک طلاق بائن واقع شود وکذا فی حاشیة الجلبی مسئله اگر گفت ترا طلاق است بمکه یا گفت ترا طلاق است در مکه یا گفت ترا طلاق است در خانه یکطلاق بالفعل واقع شود مسئله اگر گفت وقتیکه در مکه درآئی ترا طلاق است یا گفت اگر در خانه درآمدی ترا طلاق است تا در نیامدن طلاق واقع نشود مسئله اگر گفت فردا ترا طلاق است یا گفت در فردا ترا طلاق است در جزو اول از فردا طلاق واقع شود و در ثانی نیت تعین وقت چون ظهر یا عصر روا بود و در اول قاضی نیت او را قبول نکند زیراکه چون گفت فردا ترا طلاق است باید که زن تمام روز موصوف بطلاق باشد پس در اول جزو فردا طلاق واقع شود و در ثانی باید که در یک جزو از فردا طلاق واقع گردد و چون هیچکدام از اجزاء فردا اولی از دیگر نیست باید که در جزو اول از فردا طلاق واقع شود تا ترجیح بمرجح لازم نیاید اما چون نیت جزو معین کرد همان نیت مرجح باشد مسئله اگر گفت ترا طلاق است امروز فردا امروز طلاق واقع شود و اگر گفت ترا طلاق است فردا امروز فردا واقع شود زیراکه در صورت اول امروز مقدم است و در صورت ثانی فردا و آنچه مقدم باشد همان معتبر بود مسئله اگر گفت ترا طلاق است پیش از آنکه ترا تزویج کنم یا گفت مر زنی را که امروز تزویج کرده است ترا طلاق است دیروز طلاق واقع نشود و گفتن وی لغو باشد زیراکه نسبت کرده است طلاق را بحالتی که محل طلاق نیست کذا فهم من الهدایة مسئله اگر گفت مر زنی را

زنی که پیش از دیروز در نکاح وی بود ترا طلاق ست دیروز لغو شد طلاق واقع شود زیراکه بروی واقع کردن طلاق را
در زمان ماضی قدرت ندارد مسئله اگر گفت ترا طلاق ست وقتیکه ترا طلاق ندهم بعد ازان بقدر طلاق دادن سکوت کرد
طلاق واقع شود زیراکه در وقت سکوت طلاق نداد اگرچه یا دو بهان واقع میشد کذا فی الهدایه مسئله اگر گفت ترا
طلاق ست اگر ترا طلاق ندهم در آخر عمر یکی از زوج و زوجه طلاق واقع شود زیراکه در آن وقت احتمال دادن نماند
مسئله اگر گفت ترا طلاق ست وقتیکه ترا طلاق ندهم یا گفت ترا سه طلاق ست وقتیکه ترا طلاق ندهم بعد ازان
متصل گفت ترا طلاق ست یک طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی بزن خود گفت امرک بیدک یوم یقدم زید یعنی روز
زید بیاید ترا اختیار ست و زید در شب آمد خیار ثابت نشود اگر گفت هر زنی را الیوم اتزوجها طالق یعنی روز یکه ترا
تزویج کنم ترا طلاق ست و در شب تزویج کرد طلاق واقع شود چنانکه در ترجمه آنرا بیان نموده ام مسئله اگر حری
زن خود را که کنیزک شخصی بود گفت بعد ازانکه خواجه تو ترا آزاد کند ترا دو طلاق ست چون خواجه او را آزاد کند دو طلاق
واقع شود و زوج را رجوع جایز بود زیراکه بعد از آزاد شدن وی زوج وی مالک سه طلاق گردد مسئله اگر خواجه مر کنیزک
خود را که در نکاح شخصی بود گفت که فردا تو آزادی و زوج او گفت فردا ترا دو طلاق ست در اول حریه فردا کنیزک آزاد گردد و دو
طلاق بر وی واقع شود و زوج را رجوع جایز نبود زیراکه طلاق و عتق در یکوقت واقع شده است و نزدیک امام محمد رح او را
رجوع روا بود زیراکه عتق در واقع شدن از طلاق تیزتر ست بنابر آنکه رجوع ست بحالت اصلی خود و احسن المباحات ست
و طلاق ابغض المباحات ست و عدت وی برای احتیاط بالاتفاق عدت حره باشد که آن سه حیض یا سه ماه است کذا فی
الحلیه مسئله اگر زوج مر زوجه خود را به نیت طلاق گفت من از تو جدا ام یا گفت بر تو حرام ام یک طلاق باین واقع شود
و بگفتن من از تو طالقم هیچ واقع نشود اگرچه به نیت طلاق گفته باشد و نیز هیچ واقع نشود بگفتن زوج ترا طلاق ست
یا نیست و بگفتن ترا طلاق ست با موت من و بگفتن ترا طلاق ست با موت تو مسئله اگر یکی از زوج و زوجه مر کل
یا بعض دیگر را مالک شود نکاح باطل گردد بی آنکه طلاق واقع شود زیراکه طلاق بی نکاح نمی شود و اینجا بملک رقبه نکاح باطل
شده است مسئله اگر زوج بباطن انگشتان اشارت کرد و مر زوجه خود را گفت ترا اینقدر طلاق ست بعدد انگشتان استاده
طلاق واقع شود و اگر به پشت انگشتان اشارت کرده است بعدد انگشتان بسته طلاق واقع گردد زیراکه در اشارت
بانگشتان ایستاده عادت اینست که باطن کف جانب مخاطب میباشد در وقت شمردن بانگشتان باطن کف

بجانب خود لود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق بائن دادم یا گفت اشد الطلاق دادم یا گفت
افحش الطلاق دادم یا گفت اخبث الطلاق دادم یا گفت طلاق الشیطان یا طلاق بدعت دادم یا گفت مثل کوه
یا مثل هزار طلاق یا طلاق پرِ خانه دادم یا گفت طلاق شدید یا طویل یا عریض دادم یک طلاق بائن
واقع شود مگر آنکه در حره نیت سه طلاق و در کنیزک نیت دو طلاق کرده باشد زیرا که در حره به نیت سه طلاق واقع شود
و در کنیزک به نیت دو دو طلاق لازم گردد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را پیش از وطی گفت ترا سه طلاق است طلاق واقع
اما اگر سه بار گفت ترا طلاق طلاق طلاق باول یک طلاق واقع شود و زوجه مذکور همان جدا گردد پس باقی را محل نماند
همچنان اگر گفت ترا طلاق است یک و یک یک طلاق واقع شود لما ذکر مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است
یک یا گفت ترا طلاق است دو یا گفت ترا طلاق است سه در اول یک طلاق واقع شود و در ثانی دو و در ثالث سه
زیرا که درین صورتها طلاق واقع نمیشود مگر بعددی که متصل طلاق باشد لیکن اگر پیش ازانکه یک یا دو یا سه بگوید
زن بمرد هیچ واقع نشود کذا فی الهدایه مسئله اگر شخصی زوجه خود را گفت ترا طلاق است یک که پیش از یک است یا گفت
ترا طلاق است یک که بعد ازان یک است در غیر موطوءه یک طلاق واقع شود و در موطوءه دو طلاق لازم گردد زیرا که در غیر
موطوءه چون یک طلاق واقع شود دیگر را محل نماند اما اگر گفت ترا یک طلاق است که قبل آن یک طلاق دیگر است یا گفت
ترا طلاق است بعد یک طلاق یا گفت ترا طلاق است با یک طلاق یا گفت ترا طلاق است که بدان یک طلاق دیگر است
در غیر موطوءه نیز دو طلاق واقع شود زیرا که هر دو طلاق یکمرتبه واقع خواهد شد چنانکه در ترجمه آن تحقیق نموده ام مسئله
اگر مردی مر زوجه خود را یک گفت ترا یک طلاق است اگر در خانه در آئی چون زوجه در خانه در آید دو طلاق واقع شود
اگرچه زوجه غیر موطوءه باشد و اگر شرط را مقدم کرد چنانکه گفت اگر در خانه در آئی ترا یک و یک طلاق نزد امام در غیر موطوءه
یک طلاق واقع شود چنانکه ثانی بواسطه اولی واقع خواهد شد چون اولی واقع شود ثانی را محل نماند و نزد صاحبین
دو طلاق واقع شود

فصل فی الکنایات

مسئله کنایت طلاق لفظی است که موضوع برای طلاق نیست
احتمال دارد طلاق را و غیر طلاق را پس بآن طلاق واقع نشود مگر آنکه به نیت طلاق گفته باشد یا حال بران
دلالت کند چنانکه در مذاکره طلاق واقع حالت غضب بگوید کذا فی الهدایه و در برهان می آرد اگر مردی بجانب زوجه خود
مکتوب فرستاد و دران نوشت که ای فلانه هرگاه که این مکتوب من بتو رسد ترا طلاق است طلاق واقع شود

[illegible] که بنیت طلاق ننوشته بودم قاضی آنرا قبول نکند زیرا که حال بر طلاق دلالت کند

از الفاظ کنایه بنیت اعتدی یعنی بر خود شمارد و استبرای رحمک یعنی رحم خود را پاک کن وانت واحدة یعنی

منفردی وانت بائن بتة بتلة یعنی بریده توجدا شدی وانت حرام یعنی تو حرامی وحبلک علی غاربک یعنی رسن تو بر پشت تست و باهل خود

لاحق شو و ترا باهل خود بخشیدیم و ترا باهل تو بخشیدیم و ترا جدا کردم و امر تو بدست تست و تو آزادی و دامنی بپوش

و خود را پنهان ساز و بیرون آی و برو و برخیز و طلب کن شوهر را در هر واحد از سه اول یعنی اعتدی و استبرای رحمک

وانت واحدة چون بنیت طلاق گفته باشد یک طلاق رجعی واقع شود اگرچه بائن را نیت کرده باشد زیرا که

رسول علیه السلام بعد از طلاق باعتدی بسودة رضی الله تعالی عنها رجوع کرده است و استبرای مثل اعتدی است

و واحدة صفت بائن واقع نمی شود کذا فی جامع الرموز در هر واحد از باقی الفاظ مذکوره به نیت یک بائن یا دو یا

یک طلاق بائن واقع شود مگر به نیت سه در حرة و به نیت دو در امة که در حرة سه و در امة دو واقع شود کذا فی حاشیة

الچلپی مسئله اگر شخصی سه بار بر زن خود لفظ اعتدی گفت بعد از آن دعوی کرد که اول را بنیت طلاق گفته بودم

و دو اخیر را بنیت حیض بسوگند تصدیق کنند و اگر گفت بدو اخیر هیچ نیت نکرده بودم سه طلاق واقع شود اما اگر

بهر سه هیچ نیت نکرده هیچ واقع نشود کذا فی الهدایه بدانکه الفاظ طلاق بائن بر سه قسم است بعضی احتمال میدارند

رد قول زن را در طلب کردن او طلاق را مثل برون شو و برو و برخیز و بعضی احتمال میدارند دشنام را مثل

خلیة و بریة و بتة و بائن یعنی هر سه اول تو آزاد ای یا دو معنی هر چهار ثانی الی احتمال میدارند نکاح او را و حسن و

مروت را و نیکوکاری را و مثل انت حرام احتمال میدارند غیر نکاح را و چیزی را چون خمر و خنزیر و بعضی احتمال میدارند جواب را

ورای رد و دشنام چون اعتدی و استبرای رحمک انت واحدة وانت حرة و اختاری و امرک بیدک و سرحتک

فارقتک چنانکه معنی همه را در ترجمه بتفصیل بیان نموده ام پس در حالت رضا چنانکه زوج در غضب نبود و مذاکره

طلاق نباشد هیچکدام از الفاظ اقسام مذکوره بی نیت طلاق واقع نشود و در حالت غضب الفاظ دو قسم اول

بر نیت موقوف بود و در مذاکره طلاق الفاظ قسم اول موقوف بر نیت باشد

باب التفویض

مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت خود را طلاق بده یا به نیت طلاق گفت امر تو باختیار تو بدست تست زوجه را

در مجلس علم آن اختیار است که خود را طلاق دهد اگرچه مجلس دراز شود اما اگر بعد از علم زوجه برخاست

104

یا کاری که میکرد در غیر آن شروع نمود مجلس مختلف شود و خیار باطل گردد و اگر ایستاده بود بعد از علم نشست یا نشسته بود تکیه کرد یا پدر خود را برای مشورت طلب نمود یا برای گواه شدن گواهان را طلب کرد یا دابه که زوجه بران سوار بود بعد از علم بایستاد هیچ یکی ازین چیزها مجلس مختلف نشود و خیار باطل نگردد و کشتی زوجه را حکم خانه زوجه است و سیر دابه او را حکم سیر اوست پس بروان شدن کشتی مجلس مختلف نشود و بروان شدن دابه مختلف شود مسئله اگر مردی به نیت تفویض گفت تو مختاری روا که باین گفتن نیت سه طلاق کند پس اگر زوجه در جواب گفت نفس خود را اختیار کردم یا گفت اختیار میکنم یا گفت اختیار نفس خواهم کرد یکطلاق بائن واقع شود بشرط آنکه یکی از زوج و زوجه لفظ نفس را ذکر کرده باشد مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت اختیار کن خود را اختیار کردنی زوجه در جواب گفت اختیار کردم یک طلاق بائن واقع شود مسئله اگر زوج مر زوجه خود را سه بار گفت اختیاری اختیاری اختیاری و زوجه در جواب گفت اختیار کردم اختیار کردنی یا گفت اختیار کردم اولی را یا وسطی را یا اخیره را نزد امام سه طلاق واقع شود اگرچه نیت سه نگفته باشد زیرا که سه طلاق بی ترتیب در ملک زن جمع شده است پس چون در جواب آن الفاظ مذکوره گفت گو یا گفت اختیار کردم اما اگر در جواب گفت طلاق دادم من نفس خود را یا گفت اختیار کردم من نفس خود را بیک طلاق یکطلاق بائن واقع شود و هو الاصح و بقول بعضی یکطلاق رجعی واقع شود زیرا که لفظ زوجه صریح است مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت در یکطلاق امر تو بدست تست یا گفت یکطلاق را اختیار کن و زوجه در جواب گفت نفس خود را اختیار کردم یکطلاق رجعی طلاق واقع شود و اگر گفت امر تو بدست تست و نیت سه طلاق کرد و زوجه در جواب گفت بیک طلاق نفس خود را اختیار کردم یا گفت اختیار کردم نفس خود را یکمرتبه سه طلاق واقع شود و اگر گفت نفس خود را یکطلاق دادم یا گفت بیک طلاق نفس خود را اختیار کردم یکطلاق بائن واقع شود مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت امروز بعد فردا امر تو بدست تست شبی که درمیان امروز و فرداست در خیار داخل نشود پس اگر در شب نفس خود را اختیار کرد طلاق واقع نشود و اگر زوجه امر امروز را رد کرد خیار بعد فردا باقی ماند اگر گفت امروز و فردا امر تو بدست تست شب در خیار داخل شود و اگر زوجه امر امروز را رد کند خیار فردا باقی نماند زیرا که چون شب در خیار داخل باشد مجموع یک خیار گشت پس رد کردن بعض مجموع باطل شود بخلاف صورت اول که انجا ¤

۱۰۵

دو خیارست پس بردیگی دیگر باطل نگردد مسئله اگر مردی مر زنی خود را گفت نفس خود را طلاق بده هیچ نیت نکرد
یا نیت کرد یک طلاق را و زن در جواب گفت نفس خود را یک طلاق دادم یک طلاق رجعی واقع شود و اگر نیت کرد
سه طلاق را و زن نفس خود را سه طلاق داد سه طلاق واقع شود و اگر نیت کرد دو طلاق را و زن نفس خود را
دو طلاق داد یک طلاق واقع شود کذا فی جامع الرموز مگر آنکه زن کنیزک باشد زیرا که دو طلاق در کنیزک بمنزله
سه طلاق در آزاد که واحد است یکی اعتباری است مسئله اگر زوج گفت نفس خود را طلاق بده و زوجه در جواب گفت
نفس خود را جدا کردم یک طلاق رجعی واقع شود زیرا که مطلق طلاق امر کرده است و مطلق رجعی است و اگر در جواب
گفت نفس خود را اختیار کردم طلاق واقع نشود زیرا که اختیار از الفاظ طلاق نیست مسئله چون زوج بزوجه خود
گفت نفس خود را طلاق بده جایز نیست که از قول خود رجوع کند و بعد از اختلاف مجلس زوجه را جایز نیست که خود را
طلاق دهد زیرا که قول زوج مقید بمجلس زوجه باشد اگر شخصی مر زوجه خود را گفت انباغ خود را طلاق بده یا مردی را
گفت زن ما را طلاق بده جایز است که پیش از دادن از قول خود رجوع کند و قول او مقید بمجلس مامور نشود زیرا که توکیل
است و توکیل رجوع از قول کند و مقید بمجلس نباشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت هرگاه که خواهی نفس خود را طلاق بده
یا مردی را گفت زن ما را طلاق بده جایز است که پیش از دادن از قول خود رجوع کند و قول او مقید بمجلس مامور
نشود زیرا که توکیل است و توکیل رجوع از قول کند و مقید بمجلس نباشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت هرگاه که
خواهی نفس خود را طلاق بده مقید بمجلس زوجه نشود هرگاه که زوجه نفس خود را طلاق دهد واقع شود مسئله اگر
مردی شخصی را گفت اگر بخواهی زن مرا طلاق بده جایز نیست که از قول خود رجوع کند و خیار آن شخص بمجلس او
مقید باشد پس اگر بعد از مجلس طلاق داد واقع نشود و دلیل آن در ترجمه مذکور است مسئله اگر شخصی مر زوجه
خود را گفت نفس خود را سه طلاق بده وی یک طلاق داد یک طلاق واقع شود و اگر گفت یک طلاق بده و وی
سه طلاق داد نزد امام هیچ واقع نشود و نزد صاحبین یک طلاق واقع شود مسئله اگر زوج مر زوجه خود را
گفت نفس خود را یک طلاق بائن بده وی گفت خود را یک طلاق رجعی دادم طلاق بائن واقع شود و اگر
گفت طلاق رجعی بده وی گفت طلاق بائن دادم طلاق رجعی واقع شود زیرا که مخالفت زوجه لغو بود مسئله
اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر بخواهی نفس خود را سه طلاق بده وی خود را یک طلاق داد هیچ واقع نشود

زیرا که خواهش سه طلاق یافته شد و اگر گفت اگر بخواهی نفس خود را یک طلاق بده و وی خود را سه طلاق داد

نزدیک صاحبین یک طلاق واقع شود و نزدیک امام هیچ واقع نشود زیرا که مراد از زوج یک طلاق قصد است

نه یک طلاق ضمنی مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است اگر بخواهی و زوجه در جواب گفت خواستم اگر بخواهی

بعد از آن زوج گفت خواستم هیچ واقع نشود اگرچه به نیت طلاق گفته باشد زیرا که زوج معلق کرده بود طلاق را بر خواهش

زوجه چون زوجه خواهش خود را بر خواهش زوج موقوف داشت معلوم شد که زوجه را خواهش نبود اما اگر زوج به نیت

طلاق گفت خواستم من طلاق ترا یا گفت خواستم من طلاق را طلاق واقع شود زیرا که به نیت انشا طلاق

گفته است تفصیل آن در ترجمه است و همچنین است هر تعلقی که معدوم باشد بخلاف اگر تعلیق طلاق بموجود بود

چنانکه زوجه در جواب زوج بگوید خواستم من اگر آسمان بر زمین باشد طلاق واقع شود مسئله اگر شخصی مر زوجه

خود را گفت ترا طلاق است هر وقتیکه بخواهی بر دگردن زوجه رد کردن نشود زیرا که زوج او را مالک طلاق ساخته

است در هر وقتی که بخواهد پس پیش از خواستن مالک او نشود و پیش از ملک رد روا نبود و هر وقتیکه بخواهد یک طلاق

واقع شود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است در هر زمان هرگاه که بخواهی هر وقت که

خود را طلاق دهد یک طلاق واقع شود تا سه طلاق و جایز نیست که خود را سه طلاق یکبار دهد چنانکه جایز نیست

بعد از زوج دیگر خود را طلاق دهد مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است جائیکه بخواهی

جایز است که پیش از اختلاف مجلس خود را طلاق دهد یعنی بگوید خواستم و اگر بعد از اختلاف مجلس خود را

طلاق داد واقع نشود مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است هر طوریکه بخواهی و زوجه در جواب

گفت یک طلاق بائن خواستم یا گفت سه طلاق خواستم نزدیک امام همان واقع شود مگر آنکه زوج بگوید

که من خلاف آن نیت کرده بودم پس طلاق رجعی واقع شود و نیز اگر زوجه هیچ نخواست طلاق رجعی باشد زیرا

صفت طلاق را بزوجه سپرده است اصل آن را چنانکه در ترجمه از مفصل ذکر کرده ام و نزدیک صاحبین اگر

زوجه هیچ نخواست طلاق واقع نشود زیرا که نزدیک ایشان اصل طلاق نیز بزوجه مفوض است مسئله

اگر شخصی مر زوجه خود را گفت هر قدر که خواهی خود را طلاق بده هر قدر که در آن مجلس خود را طلاق دهد

واقع شود و برد کردن زوجه امر زوج را یا باختلاف مجلس خیار باطل گردد مسئله اگر شخصی مر زوجه

۱۰۷

خود را گفت بده خود را از سه طلاق هر چه بخواهی نزدیک امام اعظم از سه هر چه بخواهد واقع شود و نزدیک صاحبین اگر سه
طلاق خواست نیز واقع گردد

باب الحلف بالطلاق

مسئله اگر شخصی مر اجنبیه را گفت اگر با تو سخن کنم
ترا طلاق ست بعد ازان او را نکاح کرده با وی سخن کرد طلاق واقع نشود زیرا که شرط صحت حلف ملک است
یا اضافت بسوی ملک و آن در وقت تعلیق موجود نیست اما اگر زوجه خود را گفت اگر با تو سخن کنم ترا طلاق است
به سخن کردن با وی طلاق واقع شود زیرا که در وقت تعلیق ملک موجود است و اگر گفت اگر ترا نکاح کنم ترا طلاق است
به نکاح کردن با وی او را طلاق واقع شود زیرا که طلاق را بسوی ملک اضافت کرده است یعنی بر ملک معلق نموده است
و نزدیک امام شافعی بر اجنبیه طلاق واقع نشود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر در خانه در آئی یا وقتیکه در خانه
در آئی یا هرگاه که در خانه در آئی ترا طلاق است بعد از در آمدن یک طلاق واقع شود بعد ازان شرط تمام گردد یعنی بدخول ثانی
دیگر طلاق واقع نشود اما اگر گفت هر بار که در خانه در آئی ترا طلاق است هر بار که در خانه در آید طلاق واقع شود و بعد از سه
طلاق شرط تمام گردد پس اگر بعد از سه طلاق حلاله نموده باز او را تزویج نمود بدر آمدن در خانه طلاق واقع نشود بخلاف
اگر گفت هر باری که ترا تزویج کنم بر تو طلاق است شرط باطل نگردد و اگر چه بعد از سه طلاق حلاله کرده او را تزویج نموده باشد
مسئله اگر زوجه خود را گفت اگر درینخانه در آئی ترا طلاق است بعد ازان بیک طلاق بائن او را جدا ساخت و چون عدت
طلاق مذکور تمام شد او را باز در نکاح خود آورد بعد ازان وی درانخانه در آمد طلاق واقع شود زیرا که زوال ملک یمین را باطل
نمیکند کذا فهم من حاشیة الچلپی مسئله اگر شرط موجود شود یمین باطل گردد اگر چه شرط در غیر ملک موجود شده باشد
اما اگر در ملک موجود شود یمین باطل گردد و جزا لازم آید چنانکه در مسئله سابق گذشت و در غیر ملک یمین باطل شود
بی آنکه جزا لازم آید چنانکه گفت مر زوجه خود را اگر در خانه در آئی ترا طلاق است بعد ازان او را طلاق بائن داد
و بعد از گذشتن عدت وی در خانه در آمد یمین ساقط گردد و جزا لازم نیاید زیرا که در وقت در آمدن در خانه زن
محل جزا نیست مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر درانخانه در آئی ترا سه طلاق است و پیش از در آمدن او را
یک طلاق داد چون عدت آن تمام شد زوجه در آن خانه در آمد بعد ازان وی او را تزویج کرد باز اگر درانخانه در آید
طلاق واقع نشود زیرا که بدر آمدن پیش از تزویج یمین باطل شده است مسئله اگر در وجود شرط و عدم آن
میان زوج و زوجه اختلاف شد قول زوج معتبر بود مگر آنکه زوجه گواه بیارد و در شرطی که معلوم نشود

۱۰۹

نمیشود مگر از زوجه در حق زوجه قول زوجه معتبر باشد پس اگر زوج گفت اگر ترا حیض بیاید ترا و فلان زوجه را طلاق است
یا گفت اگر تو عذاب خدا را دوست داری ترا طلاق است و غلام آزاد است و زوجه گفت مرا حیض آمد و عذاب خدا را دوست دارم
همان زوجه را طلاق واقع شود و بر زوجه دیگر طلاق نیفتد و غلام آزاد نشود مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر ترا
حیض آید ترا طلاق است چون او را حیض آید بعد از خون سیوم روز از اول روز طلاق واقع شود زیرا که بعد از دیدن این روز معلوم
معلوم خواهد شد که خون روز اول از حیض بوده و اگر گفت ترا طلاق است اگر ترا یک حیض بیاید بعد از پاک شدن طلاق
واقع شود زیرا که یک حیض بعد از پاک شدن از حیض باشد کذا فی الهدایه مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر یک روز
روزه داری ترا طلاق است چون زوجه روزه دارد بعد از غروب آفتاب طلاق واقع شود زیرا که پیش از غروب آفتاب یک روز
نباشد بخلاف اگر گفت اگر روزه داری ترا طلاق است چون روزه دارد طلاق واقع شود اگرچه یک ساعت داشته باشد
مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر پسر زائیدی ترا یک طلاق است و اگر دختر زائیدی دو طلاق و زوجه هر دو را زائید
معلوم نیست که اول کدام زائیده است قاضی بیک طلاق حکم کند و فیما بینه و بین الله دو طلاق واقع شود و بزائیدن دوم
عدت تمام گردد بدان طلاق دیگر واقع نشود زیرا که زائیدن شرط است مر وقوع طلاق را پس از وقوع طلاق شود
مقدم باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت اگر بزید و به بکر سخن کنی ترا طلاق است اگر ثانی در ملک باشد طلاق واقع
اگرچه اول در ملک نباشد چنانکه بعد از تعلیق او را طلاق دهد چون عدت طلاق تمام شود زوجه بزید سخن کند بعد از آن
وی او را تزویج کند و بعد از تزویج وی به بکر سخن کند و اگر ثانی در ملک نباشد طلاق واقع نشود اگرچه اول در ملک
باشد چنانکه بعد از تعلیق بزید سخن کند و بعد از آن زوج او را طلاق داد و چون عدت طلاق تمام شد به بکر سخن کرد مسئله
اگر شخصی طلاق زوجه خود را بشرطی معلق کرد و پیش از آنکه شرط موجود شود او را سه طلاق داد بعد از حلاله باز او را تزویج نمود
اکنون بیافتن شرط طلاق واقع نشود زیرا که تنجیز باطل میکند تعلیق را مسئله اگر شخصی سه طلاق زوجه خود را بوطی او معلق
ساخت بعد از آن حشفه را در فرج او داخل کرد چنانکه هر دو ختنه ملاقی شدند عقر واجب نشود اگرچه درنگ کرده باشد مگر آنکه
بر آورده باز داخل کند آنزمان عقر واجب شود کذا فی الهدایه بدانکه عقر مهر مثل است و بقول بعضی اجرت وطی است اگر زنا
حلال باشد همین حکم است اگر خواجه عتق کنیزک خود را بوطی او معلق کرده باوی بدخول نمود یعنی بدرنگ کردن عقر واجب
نشود و اگر بر آورده باز داخل کرد عقر لازم گردد کذا فی الهدایه و اگر طلاق رجعی زوجه را بوطی او معلق کرد

بعد از دخول بدین گمان کردن رجوع نشود تا آنکه بر آورده باز دخل نکند چون بر آورده دخل کرد رجوع ثابت شود و عقر
لازم آید **مسئله** اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است انشاء الله تعالی طلاق واقع نشود و اگر پیش از گفتن انشاء الله تعالی
زوجه مرده باشد و اگر پیش از گفتن آن زوج بمرد طلاق واقع شود **مسئله** اگر شخصی مر زوجه خود را گفت ترا سه طلاق است
مگر دو یک طلاق واقع شود و اگر گفت ترا سه طلاق است مگر یکی دو طلاق واقع شود **باب طلاق المریض** **مسئله**
هر که غالب حال او هلاک است بسبب مرض باشد یا عجز آن چنانکه مریضی که برای حوائج خود بیرون خانه نمیتواند رفت اگر چه
در خانه بر آن قدرت داشته باشد و کسیکه از صف قتال برای مقاتله پیش شود و کسیکه او را برای کشتن بر آرند چون
بهمان حالت بمیرد اگر چه بسبب دیگر مرده باشد در غیر ثلث مال تصرف او روا نشود و زوجه او بسه طلاق او از ارث محروم نگردد
و نزدیک امام شافعی محروم گردد اما اگر یک طلاق یا دو طلاق داده است نزدیک وی نیز محروم نشود اگر چه باین داده باشد زیرا که
کنایت نزدیک او حکم رجعی دارد اما اگر زوجه خود خلع نمود بالاتفاق آن زوجه از و وارث نشود اگر چه وی بهمان حال مرده
باشد زیرا که زوجه چون مال داده طلاق گرفته است خود بفرقت راضی شده است **مسئله** اگر زوجه شخصی که غالب حال او هلاک است
از وی طلاق رجعی طلب کرد و وی او را سه طلاق داد و بهمان حال مرد نزدیک ما زوجه از و وارث شود و نیز وارث شود زنیکه
زوج او را طلاق باین داد و وی پیش از گذشتن عدت ابن زوج خود را بوسه بشهوت داد زیرا که زوجه بطلاق باین جدا
شده است نه ببوسه ابن زوج خود **مسئله** هر که غالب حال او هلاک است با زوجه خود لعان کرد و بسبب لعان درمیان ایشان فرقت
واقع شد و زوج بهمان حال مرد زوجه وارث شود زیرا که زوجه از برای ضرورت دفع عار لعان کرده است و نیز وارث شود اگر بسبب ایلاء
میان ایشان فرقت شده باشد چنانکه مردی که غالب حال او هلاک است سوگند خورد تا چهار ماه با زوجه خود نزدیکی
نکند و تا چهار ماه با وی نزدیکی نکرد درمیان ایشان فرقت شود بعد از آن اگر زوج بهمان حال مرد زوجه وارث گردد **مسئله**
هر که بیرون خانه برای حوائج بر آید اگر چه نالان بود و هر که راتب قبه باشد و هر که در قلعه بند شود یا در صف قتال باشد یا برای
قصاص یا رجم او را در بند کرده باشند حکم آن هر واحد حکم صحیح بود پس اگر وی زوجه خود را طلاق باین داد بعد از مردن او
زوجه او از و وارث نشود اگر چه وی در همان حال مرده باشد یا مقتول شده باشد **مسئله** هر که غالب حال او هلاک است
با زوجه خلع نمود یا زوجه خود را اختیار طلاق داد و زوجه نفس خود را اختیار کرد یا زوجه را بامر زوجه سه طلاق داد زوجه او
وارث نشود اگر چه زوج بهمان حال مرده باشد و نیز وارث نشود اگر بی امر او وی را سه طلاق داد و بعد از صحت از ان حال

هلاک شده مسئله هر که غالب حال او هلاک است بزوجه خود گفت که در صحت خود ترا سه طلاق داده بودم و عدت تو تمام شده

و زوجه بآن تصدیق کرد بعد ازان زوج اقرار کرد که اورا بر وی قرض است یا بچیزی وی را وصیت کرد آنچه از میراث وی

اقرار یا وصیت کمتر باشد بقبول همه برای زوجه لازم شود همچنان اگر زوجه را بامر زوجه سه طلاق داد بعد ازان برای

بدین یا بوصیت اقرار کرد هر چه از ارث و دین و وصیت کمتر باشد بقبول همه برای وی لازم شود مسئله هر که غالب حال او هلاک است

در همان حال سه طلاق زوجه خود را بشرطی معلق کرد که در وجود آن شرط زوجه را اختیار نیست چون گذشتن وقت و فعل اجنبی

در همان حال بمرد زوجه وارث شود و اگر در حالت صحت سه طلاق او را همچنان شرط معلق کرده است وارث نشود مسئله

هر که غالب حال او هلاک است سه طلاق زوجه خود را بفعل خود معلق کرد زوجه او وارث شود اگر چه در حالت صحت تعلیق بآن

کرده باشد در ان فعل او را چاره نبود چون سخن با اجنبی یا چاره بود چون خوردن طعام و نماز فرض و سخن با مادر و پدر

و اگر بفعل زوجه معلق کرد و تعلیق زوج و فعل زوجه در مرض زوج واقع شد در ان فعل زوجه را چاره است چون سخن با اجنبی وارث

نشود و اگر او را از فعل او چاره نباشد چون نماز فرض و خوردن طعام وارث شود و اگر تعلیق در صحت شده است و زوجه را

از فعل چاره است وارث نشود اما در فعلی که او را چاره نیست نزدیک شیخین وارث شود زیرا که از فعل او را ناگزیر است

و نزدیک امام محمد امام زفر وارث نشود زیرا که تعلیق در صحت بوده است و زوجه بکردن فعل خود حق خود را خود باطل

ساخته است کذا فی الهدایه مسئله هر که زوجه خود را بتعلیق چیزی طلاق رجعی داد و پیش از گذشتن عدت بمرد زوجه او

از و وارث شود طلاق را در صحت خود داده باشد یا در مرض خود بطلب او داده باشد یا بی طلب او بفعل خود معلق کرده باشد

یا بفعل او از فعل او را چاره باشد یا نباشد زیرا که زوجیت باقی است کذا فهم من حاشیة الچلپی مسئله اگر زوج بعد از

تمام شدن عدت زوجه بمرد زوجه او باتفاق وارث نشود اگر چه تعلیق و شرط در مرض زوج شده باشد باب الرجعة

مسئله هر که زوجه موطوءه خود را یک طلاق یا دو طلاق رجعی داد جایز است که پیش از گذشتن عدت با وی رجوع کند و اگر

زوجه کنیزک باشد بعد از دو طلاق با وی رجوع روا نبود مسئله در رجوع زوج رضا زوجه را رضا را اعتبار نبوده پس

با انکار زوجه با کثیر رجوع جایز باشد مسئله اگر گفت بتو رجوع کردم یا گفت بزن خود رجوع کردم رجوع ثابت شود و نیز

بوطی و مس بشهوت رجوع ثابت گردد و بنظر بشهوت بفرج داخل زوجه رجوع صحیح باشد نزدیک امام شافعی بغیر از رجوع

کردن بزبان رجعت ثابت نشود مگر آنکه زوج از سخن قدرت نباشد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر رجعت بقول

111

باشد مستحب است که بران شاهد بگیرد اما اگر بوطی یا بنظر شهوت رجوع کرد بران شاهد بگیرد کذا فی جامع الرموز و در حاشیه
چلپی می آرد رجوع بقول آنست که بحضور دو کس بگوید شما شاهد باشید که من بزن خود رجوع کردم و نیز سنت آنست که زوجه را
برجعت خبردار کند مسئله هرکه زوجه خود را طلاق رجعی داد مستحب است که بروی نرود تا آنکه او را خبر نکند مگر آنکه اراده رجعت نمود
مسئله اگر زوج بعد از گذشتن عدت طلاق رجعی دعوی کرد که من در عدت بزوجه خود رجوع کرده ام و زوجه او را تصدیق نمود
رجعت ثابت شود و اگر تکذیب کرد دعوی باطل باشد و نزد امام بر زوجه سوگند نبود زیرا که رجعت از جمله آنست که نزد امام
دران سوگند نیست چنانکه همه آن در کتاب الدعوی مفصل مذکور شود کذا فی حاشیه چلپی مسئله اگر زوج مر زوجه خود را که
در عده طلاق رجعی است گفت بتو رجوع کردم زوجه گفت عدت من گذشته است و در آن مدت احتمال آن باشد نزد
امام رجوع ثابت نشود و نزد صاحبین ثابت شود زیرا که چون پیش از رجوع بگذشتن عدت خبر نکرد عده باقی باشد
و همچنین اگر زوج کنیزک بعد از گذشتن عدت طلاق رجعی بخواجه او گفت من در عدت وی رجوع کرده ام و خواجه او را تصدیق
کرد و کنیزک تکذیب نمود نزد امام رجوع ثابت نشود زیرا که نزد امام قول کنیزک معتبر است و نزد صاحبین رجوع
ثابت شود زیرا که نزد ایشان قول خواجه معتبر است و نیز بر همین اختلاف است اگر زوج کنیزک بکنیزک گفت من رجوع
کردم و کنیزک گفت عدت من گذشته است و زوج و خواجه هر دو انکار آن نمودند مسئله زنیکه در عدت است
حیض سیوم او بده روز تمام شد بمجرد پاک شدن از عدت بیرون آید و اگر در کم از ده روز پاک شده است تا آنکه
غسل نکند یا وقت نماز فرض بروی نگذرد یا تیمم کرده نماز نگذارد از عدت نه برآید زیرا که بغسل کردن و بتیمم نماز خواندن
زن پاک شود و بگذشتن وقت نماز در حکم پاک باشد زیرا که نماز آن وقت بر او فرض گردد و بر غیر طاهر نماز فرض نشود
و چون پاک شد یا در حکم پاک گشت عدت تمام شود کذا فهم من برهان مسئله اگر زن معتده بعد از حیض سیوم متصل آن
غسل کرد و یک عضو از شستن فراموش شد و زوج رجوع نمود رجعت ثابت شود و در کمتر ازان ثابت نشود زیرا که کمتر
از عضو را اعتبار نیست مسئله اگر شخصی زوجه خود را طلاق رجعی داد و از وطی او انکار نمود و بعد ازان باوی رجوع کرد
و زوجه بعد از طلاق در کم از شش ماه فرزند آورد رجوع صحیح باشد زیرا که معلوم شد که در وقت طلاق دادن زوجه حامله بود
و بی وطی حامله نشود پس زوج در انکار خود کاذب باشد لان الولد للفراش و اگر بعد از زائیدن طلاق رجعی داد و از وطی
انکار کرد و بعد ازان در ایام عدت باوی رجوع نمود صحیح بود زیرا که زوج بحکم شرع در انکار خود کاذب است کما مر مسئله اگر بعد

بعد از خلوت با زوجه خود را طلاق رجعی داد و از وطی انکار نمود و بعد از ان با وی رجوع کرد رجوع صحیح نباشد مگر آنکه تکذیب
شرعی ظاهر شود چنانکه از وقت طلاق پیش از دو سال فرزند بیاورد زیرا که اکثر مدت حمل دو سال است مگر آنکه پیش از این
بگذشتن عدت اقرار کرده باشد تحقیق آن در ترجمه بیست و آنکه بخلوت مهر کامل شود و بنا بر آنست که زوجه معقود علیها به وی سپرده است
اگرچه وی قبض نکرده باشد مسئله اگر شخصی منکوحه خود را گفت اگر زائیدی ترا طلاق است پس بزائیدن طلاق واقع شود اگر
بعد از شش ماه فرزند دیگر بزاید رجعت ثابت گردد و اگر در کم از شش ماه فرزند آورد رجوع نباشد زیرا که این نیز از وطی اول بود
مسئله اگر شخصی مر زوجه خود را گفت هرگاه بزائی ترا طلاق است و زوجه به یک حمل سه بار زائید سه طلاق واقع شود و بگردانیدن وطی
ثانی و ثالث را در عدت ثانی و ثالث رجعت ثابت شود کذا فی الهدایه و بعد از طلاق ثالث عدت وی بحیض باشد مسئله مطلقه طلاق
رجعی را جایز است که در عدت زینت کند و خود را بیاراید تا زوج رجعت او رغبت کند مسئله زوج را جایز نیست که زوجه را که در عدت
طلاق رجعی باشد با خود بسفر برد مگر آنکه بر رجعت او گواه بگیرد مسئله زوج را جایز است که با مطلقه طلاق رجعی در عدت او
بوطی رجوع کند و نزدیک امام شافعی وطی او جایز نشود تا آنکه بقول رجوع نکند مسئله زوج را جایز است که در کم از سه طلاق
بائن در آزاد و در کم از دو بائن در کنیزک در عدت و بعد از عدت با مطلقه خود نکاح کند و بعد از سه طلاق در آزاد و دو طلاق
در کنیزک بی زوج دیگر اگرچه مراهق باشد بی وطی او بنکاح صحیح و بی گذشتن عدت طلاق یا موت نکاح با آن روا نبود
پس اگر زوج دوم پیش از وطی طلاق داد بر زوج اول حلال نباشد اگرچه بروایت سعید بن مسیب قاضی بحلیه آن
حکم کرده باشد زیرا که روایت او مخالف حدیث مشهور است که آن حدیث عسیله است و در جامع الرموز می آرد که سعید بن مسیب قاضی
بحلیه آن حکم کرده باشد زیرا که روایت او مخالف حدیث مشهور است که آن حدیث عسیله است و در جامع الرموز می آرد که سعید بن مسیب
از قول خود رجوع کرده است پس هر که بران عمل کند روی او سیاه کنند و براننده و هر که بدان فتوی دهد او را تعزیر کنند
و نیز گفته فعلیه لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین زیرا که مخالف اجماع است و آنکه از صدر الشهید نقل میکنند اثری از ان
در مصنفات وی نیست مسئله کنیزک بعد از دو طلاق بوطی خواجه بر زوج حلال نشود مسئله اگر مردی مطلقه ثلاث شخصی را بشرط حلاله
نکاح کند چنانکه بگوید ترا تزویج میکنم تا ترا بنا بر آنکه بر زوج اول ترا حلال گردانم مکروه بود لیکن زوجه بر زوج اول حلال گردد همین حکم است اگر زن چنین گوید
اگر به نیت حلاله نکاح کرد و بزبان آن را ذکر ننمود مکروه نباشد و فاعل آن ثواب یابد زیرا که قصد اصلاح میکند کذا فی شیخ چلپی مسئله زوج ثانی
طلاق سابق را باطل گرداند سه طلاق باشد یا کمتر از ان پس اگر زنی مطلقه بعد از زوج ثانی باز بر زوج اول آید با زوی را آزاد

١١٣

سه طلاق شود و در کنیزک نا لک دو طلاق گردد بخلاف امام محمد که نزد یک او دو طلاق در آزاد و یک طلاق در کنیزک باطل
نمیشود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر مطلقه بسه طلاق بعد از مدتی که احتمال حلاله دارد گفت از حلاله فارغ شدم و زوج را بر
صدق او گمان غالب است نکاح آن بروی حلال شود بدانکه بقول بعضی اول مدت حلاله سی و نه روز است زیرا که در حلاله
از سه حیض و دو طهر چاره نیست و اقل مدت حیض سه روز است و اقل مدت طهر پانزده روز **باب الایلاء**
مسئله و آن در شرع عبارت است از آنکه زوج سوگند بخورد که در مدت آن با زوجه خود وطی نکند مسئله مدت ایلاء
در آزاد چهار ماه است و در کنیزک دو ماه است پس اگر سوگند خورد که در کم از این مدت با زوجه خود وطی نکند ایلاء نباشد
مسئله مردی بزوجه خود گفت سوگند خدا بتو نزدیکی نخواهم کرد یا گفت سوگند خدا چهار ماه بتو نزدیکی نخواهم کرد یا گفت
اگر بتو نزدیکی کنم بر من حج است یا صوم است یا صدقه است یا گفت اگر بتو نزدیکی کنم ترا طلاق است یا غلام من آزاد است
در همه این صورتها ایلاء ثابت شود پس اگر در مدت ایلاء با وی نزدیکی کرد در سوگند بخدا کفارت لازم شود و در سوگند
بجزاء جزاء واجب شود و اگر در آن مدت نزدیکی نکرد یک طلاق بائن واقع شود و در سوگند موقت یعنی آنکه در آن مدت معین
مذکور شده است سوگند ساقط شود پس اگر باز او نکاح کرد تا چهار ماه با وی نزدیکی نمود طلاق لازم نیاید در سوگند ۱۱۴
مؤبد یعنی آنکه در آن مدت معین مذکور نشده است سوگند ساقط نشود پس اگر بعد از نکاح باز چهار ماه با وی نزدیکی نکرد
باز طلاق واقع شود همین تا سه طلاق و اگر بعد از سه طلاق بعد از زوج دیگر باز او را نکاح کرد ایلاء ساقط شود و سوگند باقی
ماند پس اگر تا چهار ماه با وی نزدیکی نکرد طلاق واقع نشود زیرا که ایلاء نمانده است و اگر نزدیکی کرد حانث شود و کفارت
یا جزا لازم گردد زیرا که سوگند باقی است مگر در صورتیکه سوگند بطلاق باشد زیرا که تنجیز باطل میکند تعلیق را مسئله
اگر شخصی مر زوجه خود را گفت خدا بتو نزدیکی نکنم دو ماه و دو ماه که بعد این دو ماه است ایلاء ثابت شود و اگر سوگند خورد
که دو ماه بتو نزدیکی نخواهم کرد بعد از یکروز گفت سوگند خدا که دو ماه که بعد از دو ماه اول است بتو نزدیکی نکنم ایلاء نباشد
زیرا که در روز اول سوگند او بر دو ماه بود با آن ایلاء نشود و در روز دوم سوگند او بر چهار ماه است یکروز کم بنا بر آنکه استثنا
کرده است در سوگند دو ماه که بعد از دو ماه اول است و از دو ماه اول یکروز گذشته است پس مجموع چهار ماه از وطی ممنوع شود
مگر یکروز که آن در سوگند ثانی داخل نیست پس مدت ایلاء تمام نشود کذا فهم من الکتب مسئله اگر مردی مر زوجه خود را
گفت سوگند خدا یکسال بتو نزدیکی نکنم مگر یکروز ایلاء نباشد زیرا که ایلاء وقتی شود که چهار ماه بی لازم شدن

چیزی زوج را امکان وطی زوجه نباشد و اینجا ممکن ست کذای آنکه چیزی لازم شود در یکروز او را وطی کند اما اگر در
یکروز وطی کرد و بعد از وطی چهار ماه یا زیاده ازان از سال باقیماند ایلا واقع شود زیراکه امکان وطی مرتفع شد کذا فی
الهدایه مسئله اگر مردی که در بصره ست گفت سوگند خدا در کوفه نزد آیم و زوجه او در کوفه ست ایلا نبود زیراکه ممکن ست
که زوجه را از کوفه برآورده وطی کند کذا فی الهدایه مسئله با زنیکه او را طلاق رجعی داده ست تا پیش از گذشتن عدة او
ایلا روا بود و با مبانئه و اجنبیه روا نبود پس اگر بعد از سوگند مبانئه یا اجنبیه را نکاح کرد بوطی آن حانث شود کفارت
یا جزا لازم گردد و اگر تا چهار ماه وطی نکرد طلاق واقع نشود کذا فی حاشیه الچلپی و نیز دران ست که اگر عدت طلاق رجعی
پیش از مدت ایلا تمام شد ایلا ساقط شود زیراکه محل ایلا نماند مسئله اگر شخصی با زن خود ایلا کرد و بسبب مرض
یکی از زوجین یا بسبب صغر زوجه یا بسبب رتق او یا بسبب دور بودن زوجه بر راه چهار ماه از وطی او عاجز آید نزدیکی و
بقول بود چنانکه بگوید با آن زوجه قربان کردم پس اگر بعد از گفتن او مدت ایلا تمام شد طلاق واقع نشود زیرا که
ایلا نمانده ست اما اگر پیش از گذشتن مدت ایلا بر وطی قادر شد نزدیکی او بوطی باشد مسئله اگر شخصی مر زوجه
خود را گفت تو بمن حرام و نیت طلاق کرد یک طلاق بائن واقع شود و اگر نیت کرد ظهار را یا سه طلاق را کذا
انچه نیت کرده ست همان باشد و اگر نیت کرد سوگند را یا هیچ نیت نکرد ایلا بود و بقول بعضی اگر بزوجه خود گفت
تو بر من حرام یا گفت هر حلال بر وی حرام یا گفت هر چه بدست راست گیرم بر وی حرام بنا بر عرف بی نیت طلاق
واقع شود و به یفتی **باب الخلع** مسئله و آن عبارت ست از ازاله عقد زوجیت بمقابله مالیکه زوج از زوجه بگیرد کذا
فی جامع الرموز مسئله اگر در وقت حاجت یعنی در وقت جنگی که صلاح پذیر نباشد بچیزیکه صلاحیت مهر داشته باشد خلع کرد
باک نبود کذا فی جامع الرموز و یک طلاق بائن واقع شود و اگر جفا از جانب زوج بود گرفتن بدل خلع مکروه باشد
و اگر از جانب زوجه باشد گرفتن زیاده از آنچه از وی در مهر خود گرفته ست مکروه باشد مسئله اگر زوج طلاق بمال
گفت و زوجه آنرا قبول نمود طلاق بائن واقع شود و مال بر زوجه لازم گردد و اگر بخمر و یا بخنزیر طلاق گفت طلاق
رجعی واقع شود و بر زوجه هیچ لازم نیاید و اگر بخمر یا بخنزیر خلع کرد طلاق بائن لازم واقع شود و هیچ لازم نیاید
مسئله اگر زوجه مر زوج خود را گفت که با آنچه در دست منست با من خلع بکن و زوج گفت کردم و در دست هیچ نبود یک طلاق
بائن واقع شود و بر زوجه هیچ لازم نیاید و اگر گفت با آنچه از مال در دست منست یا گفت با آنچه از دراهم در دست

115

من هست با من خلع کن و زوج در جواب گفت کردم و در دو صورت هیچ نبود طلاق باین واقع شود و در صورت اول انچه از مهر
گرفته است رد کند و در صورت ثانی سه درهم و این هر دو مسئله اگر زنی بر بنده گریخته خود خلع کرد طلاق واقع شود و تسلیم بنده بر زن
لازم گردد و اگر بنده بدست نیاید قیمت آن لازم آید اگرچه خلع کرده باشد بران شرط که تحصیل و تسلیم بنده را ضامن باشد مسئله
اگر زنی زوج خود را گفت بهزار درم مرا سه طلاق بده و زوج یکطلاق داد یک طلاق باین واقع شود و سیوم حصه از هزار
درم بر زن لازم گردد زیراکه زوجه هزار درم را مقابله سه طلاق کرده است پس اجزاء عوض بمقابله معوض منقسم شود و اگر گفت
بر هزار درم مرا سه طلاق بده و زوج یکطلاق داد نزدیک امام یکطلاق رجعی واقع شود و بر زوجه هیچ لازم نیاید
زیراکه زوجه سه طلاق را بشرط هزار درم طلب نموده است و اجزاء شرط بر اجزاء مشروط منقسم نشود و نزدیک صاحبین یکطلاق
باین واقع شود و ثلث هزار چون صورت اول بر زوجه لازم گردد و دلیل ایشان با جواب ما در ترجمه مذکور شده است
مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت بهزار درم خود را سه طلاق بده و زوجه خود را یکطلاق داد هیچ واقع نشود زیراکه زوج
بتفریق زوجه راضی نشده است مگر بهزار درم و زوجه آنرا بزوج نسپرده است اما آنکه بگفتن زوجه مر زوج خود را که بهزار درم
سه طلاق بده طلاق واقع شود چنانکه بالا مذکور شد بنا بر آنکه چون زوجه بهزار درم بتفریق راضی شده است بکمتر از ان
بطریق اولی راضی باشد مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت ترا طلاق است و بر تو هزار است نزدیک امام بغیر قبول طلاق
واقع نشود اگرچه زوجه قبول کرده باشد و همچنین اگر خواجه کنیزک خود را گفت تو آزادی و بر تو هزار است بغیر قبول کنیزک آزاد نشود
اگرچه قبول کرده باشد و نزدیک صاحبین اگر زوجه و کنیزک قبول کرده است بر زوجه هزار درم طلاق واقع شود و کنیزک بهزار
درم آزاد گردد زیراکه زوج و خواجه هزار درم را شرط طلاق و آزادی ساخته اند پس بقبول کردن لازم شود و اگر قبول
نکردند هیچ لازم نیاید و نزدیک امام در قول هر واحد دو کلام است پس یک کلام بر کلام دیگر موقوف نباشد مسئله
اگر زنی مر زوج خود را گفت باینقدر از مال خود مرا از تو خریدم یا گفت باینقدر از مال مرا این بفروش و پیش از آنکه
زوج قبول کند از قول خود برگشت جایز بود زیراکه خلع در حق وی معاوضه است پس رجوع از ان صحیح باشد و اگر
زوج در همان مجلس قبول کرد طلاق واقع شود و بدل واجب گردد و اگر بعد از اختلاف مجلس قبول کرد معتبر نباشد زیراکه
قبول زوج مقید بمجلس بود و اگر ایجاب از جانب زوج باشد جایز نیست که پیش از قبول زوجه از ان برگردد زیراکه خلع در حق
وی یمین است و رجوع از یمین روا نباشد و قبول زوجه مقید بمجلس نبود پس اگر بعد از اختلاف مجلس قبول کند

۱۱۷

هم روا باشد وجانب بنده در عتاق چون جانب زوجه بود در طلاق پس اگر بنده را بشرط قبول او بمال آزاد کرد
از جانب بنده معاوضه بود و از جانب مولی یمین باشد مسئله اگر زنی مر زوج خود را گفت بهزار درم با من خلع کن
بشرط آنکه مرا اختیار باشد و زوج در همان مجلس قبول کرد یا مردی مر زوجه خود را گفت که باین قدر از مال با تو خلع کردم بدین شرط
که تا سه روز ترا اختیار باشد و زوجه قبول نمود نزد ابو حنیفه امام جایز بود پس اگر در سه روز رد نکرد طلاق واقع شود و مال
واجب گردد و اگر رد کرد خیار باطل نشود و نزد صاحبین در خلع هیچکدام شرط خیار روا نبود پس طلاق واقع شود
و مال واجب گردد چنانکه در ترجمه مفصل مذکور است مسئله اگر مردی مر زوجه خود را گفت دیروز بهزار درم ترا طلاق
دادم و تو قبول نکردی و زوجه گفت من قبول کردم قول زوج بسوگند معتبر بود و اگر بایع مشتری را گفت دیروز
این غلام را بهزار درم بتو فروختم و تو قبول نکردی و مشتری گفت قبول کردم قول مشتری معتبر باشد زیرا که گفتن
بایع فروختم اقرار است بقبول مشتری بنا بر آنکه فروختن بی قبول نمی باشد پس بعد از آن که گفت تو قبول نکردی
مرجوع باشد از اقرار خود که آن معتبر نیست بخلاف خلع که آن در حق زوج یمین است و در یمین بدل لازم نمود پس بقبول
زوجه اقرار نباشد و چون زوج منکر است و زوجه مدعی بران قول زوج بسوگند معتبر بود مسئله مبارات یکدیگر ساقط میکند
حقوق نکاح یکدیگر را چنانکه هر واحد مرد دیگر را گوید ترا بری ساختم کذا فی جامع الرموز و در برهان میگوید اگر یکی مر دیگری را گفت
ترا بری ساختم و دیگر قبول نمود نیز همین حکم دارد و نیز خلع ساقط میکند حقوق نکاح هر واحد را چنانکه اگر مهر زنی هزار
درم باشد و پیش از گرفتن مهر بصد درم بر زوج خود خلع کند بر زوج از مهر و نفقه هیچ لازم نیاید و اگر بعد از گرفتن مهر
بصد درم بزوج خلع نمود غیر از صد درم بر زوج هیچ نباشد اگرچه مهر بنده معین بود و در دست زوجه باشد کذا فی البرهان
و در جامع الرموز میگوید مختار است که آنچه زوجه از مهر خود گرفته است بعد خلع بزوج خود رد کند اما سکنی و نفقه عدت
و آنچه غیر از حقوق نکاح است چون بهای مبیع و جز آن بخلع ساقط نشود مگر نفقه عدت که اگر در خلع سقوط آن را شرط کرده باشد
آن نیز ساقط شود مسئله اگر مردی دختر نابالغه خود را از مال وی بزوج او خلع نمود بر دختر هیچ لازم نشود و مهر او
ساقط نگردد و در صحیح روایتین طلاق بائن واقع شود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر مردی دختر نابالغه خود را
با زوج او خلع کرد و بدل خلع را ضامن شد خلع روا بود و بدل آن بر پدر لازم گردد اگر زوج بدل آن را بر زوجه شرط کرد
و زوجه از اهل قبول است چنانکه میداند که خلع چه چیز است و نکاح چه چیز است و میان هر دو تمیز میکند

بقبول کردن وی طلاق واقع شود زیرا که شرط موجود شد و بدل واجب نگردد زیرا که صغیره هر چند از اهل قبول بود
از اهل غرامت نباشد کذا افهم من الهدایه و نیز در هدایه است که اگر آن بدل را از جانب زوجه پدر وی قبول کرد دران
دو روایت است بیک روایت طلاق واقع شود و بیک روایت واقع نشود و نیز در آنست که اگر پدر وی بمهر وی خلع کرد و خود آنرا
ضامن نشد بر قبول زوجه موقوف بود اگر زوجه قبول کرد طلاق واقع شود و مهر ساقط نگردد و اگر از جانب وی پدر وی قبول کرد
دران دو روایت است و اگر پدر ضامن آن شد طلاق واقع شود و نصف مهر بر پدر وی لازم گردد و نیز در آنست که اگر
زن بالغه پیش از دخول بمهر خود خلع کرد بر وی هیچ لازم نیاید **باب الظهار** **مسئله** او آن در شرع عبارت
است از آنکه تشبیه دهد زوج مسلم عاقل و بالغ مر زوجه خود را یا جزیرا که از زوجه بآن تعبیر کنند یا جزء شائع او را
بعضوی از اعضای محارم خود که او نظر کردن بران حرام باشد اگرچه محارم رضاعی باشند کذا فی جامع الرموز مسئله
اگر شخصی مر زوجه خود را گفت تو بر من مثل پشت مادر یا خواهر یا عمه منی یا گفت سر تو یا فرج تو مثل پشت یا شکم یا ران
یا فرج مادر یا خواهر یا عمه من است یا گفت نصف تو یا ثلث تو مثل پشت ظهار ثابت شود اگرچه به نیت ظهار نگفته باشد
و پیش از آنکه کفارت ادا کند وطی و دواعی وطی چون مس بشهوة و جز آن بآن زوجه حرام بود و اگر پیش از
ادای کفارت وطی کرد استغفار کند و بار دیگر وطی نکند تا آنکه کفارت ظهار ادا نماید و بآن وطی حرام هیچ واجب
نشود **مسئله** اگر مردی با زوجه خود ظهار کرد تا زمانیکه قصد وطی آن نکند کفارت ظهار بر وی لازم نشود و اگر پیش
از آنکه زوج قصد وطی آن کند یکی از هر دو بمیرد کفارت لازم نیاید کذا فی جامع الرموز و نیز در آنست که اگر بعد از قصد
وطی جزم کرد که هرگز او را وطی نکند کفارت ساقط شود **مسئله** هرکه مر زوجه خود را گفت تو بر من مثل مادر منی و نیت
کرامت کرد کرامت بود و اگر نیت ظهار کرد ظهار باشد و اگر به نیت طلاق گفته است یک طلاق بائن واقع شود و اگر
هیچ نیت نکرده است نزدیک امام و بیک روایت از امام ابویوسف لغو بود کذا فی البرهان و نزدیک امام محمد ظهار باشد
کذا فی الهدایه و در جامع الرموز می آرد در یک روایت از امام ابویوسف در حالت غضب ظهار بود و بیک روایت
نزدیک وی ایلا باشد و نیز در آنست که اگر گفت تو مثل مادر منی یا خواهر منی و نگفت بر من باتفاق لغو بود و نیز
در آنست که اگر مردی بزوجه خود گفت تو مادر منی یا خواهر منی یا دختر منی ظهار نشود و نیز در آنست که اگر بزوجه خود گفت
اگر فلان کار کردی تو مادر منی و وی کار کرد هیچ لازم نیاید اگرچه به نیت تحریم گفته باشد **مسئله** اگر شخصی مر زوجه

۱۱۸

خود را گفت تو بر من حرامی مثل مادر من هرچه از طلاق و ظهار نیت کرده است همان باشد و اگر هیچ نیت نکرده
باشد نزدیک ابو یوسف ایلا است و نزدیک امام محمد ظهار کذا فی الهدایه و اگر گفت تو بر من حرامی مثل پشت
مادر من ظهار بود اگرچه در نیت طلاق یا ایلا کرده باشد مسئله ظهار واقع نشود مگر بزوجه خود پس اگر کنیزک خود
ظهار کرد هیچ لازم نیاید و نیز اگر ظهار کرد بزنی که او را بی اذن او بنکاح فضولی در خواسته است و بعد از ظهار آن
زن نکاح وی را خود جایز داشته است ظهار واقع نشود مسئله هر که بزنان خود گفت شما بر من مثل پشت مادر
منید ظهار گردد و برای هر واحد کفارت لازم شود **فصل در کفارت** مسئله کفارت ظهار آزاد کردن
بنده است به نیت کفارت که جنس منفعت وی نرفته باشد اگرچه کافر بود غلام و کنیزک و صغیر و کبیر درین حکم برابر اند
پس اگر بی نیت کفارت آزاد کرد از کفارت نبود اگرچه بعد از ان نیت کفارت کرده باشد کذا فی جامع الرموز
و نزدیک امام شافعی کافر روا نبود مسئله اگر بنده کر را که بلند شنود یا کور را که یک چشم باشد در کفارت آزاد کرد
جایز بود و آنکه هیچ نمی شنود و یا هر دو چشم کور باشد روا نبود زیرا که جنس منفعت وی رفته است مسئله بنده که
یک دست و یک پای وی از مخالف بریده اند جایز است که او را به نیت کفارت آزاد کند زیرا که جنس منفعت وی باقی
است مسئله مکاتب را در کفارت آزاد کردن روا نبود مگر آنکه چیزی را از بدل کتابت ادا کرده باشد مسئله
قریب خود را به نیت کفارت خریدن روا بود و بمجرد خریدن آزاد شود و کفارت ساقط گردد مسئله آزاد کردن
نصف بنده را به نیت کفارت بعد از ان باقی آن را بآن نیت روا بود و کفارت ادا شود مسئله جایز نیست که دیوانه
لایعقل را در کفارت آزاد کند اما آنکه گاه دیوانه شود گاه هشیار گردد جایز است که او را در وقت هشیاری وی
در کفارت آزاد کند و نیز جایز نیست بنده را که هر دو دست او را یا هر دو انگشت دست او را یا هر دو پای او را بریده باشند
در کفارت آزاد کند و نیز جایز نیست بنده را که یک دست و یک پای او از یک جانب او بریده بود یا او را از انگشت
از هر دو دست وی سه انگشت را بریده باشند کذا فی جامع الرموز مسئله جایز نیست که مدبر را در کفارت
ظهار آزاد کند و نیز جایز نیست که نصف بنده مشترک را بعد از ان نصف باقی را بعد ضمان از ان آزاد کند چه
زیرا که چون وی حصه خود را آزاد کرد در حصه شریک وی نقصان رفت بنا بر آنکه دوام بندگی در ان متعذر است
کذا فی حاشیة الچلپی پس بآزاد کردن بنده بعض کفارت ادا نشود و نیز در صاحبیه کفارت ادا شود مگر آنکه

محقق فقیر باشد تفصیل آن در ترجمه است مسئله اگر نصف بنده خود را در کفارت ظهار آزاد کرد و لیکن از وطی نصف
باقی آزاد نمود از کفارت آزاد نشود زیرا که در کفارت لازم است که آزاد کردن بنده پیش از مساس باشد و نزدیک
صاحبین از کفارت آزاد شود زیرا که نزدیک ایشان آزاد کردن بعضی کل آزاد گردد مسئله هر که بر آزاد کردن
بنده قدرت ندارد چنانکه سوای حاجت اصلی چون خانه بودنی و جامه پوشیدنی کذا فی جامع الرموز بر بهای
بنده او را قدرت نیست یا بنده بهم نمیرسد دو ماه متصل روزه دارد که دران دو ماه رمضان و دو روز عید و سه روز
تشریق داخل نباشد و اگر دران میان یک روزه افطار کرد اگرچه بعذر باشد یا در شب آن ظهار کرده وطی کرد
یا در روزی نادانسته با وی وطی نمود کفارت را از سر گیرد یعنی روزهای گذشته را در کفارت حساب نکند و نزدیک
امام ابو یوسف همون کفارت را تمام کند دلیل هر دو در ترجمه مذکور است و در جامع الرموز می آرد اگر در اثنای کفارت
بروزه دو ماه تا غروب آفتاب آخرین روزه بر آزاد کردن بنده قادر شد عجز ثابت نشود مسئله هر که را استطاعت
روزه دو ماه متصل نباشد وی یا نایب او شصت کس را که مستحق گرفتن زکوة باشند هر واحد را بقدر صدقه فطر
یعنی از گندم نصف صاع یا از جو یا از خرما یکصاع طعام دهد کذا فی جامع الرموز و اگر هر واحد را قیمت صدقه فطر داد
روا باشد و نزدیک امام شافعی روا نبود و اگر هر واحد را یکه دو وقت سیر کرد نیز کفارت ادا شود اگرچه کمتر از آن
سیر شده باشند و اگر هر واحد را یکمن گندم یا دو من خرما یا جو داد نیز روا بود و اگر یک کس را تا دو ماه هر روز بقدر
صدقه فطر داد یا آنقدر را قیمه داد یا هر روز دو وقت سیر کرد نیز جایز باشد کذا فی جامع الرموز و اگر صدقه دو ماه را
در یکروز بیک کس داد روا نبود مگر از همون روز مسئله اگر به نیت دو ظهار شصت کس را طعام داد هر واحد را
یکصاع از گندم نزدیک شیخین ادا نشود مگر از یک ظهار و نزدیک امام محمد از هر دو ظهار جایز باشد و اگر
به نیت افطار و ظهار داده است باتفاق از هر دو روا بود زیرا که در صورت اختلاف نزدیک شیخین نیت نیز
عمل میکند چنانکه در ترجمه بتفصیل مذکور شده است مسئله اگر از دو ظهار چهار ماه روزه داشت یا یکصد و بیست کس را
طعام داد یا دو بنده را آزاد کرد از هر دو ظهار کفارت ادا شود اگرچه هیچ یکی را هیچ یکی معین نکرده باشد زیرا که در تحت
جنس تعیین واجب نبود مسئله اگر به نیت دو ظهار دو ماه روزه داشت یا یک بنده را آزاد کرد برای یکی معین کند و اگر به نیت
قتل و ظهار دو ماه روزه داشت یا یک بنده را آزاد کرد از هیچکدام روا نبود و نزدیک امام زفر در هر دو صورت

صورت از هیچکدام کفایت نکند و نزدیک امام شافعی در هر دو صورت برای یکی معین کند مسئله اگر بنده ظهار کرد
دو ماه روزه دارد و جایز نیست که خواجه او بمال از وی کفارت دهد زیرا که کفارت عبادت است پس بفعل دیگر ادا نشود

باب اللعان

و آن عبارت ست از شهادتهای که موکد بسوگند باشند و مقرون بلعن و غضب بود ند
کذا فی حاشیة الچلبی مسئله هر که زوجه عفیفه خود را که متهم بزنا نیست دشنام بزنا داد یا بعد از یکدیگر نفی ولد
وی ولد او را گفت از من نیست و هر دو قابل شهادت اند و زوجه او را بموجب دشنام مطالبه کرد بر زوج لعان واجب شود
و اگر وی از لعان انکار کند او را حبس کنند تا آنکه لعان کند یا تکذیب خود اقرار نماید و اگر تکذیب بلفظ اقرار کرد حد قذف
لازم آید و اگر لعان کرد بر زوجه نیز لعان لازم گردد و اگر زوجه از لعان ابا آورد حبس کنند تا آنکه لعان کند یا قول
زوج را تصدیق نماید و اگر زوجه قول زوج را تصدیق کرد نسب ولد او ثابت نشود و بر زوجه حد زنا لازم نیاید اگر
زوجه نیز لعان کرد قاضی میان ایشان تفریق کند و ولد را بزوجه سپارد و تطلیق بائن واقع شود و اگر پیش از
تفریق قاضی یکی بمرد دیگر او را وارث شود کذا فی حاشیة الچلبی صورت لعان زوج آنست که چهار مرتبه زوج
بگوید اشهد بالله انی صادق فیما رمیتها به من الزنا یعنی گواهی میدهم بخدای که من صادقم در آنچه نسبت
کردم زوجه را بزنا و مرتبه پنجم بگوید لعنة الله علیه ان کان کاذبا فیما رماها به من الزنا یعنی لعنت خدای بر زوج اگر
در آنچه بر زوجه نسبت کرده ست دروغگو باشد و هر گفتن بجانب زوجه اشارت میکند و صورت لعان زوجه آنکه زوجه بگوید
اشهد بالله انه کان کاذبا فیما رمانی به من الزنا یعنی گواهی میدهم بخدای که زوج کاذب است در آنچه نسبت کرده است
بمن از زنا و مرتبه پنجم بگوید غضب الله علیها ان کان صادقا فیما رماها به من الزنا یعنی غضب خدای بر زوجه اگر زوج
صادق ست در آنچه نسبت کرده ست بمن از زنا و در صورت لعان بنفی ولد بجای زنا نفی ولد بگوید و اگر بهر دو دشنام
داده ست بهر دو لعان کند مسئله اگر زوج بنده باشد یا کافر بود یا پیش ازین او را حد قذف زده باشند لعان ساقط
شود و حد لازم گردد زیرا که زوج از اهل شهادت نیست و اگر زوجه کنیزک بود یا کافره باشد یا او را حد قذف زده باشند
یا صبیه یا مجنونه یا زانیه بود از زوج حد و لعان هر دو ساقط گردد زیرا که زوجه عفیفه از اهل شهادت نیست مسئله
اگر بعد از لعان و تفریق قاضی زوج خود را دروغگو ساخت نکاح زوجه بروی حلال شود و حد قذف بروی لازم
گردد زیرا که در میان ایشان لعان نماند و آنکه پیغمبر علیه السلام نهی فرموده است که المتلاعنان لا یجتمعان ابدا مرتفع

۱۲۱

باقی ماندن لعان است مسئله اگر بعد از لعان و تفریق زوج شخصی را دشنام داد و او را حد قذف زدند یا زوجه
تهمتی زنا کرد و بر وی حد زنا زدند میان ایشان نکاح حلال نبود زیرا که یکی از ایشان اهل شهادت نماند مسئله
اگر گنگ زوجه خود را باشارت قذف کرد لعان لازم نشود و حد قذف واجب نگردد زیرا که لعان و حد بشبهه ساقط گردد
لفظ قذف صریح و قذف گنگ خالی از شبهه نیست کذا فی البرهان و فی شرح فخر الدین مسئله اگر زوج مر زوجه خود را
گفت که حمل تو از من نیست نزد امام لعان لازم نشود و نزد صاحبین اگر در کم از شش ماه بزاید لازم شود
و دلیل هر دو در ترجمه مذکور است و اگر گفت تو زنا کرده و حمل تو از من نیست لعان واجب گردد و نسب ثابت نماند زیرا که
لعان برای قذف بزنا است نه برای نفی حمل مسئله هر که بعد از زائیدن زوجه در ایام مبارکباد وی یا در وقت خریدن
اسباب ولادت گفت این فرزند از من نیست نسب ثابت نشود و لعان لازم آید و اگر بعد ازین مدت گفته است نسب
ثابت شود و لعان واجب گردد بدانکه ایام مبارکباد معین نیست بلکه مقدار سه روز است یا هفت روز است
باعتبار حقیقت کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوجه شخصی بیک حمل دو فرزند زائید زوج وی گفت ولد اول از من نیست
و ثانی از من است حد قذف بر زوج واجب شود زیرا که تکذیب خود اقرار نموده است بنا بر آنکه میان ولادت دو ولد
شش ماه نباشد هر دو از یک آب مخلوق شوند و اگر گفت اول از من است و ثانی از من نیست لعان لازم آید
زیرا که قذف کرده است نه تصدیق خود را و اگر بعد از آن گفت ثانی نیز از من است حد قذف واجب گردد و بهر تقدیر
نسب هر دو ولد از زوج ثابت شود زیرا که باقرار یکی اقرار دوم لازم آید بنا بر آنکه هر دو از یک آب مخلوق اند کما
باب العنین مسئله عنین آن کسی است که بر زن قادر نباشد پس هر که بر یک زن از زنان خود قادر نباشد
در حق آن زن عنین بود اگرچه بر دیگران قادر باشد کذا فی شیخ چلپی مسئله اگر زوج عنین ظاهر شد چنانکه
وی خود اقرار کرد که بر زن خود قادر نشدم باید که قاضی وی را تا یک سال قمری مهلت دهد و هو الصحیح و نزد امام حسن یک سال
شمسی مهلت دهد بدانکه سال شمسی سه صد و شصت و پنج روز است یا چیزی از روز ششم و سال قمری دوازده
ماه است که آن سه صد و پنجاه و چهار روز است یا چیزی از روز پنجم چنانکه تفصیل آن را در ترجمه ذکر نمودم مسئله
اگر زوج را که عنین است یک سال قاضی مهلت داد ماه رمضان را و ایام حیض زوجه را در حساب اعتبار کنند و ایام مرض
یکی یا از ان هر دو اعتبار نکنند پس اگر درین اتمام مدت هرگز زوج بروی قادر نشد قاضی بطلب زن جدائی میان ایشان

۱۲۳

تفریق کند و بعد از تفریق بر زوجه یک طلاق بائن واقع شود و اگر زوج با وی خلوت کرده است تمام مهر لازم آید
و عدت طلاق هم واجب گردد مسئله اگر میان زوج و زوجه اختلاف واقع شد چنانکه زوج گفت که بر تو قادر شدم و زوجه
آنرا انکار نمود و وی پیش از نکاح ثیبه بود و یا بکر بود و زنان بعد از معاینت گواهی دادند که ثیبه است زوج را
سوگند دهد اگر سوگند خورد حق زوجه که طلب تفریق بود باطل شود و اگر از سوگند نکول کرد یا زنان گواهی دادند که
بکر است قاضی زوجه را تا یکسال مهلت دهد و اگر بعد از مهلت نیز اختلاف افتاد همچنان باشد غیر از آنکه در آن مهلت
نبود پس اگر در اختلاف بعد از مهلت زوج از سوگند نکول کرد یا زنان بر بکارت زوجه گواهی دادند زوجه را اختیار
است که آن زوج را قبول کند یا نکند و اگر قبول کرد حق زوجه که طلب تفریق بود باطل گردد مسئله خصی را در حق
مهلت حکم عنین باشد یعنی کسیکه خصیتین او را برآورده باشند در احکام مذکوره از سوگند و اقرار و مهلت مثل
عنین بود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوج مجبوب ظاهر شد یعنی معلوم شد که مقطوع الآلت است و زوجه از قاضی
طلب کرد تفریق را قاضی میان ایشان بالفعل تفریق کند زیرا که در مهلت او را فائده نبود بخلاف خصی که وطی از وی متوقع
است مسئله هیچ یک از زوج و زوجه بعیب یکدیگر در طلب تفریق خیار نباشد بخلاف امام شافعی که نزد وی
در پنج عیب خیار بود یکی جنون دوم جذام سیوم برص چهارم قرن پنجم رتق معنی هر کدام را در ترجمه ذکر نمودم و نزد
امام محمد در سه اول اگر زوج را باشد زوجه را خیار بود و اگر زوجه را باشد زوج را خیار نبود زیرا که او را دفع ضرر خود
بطلاق ممکن است باب العدت مسئله هر که زوجه خود را بعد از خلوت طلاق رجعی یا بائن داد و زوجه آزاد است
اگر چه کتابیه بود اگر خداوند حیض است سه حیض عدة لازم شود و اگر خداوند حیض نیست چنانکه صغیره است یا کبیره است که بسال آیسه
رسیده است یا بسال بالغ شده است و او را حیض نیامده است سه ماه عدة واجب گردد مسئله اگر بسبب خیار بلوغ یا بسبب
مالک شدن احد الزوجین مر دیگری را یا بسبب تقبیل زوجه مر ابن زوج خود را بالشهوت یا بسبب مرتد شدن احد الزوجین
یا بسبب عدم کفائت یا بچیزی دیگر بعد از خلوت نکاح فسخ شد و زوجه آزاد است در خداوند حیض سه حیض و در غیر آن سه ماه
عدت لازم آید پس آنکه طلاق واقع شود معتبر در شروع عدت از وقت طلاق یا فسخ است نه از وقت خبر کذا فی جامع
الرموز و معتبر سه حیض کامل است پس اگر شخصی مر زوجه خود را در وقت حیض او طلاق داد این حیض در عدت
محسوب نشود زیرا که بعض آن پیش از طلاق گذشته است مسئله خواجه ام ولد خود را آزاد کرد یا خواجه مرد و ام ولد

باقی ماند اگر خداوند حیض است سه حیض کامل عدة واجب شود و غیر از سه ماه عدة لازم گردد مگر آنکه در نکاح شخصی
باشد یا در عدت شخصی بود زیرا که سبب نوع فراش خواجه زایل شود کذا فی جامع الرموز مسئله در وطی به شبهه چنانکه
پیش شخصی زنی را فرستادند که زوجه او نیست و وی او را نمی شناسد و به شبهه آنکه این زوجه من است با وی وطی کرد
و وطی به نکاح فاسد چنانکه به نکاح موقت وطی کرد در هر دو صورت بعد از فرقت یا موت زوج سه حیض عدة واجب شود و اگر خداوند
حیض نباشد سه ماه عدة لازم گردد مسئله عدت حره برای موت زوج او چهار ماه و ده روز باشد خرد یا زن است کذا فی البرهان
و نیز درین آنست که مسلمه و کتابیه چه آزاد و غیر آزاد مدخول بها و غیر مدخول بها صغیره و کبیره درین حکم برابر است مسئله عدة
کنیزک که خداوند حیض باشد برای طلاق و فسخ دو حیض است و آنکه خداوند حیض نباشد عدة آن نصف چیزی است که
مر حره راست یعنی برای طلاق و فسخ یک نیم ماه و برای موت دو ماه و پنج روز مسئله عدت حامله حره باشد یا کنیزک بود
از طلاق و فسخ و موت بوضع حمل است اگرچه زوج او کودک مرده باشد و نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی اگر زوج حامله کودک
مرده باشد عدت او عدت وفات باشد زیرا که عدت بوضع حمل از برای صیانت نسب است و آن در ثابت النسب باشد
و از کودک نسب ثابت نشود و ما میگوییم چون بر حامله عدة لازم آید بوضع حمل تمام شود اگرچه نسب حمل ثابت نباشد
زیرا که اولات الاحمال اجلهن ان یضعن حملهن نص مطلق است اما اگر زوجه کودک بعد از شش ماه از موت کودک
زائید عدة او عدة موت باشد زیرا که معلوم نیست که در وقت مردن زوج حامله بود بدانکه بعد از مردن کودک از وی
نسب ثابت نشود اگرچه زوجه او بعد از موت در کم از شش ماه زائیده باشد مسئله عدت زوجه فار یعنی هر که در مرض
موت خود زوجه خود را طلاق داده است کذا فی جامع الرموز برای طلاق بائن ابعد الاجلین است یعنی اگر عدة طلاق
پیشتر تمام شود عدت موت را نیز تمام کند و اگر عدت موت پیشتر تمام شود عدت طلاق را نیز تمام گرداند و برای طلاق رجعی
عدة موت است مسئله اگر خواجه کنیزک خود را آزاد کرد و وی از زوج خود در عدت طلاق رجعی بود عدة حره را
تمام کند و اگر در عدة طلاق بائن یا در عدت موت بوده است عدت کنیزک را تمام گرداند زیرا که در طلاق رجعی پیش از
گذشتن عدت حکم نکاح باقی باشد بخلاف در طلاق بائن و موت که آنجا حکم نکاح منقطع شود کذا فی الهدایه مسئله
اگر زن آیسه سه ماه عدة نشست بعد از آن خون دید یا از سر نو حیض عدة کند زیرا که عدد به ماه مر آیسه راست و وی چون خون
دید معلوم شد که آیسه نبود و هکذا فی اکثر المعتبرات کذا فی شرح تتا الجلبی و آنکه شارح گفته است که اگر پیش از تمام شدن

سه ماه خون دیده سه حیض باشد و عدة ماه را باطل کند بنا بر اختیار صدر الشهید و صاحب هدایه همین را اختیار
کرده است لیکن مخالف اکثر معتبر آنست کذا فهم من جامع الرموز وغیره و بروایة ابو علی دقاق اگر زنی بعد از حکم
بایاس می خون دید حیض شود و ایاس باطل نگرداند و اگر بعد از سه ماه نکاح کرده باشد بدان خون آن نکاح فاسد نشود
زیرا که در وقت خود نیست و بنا بر روایت اول آن نکاح فاسد شود کذا فی جامع الرموز مسئله زنیکه بسن ایاس رسیده
است بحیض عدة نشست و بعد از گذشتن یک حیض یا دو حیض خون وی منقطع شد از سر سه ماه عدت کند
وانچه از حیض و طهر گذشته است آن از حساب نیاید زیرا که طلاق گویا که از ابتدا در ایاس واقع شده است کذا فی
جامع الرموز مسئله زنی در عدت بود شخصی بشبهه با وی وطی کرد برای این وطی عدت دیگر لازم شود و میان
هر دو عدت تداخل باشد چنانکه از عدة اول باقیمانده است از هر دو عدت محسوب شود وانچه بود از تمام شدن
عدت اول از عدت دوم باقیمانده است آنرا تمام کند مثلا اگر از عدة اول یک حیض باقی مانده است این حیض را
از هر دو عدة شمار کند و برای عدت دوم دو حیض دیگر نشیند و اگر در ابتدا عدة وطی کرده است بیک عدة
هر دو عدة ساقط شود چه یک عدت بمنزله دو عدة گردد کذا فی حاشیة الچلبی و نزدیک امام شافعی اگر وطی
بشبهه از زوج آن زن است که زن در عدة آن زوج بود در هر دو عدة تداخل شود و اگر نه تداخل نشود مسئله
دو طلاق و موت حساب عدة از وقت طلاق و موت بود اگرچه زوجه را بآن علم نباشد پس اگر بعد از گذشتن عدة
زوجه را بآن علم شد از عدت فارغ شود و اگر پیش از تمام شدن علم شده است انچه مانده است تمام کند مسئله
اگر زوجه گفت عدة من تمام شده است و زوج انکار نمود قول زوجه بسوگند معتبر بود مسئله اگر شخصی زوجه خود را
طلاق بائن داد و پیش از انکه عدت وی تمام شود او را نکاح کرد و پیش از وطی طلاق دیگر داد نزدیک شیخین
تمام مهر واجب شود و از سر عدت لازم گردد زیرا که اثر وطی نکاح اول که آن عدت است در نکاح ثانی باقی است
پس گویا که وطی در نکاح ثانی واقع شده است و نزدیک امام محمد نصف مهر لازم شود و همان عدت اول را تمام
کند و برای طلاق ثانی هیچ لازم نیاید زیرا که پیش از وطی طلاق داده است و نزدیک امام زفر هیچ لازم
نیاید زیرا که عدة اول بنکاح ثانی ساقط شده و بطلاق ثانی بنا بر دلیل امام محمد عدة لازم نیامده است مسئله
اگر ذمی زوجه خود را که ذمیه است طلاق داد نزدیک امام اگر اهل ذمیه معتقد عدة نیستند عدت لازم نیاید

واگر معتقد باشند و آنرا اعتبار میکنند عدة واجب شود و نزد صاحبین عدت لازم شود اگرچه معتقد آن نباشد اما اگر حربیه
را طلاق داد باتفاق عدت لازم نیاید و اگر مسلم ذمیه کتابیه را طلاق داد عدت واجب شود کذا فی جامع الرموز مسئله
اگر زنی منکوحه حربیه از دار حرب بدار اسلام آمد و قصد کرده است که باز بدار حرب نرود بروی عدة لازم نشود
مسلمان شده باشد یا کافر مانده باشد کذا فی جامع الرموز و نیز درست است که اگر ذمیه یا حربیه حامله بود عدت وی
بوضع حمل باشد و مروی است از امام که نکاح حربیه پیش از وضع حمل روا بود ولیکن زوج را تا وضع حمل وطی با وی روا نبود
وهو اختیار الکرخی کذا فی المحیط مسئله زنی بالغه مسلمه که در عدت طلاق بائن بود یا در عدت موت باشد در ایام عدت خود را
آرایش نکند چنانکه جامه زعفرانی و معصفری نپوشند و حنا بندی نکند و خوشبو نمالد و در سر روغن نیندازد اگرچه خوشبوی
نباشد و سرمه نکند مگر آنکه بعذر بود و ضرورت باشد چنانکه فقیره بود و غیر آن جامه ندارد یا برای علاج چشم یا سر
سرمه یا روغن محتاج شود کذا فی جامع الرموز مسئله ام ولد که در عدت عتق یا موت بود بروی ترک زینت نباشد
و نیز زنیکه در عدت نکاح فاسد بود او را ترک زینت نباشد زیرا که دفع نکاح فاسد واجب است پس برای افسوس نمود
مسئله زنی که در عدت موت باشد هیچ یکی را جایز نیست که با وی صریح خطبه کند اما اگر به اشارت و کنایت
خطبه کرد چنانکه حسن و صلاح وی را ذکر کرد و احتیاج خود بزوجیه و حسن خلق خود بزنان بیان نمود روا باشد کذا فی
جامع الرموز و تفصیل خطبه و معنی آن در ترجمه مذکور است مسئله معتده طلاق را جایز نیست که در روز یا در شب از
خانه خود بیرون آید لقوله تعالی ولا تخرجوهن من بیوتهن ولا یخرجن کذا فی الهدایه و معتده موت را جایز است اما اکثر
شب در خانه خود باشد زیرا که چون برای وی نفقه معین نیست محتاج است که در روز یا بعض شب برای حاصل کردن
نفقه بیرون آید مسئله زنیکه بروی عدت واجب شود در خانه زوج خود عدت را تمام کند مگر آنکه از خانه برآورده شود
چنانکه خانه عاریتی باشد و صاحب خانه او را از آن بیرون کند یا در خانه بسبب ویرانی یا بسبب سوختن یا غرق شدن خوف
تلف شدن مال باشد کذا فی جامع الرموز یا خوف افتادن خانه بود یا توفیق دادن کرایه خانه نداشته باشد
پس درین همه صورتها زوجه مختار است هر جا که خواهد برود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زوجه در عدت طلاق بائن
بود میان خانه پرده کند و اگر خانه تنگ باشد جایز است که زوجه از آن خانه برآید و اولی برآمدن زوج است کذا فی
جامع الرموز و نیز اگر زوج فاسق باشد اولی است که زن از خانه برآید و اگر زوج برآمد جایز بود کذا فی جامع الرموز و نیکو است

۱۳۷

که قاضی درمیان ایشان زنی را گذارد که ایشانرا از وطی مانع بود مسئله اگر شخصی در سفر زوجه خود را که با وی همراه

است طلاق بائن داد یا زوج زنیکه با وی همراه است در سفر بمرد و زوجه در جائیست که آن موضع اقامت نیست و از جائیکه

بر آمده است از سه روز راه کمتر است رجوع کند در همانجا عدت نشیند و اگر از جائیکه بر آمده است و در جائیکه

قصد دارد هیچکدام از سه روز راه کم نبود و زوجه را اختیار است از هر دو جا هر جا که خواهد برود و اگرچه با وی محرم نبود

و اولی آنست که رجوع کند تا در منزل زوج خود عدت نشیند و بقول امام سرخسی از هر دو طرف جانب اقرب را اختیار کند

از مدت سفر زیاده باشد یا کمتر بود و اگر از جائی که بر آمده است سه روز راه بود و در جائیکه قصد کرده است کمتر از آن باشد

بجانب مقصد رود و اگر در موضع اقامت بود نزد امام عدت را همونجا تمام کند اگرچه با وی محرم باشد زیرا که

بر آمدن معتده حرام است اگرچه تنها نیامده از مدت سفر کمتر بود و نزد صاحبین اگر با وی محرم باشد بر آمدن وی

حرام نبود زیرا که برای وحشت جدائی بر آمدن مباح است حرمت برای سفر بود و آن بمحرم مرتفع شد پس چون بنا بر قول

صاحبین بر آمدن آن جایز شد گفته اند که در جانب بر آمدن حکم آن بر تفصیل مذکور شد **باب النسب والحضانة** مسئله

حضانة یعنی تربیت کودک است کذا فی جامع الرموز مسئله اگر شخصی هر زنی را گفت اگر ویرا نکاح کنم وی مطلقه

باشد و چون ویرا نکاح کرد وی از نکاح بعد از شش ماه زائید نسب ولد از ناکح ثابت شود و مهر زوجه بروی

لازم گردد زیرا که ممکن است که هر واحد برای نکاح خود وکیل کرده باشند و هر دو وکیل در شبی میان ایشان نکاح بسته باشند

و در همانشب میان ایشان جماع شده باشد و معلوم نیست که علوق از نکاح متقدم شده است یا موخر از آن پس علوق را با نکاح

بر مقارنت حمل میکنیم یا آنکه اگر علوق بمقارن نکاح نباشد زوج قادر است که لعان کند چون وی لعان نکرد ولد را

بلا لعان نفی نمود یا نمیرسد که با وجود امکان انکار ولد را از فرش نفی کنیم مسئله اگر زنی در عدت طلاق رجعی بسبب آنکه

نگذشتن عدت اقرار کرده باشد در دو سال از وقت طلاق یا زیاده از آن فرزند آورد نسب آن ثابت شود زیرا که احتمال آن

که علوق در عدت باشد و زن ممتده الطهر بود یا الی ابد اقرار بگذشتن عدت در زیاده از دو سال از وقت طلاق زائید نسب ولد

ثابت نشود زیرا که نسب ولد وقتی ثابت میشود که از وقت طلاق در کم از شش ماه زائیده باشد چنانکه می آید مسئله اگر زنی بعد از

طلاق زوج در دو سال یا زیاده از آن فرزند آورد نسب ثابت شود و در صورت اول زوجه از زوج جدا گردد زیرا که علوق

پیش از طلاق اعتبار میکنیم بنا بر آنکه اگر بعد از طلاق اعتبار کنیم رجوع ثابت شود و رجوع امر حادث است پس ثابت نشود

وزدصورت ثانی علوق در عدة باشد ورجوع ثابت شود زیراکه اکثر مدت حمل دو سال است مسئله اگر زنی مطلقه
بطلاق بائن در کم از دو سال از وقت طلاق فرزند آورد نسب ولد او ثابت شود زیراکه ممکن است که علوق در زمان
نکاح باشد اما اگر بعد از دو سال زائید نسب ولد ثابت نشود مگر آنکه زوج بگوید که این ولد از من است زیراکه چون زوج دعوی کرد
که ولد از من است میگوئیم که در عدة بشبهه وطی کرده باشد بدان نسب ثابت شود مسئله اگر زن مراهقه بعد از طلاق در
کم از نه ماه فرزند آورد نزدیک طرفین نسب ولد ثابت شود و اگر نه به نه ماه آورد ثابت نشود زیراکه سه ماه مدت عدت است و شش ماه
اقل مدت حمل و نزدیک ابویوسف اگر طلاق رجعی است در بیست و هفت ماه نسب ثابت شود زیراکه سه ماه عدت است و دو سال اکثر
مدت حمل و اگر طلاق بائن است در دو سال نسب ثابت شود زیراکه چون بعد از طلاق بگذشتن عدة اقرار نکرد احتمال است
که در وقت طلاق حامله باشد چنانکه در ترجمه مفصل مذکور شده است مسئله اگر زنی معتده اقرار کرد که عدت من تمام شده است
واز وقت اقرار بیش از شش ماه فرزند آورد نسب ولد ثابت شود زیراکه کذب او ظاهر شد و اگر شش ماه یا زیاده از آن
زائید نسب ثابت نشود زیراکه چیزیکه اقرار او را باطل کند معلوم نیست مسئله زنی معتده دعوی کرد که من در عدت فرزند آورده ام
و زوج ولادت او را انکار نمود اگر پیش از ولادت حمل ظاهر بود یا زوج بآن اقرار کرده بود بشهادت یک زن نسب ولد ثابت
شود و اگر دو مرد یا یکمرد و دو زن بر ولادت او گواهی دادند بانکه زوجه تنها در خانه خالی در آمد و ما بان بر در خانه بودیم
گریه او از ولد شنیدیم یا ولد را چشم خود دیدیم نیز نسب ثابت شود اگرچه حمل ظاهر نباشد و زوج بآن اقرار نکرده باشد
و نزدیک صاحبین بهمه صور تها شهادت یک زن کفایت کند مسئله اگر زنی در عدت موت بیش از دو سال فرزند آورد
نسب ولد ثابت شود و اگر معلوم نیست که در کم از دو سال آورده است یا زیاده از آن باقرار وارثان ثابت گردد مسئله
اگر زنی بعد از نکاح شش ماه فرزند آورد نسب ولد ثابت شود و اگر زوج انکار نمود بشهادت یکزن ثابت گردد و اگر
بعد از شهادت از ولد انکار کرد که از من نیست هر دو لعان کنند و اگر در کم از شش ماه فرزند آورد نسب وی ثابت
نشود مسئله اگر زنی بعد از نکاح فرزند آورد و دعوی کرد که از نکاح بشش ماه آورده ام و زوج دعوی کرد که کم از شش ماه
نزدیک امام بی سوگند قول زوجه معتبر بود زیراکه ظاهر اینست که ولد از نکاح است نه از زنا مسئله اگر شخصی طلاق زوجه
خود را بولادت وی معلوم کرد بعد از آن یک زن بولادت وی گواهی داد نزدیک امام طلاق واقع نشود و نزدیک
صاحبین واقع شود زیراکه بگواهی یکزن ولادت ثابت شود پس بتبعیت آن طلاق واقع گردد امام میگوید

ولادت بنا بر ضرورت ثابت شود و در طلاق هیچ ضرورت نیست تا آنکه طلاق تابع ولادت نیست زیرا که هر واحدی دیگری جدا
شود تابع ممنوع نباشد مسئله اگر زوج بحمل زوجه اقرار کرد بعد ازان طلاق او را بولادت او معلق نمود و زوجه دعوی کرد
ولادت را نزدیک امام بی شهادت طلاق واقع شود و نزد صاحبین بی شهادت دایه طلاق واقع نشود و دلیل فریقین
در ترجمه مذکور است مسئله اکثر مدت حمل دو سال و اقل آن شش ماه مسئله هر کنیزک که شخصی او را نکاح کرد بعد ازان او را خرید
بعد از خریدن در کم از شش ماه فرزند آورد بی دعوت نسب ولد ثابت شود زیرا که معلوم شد که علوق در وقت نکاح بود و ولد
منکوحه را در ثبوت نسب احتیاج بدعوت نباشد و اگر شش ماه فرزند آورد بی دعوت نسب آن ثابت نشود زیرا که چون
علوق حادث است آن را اقرب اوقات حمل کنیم که آن بعد از خریدن است پس وی در آن وقت کنیزک اوست نه منکوحه او
و نسب ولد کنیزک بی دعوت ثابت نشود مسئله اگر شخصی مر کنیزک خود را گفت اگر در شکم تو ولد است از من است بعد ازان یک زن
بر ولادت آن گواهی داد نسب ولد ثابت شود و کنیزک ام ولد او گردد مسئله شخصی مر دیگری را گفت این ولد من است
و وی ولد او تواند شد بعد ازان مقر بمرد و مادر ولد گفت این پسر من ولد مقر است و من زوجه ویم اگر زوجه معروف
بحریت است و معروف است که مادر آن ولد است نسب ولد ثابت شود و هر دو از مقر وارث گردند زیرا که ولد بودن وی موقوف
بر وطی آن زوجه حلال بودن وطی حره موقوف است بر نکاح صحیح پس اقرار بولد اقرار است بزوجیت مادر آن و اگر حریت زوجه
معلوم نیست و وارث گفت این ولد مقر است نه زوجه وارث نگردد فصل در حضانة مسئله برای تربیت صغیر اول
مادر است اگرچه او را از زوج خود تفریق شده باشد و اگر مادر بمرد یا قبول نکرد یا با غیر محرم تزویج کرد برای تربیت وی
مادر مادر است هر چند بالا رود بعد ازان مادر پدر است بعد ازان خواهر مادری و پدری است بعد ازان خواهر مادری بعد ازان
پدری بعد ازان خاله مادری و پدری است بعد ازان خاله مادری بعد ازان خاله پدری بعد ازان عمه مادری و پدری است بعد ازان
عمه مادری بعد ازان عمه پدری زیرا که اصل درین باب مادر است پس قرابتی که از جانب مادر باشد مقدم بود از قرابتی
که از جانب پدر بود لیکن این وقتی است که زنان مذکوره آزاد باشند اگرچه ذمیه بودند زیرا که کنیزک را و ام ولد را
حق تربیت ولد خود نیست مسئله اگر کودک مسلم بود و مادر وی ذمیه باشد تا آنکه دین را تعقل کند یا بدان
الفت گیرد مادر را حق حضانة وی است چون دین را فهمیدن گرفت یا خوف شد الفت گرفتن را بکفر از مادر کشیده شود
مسئله زنیکه با غیر محرم ولد خود که صغیر است نکاح کرده است او را حق حضانة آن صغیر نباشد اما اگر با محرم صغیر چون

١٢٩

صغیر با عم صغیر نکاح کرد یا مادر یا مادر صغیر بدیپدر صغیر تزویج نمود حق حضانه ساقط نشود واگر نکاحی که با غیر محرم صغیر بود
زائل شد حق حضانه باز گردد مسئله اگر زنی از جانب مادر یا پدر موجود نشود حق حضانه مرعصبه را بود بترتیب ارث یعنی
اول پدر است بعد از آن پدر پدر بعد از آن برادر مادری و پدری بعد از آن برادر پدری بعد از آن پسر برادر مادری و پدری
بعد از آن پسر برادر پدری بعد از آن عم است بعد از آن پسر عم واگر چند مستحق حضانت در یک درجه باشند اول ورع
بعد از آن دیرینه سال کذا فی جامع الرموز مسئله صبیه را العصبه غیر محرم چون مولی عتاقه و ابن عم نسپارند
و نیز بفاسق ماجن که مردم را حیلها آموزد حواله نکنند اگر چه عصبه محرم بود چون عم و جز آن کذا فی شرح الحلبی مسئله
کودک را اختیار نیست که با هر که خواهد باشد بخلاف امام شافعی که نزدیک وی اگر کودک مخیر است از والدین با هر که داند
باشد کذا فی جامع الرموز مسئله احق است برای حضانه صغیر مادر او یا مادر او تا آنکه صغیر خود بخورد و خود بپوشد
و خود جامه بپوشد و خود استنجا کند و در بستن و کشادن ازار محتاج بدیگری نباشد کذا فی جامع الرموز و از ابن هفت
سال مقدر کرده اند و احق در حضانت صغیره مادر یا مادر مادر اوست تا آنکه حیض بیاید و نزدیک امام محمد تا آنکه
مشتهاة شود و هو المعتمد لفساد الزمان و احق است در صغیره بغیر مادر یا مادر مادر تا آنکه مشتهاة گردد مسئله مطلقه را
جایز نیست که بعد از عدت ولد صغیر را بسفر برد مگر بوطن اصلی خود که نکاح وی در آنجا شده باشد اما اگر بجائی برد که
زوج او در آنجا وی را دیده باز بمنزل خود شب تواند گردد روا باشد و در جامع الرموز می آرد این وقتی است که از ده بجهت
تادیب بشهر برد اما اگر از شهر بده برد روا نباشد اگر چه نزدیک بود و غیر مادر را هرگز روا نبود اگر چه نزدیک باشد باب
النفقه مسئله نفقه و کسوه و منزل برای زوجه که قابل وطی باشد اگر چه کافره بود بقدر حال هر دو بر زوج واجب
شود آزاد باشد زوج یا بنده بود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر چه بر وطی وی قادر نباشد زیرا که اگر زوج
بر وطی او قادر نبود مانع از جانب زوج است اما اگر زوجه قابل وطی و دواعی وطی نباشد نفقه وی بر زوج واجب نشود
زیرا که مانع از جانب زوجه خواهد بود مسئله اگر زوج غنی باشد و زوجه فقیره بود نفقه وسط لازم گردد و همین حکم
است در عکس آن و نزدیک امام شافعی در همه حال معتبر حال زوج است و در جامع الرموز میگوید کسوت مثل نفقه
است در همه احوال مسئله اگر زوجه بخانه پدر خود باشد و زوج او را بخانه خود نطلبیده باشد نفقه او بر زوج باشد
و نیز اگر زوجه در خانه زوج مریض شود نفقه او بر زوج بود مگر آنکه مرض او دراز کشد پس حکم او حکم صغیره باشد

ودر جامع الرموز می آرد بهای ادویه بر زوج واجب نشود مسئله اگر زوجه بی اذن شرعی از خانه زوج بیرون رفت
نفقه او از زوج ساقط شود زیرا که ناشزه شد ونفقه ناشزه بر زوج لازم نشود اما اگر برای طلب مهر معجل از خانه
زوج برآمد ناشزه نشود ونفقه او ساقط نگردد و در جامع الرموز میگوید اگر زوج در خانه زوجه باشد وزوجه اورا
از دخول بر خود مانع شود ناشزه گردد مگر آنکه منع بکند برای آنکه زوج اورا بخانه خود برد یا برای او منزلی جدا کند مسئله
اگر زوجه را برای دینی که بر ذمه او بود حبس کردند یا در خانه پدر خود مریض شد یا کسی اورا بالغصب برد یا بی زوج
بحج رفت نفقه او از زوج ساقط شود مسئله اگر زوجه با زوج خود بحج رفت نفقه حضر بر زوج واجب شود
وکرایه آن واجب نگردد مسئله اگر زوج موسر باشد نزدیک طرفین نفقه یک خادم بروی برای زوجه واجب شود
ونزدیک امام ابو یوسف نفقه دو خادم لازم گردد یکی برای مصالح درون خانه ویکی برای مصالح بیرون خانه ما میگوییم
یک کس را برای هر دو مصالح کفایت کند کذا فی الهدایه واگر زوجه را خادم نباشد بر زوج نفقه خادم لازم نشود کذا فی
جامع الرموز ونیز درست که نفقه خادم از نفقه زوجه ناقص است وکسوه در نفقه داخل است وآن پیراهن وازار
از کرپاس است وچادرست ارزان بها وموزه است ودر معسر اصح است که نفقه خادم واجب نشود وبقول امام محمد
واجب شود مسئله اگر زوج از نفقه عاجز آمد میان ایشان تفریق نکند وقاضی برای زوجه بر زوج بقدر کفایت
نفقه مقرر کند وزوجه را بگوید تا آنکه زوج موسر شود آنرا قرض کرده تصرف نماید ونزدیک امام شافعی در میان
ایشان تفریق کند واصحاب ما چون دیدند که بی تفریق معاش ممکن نیست زیرا که دفع حاجت دائمی بقرض مشکل است
ولیاست که کسی بوی قرض ندهد وغنای زوج متوهم است استحسان فرمودند که قاضی شخصی را که شافعی مذهب باشد
نائب خود کند تا وی در میان ایشان تفریق نماید مسئله اگر قاضی برای زنی بر زوج او که معسر است نفقه فرض کرد
بعد از آن زوج موسر شد وزوجه طلب کرد نفقه بسیار را تمام کند واگر بعد از فرض کردن قاضی قدر معین از زوج [illegible]
وزوجه طلب کرد همان قدر را از زوج زوج را اختیار است که همان قدر را ادا کند یا ادا کند نفقه بسیار را کذا فی جامع
الرموز مسئله اگر زوج مدتی مر زوجه خود را نفقه نداد نفقه روزهای گذشته ساقط شود مگر آنکه قاضی بروی
فرض کرده باشد یا هر دو بر چیزی راضی شده باشند اما اگر بعد از فرض کردن قاضی یا راضی شدن هر دو
پیش از قبض کردن آنرا زوجه او یکی بمرد یا زوج مر زوجه را طلاق داد نیز ساقط شود ونزدیک امام شافعی

۱۳۱

برده به زوج فرض شود مسئله اگر زوج نفقه یکساله آینده را بر زوجه خود داد و وی قبض نمود پیش از آنکه مدت
تمام شود یکی بمرد نزد یوسف همچنین آنچه باقی مانده است آنرا رد نکند زیرا که صله است که بآن قبض متصل شود و بمردن یکی از
زوجین دران رجوع روا نبود کذا فی حاشیه الچلپی و نزد امام محمد و امام شافعی آنچه زاید از حساب گذشته
باقی مانده است باز پس دادن زوجه لازم شده است رجوع بآن جایز باشد زیرا که عوض بضع بود و آن نماند مسئله
اگر بنده شخصی باذن خواجه خود زنی خواست و قاضی نفقه آنرا بر بنده فرض نمود نفقه مدتی بران جمع شد جایز است
که بنده را در نفقه آن بفروشند چون باز جمع شود باز بفروشند همچنین تا آنکه نفقه ثابت است چون جمع شود
بفروشند کذا فی جامع الرموز و اگر از نفقه هزار درم جمع شد و بنده را به پانصد درم که قیمت او بود فروختند و مشتری میداند
که برین بنده دین نفقه لازم شده است باز بفروشند اما اگر بچیزی دیگر هزار درم بر بنده لازم شده باشد جای
یکبار فروختند بار دیگر نفروشند مسئله بر زوج واجب است که زوجه را در خانه که از اهل زوج خالی باشد و در حجره و قفل آن
جدا بود نگاه دارند اگرچه اهل زوج ولد او از زوجه دیگر بود مگر آنکه زوجه ببودن با اهل او راضی شده باشد مسئله
زوج را جایز است که والدین زوجه او و ولد او که از زوج دیگر باشد از درآمدن در خانه خود که زوجه را دران
نگاه داشته است منع کند زیرا که خانه ملک زوج است اما جایز نیست که از دیدن او و از سخن کردن با وی ایشانرا
منع کند و بقول بعضی زوج را جایز نیست که از برآمدن زوجه بزیارت والدین در هفته یکبار یا آمدن ایشان
بدیدن وی در هفته یکبار منع نماید و زیارت محرمان دیگر او و دیدن ایشان او را در سال یکبار منع نکند
وهو الصحیح مسئله فرض بکند قاضی نفقه زوجه شخصی را که غایب باشد و والدین او و فرزندان صغار او را
از مال او که پیش مودع یا مضارب یا مدیون باشد و وی بدان و بنکاح مقر بود یا قاضی بآن عالم باشد
و چون قاضی نفقه را برای زن فرض کرد از زن ضامن بگیرد و او را سوگند بدهد که غایب نفقه را بوی نداده است
اما اگر قابض مال مقر بنکاح نبود و قاضی بآن عالم نباشد و زوجه بر نکاح خود با آن غایب گواه بیاورد قاضی
نفقه را بر غایب فرض نکند و بنکاح وی حکم نماید زیرا که حکم بر غایب جایز نیست و نزد امام زفر نفقه را
برای وی فرض کند و بنکاح وی حکم نکند و امروز برای حاجت مردم عمل قضات بر مذهب امام زفر است
مسئله زنیکه در عدت طلاق رجعی یا باین باشد یا در عدت فرقت بود که آن فرقت بسبب معصیت

۱۳۳

زوجه نباشد چون خیار عتق و بلوغ و تفریق برای عدم کفارت نفقه و سکنی وی و تا زمان عده بر زوج باشد

و نزد امام شافعی در طلاق بائن بر زوج نبود دلیل وی و جواب او در ترجمه مذکور است مسئله زنیکه در عدت موت بود یا در عدت

فرقت بمعصیت باشد چنانکه مرتد شود یا ابن زوج را تقبیل کند نفقه او بر زوج واجب نشود مسئله اگر زنیکه در عدت طلاق بود مرتد شد

نفقه او ساقط شود و اگر ابن زوج خود را بر خود قادر ساخت نفقه ساقط نگردد چنانکه دلیل آن را در ترجمه نوشتم مسئله نفقه اولاد

صغار بر پدر ایشان که آزاد باشد واجب شود مگر آنکه ایشان غنی باشند پس نفقه ایشان در مال ایشان باشد مسئله

غیر پدر را در نفقه اولاد صغار شرکت نبود چنانکه غیر والد را در نفقه والدین و غیر زوج را در نفقه زوجه شرکت نباشد در جامع الرموز

میگوید اگر پدر فقیر باشد و مادر غنیه بود مادر را بنفقه اولاد صغار او امر کنند چون پدر غنی شود مادر بر وی بدان رجوع نماید

و بقول بعضی رجوع نکند مسئله مادر کودک را بر شیر دادن جبر نکنند مگر آنکه غیر وی شیر ندهد یا کودک غیر وی را شیر نخورد یا پدر را

بر اجیر گرفتن دایه توفیق نباشد چنانکه در ترجمه بتفصیل مذکور است مسئله اگر کودک را مادر وی شیر ندهد غیر مادر بر شیر دادن

اجرت خواهد بر پدر واجب است که او را اجیر بگیرد تا وی نزد مادر او شیر دهد و اگر مادر کودک را اجیر گرفت اجاره روا نبود مگر آنکه

کودک از پدر وی در عدت طلاق باشد یا در عدت طلاق بائن بود کذا فی جامع الرموز دلیل آن در ترجمه مفصل ذکر کردم مسئله

پدر کودک را جایز است که مادر کودک را بعد از گذشتن عدت طلاق او برای شیر دادن کودک اجیر بگیرد چنانکه جایز است اجیر گرفتن

زوجه خود را که غیر مادر کودک است برای شیر دادن کودک خود اگرچه زوجه مذکور در عدت بود یا در نکاح باشد مسئله چون مادر کودک

از عدت طلاق بیرون آید برای شیر دادن کودک او را اجیر گرفتن از دیگران احق بود مگر آنکه از دیگران اجرت زیاده طلب کند

مسئله نفقه دختر بالغه که او را زوج نباشد و نفقه پسر که بر کسب قادر نبود یا در طلب علم دینی باشد و با صلاح بود و ایشان را

مال نباشد بر پدر واجب شود و بغیر وی کذا فی جامع الرموز و بقول بعضی دو ثلث بر پدر بود و یک ثلث بر مادر باشد اما اگر

ایشان را مال از خود باشد نفقه ایشان در مال ایشان بود مسئله بر هر که صدقه فطر واجب شود نفقه اصول او که فقیر باشند

بر وی لازم گردد اگرچه بر کسب قادر بودند کذا فی جامع الرموز و پسر و دختر در این حکم برابر باشند زیرا که در نفقه اصول اعتبار

مر قرب و جزئیت راست نه ارث را پس هر که او را دختر و نبیره پسری باشد تمام نفقه او بر دختر بود و هر که او را نبیره دختر

و برادر بود تمام نفقه او بر نبیره دختر باشد با آنکه ارث در صورت اول پسر را دو چند دختر است و در صورت ثانی

تمام مر برادر راست مسئله نفقه ذو رحم محرم که فقیر بود و از کسب عاجز باشد بر مالک نصاب صدقه فطر بقدر

اهلیت ارث او واجب شود زیرا که حقیقت ارث بعینه از موت معلوم نشود پس هر که او را خال باشد و ابن عم بود میتواند که
ابن عم مبین و خال وارث شود پس نفقه او بر خال باشد زیرا که محرم است بخلاف ابن عم که او محرم نیست و با وجود اهلیت و قرابت
معتبر بود پس هر را چند خواهر در قرابه متفاوت بودند چنانکه یک اعیانی باشد و یکی علاتی بود و یکی اخیافی باشد نفقه
بر هر سه خواهر پنج خمس واجب شود سه خمس بر اعیانی و یک خمس بر علاتی و یکی بر اخیافی بر تقسیم ارث که بعد از موت او از ایشان
از وی گیرند کذا فی شرح الحاجی است مسئله برای غیر زوجه و برای غیر اصول و فروع با اختلاف دین نفقه واجب نشود و بر فقیر برای
غیر زوجه و غیر فروع که فقیر بود نفقه لازم نیاید و برای غنی بر هیچ یکی نفقه واجب نباشد مگر برای زوجه غنی بر زوج او
مسئله پدر را جایز است که متاع پسر غایب خود را برای نفقه خود بفروشد و فروختن زمین او برای آن جایز نیست و برای
قرض خود که سوا نفقه بر پسر است فروختن متاع نیز روا نبود و اما اگر مادر پسر غایب را بود جایز نیست که برای نفقه خود متاع او را
بفروشد زیرا که تصرف در مال پسر صغیر را و ماحق پدر است بنا بر قول پیغمبر علیه السلام انت و مالک لابیک مسئله
هر که مال غایب را که پیش او امانت بود بحکم قاضی بر مادر و پدر غایب نفقه کرد ضامن شود و اگر مادر و پدر مال پسر غایب خود را که
از جنس نفقه پیش ایشان امانت بود بی امر قاضی آنرا نفقه نمودند ضمان لازم نیاید کذا فی جامع الرموز مسئله ۱۳۴
اگر قاضی نفقه غیر زوجه حکم کرد و در مدتی که بوی نرسید بقدر آن مدت ساقط شود زیرا که نفقه غیر زوجه برای کفایت حال او واجب
شده است چون مدت گذشت کفایت حال حاصل شد و در جامع کبیر نزد وی می آرد اگر کم یک ماه یا زیاده از یک ماه گذشته است
نفقه گذشته ساقط شود و اگر کم از یک ماه گذشته است ساقط نشود اما اگر قاضی او را بقرض گرفتن حکم کرد و وی قرض گرفته
نفقه خود نمود بر ذمه غایب لازم شود و بگذشتن مدت ساقط نگردد مسئله نفقه بنده بر خواجه او باشد و اگر خواجه او را
نفقه ندهد برای نفقه کسب کند و اگر از کسب عاجز آمد خواجه او را بفروختن وی امر کند کتاب العتاق یعنی در آزاد
کردن بنده مسئله اگر حر عاقل و بالغ بنده خود را بلفظ صریح آزاد کرد آزاد شود و اگر چه نیت آزادی نداشته باشد چنانکه
گفت تو آزادی یا گفت ترا آزاد کردم و اگر بلفظ کنایت آزاد کرد بی نیت آزاد نشود زیرا که لفظ کنایت است که احتمال
دو معنی دارد آزادی و غیر آزادی چنانکه گفت مرا بر تو ملک نیست یا گفت از ملک من برآمدی یا بگیر گفت
ترا طلاق دادم و نحو ذلک پس نیت متعین نشود چنانکه در ترجمه آنرا مفصل ذکر کردیم مسئله اگر خواجه بنده خود را
که مجهول النسب است گفت که این فرزند من است و وی فرزند او تواند شد بی تصدیق آزاد شود یا فرزند او نمیتواند شد نزد

امام نیز بی نیت آزاد گردد زیرا که نیت در کنایت شرط است نه در مجاز متعین و این مجاز متعین است و نزد یک صاحبیه
اگر فرزند او نمی تواند شد آزاد نشود و ما میگوئیم در مجاز مهکان معنی حقیقی شرط نیست چنانکه طلاق اسد بر مرد شجاع
مسئله اگر خواجه بنده خود را فریاد کرد که ای فرزند من یا ای برادر من آزاد نشود زیرا که مقصود از فریاد کردن آنست که وی
حاضر شود بهر اسمی که فریاد کرده باشند و معنی این اسم هرچه بود اما اگر گفت ای حر آزاد شود زیرا که این در آزاد کردن صریح است
محتاج به نیت نیست و در جامع الرموز میگوید اگر گفت بچه من صحیح است که آزاد نشود و اگر گفت یا بابا آزاد نگردد و کذا ابنی
بصغری مسئله اگر شخصی مر بنده خود را گفت مرا بر تو دست نیست آزاد نشود زیرا که بر بنده که مکاتب باشد دست نبود
مسئله بلفظ طلاق و کنایه آن کنیزک آزاد نشود اگرچه به نیت آزادی گفته باشد بخلاف امام شافعی که نزد یک وی آزاد شود
دلیل او با جواب ما در ترجمه مذکور است مسئله اگر خواجه مر بنده خود را گفت تو مثل حری آزاد نشود اگرچه به نیت آزادی گفته
باشد و بقول بعضی اگر به نیت آزادی گفته است آزاد شود کذا فی جامع الرموز و اگر گفت نیستی تو مگر حر آزاد شود مسئله
هرکه مالک شود قریب خود را که محرم او است آن قریب بر وی آزاد شود لقوله علیه السلام من ملک ذا رحم محرم منه فهو حر اگرچه مالک کودک
باشد یا مجنون بود یا در دار سلام کافر باشد کذا فی الهدایه مسئله هرکه بنده خود را برای خدا یا برای شیطان یا برای بت
آزاد کرد آزاد شود و باول ثواب عظیم و بدو اخیر عذاب الیم حاصل گردد کذا فی جامع الرموز مسئله هرکه بنده خود را در اکراه
یا در مستی آزاد کند آزاد شود مسئله هرکه بگوید اگر فلان بنده را مالک شوم آزاد است چون مالک شود آزاد گردد و اگر گفت اگر
زید بیاید فلان بنده من آزاد است چون زید بیاید بنده مذکور آزاد شود مسئله اگر بنده حربی مسلمان شده از دار حرب
بدار اسلام آمد آزاد شود مسئله اگر شخصی کنیزک خود را که در نکاح کسی بود آزاد کرد و کنیزک در کم از شش ماه فرزند آورد فرزند
نیز آزاد شود و ولای آن چون ولای کنیزک خواجه کنیزک را باشد و اگر بعد از شش ماه آورده است ولای وی نیز خواجه کنیزک را باشد
مگر آنکه زوج کنیزک بنده بود و خواجه او وی را آزاد کرده باشد پس این هنگام آن زوج ولای فرزند خود را از اینجا خواجه خود خواهد
کذا فی علم الفرایض مسئله ولد زن تابع مادر باشد چنانکه اگر مادر در وقت زادن آن آزاد است آزاد باشد و اگر بنده است بنده
بود اگر آزاد کرده شده است همچنان باشد و اگر در عقد کتابت است مکاتب باشد و اگر مدبره است مدبر بود مسئله ولد
کنیزک که از زوج او بود بنده خواجه کنیزک باشد و ولد او که از خواجه باشد آزاد بود

باب عتق البعض

مسئله اگر شخصی بعض بنده خود را آزاد کرد چنانکه گفت نصف تو یا ثلث تو یا ربع تو آزاد نزد یک امام همان بعض آزاد شود

١٣٥

ودر باقی بقدر قیمت آن برای خواجه سعی کناند و نزدیک صاحبین تمام بنده آزاد شود زیرا که نزدیک ایشان اعتاق چون
عتق متجزی نمی شود امام میگوید اعتاق ازاله ملک است و ملک متجزی میشود پس ازاله آن نیز متجزی گردد مسئله اگر
یک شریک از بنده مشترک حصه خود را آزاد کرد شریک دوم را اختیار هست که حصه خود را آزاد کند یا بقدر قیمت آن از بنده سعی کناند
یا معتق را بقدر آن ضامن گیرد مگر آنکه معتق معسر بود یعنی ورا رجامه که در بدن اوست و دارد قوت یک روز قیمت حصه
شریک او را مالک نباشد کذا فی جامع الرموز زیرا که چون معتق معسر بود بروی ضمان آن لازم نشود و میراث وی بقدر حصه هر دو
هر دو را بود مگر آنکه شریک دوم بقدر حصه خود معتق را ضامن گرفته باشد پس آن زمان معتق بآنقدر بر بنده رجوع نماید یعنی بقدر
ضمان از وی سعی کناند و تمام میراث وی مر معتق را بود و نزدیک صاحبین شریک دیگر را اختیار نیست زیرا که اگر معتق غنی
است معتق را ضامن بگیرد و اگر فقیر است از بنده بقدر حصه خود سعی کناند و در هر دو حال میراث تمام مر معتق را باشد
زیرا که اعتاق بعض اعتاق کل است نزدیک ایشان مسئله اگر بنده میان دو شریک مشترک بود و هر واحد بآزاد کردن
دیگر گواهی دهد بنده آزاد شود و برای هر واحد بقدر حصه او سعی کند و میراث وی هر دو را باشد و نزدیک صاحبین اگر هر دو
معسر اند برای هر دو بقدر حصه ایشان سعی کند و اگر هر دو موسر اند یعنی هر واحد ورای جامه بدن و قوت یکروز حصه شریک را
مالک است برای هیچ کدام از سعی و ضمان چیزی لازم نیاید زیرا که هر واحد دعوی کرده است که شریک من حصه خود را
آزاد کرده است و شریک آنرا منکر است و هیچ یکی بر دعوی خود گواه ندارد و اگر یکی موسر است و دیگر معسر برای موسر سعی کند
و برای معسر هیچ لازم نشود زیرا که بقول هر دو بنده آزاد شده است و موسر گمان کرده است که حق من در سعایت
است زیرا که معتق معسر است و معسر میداند که مراد سعایت حق نیست بنا بر آنکه معتق موسر است و بر لازم کردن ضمان
قدرت ندارد زیرا که مدعی علیه منکر است و مدعی بر دعوی گواه ندارد و بهر تقدیر بنا بر انکار ایشان معتق تا زمان اتفاق
هر دو بر ان ارث وی موقوف باشد مسئله اگر یکی از دو شریک آزادی بنده مشترک را ببودن کاری در فردا معلق کرد و شریک دیگر
معلق کرد آزادی او را بنابودن همان کار در فردا چنانکه یکی گفت که اگر فردا زید در خانه در آید تو آزادی و دیگری گفت اگر
فردا زید در خانه در نیاید تو آزاد فردا هیچ معلوم نشد نصف بنده آزاد شود و در نصف باقی برای هر دو سعی کند و نزدیک امام محمد
در تمام سعی کند زیرا که سعایه از جانب وی آزاد گردد و حصه سعی وی ساقط شود مجهول است لیکن مجهول حکم نتوان کرد ما میگوئیم نصف
بنده بیقین آزاد شده است پس نصف سعی ساقط شود و هر واحد میگوید که نصف باقی حصه من است و نصف ساقط حصه تو

حصه تو پس نصف باقی را میان هر دو قسمت کنند مسئله اگر شخصی گفت اگر زید در خانه در آید غلام من آزاد و دیگری گفت
اگر زید در خانه در نیاید غلام من آزاد و فردا معلوم نشد که زید در آمد یا در نیامد غلام هیچ یکی آزاد نشود زیرا که جهالت فاحش شد
پس با وجود جهالت فاحش حکم یکی کردن ممتنع باشد مسئله اگر غلامی بخریدن یا بهبه یا بوصیت یا بارث در ملک دو کس درآمد یکی از
ایشان پدر غلام بود یا پدر بعضی پسر خود از سید او خرید در هر دو صورت حصه پدر آزاد شود و برای شریک بر پدر ضمان
لازم نیاید اگرچه شریک پیش از شرکت پدر غلام بپدری وی نباشد پس شریک را اختیار است در آنکه حصه خود را آزاد کند یا بقدر آن
از غلام سعی کناند نزدیک صاحبین در غیر ارث اگر شریک موسر است حصه شریک را ضامن شود و اگر معسر است از بنده بقدر
حصه خود سعی بکناند و در ارث هیچ ضمان لازم نشود زیرا که ملک ارث اختیاری نیست و امام میگوید در غیر ارث نیز
ضمان لازم نیاید اگرچه شریک موسر بود زیرا که وی خود بعقد خود راضی شده است و جهل وی حجت نیست مسئله
اگر شخصی بعضی بنده را از خواجه او خرید بعد از آن بعض باقی را پدر بنده که عتق است از خواجه خرید شخص را اختیار است
در آنکه پدر را بقدر حصه خود ضامن بگیرد یا از بنده بقدر آن سعی کناند زیرا که بعقد خود راضی نشده است و نزدیک
صاحبین ضمان لازم نشود زیرا که موسر است و شخص بعقد خود راضی شده است مسئله اگر یکی از سه شریک بنده مشترک را
مدبر کرد و شریک دیگر حصه خود را آزاد نمود و هر دو موسر بود نزدیک امام شریک سیوم بقدر حصه خود مدبر را ضامن بگیرد و مدبر بقدر
ثلث بنده که بعد تدبیر است معتق را ضامن بگیرد و نزدیک صاحبین مدبر برای هر دو شریک ضامن شود خواه غنی باشد خواه
فقیر که این ضمان عوض ملک است تحقیق آن در عربیت مسئله اگر یکی از دو شریک اقرار کرد که کنیزک مشترکه
ام ولد شریک من است و شریک او از آن انکار نمود نزدیک امام یکروز در خدمت منکر باشد و یکروز بطور خود بود زیرا
مقر اقرار کرده است که مرا در این کنیزک حقی نمانده است و منکر میداند که در میان ما هر دو مشترک است پس مقر را باقرار وی
در آن حقی نباشد و منکر را در زیاده از حصه وی حق ثابت نشود و نزدیک صاحبین کنیزک بقدر حصه منکر سعی کند بعد از آن
آزاد شود زیرا که چون منکر اقرار مقر را تصدیق نکرد اقرار مقر بر مقر منقلب شد پس گویا که وی باستیلاد کنیزک
بر نفس خود اقرار کرد پس شریک بقدر حصه خود سعی کناند مسئله اگر ام ولد میان دو کس مشترک باشد و یکی از ایشان
او را آزاد کند نزدیک امام در حصه دیگر ضامن نشود اگرچه موسر باشد زیرا که نزدیک ایشان ام ولد را قیمت نیست
و نزدیک صاحبین اگر معتق موسر است بقدر حصه شریک را ضامن شود زیرا که ام ولد نزدیک ایشان قیمت دارد مسئله شخصی

غلام دارد بنده غلام که حاضر بود و بگفت یکی از شما آزاد بعد از آن یکی از ایشان غایب شد و سیوم حاضر آمد وی باز گفت یکی از

آزاد و بیان آن غلامیکه در هر دو گفتن حاضر بود از وی سه ربع آزاد شود و از دو دیگر نصف هر واحد آزاد گردد و نزد یک امام محمد از

در گفتن دوم حاضر شده است ربع آزاد شود و در باقی حکم مذکور باشد دلیل هر دو در ترجمه مذکور است و اگر خواجه مذکور در مرض موت

این گفت و بعد از موت خواجه وارثان او قبول نکردند خواجه را غیر ازین سه غلام مالی دیگر نیست و قیمت هر سه غلام برابر است

پس همچنین هر غلام را چون سهام عتق او هفت حصه اعتبار کنند و غلامیکه در هر دو گفتن حاضر مانده است از آن سه حصه

آزاد شود و در قیمت چهار باقی سعی کند و از هر واحد دو دیگر دو حصه آزاد شود و هر یکی در قیمت پنج باقی سعی کند و نزد امام محمد هر واحد

شش حصه اعتبار کنند از غلامی که حاضر مانده است سه حصه آزاد شود و در قیمت سه باقی سعی کند و از آنکه غایب شده است دو حصه

گردد و در قیمت چهار باقی سعی کند و از غلامیکه داخل شده یک سهم آزاد شود و در باقی پنج سهم سعی کند و اگر توضیح این خواهی رجوع

کن در ترجمه این مفصل و مبین ذکر کرده ام مسئله شخصی که سه زن دارد و مهر هر سه برابر است و وی با هیچ یکی وطی نکرده است

که حاضر بود بگفت یکی را از شما طلاق بعد از آن چون یکی از ایشان غایب شد و سیومی حاضر گشت وی باز گفت یکی را از شما طلاق

از مهر زنیکه حاضر مانده است ثمن ساقط شود و از مهر آنکه غایب گشته است دو ثمن ساقط گردد و از مهر آنکه حاضر شده است یک ثمن ساقط

شود زیرا که بگفتن اول نصف مهر یک زن ساقط شده است و آن مشترک است میان آنکه حاضر مانده است و میان آنکه غایب

گشته است پس از هر واحد ربع مهر ساقط شود که آن دو ثمن است و بگفتن دوم نصف از نصف باقی ساقط شود که ربع تمام

مهر است و آن مشترک است میان آنکه حاضر مانده است و میان آنکه حاضر شده است پس یک ثمن از هر واحد ساقط شود

پس به هر دو گفتن از آنکه حاضر مانده است سه ثمن ساقط باشد و از آنکه غایب گشته است دو ثمن و از آنکه حاضر شده است

یک ثمن مسئله اگر شخصی دو زن خود را گفت یکی را از شما طلاق بعد از آن با یکی وطی کرد یا یکی بمرد دوم طلاق واقع شود

زیرا که بوطی یکی معلوم شد که مراد وی دوم بود و بمردن یکی غیر از دوم محل طلاق نماند این هر دو مسئله اینجا تقریبا مذکور

شده است اول بتقریب سابق و ثانی بتقریب لاحق مسئله اگر شخصی دو بنده خود را گفت یکی از شما آزاد بعد از آن یکی را فروخت

یا یکی را کسی بخشید یا تصدق کرده بوی تسلیم نمود یا یکی بمرد یا یکی ام ولد ساخت هر کدام ازین تصرفها معلوم شد که مراد دوم

بود اما بمجرد وطی یکی نزد یک امام معلوم نمیشود که مراد دوم بود و نزد یک صاحبین معلوم میشود چنانکه دلیل هر دو در عربی

است مسئله اگر شخصی کنیزک خود را گفت اگر اول پسر زائیده تو آزاد و وی یک پسر و یک دختر زائید و تقدیم

۱۲۸

١٣٩

هیچ یکی معلوم نیست همه کنیزک و نیمه دختر آزاد شود و پسر بنده ماند زیرا که اگر پسر اول است کنیزک و دختر او هر دو آزاد است
واگر آخر است هیچکدام آزاد نیست پس نیمه از هر دو آزاد شود و پسر بهر تقدیر بنده باشد زیرا که آزادی هر دو بعد از تولد
پسر است اگر اول بود مسئله اگر دو کس گواهی دادند که فلانی یکی را از دو غلام خود آزاد کرده است نزدیک امام گواهی شان
باطل بود زیرا که مدعی متعین نیست که دعوی کند و در حق حقوق عباد شهادت بی دعوی روا نبود کذا فی شرح الجلبی الا اگر
هر دو گواه بر مرض موت او یا بعد از موت او بگویند که وی در مرض موت خود یکی را آزاد از دو بنده خود کرده است یا بگویند
وی در صحت خود یا در مرض موت خود یکی را از دو بنده خود مدبر ساخته است گواهی روا بود زیرا که تدبیر بهر حال وصیت باشد
وعتق در مرض موت وصیت بود گواهی بی دعوی در وصیت جایز باشد کذا فی الهدایه و نیز اگر دو گواه بگویند که فلانی یکی را از دو زوجه
خود طلاق داده است باتفاق روا بود زیرا که در طلاق دعوی شرط نیست بنا بر آنکه طلاق تحریم فرج است و آن از حقوق
شرعیست نه از حقوق عباد پس بر بیان آن جبر کنند به خلاف اگر بگویند که یکی را از دو کنیزک خود آزاد کرده است نزدیک امام
روا نبود زیرا که عتق از حقوق عباد است و در آن دعوی شرط است مگر آنکه در آن عتق تحریم فرج باشد چنانکه
بر آزادی کنیزک معین گواهی دهند **باب الحلف بالعتق** مسئله هر که گفت اگر در فلان خانه درآیم هر بنده که آن روز مر است آزاد
هر بنده که در وقت درآمدن در ملک او باشد آزاد شود اگر چه بعد از سوگند در ملک او درآمده باشد و اگر گفت که اگر در فلان خانه درآیم
هر بنده که مر است آزاد و در وقت درآمدن هر بنده که پیش از سوگند در ملک او باشد آزاد شود مسئله اگر گفت هر بنده که امروز
مر است یا گفت هر بنده که بالفعل در ملک منست فردا آزاد هر بنده که در وقت سوگند در ملک او باشد فردا آزاد شود بخلاف بنده
که آنرا بعد از سوگند خریده است اگر چه در روز سوگند خریده باشد کذا فی الهدایه مسئله اگر گفت هر بنده من که نرینه است
آزاد بعد از آن کنیزک او در کم از شش ماه پسر آورد آزاد نشود زیرا که ولد بچه در شکم مادر باشد تابع مادر بود پس چون مادر
وی آزاد نشد وی نیز آزاد نباشد بخلاف اگر گفت هر بنده من آزاد کنیزک وی نیز آزاد شود و بنده که در شکم وی باشد به تبعیت
وی آزاد گردد کذا فی الهدایه مسئله اگر شخصی گفت هر بنده که مر است یا گفت هر بنده را که مالک شوم بعد موت من آزاد هم
پیش از گفتن ملک وی باشد مدبر شود و آنکه بعد از گفتن در همان روز در ملک وی درآمده است مدبر نگردد اما بعد از مرگ وی
هر دو آزاد شوند پس اگر ثانی را پیش از مردن بفروشد جایز باشد و فروختن اول روا نبود و وجه هر دو در ترجمه مذکور است
مسئله هر که مر بنده خود را گفت تو آزادی بهزار و بنده آنرا قبول نمود بهزار آزاد شود و آن هزار بر بنده لازم گردد

و بآن ضمان دادن روا بود زیرا که دین صحیح است بنابر آنکه قرض بر آزاد است بخلاف بدل کتابت که ضمان بآن جایز نیست
زیرا که قرض بر بنده خود است و آن دین صحیح نیست **مسئله** هر که مر بنده خود را گفت اگر این قدر مال بمن ادا کنی تو آزادی بنده آنرا
قبول نمود تا ادا کردن مال ماذون بتجارت باشد چون تمام مال را در همان مجلس ادا کند آزاد شود اما اگر گفت هر وقتیکه ادا کنی تو
آزادی هرگاه که تمام مال را ادا کند آزاد گردد اگرچه بعد از مجلس ادا کرده باشد زیرا که اول مقید بمجلس است و ثانی مقید بمجلس نیست
و مراد از ادا کردن او در کردن مراد نیست از گرفتن خواجه آن مال را اگرچه پیش از گفتن خواجه بنده آن مال را کسب کرده باشد
اما اگر از مالیکه پیش از گفتن کسب کرده است ادا کرد خواجه بآن بر بنده رجوع کند و اگر بعض مال را ادا کرد آزاد نشود تا آنکه
بعض دیگر را ادا نکند زیرا که شرط عتق ادای کل است **مسئله** هر که مر بنده خود را گفت تو بهزار بعد از مرگ من آزادی اگر بنده
بعد از مرگ خواجه قبول کرد و یا وارث او را آزاد نمود آزاد شود و اگر خواجه گفت تو بهزار آزادی و نگفت بعد از مرگ من و وارث او را
آزاد کرد بی مال آزاد شود **مسئله** اگر خواجه بنده خود را بخدمت یک سال آزاد کرد و بنده آن را قبول نمود آزاد شود و خدمت
یک سال بروی لازم گردد و اگر پیش از خدمت یک سال خواجه بمرد نزدیک شیخین قیمت بنده لازم شود و نزدیک امام محمد قیمت خدمت
لازم گردد چنانکه اگر بنده را بمقابله چیزی معین فروخت و پیش از قبض آن معین هلاک شد نزدیک شیخین قیمت بنده واجب شود
و نزدیک امام محمد قیمت آن معین لازم گردد **مسئله** اگر شخصی مر خواجه کنیزک را گفت که کنیزک خود را بهزار بر من آزاد کن
بشرط آنکه آنرا بمن تزویج کنی و خواجه کنیزک را آزاد کرد و کنیزک وی را قبول ننمود از جانب خواجه آزاد شود و بر شخص
هیچ لازم نیاید و اگر گفت کنیزک خود را بهزار از من آزاد کن و خواجه آزاد کرد و کنیزک او را قبول نمود هزار را بر قیمت کنیزک
و بر مهر مثل او قسمت کنند آنچه مقابله قیمت بود مر خواجه کنیزک را باشد و آنچه مقابله مهر بود ساقط گردد زیرا که کنیزک او را
قبول نکرده است و اگر کنیزک او را قبول کرد در صورت اول آنچه مقابله قیمت باشد ساقط شود و در صورت ثانی مر خواجه
کنیزک را باشد و آنچه مقابله مهر مثل کنیزک بود در هر دو صورت مهر آن کنیزک باشد **باب الاستیلاد و التدبیر**
مسئله هر که بنده خود را گفت چون بمیرم تو آزادی یا گفت بعد از مردن من تو آزادی یا گفت تو مدبری یا گفت ترا
مدبر کردم یا گفت اگر تا صد سال بمیرم تو آزادی و غالب حال کم از صد سال است بهر یکی از این الفاظ بنده مدبر شود **مسئله**
فروختن مدبر روا نبود و بخشیدن او جایز نباشد و خواجه را جایز است که مدبر را بخدمت فرماید و اجارت بکار دهد نیز
جایز است که کنیزک مدبره را وطی کند یا بکسی تزویج نماید اگرچه فرزندش راضی نباشد و نزدیک امام شافعی فروختن مدبر را

وبخشیدن وی روا بود و وارث در آمدن وی جایز باشد دلیل ما قول پیغمبر علیه السلام المدبر لا یباع ولا یوهب ولا یورث
وهو حر من الثلث کذا فی الهدایه مسئله چون خواجه مدبر بمیرد از ثلث مال وی مدبر آزاد شود اگرچه خواجه را غیر از مدبر مال
دیگر نباشد یکحصه مدبر از سه حصه او آزاد شود و در قیمت دو ثلث خود برای وارثان سعی کند و اگر دین خواجه تمام قیمت مدبر را شامل
باشد در تمام قیمت خود سعی نماید زیرا که عتقی که معلق بموت باشد حکم وصیت دارد مسئله اگر خواجه مدبر کردن بنده خود را بصفتی
معلق کرد چنانکه گفت اگر در این مرض بمیرم تو آزاد یا گفت اگر در سفر بمیرم تو آزاد یا گفت اگر تا یک سال بمیرم تو آزاد مدبر نشود
و پیش از مردن خواجه فروختن او یا بخشیدن او روا بود و چون خواجه بصفت مذکور بمیرد بنده مثل مدبر از ثلث مال آزاد شود
زیرا که در حکم اخیر مدبر گردد کذا فی الهدایه **فصل فی الاستیلاد** مسئله اگر کنیزک از خواجه خود فرزند آورد اگرچه پیش از خریدن
بنکاح آورده باشد فروختن وی و بخشیدن وی روا نبود و وطی کردن و خدمت فرمودن و مزدوری ستادن و کسی را تزویج کردن
جایز باشد کذا فی الهدایه و بعد از مردن خواجه از تمام مال خواجه آزاد شود و از دین خواجه بر وی لازم نباید مسئله نسب ولد کنیزک
از خواجه او بی اقرار خواجه ثابت نشود زیرا که کنیزک فراش ضعیف است و نسب ولد ام ولد بی اقرار او ثابت شود مگر آنکه خواجه انکار کند از نسب
١٤١ نیست زیرا که ام ولد فراش متوسط است و نسب ولد زوجه بی اقرار ثابت شود و بانکار لعان لازم آید زیرا که زوجه فراش قوی
مسئله اگر ام ولد نصرانی اسلام آورد بر نصرانی اسلام عرض کنند اگر وی نیز اسلام آورد بحال خود باشد و اگر وی اسلام نیاورد ام ولد
بقدر قیمت خود برای نصرانی سعی کند بعد از ان آزاد گردد و نزدیک امام زفر بالفعل آزاد شود و سعایة قیمت بر وی دین باشد کذا فی الهدایه
مسئله اگر کنیزک مشترک فرزند آورد و یکی از دو شریک دعوی کرد که فرزند وی است نسب ولد از وی ثابت شود و کنیزک ام ولد وی
گردد و برای دیگر نصف قیمت کنیزک را و نصف عقر آنرا ضامن شود و ولد کنیزک را ضامن نشود زیرا که پیش از علوق در ملک وی
گشته است تفصیل این در ترجمه است و اگر هر دو شریک دعوی کردند از هر دو نسب ثابت شود و کنیزک از هر دو ام ولد باشد و بر هر واحد
برای دیگر نصف عقر لازم شود و آن بسبب سری ساقط گردد و ولد از هر واحد میراث کامل برد و هر دو از وی میراث یک پدر ستانند
و آنرا میان خود برابر قسمت کنند و نزدیک امام شافعی رجوع بقول قائف کنند که وی علامات پدران را در پسران میشناسد مسئله
اگر خواجه کنیزک خود را مکاتبه ساخت بعد از ان او را وطی کرد و کنیزک بعد از شش ماه فرزند آورد و خواجه دعوی کرد که این فرزند از من است
و کنیزک او را تصدیق نمود نسب ولد ثابت شود و بر خواجه عقر کنیزک قیمت فرزند لازم آید و کنیزک ام ولد وی نگردد و نزدیک امام ابو یوسف
بی تصدیق کنیزک نسب ثابت شود و اگر کنیزک خواجه را در دعوی نسب تکذیب کرد نسب ولد خواجه ثابت نشود مگر آنکه خواجه در وقتی

ازادقات مالک آن ولد شود چنانکه کنیزک آزاد کردن بدل کتابه عاجز آید آن زمان نسب ولد از خواجه ثابت شود کذا فی

حاشیة الچلپی **کتاب الایمان** مسئله ایمان جمع یمین ست و یمین در لغة بمعنی دست راست و قوت آمده و در شریعت بمعنی

سوگند ست یعنی قوت دادن خبر ست بذکر الله تعالی و تعلیق کردن بخبری کذا فی جامع الرموز مسئله یمین شرعی بران احکام

شرع مرتب شود بر سه قسم است یکی غموس و آن سوگند بدروغ ست بر خلاف خبری که گذشته ست این سوگند اگر بد انسنگی ست

جزاهی این آتش دوزخ ست لقوله علیه السلام من حلف کاذبا دخل النار دوم لغو و آن سوگند بدروغ ست بر خبری که گذشته

ست بگمان آنکه راست ست در این امید مغفرت ست سیوم منعقد و آن سوگند ست بر خبری که خواهد آمد درین سوگند

اگر خلاف سوگند کند کفارت لازم آید و در دو اول کفارت نبود و نزد شافعی در غموس نیز کفارت باشد مسئله منعقد باکراه

و بسهو چون منعقد بقصد باشد پس اگر باکراه یا بی قصد یمین بسهو گفت بخدا فردا خواهم آمد و نیامد حانث شود و همچنین اگر

سوگند خورد که بخدا نخواهم آمد و باکراه یا بسهو آمد حانث گردد زیرا که بسهو و اکراه فعل حقیقی را تا خیر نمیگرداند و بیهوشی و دیوانگی نیز

همین حکم دارد پس بهرحال بحانث شدن کفارت لازم آید **باب فی ما یکون یمینا و ما لا یکون یمینا** مسئله

سوگند بنامی باشد از نامهای الله تعالی چون الله و رحمن و رحیم یا به صفتی از صفات او که سوگند بدان متعارف ست چون

عزة الله و جلال الله و کبریاء الله اما اگر بچیزی دیگر سوگند خورد چون به نبی یا بکعبه یا بالقرآن سوگند نبود و نیز اگر بصفتی

از صفات الله که سوگند بدان متعارف نیست چون رحمة الله و علم الله و رضاء الله و غضب الله و عذاب الله سوگند خورد

سوگند نباشد مسئله عمر الله ایم الله و عهد الله و میثاق الله و قسم و حلف و شهد و بر من نذر ست و بر من

یمین ست و بر من عهد ست و اگر چنین نکند یا نکرده ست کافرست و سوگند میخورم بخدای این همه الفاظ سوگند ست اگر کردن

یا نکردن خود را یکی ازین الفاظ معلق کرد سوگند باشد مسئله حقا و حق الله و حرمة الله و سوگند خورم بخدای یا بطلاق زن

و اگر فلان کار کند بروی غضب خدا ست یا سخط خدا ست یا لعنت خدا ست و من زانیم و من دزدم و من شارب خمرم و ربا

خوارم هیچ یکی ازین الفاظ سوگند نباشد مسئله حروف قسم واو و با و تا ست چون والله و بالله و تالله گاهی

بار ا ذکر نکنند و مراد میدارند چون الله چنین کنم **باب الکفارت** مسئله هر که در سوگند حانث شود او را اختیار ست

که در کفارت آن بنده آزاد کند یا ده درویش را چون کفارت ظهار طعام دهد یا ده درویش را جامه ها چنانکه اکثر بدن هر واحد را

بپوشد پس اگر هر واحد ازار و یا سراویل داد روا نبود اگر ازین هر سه عاجز آمد سه روز متصل روزه دارد مسئله جانث

که پیش از حانث شدن کفارت دهد واگر داد چون حانث شود کفارت دیگر لازم آید ونزدیک امام شافعی لازم نیاید زیرا که
نزدیک وی تقدیم کفارت بر حنث جایز بود چنانکه تحقیق آن در عربی است مسئله هرکه بر معصیت سوگند خورد چون
ترک نماز و ترک سخن با والدین و کشتن مسلم بناحق واجب است که حانث شود یعنی خلاف سوگند کند و کفارت دهد
مسئله اگر کافر سوگند خورد بعد از آن حانث شد کفارت لازم نیاید اگرچه بعد از اسلام حانث شده باشد مسئله
هرکه حلال بر خود حرام کرد حرام نشود و چون بران اقدام کند کفارت لازم آید زیرا که تحریم حلال یمین است مسئله هرکه
نذر مطلق کرد چنانکه گفت لله علی صوم هذا الیوم وفاء آن واجب شود و نیز اگر نذر معلق کرد چنانکه گفت اگر فلان کار شود
بر من روزه یکروز است چون کار شود وفاء نذر لازم آید اما اگر معلق کرد بفعل غیر مرغوب چنانکه گفت اگر زنا کنم بر من یکروزه
است صحیح است که او را در آن خیار است وفا کند یا کفارت دهد تفصیل آن در ترجمه است و بقول بعضی در این نیز وفا
مسئله اگر سوگند خورد و متصل آن ان شاء الله گفت سوگند باطل شود باب الحلف بالفعل مسئله هرکه سوگند
خورد که در خانه نه درآید بدر آمدن در صفه حانث شود زیرا که صفه را برای بیتوته صیف یا شتا بنا کنند و نیز زیرا که برای بیتوته
بنا کنند خانه است و بدر آمدن در کعبه یا در مسجد یا در معبد نصارا یا در معبد یهود حانث نشود زیرا که بنای آن برای بیتوته
نیست و نیز بدر آمدن در دهلیز که خارج از در است حانث نگردد و نیز بدر آمدن در ظله حانث نشود زیرا که اینها را برای
بیتوته بنا نکنند مسئله اگر سوگند خورد که در دار نه درآیم و بدر آمدن در ویرانه حانث نشود و اگر سوگند خورد که در این دار نه درآیم
و چون خراب شد در آمد حانث شود و نیز اگر آنجا دار دیگر بنا کردند بعد از آن در آمد حانث باشد زیرا که بخراب شدن و بدیگر بنا کردن
اسم دار از آن زایل نشود کذا فی الهدایه و اگر سوگند خورد که درین دار نه درآیم بعد از آن بر بام آن بر آمد حانث شود زیرا که بام
حکم دار است الا آنست که به بر آمدن بر بام مسجد معتکف فاسد نشود کذا فی الهدایه و بقول بعضی در عرف ما حانث نشود مسئله
اگر سوگند خورد که درین دار نه درآیم چون آنرا مسجد یا حمام یا باغ ساختند یا خانه بنا کردند بعد از آن در آمد حانث نشود زیرا که
چون اسم دیگر بران عارض شد دار نماند و نیز چون بعد منهدم شدن آنها در آمد حانث نباشد زیرا که اسم دار باز عود نکند کذا فی
الهدایه مسئله اگر سوگند خورد که درین خانه نه درآیم و بعد از خراب شدن در آمد حانث نشود زیرا که اسم خانه از آن بر طرف شده است
و در هدایه میگوید اگر سقف آن افتاده است و دیوار باقی مانده است حانث شود زیرا که بی سقف بیتوته در آن توان کرد
و نیز اگر بعد از ویران کردن آنجا خانه دیگر در آمد حانث نباشد زیرا که بمنهدم شدن آن اسم خانه زایل شده است مسئله اگر سوگند

باب الیمین فی الدخول

خورد که درین خانه نه درآیم بعد ازین در طاق آن که خارج از در است درآمد حانث نشود مسئله هر که در داری ساکن است
سوگند خورد که درین دار سکونت نکنم متصل آن شروع در برآمدن کرد حانث نشود و نیز هر که جامه پوشیده است سوگند خورد
که این جامه را نپوشم یا مرکب سوار است سوگند خورد که برین مرکب سوار نشوم متصل سوگند در برآوردن جامه و فرود آمدن از مرکب
شروع کرد حانث نشود و اگر ساعتی درنگ کرد حانث شود و نزدیک امام زفر بهر حال حانث شود دلیل وی و جواب او در ترجمه مذکور
است مسئله هر که در دار است سوگند خورد که درین دار دخل نشود تا آنکه برآمد باز داخل نشود حانث نگردد زیرا که
دخول از خارج باشد پیش از برآمدن نشستن و خوابیدن در آن حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که درین سرای
یا درین محله سکونت نکنم و با اهل و متاع خود بیرون آید تا اگر یک میخ باقی ماند حانث شود و نزدیک امام ابو یوسف اگر اکثر
اموال را برآورده است حانث نشود و نزدیک امام محمد معتبر برآوردن چیزی است که کدخدای او بدان ثابت شود قالوا
هذا احسن و اوفق للناس و در حاشیه چلپی میگوید اگر بسبب عذری تاخیر شد حانث نگردد زیرا که بضرورت است و ضرورت از مواضع مستثنی
شود مسئله اگر سوگند خورد که درین شهر یا درین ده سکونت نکنم چون خود برآمد حانث نشود اگرچه اهل و متاع خود را نه برآورده
مسئله اگر سوگند خورد که ازین خانه بیرون نشوم یا در اینجا نه درآیم اگر با مردی برآورده باشد یا درآورده شد حانث شود
و اگر بی امر وی برآورده شد یا درآورده شد حانث نشود اگرچه برضای وی باشد مسئله اگر سوگند خورد که درین شهر یا درین ده
سکونت نکنم چون خود برآید حانث نشود اگرچه اهل و متاع خود را نه برآورده باشد مسئله اگر سوگند خورد که نه برآیم مگر برای جنازه
اگر برای جنازه برآمده کار دیگر کند حانث نشود زیرا که برآمدن وی برای جنازه بود مسئله اگر سوگند خورد که بقصد مکه از شهر خود
نه برآیم چون از آبادانی شهر بقصد مکه برآمده باز در شهر درآید حانث شود زیرا که برآمدن بقصد مکه حاصل شد و اگر سوگند خورد که بمکه نروم
تا آنکه در مکه نه درآید حانث نشود و اگر سوگند خورد که بمکه خواهم رفت در آخر حیوة خود حانث شود زیرا که در آخر حیوة معلوم میشود
که بمکه نرفت مسئله اگر سوگند خورد که فردا اگر استطاعت باشد بمکه روم و فردا بسبب مانع چون مرض یا منع سلطان نرفت
اگر نیت کرده است استطاعت حقیقی را عند الله حانث نشود زیرا که استطاعت حقیقی قدرت تام است که مقارن فعل باشد
و در قضا حانث شود زیرا که در عرف اطلاق استطاعت بر سلامت اسباب و آلات بود مسئله اگر سوگند خورد که بیرون نیایم
مگر باذن او برای هر برآمدن اذن لازم بود هرگاه که بی اذن برآید حانث شود مسئله اگر زوج در وقت برآمدن زوجه
سوگند خورد بانیکه گفت اگر برآمدی ترا طلاق است یا در وقت زدن او کنیزک را گفت اگر زدی ترا طلاق اگر

اگر بهمان وقت برآمد یا زد حانث شود یعنی زوجه مطلقه گردد و اگر نشست بعد از آن برآمد یا زد حانث نشود زیراکه شرط کرده است همان برآمدن و همان زدن را از آنست که این سوگند را یمین فور گویند کذا فی الهدایه مسئله هرکه او را شخصی گفت طعام با من بچاشت بخوری در جواب سوگند خورد بانکه گفت اگر طعام بچاشت خورم بنده من آزاد اگر طعام بچاشت با وی نخورد حانث نشود اگرچه تنها یا با دیگری خورده باشد اگر در جواب آن سوگند خورد بانکه گفت اگر طعام بچاشت امروز بخورم بنده من آزاد بهر حال که طعام بچاشت خورد حانث شود زیراکه اگر مقصود جواب وی بود لفظ امروز را ذکر نمیکرد چون ذکر کرد معلوم شد که این سوگند ابتدا ست بجواب آن شخص تعلق ندارد مسئله اگر سوگند خورد که بر دابه زید سوار نشوم بعد از آن بر دابه غلام زید که ماذون بتجارت است سوار شد اگر غلام مدیون است چنانکه دین او قیمت و کسب او را شامل است حانث نشود و اگر مدیون بچنان دین نیست و یا نیت کرده است دابه که خاص برای زید است نیز حانث نشود و اگر نیت کرده است دابه که ملک زید است حانث شود و نزدیک امام ابویوسف که نیت دابه خاصه زید کرده است نیز حانث شود و نزدیک امام محمد بی نیت نیز حانث گردد مسئله اگر سوگند خورد که ازین درخت نخورم بخوردن میوه آن حانث شود زیراکه معنی حقیقی متعارف نیست بنا بر آنکه درخت را کسی نمی خورد مسئله اگر سوگند خورد که ازین گندم نخورم نزدیک امام اگر خائیده خورد حانث شود زیراکه معنی حقیقی مستعمل است پس همین معتبر باشد نزدیک صاحبین اگر آرد کرده بخورد نیز حانث گردد زیراکه متعارف معنی مجازیست پس حقیقی و مجازی هر دو معتبر بود مسئله اگر سوگند خورد که ازین آرد نخورم چون آنرا پخته بخورد چنانکه متعارف است حانث شود و بخوردن آرد خام حانث نگردد زیراکه معنی حقیقی مستعمل نیست مسئله اگر سوگند خورد که بریان نخورم چون گوشت بریان خورد حانث شود بخلاف اگر غیر آن چون بادنجان یا زردک بریان خورد حانث نگردد مگر آنکه آنرا نیت کرده باشد کذا فی الهدایه مسئله اگر سوگند خورد که طبیخ نخورم چون گوشت شوربا خورد حانث شود بخلاف اگر قلیه خشک خورد حانث نگردد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر سوگند خورد که سر نخورم چون سریکه آنرا در تنور بریان کنند و در شهری میفروشند خورد حانث شود زیراکه درین اعتبار عرف است مسئله اگر سوگند خورد که پیه نخورم نزدیک امام چون پیه شکم خورد حانث شود و نزدیک صاحبین اگر پیه پشت خورد نیز حانث گردد مسئله اگر سوگند خورد که نان نخورم بخوردن نان متعارف چون نان گندم و جو حانث شود و اگر نان برنج خورد حانث نگردد مگر آنکه در شهری که در خوردن نان برنج متعارف باشد مسئله اگر سوگند خورد که فاکهه نخورم نزدیک امام بخوردن سیب زردآلو و خربزه حانث شود و نزدیک صاحبین بخوردن انگور و انار و خرما نیز حانث گردد مسئله اگر سوگند خورد که از جوی یا از نهر آب نخورم نزدیک امام چون از جوی یا

از تهر بدین خورد حانث شود و اگر بدست یا نظرف خورد حانث نگردد کذا فی جامع الرموز و نزد یک صاحبین بهر طریق که بخورد
حانث شود و اگر سوگند خورد که از جوی یا نهر نخورم بهر طریق که بخورد باتفاق حانث گردد مسئله اگر حاکم شهر مردی را سوگند داد که هر مفسد
که در شهر آمده است ازان خبر کند اگر در حال حکومت وی خبر دار نکرد حانث شود مسئله اگر سوگند خورد که زید را خواهم زد یا او را
جامه خواهم پوشانید یا با وی سخن خواهم کرد یا او را زیارت خواهم کرد اگر در حیوة وی او را زد یا جامه پوشانید یا با وی سخن کرد
یا او را زیارت کرد حانث نشود و اگر سوگند خورد که زید را غسل خواهم داد اگر بعد از مردن زید او را غسل داد نیز حانث نگردد
مسئله اگر سوگند خورد که در نزدیکی قرض او را ادا خواهم کرد چون پیش از ماه ادا کند حانث نشود و اگر ماه تمام شد و ادا نکرد
حانث شود زیرا که ماه بعید است مسئله اگر سوگند خورد که ادام نخورم نزدیک شیخین چون نانخورش شوربا در خورد که نان دران
غوطه خورد و در نگ گیر حانث شود و نمک نیز ادام است نزدیک ایشان و بخوردن گوشت بریان و مانند آن حانث نگردد
و نزدیک امام محمد و بیک روایت از امام ابو یوسف هر چیز را که در غالب با نان خوردند ادام است کذا فی الهدایه نتیجه آنچه
در ترجمه مذکور است که ادام آنست که نان با آن نیک شود و صلاح پذیرد و لذت دهد سائل باشد یا غیر سائل مطابق
مذهب امام محمد است کما لا یخفی مسئله اگر سوگند خورد که ازین بسر نخورم چون بعد از رطب شدن خورد حانث نشود و نیز اگر سوگند خورد
که ازین رطب نخورم چون بعد از تمر شدن خورد حانث نشود و نیز اگر سوگند خورد که ازین شیر نخورم چون ماست یا لوده
خورد حانث نگردد مسئله اگر سوگند خورد که گوشت نخورم چون ماهی خورد حانث نشود و نیز اگر سوگند خورد که گوشت نخورم
یا سوگند خورد که پیه نخورم بعد ازان خورد الیه را حانث نباشد مسئله اگر سوگند خورد که رطب نخورم و خوشه بسر خرید
حانث نشود و اگر چه چیزی از رطب نیز دران باشد زیرا که حکم مر غالب راست کذا فی جامع الرموز مسئله اگر سوگند خورد
که رطب نخورم یا سوگند خورد که بسر نخورم یا سوگند خورد که رطب و بسر نخورم نزدیک امام بخوردن مذنب در هر سه صورت
حانث شود زیرا که بعض مذنب رطب بود و بعض آن بسر باشد پس هر که آنرا خورد هر دو را خورده باشد مسئله
اگر سوگند خورد که گوشت نخورم بعد ازان جگر و شکنبه خورد در شهری که جگر و شکنبه را با گوشت فروشند حانث شود
اما در عرف ما حانث نشود زیرا که درین عرف جگر و شکنبه را از گوشتها نشمرند لیکن اگر گوشت خوک یا آدمی خورد
حانث شود زیرا که گوشت است اگر چه خوردن آن حرام است مسئله غدا طعامی است که از صبح تا ظهر خورند
و عشا طعامی است که از ظهر تا شب خورند و سحور طعامی که از نصف شب تا طلوع صبح خورند پس اگر سوگند خورد

۱۴۷

که طعام غذا نخورم اگر از صبح تا ظهر زیاده از نصف سیری خورد حانث شود و بخوردن یک دو لقمه حانث نگردد
واگر بقدر سیری سیر خورد شهری حانث شود و بدوی حانث نگردد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر سوگند خورد که
نیاشامد یا سوگند خورد که نخورد یا سوگند خورد که نپوشد و نیت کرد معین را نیت او را اعتبار نکنند زیرا که نیت
در ملفوظ باشد بنا بر آنکه نیت برای تعیین چیزیست که محتمل لفظ بود و وی در لفظ چیزی را ذکر نکرده است که به نیت
آن را معین سازد پس هر چه آشامد یا خورد یا پوشد حانث شود کذا فی الهدایه و الکفایه و اگر سوگند خورد که طعام نخورم
یا سوگند خورد که جامه نپوشم یا سوگند خورد که شراب نیاشامم و نیت کرد معین را عند الله نیت وی معتبر باشد و قاضی
آن را اعتبار نکند زیرا که لفظ عام است پس نیت تخصیص خلاف ظاهر باشد و قاضی خلاف ظاهر را بلا بینه اعتبار نکند
کذا فهم من الکتب مسئله اگر سوگند خورد که امروز آب این کوزه خورم و در آن آب نیست یا بود بعد از آن همون روز
ریخته شد نزدیک طرفین حانث نشود و نزدیک امام ابو یوسف حانث شود و سوگند بخدا باشد یا بالطلاق یا بعتاق
بود زیرا که نزدیک طرفین امکان بر شرط است مر صحت حلف را و نزدیک امام ابو یوسف شرط نیست و اگر سوگند خورد
که آب این کوزه نخورم و ذکر نکرد لفظ امروز را اگر در کوزه آب نیست نزدیک طرفین حانث نشود و نزدیک امام ابو یوسف
حانث شود و اگر بود ریخته شد نزدیک همه حانث گردد مسئله اگر سوگند خورد که بر آسمان رود یا سوگند خورد که فلان
سنگ را زر گرداند یا سوگند خورد که زید را بکشد و وی میداند که زید مرده است سوگند جایز بود زیرا که برات
از ان متصور باشد بنا بر آنکه ممکن است که حق تعالی در حق بعضی اولیا را این چیزها را خلق کند چون در کرامات و معجزات است
بالفعل حانث شود و در صورت سیوم اگر از مردن زید خبر ندارد حانث نگردد مسئله اگر سوگند خورد که زن خود را
نزند بعد از ان برای گرفتن انتقام و رسانیدن الم او را از موی کشید یا خفه کرد یا بدندان گزید حانث شود
زیرا که اینهمه در حکم زدن است اما اگر مزاح کرده است حانث نگردد کذا فی جامع الرموز مسئله اگر سوگند خورد یا
گفت مر زوجه خود را که اگر ریسمان تو بپوشم بدی باشد بعد از ان پنبه خرید و زوجه او از ان ریسمان ساخت چون
بافته شد وی از ان جامه بپوشید آن جامه بدی باشد یعنی آن را بمکه فرستد تا بر فقرا تصدق کند و نزدیک صاحبین
اگر در روز حلف پنبه در ملک او بود حانث شود پس چنین کند و اگر نه حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که زیور نپوشد
بعد از ان انگشتری زر پوشید حانث شود و اگر انگشتری نقره پوشیده است حانث نگردد زیرا که انگشتری

از زر زیور ست و از نقره زیور نیست و اگر رشته مروارید پوشید نزد یک صاحبیه حانث شود اگرچه رشته مرصع نباشد
و نزدیک امام حانث نشود مگر آنکه رشته مرصع باشد زیراکه رشته مروارید که مرصع نبود نزدیک امام زیور نیست و نزدیک صاحبیه
زیور ست و به یفتی مسئله اگر سوگند خورد که براین فراش خواب نکنم و بران چادر شب انداخت خواب کرد حانث شود
زیراکه چادر شب تابع فراش ست و اگر بران فراش فراش دیگر انداخت بخواب رفت حانث نشود زیراکه فراش دیگر
تابع فراش اول نشود مسئله اگر سوگند خورد که بر زمین نه نشیند و بر گلیم یا بر بوریا که بر زمین فرش کرده اند
نشست حانث نشود زیراکه در عرف بر زمین نه نشسته ست و اگر نشست چنانکه میان وی و میان زمین
لباس وی حائل شد حانث شود زیراکه در عرف بر زمین نشسته ست و در جامع الرموز میگوید اگر جامهای تن را
بر زمین فرش کرده نشست حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد که برین تخت نه نشیند و بالای آن فرش کرده نشست
حانث شود زیراکه فرش تخت تابع تخت ست بنابر آنکه نشستن بر تخت بغیر فرش عادت نیست اما اگر بالای آن تخت
تخت دیگر انداخت و بر آن نشست حانث نگردد زیراکه تخت دیگر تابع تخت اول نبود مسئله اگر سوگند خورد
که فلان کار را نخواهم کرد در تمام عمر خود هرگاه که بکند حانث شود و اگر سوگند خورد که فلان کار را نخواهم کرد چون در تمام عمر
خود یکبار کند حانث نشود مسئله اگر سوگند خورد باین که گفت پیاده رفتن را بکعبه بر خود لازم کردم حج و یا عمره پیاده
کردن واجب شود و اگر در راه سوار شد دم لازم گردد و در جامع الرموز میگوید از در خانه خود پیاده رفتن لازم گردد
مگر آنکه قدرت نداشته باشد و نزدیک بعضی از موضع احرام پیاده رفتن لازم شود و اگر سوگند خورد باینکه گفت بر خود
لازم کردم بر آمدن یا رفتن را بسوی کعبه یا سوگند خورد باینکه بر خود لازم کردم پیاده رفتن را بسوی حرم یا بسوی
مسجد حرام یا بسوی صفا یا بسوی مروه نزدیک امام هیچ لازم نشود و نزدیک صاحبیه بر او حج یا عمره پیاده رفتن
واجب شود مسئله هرکه بنده خود را گفت اگر امسال حج نکنم تو آزادی بعد از مدتی گفت که من امسال حج کردم و دو گواه
گواهی دادند که این شخص امسال در کوفه ضحیه داده ست نزدیک شیخین بنده آزاد نشود زیراکه شهادت بر نفی مردود باشد
و نزدیک امام محمد آزاد شود زیراکه شهادت بر ضحیه در کوفه شهادت بر امر معلوم ست و ازان لازم می آید که حج نکرده است
و نفی که علم شاهد بآن محیط باشد بمنزله اثبات ست کما بین فی اصول الفقه و در جامع الرموز میگوید امر منفی
بهیچ حیله شهادت ثابت نشود هرکه سوگند خورد که روزه ندارد و چون به نیت روزه یک ساعت اگر تا امساک کند

۱۴۸

کند حانث شود و اگر سوگند خورد که یکروز روزه ندارد حانث نگردد زیرا که مراد باین تمام روزه است که از صبح تا اتمام شام
مسئله اگر سوگند خورد که لا یصلی تا یکرکعت تمام نکند حانث نشود و اگر سوگند خورد که لا یصلی صلوة تا یک شفعه تمام نگذارد
حانث نگردد مسئله هر که مر زوجه خود را گفت اگر زائیدی ترا طلاق پس زائید ولد مرده طلاق واقع شود و اگر مر کنیزک
خود را گفت اگر زائیدی تو آزاد و کنیزک ولد مرده زائید آزاد گردد مسئله اگر خواجه کنیزک خود را گفت اگر زائیدی ولد تو
آزاد و کنیزک ولد مرده زائید بعد از ان زنده زائید نزد امام ولد زنده آزاد شود و نزد صاحبین آزاد نشود زیرا که
سوگند بمرده منحل شده است مسئله هر که سوگند خورد که دین فلانرا امروز ادا کند و در بهای ان دراهم زیوفه را یا نبهرجه را
یا ستوقه را ادا کرد یا بدست دائن چیزیرا نه بمال خود بمقابله دین فروخت و دائن آنرا قبض نمود حانث نشود و اگر ادا کرد
ستوقه را یا رصاص را یا دائن آن دین را بوی بخشید حانث شود و معنی زیوفه و نبهرجه و ستوقه در مسائل شتی از
کتاب قضا مذکور شود و مستحقه آنست که حق شخصی دیگر باشد و رصاص آنکه در ان ارزیر بود مسئله هر که سوگند خورد که دین
خود را مستغرق قبض نکند چون تمام دین را متفرق قبض کند حانث شود اما اگر از غیر مدیون متفرق گرفت و یا جزوی را
گذاشت از مدیون متفرق گرفت یا تمام را بدو وزن متصل گرفت حانث نشود زیرا که در اول تمام را از مدیون نگرفته است
و در ثانی تمام را متفرق نگرفته است و در ثالث متفرق نگرفته است بنا بر آنکه بدو وزن گرفتن در عرف فاصل تفریق نیست زیرا که گاه
وزن کل بیکدفعه متعذر میباشد مسئله هر که سوگند خورد باینکه گفت اگر باشد مرا مگر صد درهم بنده آزاد یا زن او را طلاق و وی کم از صد درهم
مالک است حانث نشود زیرا که در عرف مقصود ازین کلام نفی زیادتی از صد باشد و همین حکم است اگر گفت غیر صد یا سوای صد کذا فی الهدایه
مسئله هر که سوگند خورد که ریحان را نبوید گل یاسمین را بوئید حانث نشود زیرا که ریحان ساق دار باشد و گل یاسمین ساق دار نبود
مسئله اگر سوگند خورد که بنفشه را و گل را نبوید بعد از ان که شاخ آنرا که بر ان برگ بود بوئید حانث نشود باب الحلف
بالقول مسئله هر که سوگند خورد که بفلان سخن نکند چون وی در خواب شد با وی سخن کرد بقصد آنکه وی بیدار شود
حانث شود و اگر سوگند خورد که با وی سخن نکند مگر باذن وی بعد از ان بی علم باذن وی سخن کرد حانث شود اگرچه وی رخصت داده
کرده باشد زیرا که اذن بی علم را اعتبار نبود و نزد امام ابو یوسف حانث نشود زیرا که اذن حاصل شده است اگرچه او را علم بآن نباشد
مسئله اگر سوگند خورد که بخدا از اینجا سخن نکنم چون وی آنجا را فروخت با وی سخن کرد حانث شود و نیز اگر سوگند خورد که با این جوان
سخن نکنم چون پیر شد با وی سخن کرد حانث گردد زیرا که مراعات بذات شخص باشد نه بوصف او مسئله اگر سوگند

۱۴۹

خورد باین که گفت اگر این غلام را بفروشم آزاد باشد بعد ازان او را بشرط خیار فروخت آزاد شود زیراکه شرط عتق در ملک وی
موجود شده است ونیز اگر گفت اگر بخرم این غلام را آزاد باشد بعد ازان او را بشرط خیار خرید آزاد شود دلیل این در ترجمه نکوست
مسئله هر که سوگند خورد بانکه گفت اگر این بنده را بفروشم زن او بطلاق بعد ازان او را آزاد کرد باید بر ساختن زن او طلاق افتد زیراکه
شرط طلاق موجود شد مسئله اگر سوگند خورد که فلان زن را نکاح نکند بعد ازان وکیل وی آن زن را برای وی نکاح کرد حانث
شود اگر پیش از حلف وکیل کرده باشد کذا فی جامع الرموز ونیز اگر سوگند خورد که زن خود را طلاق ندهد یا سوگند خورد که با زن خود
خلع نکند یا سوگند خورد که بنده خود را آزاد نکند بعد ازان وکیل وی طلاق داد یا خلع کرد یا آزاد نمود حانث شود مسئله اگر سوگند خورد
که بفلانی کتابت ننویسم بعد ازان از شخصی نویسانید اگر خود نوشتن میداند حانث نشود واگر نه حانث شود کذا فی جامع الرموز
مسئله اگر سوگند خورد که از خون عمد صلح نکند بعد ازان وکیل وی صلح کرد حانث شود ونیز اگر سوگند خورد که بفلانی چیزی
نبخشم یا سوگند خورد که بوی چیزی تصدق نکنم یا سوگند خورد که بوی قرض ندهم یا سوگند خورد که از وی قرض نستانم یا
سوگند خورد که پیش وی امانت نگاه ندارم یا سوگند خورد که امانت او را نگاه ندارم یا سوگند خورد که فلان چیز را بوی عاریت ندهم
یا سوگند خورد که از وی چیزی عاریت نگیرم یا سوگند خورد که ذبح نکند یا سوگند خورد که بنده خود را نزند یا سوگند خورد که دین او را
ادا نکنم یا سوگند خورد که دین خود را از وی نستانم یا سوگند خورد که خانه بنا نکند یا سوگند خورد که جامه ندوزد یا سوگند خورد که لباس
نپوشاند یا سوگند خورد که او را سوار نکنانم بعد ازان وکیل وی یکی ازین چیزها کرد حانث شود زیراکه مامور اینجا سفیر محض است
پس گویا که امر خود این چیزها را کرده است ازانست که حقوق این عقود بجانب آمر راجع شود مسئله اگر سوگند خورد که بخرد یا
سوگند خورد که نفروشد یا سوگند خورد که بکرایه ندهد یا سوگند خورد که بکرایه نستاند یا سوگند خورد که بمال صلح نکند یا سوگند خورد
که قسمت نکند یا سوگند خورد که ولد خود را نزند بعد ازان وکیل وی یکی ازین چیزها کرد حانث نشود زیراکه درین عقود حقوق عقد
بجانب وکیل راجع شود وموکل چیزی را نکرده است که حانث گردد وفرق در زدن بنده و در زدن ولد اینست که در بنده وکالت
جایز است و در ولد جایز نیست زیراکه بنده مال است ووکالت در مال جایز است بخلاف ولد که آن مال نیست که وکالت
دران جایز باشد مسئله اگر سوگند خورد که سخن نکند بعد ازان قرآن خواند یا تسبیح گفت یا تهلیل گفت یا تکبیر گفت نزد ما
حانث نشود اگرچه خارج نماز باشد زیراکه در عرف این را سخن نگویند ونزدیک امام شافعی حانث شود وهو القیاس زیراکه
در حقیقت سخن است مسئله هر که سوگند خورد باین که گفت روزیکه بفلانی سخن کنم زن او را طلاق چون با وی سخن کند

150

طلاق واقع شود اگرچه در شب کرده باشد زیرا که چون روز با فعل غیر ممتد مقارن شود مراد از آن مطلق وقت باشد
واگر نیت روز کرده است تصدیق کنند زیرا که روز بمعنی خود نیز مستعمل است ونزدیک امام ابو یوسف در دیانت قبول کنند
ودر قضا قبول نکنند زیرا که خلاف متعارف است واگر گفت شبی که بفلانی سخن کنم زن او طلاق چون در روز سخن کند
طلاق واقع نشود زیرا که اطلاق شب بمطلق وقت نیامده است کذا فی الهدایه مسئله اگر سوگند خورد باین که گفت اگر
پیش از آنکه زید بیاید یا تا آنکه زید بیاید بفلانی سخن کنم زن او طلاق اگر پیش از آمدن زید با وی سخن کند حانث شود
واگر بعد از آمدن زید سخن کرد حانث نباشد واگر زید مرد یمین ساقط شود ونزدیک امام ابو یوسف ساقط نشود کذا فی
الهدایه مسئله اگر سوگند خورد که با بنده زید سخن نکنم چون آن بنده از ملک زید برآمد با وی سخن کرد حانث نشود اگرچه
در وقت حلف بجانب آن بنده اشارت کرده باشد زیرا که بنده قابل آن نبود که کسی با وی عداوت کند بلکه عداوت با وی
از جهت خواجه وی باشد ونزدیک امام محمد وامام زفر اگر بجانب بنده اشارت کرده است حانث شود کذا فی الهدایه اگر سوگند
خورد که با زن زید سخن نکند یا سوگند خورد که با دوست زید سخن نکند یا سوگند خورد که در خانه زید در نیاید بعد از آن چون زن زید
از زید جدا شد ودوست زید را با زید دوستی نماند وخانه زید از ملک زید برآمد وی با آن زن ودوست سخن کرد ودر آن خانه
در آمد اگر در وقت حلف بجانب آن زن ودوست وخانه اشارت کرده است حانث شود واگر اشارت نکرده است حانث نشود
زیرا که بذات اینها عداوت ممکن است مسئله اگر سوگند خورد که لا اکلمه حینا ولا زمانا او الحین او الزمان یعنی سوگند خورد
که حینی تا زمانی بفلانی سخن نکند اگر از حین وزمان معین مراد داشته است همون بود واگر نه تا شش ماه با وی سخن نکند
واگر کند حانث شود بعد از آن حانث نشود زیرا که بی نیت معین مراد از حین وزمان شش ماه بود واگر زمانه معین نیت کرده است
چون در آن زمانه معین با وی سخن کند حانث گردد ودر لفظ دهر نیت که نکرده باشد امام در آن توقف کرده است وگفته است ما ادری
ما الدهر ونزدیک صاحبین مثل حین باشد لیکن مراد از دهر نیز نزدیک ایشان شش ماه بود وآنکه معرفه باشد باتفاق مراد از آن عمر او بود
مسئله اگر سوگند خورد که لا اکلمه ایاما بر سه روز واقع شود واگر گفت لا اکلمه ایاما کثیره یا لا اکلمه الایام نزدیک امام بر ده روز واقع شود
ونزدیک صاحبین بر ایام هفت روز واگر سوگند خورد که لا اکلمه الشهور نزدیک امام بر ده ماه واقع شود ونزدیک صاحبین بر دوازده ماه
کذا فی الهدایه مسئله اگر سوگند خورد باینکه گفت اول بنده را که خرید کنم آزاد باشد بعد از آن یک بنده را خرید آزاد شود اگر دو بنده را
بیک عقد خرید بعد از آن یک بنده را خرید بعقد دیگر هیچ یکی آزاد نشود زیرا که شرط عتق موجود نشد واگر گفت اول بنده را بیک عقد

خرید کند آزاد باشد در صورت مذکور بنده را که بعد از دو بنده خریده است آزاد گردد زیرا که اول بنده را که بیک عقد خریده است
همیونست مسئله اگر سوگند خورد بانیکه گفت آخر بنده را که خرید کنم آزاد باشد بعد از آن یک بنده را خرید و بمرد بنده آزاد نشود
زیرا که شرط عتق موجود نشد و اگر بعد از خریدن یک بنده دیگر خرید بعد از آن بمرد بنده دیگر از روز خریدن از تمام مال آزاد شود
زیرا که از مردن حالف معلوم شد که بنده اخیر از وقت خریدن اخیر بوده است و نزدیک صاحبین وقت مردن حالف از ثلث مال او
آزاد گردد زیرا که از مردن حالف معلوم شده است که بنده اخیر همین بوده است اگر سوگند خورد بانیکه گفت اگر زنی را که تزویج کنم آزاد
سه طلاق بعد از آن زنی خواست بعد ازان زنی دیگر خواست بعد از آن بمرد نزدیک امام زن دیگر از وقت تزویج به سه طلاق مطلقه شود
و از زوج خود وارث نباشد زیرا که زوج او بآن حلف فار نگردد و نزدیک صاحبین از وقت موت به سه طلاق مطلقه شود و از زوج
خود وارث باشد زیرا که زوج او بدان فار گردد مسئله اگر گفت هر بنده که از آمدن دوست مرا خبر دهد آزاد باشد بعد از آن سه غلام
متفرق خبر دادند اول آزاد باشد اگر هر سه یکبار خبر دادند هر سه آزاد شوند مسئله هر که پدر خود را به نیت کفارت خرید آزاد
گردد و کفارت ادا شود و نزدیک امام شافعی و امام زفر کفارت ادا نشود و دلیل این در ترجمه است مسئله هر که گفت اگر فلان بنده را بخرم
آزاد باشد بعد از آن آنرا به نیت کفارت خرید کفارت وی ساقط نشود زیرا که علت عتق همین است و شرط عتق است و نیت کفارت
مقارن شده است بشرط عتق نه بعلت آن و در این بحث است کذا فی العربی مسئله هر که کنیزک شخصی را نکاح کرد و کنیزک از وی ولد
آورد بعد از آن وی بان کنیزک گفت اگر ترا از خواجه تو بخرم تو از کفارت یمین من آزاد و چون آنرا از خواجه او بخرد آزاد گردد و کفارت باقی ماند
زیرا که آزاد شدن آن بنابر نسبت که ام ولد اوست مسئله اگر گفت کنیزکی را که سریت کنم آزاد باشد بعد از آن کنیزکی را که در ملک وی بود
سریت کرد آزاد شود و اگر کنیزکی را که بعد از حلف خریده است سریت کرد آزاد نشود زیرا که در وقت حلف کنیزک او نبود بخلاف امام زفر که نزد وی
بهر حال آزاد شود مسئله هر که سوگند خورد بانیکه گفت هر بنده او آزاد و هر بنده که در ملک او باشد از غلام و کنیزک و از ام ولد و مدبر همه آزاد
شود مگر مکاتب او زیرا که در ملک او نیست مگر آنکه مکاتب را نیز نیت کرده باشد آن زمان مکاتب نیز آزاد شود مسئله هر که با سه بنده خود
گفت این آزاد است یا این و این سیوم آزاد شود و در دو اول خواجه را اختیار بود هر کرا ادا ند آزاد کند و نیز اگر با سه زوجه خود
گفت این طلاق است یا این و این را سیوم مطلقه شود و از دو اول هر کرا ادا ند اختیار کند مسئله اگر سوگند خورد بانیکه گفت ان بعت
لک ثوبا فعبدی حر اگر با مردی فروخت بنده آزاد شود و اگر بی امر فروخت آزاد نشود و اگر گفت ان بعث ثوبا لک یا گفت
ان اکلت لک طعاما یا طعاما لک یا گفت ضربت لک ولدا یا ولدا لک بنده آزاد شود اگر چه بی امر وی فروخته باشد

۱۵۳

یا هرده باشد یا زده باشد در ترجمه این را تفصیل کرده‌ام اگر خواهی که بتحقیق این واقف شوی فلیرجع الیها مسئله اگر زنی با دیگر

خود گفت تو بر من زن دیگر خواستی وی در جواب آن گفت هر زنیکه او راست آن را طلاق بر آن زن طلاق واقع شود اگر

گفت نیت من غیر آن بود عند الله اعتبار کنند و عند القاضی اعتبار نکند **کتاب الحدود** مسئله حد در شرع عقوبتی است

معین که برای حق الله بود و امتثال امر او واجب شود و تعزیر و قصاص حد نیست بنابر آنکه تعزیر معین نیست و قصاص حق ولی قصاص است

و در جامع الرموز میگوید که قصاص و قتل مرتد از حدود است مسئله زنا که بران حد واجب شود غایب شدن آن حشفه مرد عاقل است

در قبل زنی مشتهاة که در ملک نکاح یا در ملک رقبه یا در شبهه آن ملک نباشد پس اگر معتده بائن ثالث را وطی کرد حد شود زیرا که

از شبهه ملک خالی نیست و نیز اگر کودکی یا مجنونی در قبل زنی یا مرد عاقل در قبل غیر مشتهاة یا در دبر مشتهاة یا در دبر غلام

دخول کند حد لازم نیاید و نیز اگر کنیز مشترک را یا منکوحه بنکاح فاسد وطی کرد حد نباشد مسئله زنا ثابت نشود مگر بگواهی چهار مرد عادل

در یک مجلس بزنا صریح کذا فی حاشیة الجلبی پس امام یا قاضی از گواهان حقیقت زنا را بپرسد که زنا چه چیز است و وی چگونه زنا کرده است

و کجا کرده و چه وقت کرده است و به که کرده است زیرا که بعضی مردم هر وطی حرام را زنا گویند و نیز دیدن نامحرم را و مساس کردن آن را در شرع

زنا نامند و نیز التقای ختانین را و وطی در ران را زنا گویند و نیز زنا که در دار حرب یا در دار بغی باشد بر آن حد لازم نشود و نیز اگر

از وقت زنا یکماه گذشته باشد حد ساقط شود و نیز در وطی بشبهه چون وطی کردن پدر کنیز پسر خود را حد لازم نگردد و بعد از سوال

کردن از حقیقت زنا چاره نبود مسئله چون گواهان گواهی دهند که دیده‌ایم او را که وی بفلان زن در فرج او چون میل در مکحله زنا کرده است

و قاضی ایشان را در سر و علانیه تزکیه نماید بحد زنا حکم نماند و نیز اگر زانی در چهار مجلس مختلف اقرار کرد بر وی بحد حکم کند لیکن در هر مجلس اقرار او را رد

کند و بگوید مگر ترا زحمتی بود یا دیوانه بودی و جز آن و در مجلس چهارم چنانکه از گواهان پرسیده بود از حقیقت زنا سوال کند اما از وقت زنا

از وی نپرسد زیرا که سوال از وقت برای تهمت تقادم بود و آن در اقرار مفید نیست و بقول بعضی از وقت نیز سوال کنند زیرا که احتمال

است که در وقت صبا زنا کرده باشد چون از سوال فارغ شود مستحب است که رجوع از اقرار بوی تلقین نماید چنانکه بگوید که شاید تو بوسه

یا مساس کرده باشی یا زن را در آغوش کشیده باشی یا وطی بشبهه کرده باشی اگر از اقرار خود برگشت بگذارند اگرچه در عین زدن حد باشد

کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زانی محصن باشد یعنی مسلم مکلف و آزاد بود و پیش از زنا زنی را بنکاح صحیح وطی کرده باشد او را در میدان

وسیع سنگسار کنند اول گواهان سنگ زنند زیرا که در رجم واجب است که شروع از گواهان باشد کذا فی جامع الرموز بعد از آن

امام یا قاضی سنگ اندازد بعد از آن مردم سنگ زنند تا آنکه هلاک شود و در مقر شروع از امام یا قاضی کند کذا فی جامع الرموز

چون هلاک شود او را غسل دهند و کفن بپوشانند و بروی نماز گزارند و اگر زانی محصن نباشد آزاد را صد تازیانه زنند و بنده را
پنجاه تازیانه چنانکه زنند نه بسیار سخت یا سست زنند و تازیانه را ذو ثمره نباشد و خار و گره نبود و جامه‌ها را از تن زانی کشیده
باشد چنانکه کشف عورت او نشود و زانی در وقت زدن ایستاده باشد و بر تمام بدن او متفرق زنند مگر بر سر و روی و فرج او
تازیانه زنند و زننده تازیانه را در وقت زدن بالا از سر نبرد و بعد از زدن تازیانه را به بدن او نکشد و اگر زانی بنده باشد
نصف مذکور او را پنجاه تازیانه زنند و خواجه وی بی اذن امام او را حد نزند و نزدیک امام شافعی خواجه تواند که بی اذن امام
بنده خود را حد زند مسئله زن را در وقت زدن حد نشانند و جامه‌ها او را از بدن او نکشند مگر پوستین را و جامه حشو دار را
و جایز است که در وقت رجم او را تا ناف یا تا سینه در زمین دفن کنند و مرد را دفن نکنند مسئله در تازیانه در رجم جمع نکنند
و نیز در تازیانه و اخراج از شهر جمع نمایند مگر از برای سیاست و صلاح خلق کذا فی جامع الرموز مسئله اگر زانی محصن مریض
بود او را در عین مرض سنگسار کنند و اگر غیر محصن مریض باشد تا زمان صحت او را در بند کنند چون صحیح شود تازیانه زنند
مسئله اگر زن حامله زنا کرد بعد از وضع حمل او را سنگسار کنند و اگر حد او تازیانه باشد بعد از نفاس وی را تازیانه زنند

باب الوطی الذی یوجب الحد والذی لا یوجب الحد

مسئله حد بشبهه ساقط شود لقوله علیه السلام 154
ادرءوا الحدود بالشبهات کذا فی الهدایه مسئله شبهه که حد را ساقط گرداند دو نوع است یکی شبهه در فعل و آن آنست که غیر دلیل
دلیل گمان کند چنانکه وطی حرام را حلال دانسته وطی کند چون کنیزک پدر را یا کنیزک مادر را یا کنیزک زوجه را یا معتده طلاق ثلاث را یا معتده
طلاق علی مال را یا کنیزک خواجه خود را یا ام ولد خود را که در عده عتق بود و کنیزک کسی را که گروی باشد وطی کرد و بعد از وطی گفت
من این را حلال دانسته بودم حد ساقط شود و در کنیزک گروی اختلاف است و صحیح آنست که مذکور شد و اگر گفت میدانستم که بر من
حرام است حد لازم آید کذا فی الهدایه دوم شبهه در محل و آن آنست که از دلیل شرعی فهمیده باشد که وطی آن بر من حرام نیست
چون کنیزک پسر و معتده طلاق بائن و کنیزکی که آن را بعد از فروختن بمشتری تسلیم نکرده باشد و کنیزکی را که در مهر زن داده باشد
و بوی تسلیم نموده باشد و کنیزک مشترک و کنیزک گروی بروایت غیر صحیح کذا فی الهدایه و درین نوع حد لازم نیاید اگرچه بعد از وطی بگوید
میدانستم که این وطی بر من حرام است اگر تفصیل آن را خواهی فلیرجع الی الترجمه مسئله در وطی بشبهه در فعل اگر دعوی نسب کند ثابت
نشود و در وطی بشبهه در محل بدعوی کردن نسب ثابت شود مسئله اگر کنیزک برادر خود را یا عم خود را وطی کرد حد لازم شود و نیز اگر
اجنبیه را که در فراش خود یافته است وطی کرد حد لازم آید اگرچه وطی کننده نابینا بود مسئله اگر حربی و حربیه با امان در دار الاسلام

اگر مرد ذمی با حربیه و حربی با ذمیه زنا کرد بر ذمی و ذمیه حد لازم شود و بر حربی و حربیه حد لازم نشود زیرا که اگر حربی
و حربیه در دار حرب زنا می شد بر ایشان حد لازم نباید پس در دار اسلام نیز لازم نباید و نزدیک امام ابو یوسف بر همه حد لازم
و بیک قول از امام محمد اگر ذمی بحربیه زنا کرده است بر ذمی حد لازم آید و اگر حربی بذمیه زنا کرد بر هیچ یکی حد واجب نشود مسئله
اگر زنی را بر نوشه فرستادند و گفتند این زوجه تست و آن زوجه او نبود و وطی آن کرد بر وی حد لازم نشود و مهر آن بر واطی کننده
واجب گردد مسئله اگر وطی کرد بنکاح مر زنی را که نکاح وی او را حلال نبود نزدیک امام بر وی حد لازم نشود زیرا که شبهه نکاح
ساقط میکند حد را مسئله بوطی بهیمه حد لازم نشود و تعزیر لازم گردد زیرا که وطی بهیمه جنایتی است که در آن حاجت حد نیست
کذا فی حاشیة الچلبی مسئله هر که لواطت کرد نزدیک امام بر وی حد لازم نشود و نزدیک صاحبیه بیک قول امام شافعی بر وی حد لازم
شود زیرا که فعلیست در معنی زنا بنا بر آنکه دفع شهوة است در محل مشتهی بوجه کمال و حرام محض است امام میگوید این فعل زنا
نیست بنا بر آنکه صحابه رضی الله تعالی عنهم در موجب آن اختلاف دارند نزدیک بعضی هر دو را باید سوخت و نزدیک بعضی بر هر دو
دیوار باید انداخت و نزدیک بعضی هر دو را از مکان بلند سرنگون باید بر تافت و بالا بر آن سنگها بر تافت پس نزدیک امام اولی
بیکی از این امور تعزیر کنند مسئله هر که در دار حرب یا در دار بغی زنا کرد و بدار اسلام آمد بر آن اقرار نمود بر وی حد لازم نشود
و بر آن نزدیک امام شافعی لازم شود مسئله اگر غیر مکلف بمکلفه زنا کرد بر هیچ یک حد لازم نشود و نزدیک امام زفر و امام شافعی بر مکلفه
واجب شود و اگر مکلف بغیر مکلفه زنا کرد بر مکلف باتفاق حد لازم شود کذا فی الهدایه مسئله اگر یکی اقرار بزنا کرد و دیگری اقرار
بنکاح کرد حد ساقط شود مسئله هر که بکنیزک شخص زنا کرد و کنیزک بآن هلاک شد حد و قیمة کنیزک بر وی لازم شود مسئله اگر از امام که
بالای آن امام دیگر نیست موجب حد صادر شد بر وی حد لازم نشود زیرا که حد از حقوق الله تعالی است و امام از جانب حقتعالی
صاحب آن حق است اما اگر از امام موجب قصاص صادر شود یا مال کسی بر امام ثابت گردد امام را بآن مواخذه کنند زیرا که قصاص
حق وارث است و مال حق مالک و امام را در حق عباد مواخذه کردن جایز است کذا فی الهدایه

باب الشهادة علی الزنا والرجوع عنها

مسئله اگر گواهان بحد متقادم گواهی دهند مقبول نبود مگر آنکه تقادم ایشان بسبب مسافت راه باشد
و گواهی قذف متقادم روا بود اگر چه مسافت راه سبب تقادم نباشد زیرا که در حد قذف حق عبد است و آن بتقادم ساقط
نشود مسئله اگر گواهان بدزدی متقادم گواهی دادند ضمان دزدی بر دزد ثابت شود و قطع ید لازم نیاید زیرا که در دزدی
حق عبد است و قطع ید حق شرع است و حق شرع بتقادم ساقط شود و نزدیک امام شافعی قطع ید نیز لازم آید مسئله

١٥٥

اگر بعد تقادم اقرار کرد حد لازم شود زیرا که مانع از قبول شهادت شبهه عداوت بود و آن در اقرار موجود نیست چه کسی
با خود عداوت ندارد و در شرب خمر بعد از تقادم با اقرار نیز حد لازم نیاید مسئله تقادم در شرب بدو رسیدن بوی شراب است
و در غیر شرب بگذشتن یکماه هو الاصح مگر آنکه میان گواهان و قاضی مسافت یکماه بود کذا فی الهدایه مسئله اگر گواهان بر زنا گواهی
بزنا دادند و زانیه غائب است بر زانی حد لازم شود و نیز همین حکم است اگر بر زانیه گواهی دادند و زانی غائب است اما اگر بر دزد
بدزدی او گواهی دادند و صاحب مال غائب است قطع ید لازم نیاید زیرا که در زنا دعوی شرط نیست و در دزدی شرط است
چنانکه در باب سرقت مذکور خواهد شد مسئله اگر چهار گواه بزنا گواهی دادند و در ان در کنجهای خانه اختلاف کردند چنانکه
دو گواه گفت در فلان کنج زنا کرده و دو دیگر گفتند در کنج دیگر از همان خانه بر زانی و مزنیه حد لازم شود زیرا که ممکن است که
ابتدای فعل در یک کنج شده و در انتهای آن در کنج دیگر بوده مسئله اقرار بزنا کرد و گفت مزنیه را نمیدانم بر زانی حد لازم شود
زیرا که اگر زن او یا کنیزک او می بود بر وی پوشیده نماند مسئله اگر چهار کس گواهی بزنا دادند و گفتند مزنیه را نمیدانیم
بر زانی حد لازم نشود زیرا که احتمال است که موطوءة زوجه او باشد یا کنیزک بود و مر گواهان را نیز حد قذف نزنند زیرا که چهار
گواه اند و بر چهار گواه حد لازم نشود زیرا که نصاب شهادت موجود است مسئله اگر چهار کس گواهی بزنا دادند و دو از ان گفت مزنیه
در ان راضی بود و دو دیگر گفتند راضی نبود نزد امام بر هیچ یکی حد لازم نشود و نزد صاحبین بر زانی حد لازم شود زیرا که چهار
گواه بر زنای وی متفق اند و بر مزنیه حد لازم نیاید زیرا که گواهان در رضای وی اختلاف است دلیل امام آنست که آنچه گواهان بران
گواهی دادند یک فعل است پس معلوم شد که دو کس ازیشان در شهادت خود کاذب اند بنا بر آنکه یک فعل برضا و هم بغیر رضا
نمی باشد و اگر یک فعل نیست پس فعلیکه برضا است بران دو گواه باشد و بدو گواه زنا ثابت نشود و نیز اگر چهار کس بزنا
گواهی دادند و در شهر زنا اختلاف کردند اگر چه در بیت متفق باشند بر هیچ یکی حد لازم نیاید زیرا که شهادت یکی از
دو فریق مردود است بنا بر آنکه یکی از ان دو فریق البته کاذب است و نزد امام زفر بر هر دو حد لازم شود زیرا که
عدد شهادت موجود است مسئله اگر چهار کس بزنا زنی گواهی دادند و یک زن گواهی داد که وی بکر است یا گواهان فاسق
برآمدند حد ساقط شود و گواهان را نیز حد نزنند زیرا که از اهل شهادت اند مسئله اگر چهار فرع از چهار اصل گواهی بزنا دادند
حد لازم نیاید زیرا که چون سخن در میان زبانها افتد در ان تفاوت بسیار رود بعد از ان اگر گواهان اصل نیز بران گواهی بدهند
حد لازم نشود زیرا که بیک وجه شهادت ایشان نیز مردود شده است تفصیل این مسائل را در ترجمه اگر کرده ام مسئله اگر چهار نابینا

157

یا چهار محدود القذف بزنا گواهی دادند حد زنا واجب نشود و بر گواهان حد قذف لازم آید زیرا که از اهل شهادت نیند مسئله

اگر کسی گواهی بزنا دادند یا از چهار گواه یکی بعد از گواهی بنده ظاهر شد یا محدود فی القذف بر آمد حد زنا واجب نشود و بر گواهان حد قذف لازم آید

زیرا که نصاب شهادت موجود نشده است مسئله اگر بگواهی چهار کس حد زدند بعد از ان ظاهر شد که یکی بنده بود یا محدود فی القذف بود

بر هر چهار حد قذف لازم شود و آنکه او را بگواهی ایشان حد زده اند اگر حد تازیانه است نزدیک امام بدله جراحت بدن او

باطل باشد و نزدیک صاحبین به بیت المال بود و اگر حد رجم است دیه آن باتفاق در بیت المال باشد کذا فهم من الهدایه مسئله

اگر شخصی را بگواهی چهار کس رجم کردند بعد از ان یکی از چهار از گواهی رجوع کرد حد قذف و ربع دیه بروی لازم شود و نزدیک امام زفر

حد قذف لازم نشود و نزدیک امام شافعی بروی قصاص لازم آید مسئله اگر چهار گواه بر شخصی بزنا گواهی دادند پیش از انکه

او را حد زنند یکی از گواهان از شهادت رجوع کرد حد زنا ساقط شود و بر هر چهار گواهان حد قذف لازم آید اگرچه بعد از حکم قاضی

رجوع کرده باشد و نزدیک امام محمد اگر بعد از حکم قاضی رجوع کرده است بر همون که رجوع کرده است حد قذف لازم آید نه بر غیر او

زیرا که شهادت ایشان بحکم قاضی محکم شده است همون که رجوع کرده است حد قذف لازم آید نه بر غیر او زیرا که شهادت

ایشان بحکم قاضی تائید کرده شده است ما میگوئیم چون یکی از گواهان از شهادت رجوع کرد حکم قاضی فسخ شد و نزدیک

امام زفر اگر پیش از حکم قاضی رجوع کرده است بروی حد قذف لازم شود مسئله اگر پنج کس بزنا گواهی دادند بعد از ان یکی

از ایشان بعد از رجم از شهادت رجوع کرد هیچ لازم نشود اگر دوم نیز رجوع کرد بر هر دو حد قذف و ربع دیه لازم آید مسئله اگر

چهار کس بزنا گواهی دادند و قاضی حکم کرد برجم وی بعد از ان مردی او را بشمشیر کشت بعد از ان ظاهر شد که گواهان بنده بودند

یا کافر بودند بر قاتل دیه لازم نشود مسئله اگر چهار کس بزنا گواهی دادند و قاضی گواهان را تزکیه نمود بعد از ان چون زانی را رجم کردند

گواهان از شهادت رجوع نمودند باینکه بندگی یا کفر خود اقرار کردند کذا فی شرح الجلبی و نزد امام دیه آن بر مزکیه شهود کرده لازم

لازم شود و نزدیک صاحبین دیه آن در بیت المال باشد و اگر پیش از تزکیه شهود رجم کردند دیه آن باتفاق در بیت المال

مسئله اگر گواهان زنا اقرار کردند که ما بقصد دیدیم که زانی ذکر خود را در فرج مزنیه در آورد و او را وطی کرد گواهی ایشان

مردود نشود زیرا که شهود را برای ادای شهادت دیدن آن مباح بود مسئله اگر چهار کس بر زانی گواهی

بزنا دادند بعد از ان وی از احصان انکار نمود یعنی گفت من بزوجه خود وطی نکرده ام و زوجه او از وی

فرزند آورده است رجم بروی لازم شود انکار او مفید نباشد و اگر یکمرد و دو زن بر احصان او گواهی دادند نیز همین حکم دارد

و نزدیک امام زفر و شافعی رجم نکنند زیرا که نزد ایشان بشهادة زنا رجم لازم نشود **باب حد الشرب** مسئله
حد شرب چون حد قذف آزاد را هشتاد تازیانه است و بنده را نصف آن اگرچه یکقطره خورده باشد مسئله هر که شراب
خورده و بوی شراب از او گرفتند حد شرب لازم شود اگرچه تا آمدن پیش قاضی بوی آن رفته باشد و نیز اگر به نبید مست
شد چنانکه عقل وی زائل گشت یا یکبار بشرب خمر یا مستی نبید اقرار کرد یا دو گواه بشرب خمر یا مستی نبید گواهی دادند
و معلوم شد که شراب یا نبید را باختیار خود خورده است حد شرب لازم شود چون هوشیار شود حد زنند مسئله اگر بعد از زوال
بوی خمر یا مستی نبید بشرب یا مستی اقرار کرد حد واجب نشود و نیز اگر شراب قی کرد یا بوی شراب از وی ظاهر شود و وی بشرب آن
اقرار نکرده است و گواهان بر شراب آن گواهی ندادند حد شرب لازم نیاید زیرا که شرب خمر گاهی باکراه بود و بوی شراب گاهی
از غیر شراب باشد کذا فی الهدایه مسئله هر که از اقرار شرب خمر رجوع کرد یا از اقرار مستی نبید رجوع نمود حد ساقط شود
مسئله اگر در وقت مستی اقرار کرد معتبر نباشد و بدان حد لازم نیاید بدانکه نزدیک امام مستی که بدان حد لازم شود آنست
که میان اشیا تمیز نکند و زمین و آسمان را نشناسد و در مرد و زن فرق نتواند کرد و آنکه اشربه بدان حرام شود یعنی مستی که
بسبب آن مستی شرابها حرام شوند آنست که بخوردن شراب بیهوده گوید و نزدیک صاحبین حد نیز بهمین قدر ثابت شود و فتوی اکثر
مشایخ و نزدیک امام شافعی آنست که در راه رفتن او اثر مستی ظاهر شود مسئله اقرار مست بر هر چیزی صحیح باشد
و طلاق وی واقع شود و عتاق وی جایز بود اما ارتداد وی ثابت نشود زیرا که ارتداد امر اعتقادی است و در زوال عقل اعتقاد
کفر ثابت نگردد و بدان فسخ نکاح لازم نیاید مسئله تازیانه حد شرب و مستی را براندام او چون تازیانه زنا متفرق زنند
و جامه او را از تن او بیرون آرند چنانکه در زنا مذکور شد **باب حد القذف** هر که مرد محصن یا محصنه یعنی آزاد مکلف را که از
زنا عفیف باشد دشنام بصریح زنا داد چنانکه مرد را گفت یا زانی یا زن را گفت یا زانیه یا در حالت غضب گفت نیستی
از پدر خود یا گفت نیستی پسر فلانی و وی پسر همانست اما اگر در غیر حالت غضب گفته نیستی تو از پدر خود احتمال آنست
که عتاب باشد یا گفت ای ولد زانیه و مادر او محصنه مرده است چون مقذوف یا هر که بوی بدان قذف در نسب عار رسیده
چنانکه پدر مقذوف و جز آن طلب حد کند حد لازم شود اما اگر گفت نیستی تو ابن زید و زید جد او است یا خال او است یا عم او
یا زوج مادر او است حد لازم نیاید زیرا که در حقیقت ابن او نیست و نیز اگر نسبت کرد نسبت او را سوی زید یعنی گفت تو
ابن زیدی و زید یکی از چیزهای مذکور است حد لازم نگردد زیرا که نسبت کردن نسب الی سوی جد یا خال یا عم یا زوج مادر

159

آمده است و نیز اگر گفت یا ابن ماء السماء یا عربی را گفت یا نبطی حد واجب نشود زیرا که ازین گفتن نفی نسب مقصود نبود
بلکه مراد از اول جود و سخاوتش بود و از ثانی غیر فصیح باشد بنا بر آنکه نبطی قومی است که فصاحت نیست کذا فی الهدایة
مسئله اگر شخصی میت را قذف کرد والد میت را و ولد او را و ولد ولد او را اگرچه محروم الارث باشد میرسد که مطالبه
حد کنند و نزدیک امام شافعی هر وارث را جایز است که مطالبه نماید و نزدیک امام محمد ولد بنت را مطالبه قذف روا نبود
و نزدیک امام زفر محروم الارث را مطالبه قذف نباشد چون ولد ولد با وجود ولد یا ولد کافر یا والد بنده
یا ولد بنده یا قاتل میت هر که باشد مسئله اگر خواجه بنده خود را یا والد ولد خود را قذف کرد بنده از خواجه و ولد از والد مطالبه
حد نکند زیرا که خواجه را برای بنده و والد را برای ولد عقاب کردن روا نبود کذا فی الهدایة مسئله اگر مقذوف بعد حد باطل شود
و نیز اگر بعض حد زده بود تا آنکه مقذوف بمرد باقی حد ساقط گردد زیرا که حد ارث نشود بخلاف امام شافعی که نزد ایشان ارث شود
کذا فی الهدایة مسئله اگر مقذوف از قاذف عفو کند صحیح نباشد و مطالبه ساقط نشود و گرفتن عوض قذف روا نبود بخلاف امام شافعی
که نزدیک وی عفو و عوض هر دو جایز باشد زیرا که حق عبد در آن غالب است ما میگوییم حق عبد اینجا دفع عار است و آن بحق الله
راجع شود زیرا که عار را برای حرمت زنا است و آن را حقا حرام ساخته است نه غیر او مسئله اگر زید عمرو را گفت یا زانی
و وی در جواب گفت لا بل انت هر دو حد لازم شود و اگر چنین بزوجه خود گفت و زوجه او چنان جواب داد بر زوجه حد لازم
شود و لعان ساقط گردد زیرا که بعد از حد زوجه اهل لعان نماند و آنکه حد را بر لعان مقدم کنند وجه آن در عربی مذکور است
مسئله اگر زوجه مر زوج را گفت یا زانی و زوج در جواب گفت من زنا با تو کرده ام هیچ لازم نیاید دلیل آن در عربی مذکور است
مسئله اگر اقرار بولد کرد و بعد از آن او را نفی نمود لعان واجب شود و اگر اول نفی کرد و بعد از آن اقرار نمود حد قذف لازم آید و در هر دو
صورت نسب ثابت شود زیرا که در صورت اول چون اقرار کرد نسب ثابت شد بعد از آن بنفی قاذف گردد پس لعان ثابت شود
و در صورت ثانی چون بعد از نفی اقرار کرد خود را در دعوی نفی کاذب ساخت پس حد واجب شود مسئله اگر زنی گفت که این ولد از من است
زنا از تو هیچ لازم نیاید زیرا که نفی کرده است ولادت را و نفی ولادت از حد و لعان هیچ لازم نیاید مسئله اگر قذف
کرد زنی را که ولد او را پدر معروف نیست یا زنی را که پیش ازین بسبب نفی ولد لعان کرده است حد لازم نشود زیرا که
علامت زنا در هر دو زن موجود است اما اگر زنی را بغیر ولد لعان کرده است بقذف آن حد واجب شود زیرا که علامت زنا در وی
ظاهر نیست مسئله هرکه در غیر ملک خود وطی کرد یا با کنیزک مشترک وطی نمود یا کنیزک خود را که خواهر رضاعی وی است

وطی کرد بقذف وی حد لازم نشود و نیز بقذف زنیکه در وقت کفر خود زنا کرده است حد لازم نیاید و نیز بقذف مردیکه
کرده است و مال کتابت را ارث گذاشته است حد لازم نشود زیرا که در حریت آن اختلاف صحابه است رضی الله تعالی عنهم
مسئله هر که بزن خود را در حالت حیض وطی کرد یا کنیزک خود که مجوسیه یا مکاتبه است وطی نمود بقذف وی حد لازم شود
و نزدیک امام ابو یوسف اگر مکاتبه وطی نمود بقذف وی حد لازم نشود زیرا که نزدیک او وطی مکاتبه مخصص نکاح است مسئله
بقذف مسلمانیکه در حالت کفر با مادر خود نکاح کرده بود نزدیک امام حد لازم نشود و نزدیک صاحبین لازم شود زیرا که
نزدیک امام نکاح کفار با محارم صحیح باشد و نزدیک صاحبین صحیح نبود مسئله اگر حربی با امان در دار اسلام آمده مسلمانی را
قذف کرد حد قذف لازم شود زیرا که ایفاء حقوق عباد لازم است کذا فی الهدایه مسئله اگر از چند جنایت که از یک جنس
باشند یک حد کفایت کند اگر مختلف بوند یک حد کفایت نکند چنانکه اگر چند بار قذف کرد اگر چه چند کس را کرده باشد
یا چند بار شراب خورد یا چند بار زنا کرد اگر چه با چند زن کرده باشد برای هر جنس یک حد کفایت کند و نزدیک امام
شافعی اگر مقذوف یا قذف مختلف بود برای هر قذف حد دیگر لازم شود چنانکه قذف کرد زید را یا عمرو را یا قذف کرد زید را
بانه چون را بزنا دیگر برای هر قذف یک حد لازم آید اما اگر زید را قذف کرد یا همان قذف را تکرار نمود نزدیک وی نیز ١٦٠
یک حد لازم گردد و دلیل آن در عربی مذکور است فصل فی التعزیر مسئله تعزیر از حد کمتر بود و اکثر آن
سی و نه تازیانه است و اقل آن سه تازیانه است زیرا که اقل حد چهل تازیانه است پس باید که اکثر تعزیر یک تازیانه
از آن کمتر بود و نزدیک امام ابو یوسف بیک روایت اکثر تعزیر هفتاد و نه تازیانه است و بیک روایت هفتاد و پنج
زیرا که وی اعتبار میکند حد احرار را و در تعزیر یک تازیانه از آن کم میکنند و بیک روایت پنج تازیانه کم میسازد
مسئله امام را جایز است که در تعزیر ضرب با حبس جمع کند مسئله ضرب در تعزیر سخت تر باشد بعد از آن در حالت
حد زنا بعد از آن در حد شرب بعد از آن در حد قذف زیرا که مقصود در تعزیر زجر است و زجر در سخت زدن زیاده شود
و آنکه حد زنا از حد شرب سخت تر باشد زیرا که حد زنا بنص ثابت شده است و حد شرب باجماع و آنکه حد شرب را
از حد قذف سخت تر باشد بنا بر آنکه سبب آن متیقن است و سبب این محتمل مسئله اگر شخصی بنده را یا کافر را بزنا قذف
کرد تعزیر واجب شود و نیز اگر مسلمانی را فاسق یا کافر یا خبیث یا سارق یا فاجر یا مخنث یا خاین یا لوطی یا زندیق
یا لص یا دیوس یا قرطبان یا شرابخوار یا ربا خوار یا ابن فاجره یا ابن قحبه یا ماوای دزدان یا ماوای

ما وای زانیان یا بچه باز یا حرامزاده گفت تعزیر لازم گردد اما اگر حمار یا خنزیر یا کلب یا تیس یا میمون
یا حجام یا ابن حجام یا مواجر یا لغا یا ناکس یا ضحکه یا مسخره گفت تعزیر لازم نیاید مگر آنکه اشراف را
یا عالم را گفته باشد بدانکه ذکر کردن نسب جمیع الفاظ قبایح را دشوار ست پس ضابطه که بان حکم
جمیع الفاظ معلوم شود آنست که محصن را نسبت بزنا کردن واجب میکند حد را پس غیر محصن را چون
بنده و کافر برای پستی درجه آن واجب بکند تعزیر را زیرا که نسبت بزنا اشاعت فاحشه ست
اگرچه در غیر محصن بود پس از تعزیر خالی نباشد و نیز بنسبت کردن محصن را بفعل اختیاری او که در شرع
حرام ست و در عرف عار چون فاسق و کافر و مانند آن تعزیر لازم گردد و در نسبت کردن محصن را
بفعل غیر اختیاری او چون حمار که مراد از ان کول ست و آن خلقی ست نه اختیاری تعزیر لازم
نشود مگر آنکه بمردی بزرگ چون علوی یا عالم یا علوی یا صالح گفته باشد زیرا که ایشان اهل اکرام اند
با هانت ایشان تعزیر لازم شود و غیر ایشان بچنین الفاظ بسیار تکلم کنند و باک ندارند و نیز بنسبت
کردن اشراف را یا عالم را بفعل اختیاری که در شرع حرام نیست اما در عرف عار ست چون حجام و مانند آن
تعزیر واجب شود و بنسبت کردن آزاد غیر اشراف تعزیر لازم نیاید و نیز فعل اختیاری که در شرع
حرام ست و در عرف عار نیست چون نرد بازی و خواندگی و اعمال دیوان درین زمانه بنسبت
کردن آن بعلما و صلحا تعزیر لازم شود و در غیر آن لازم نشود و تحقیق این را با معنی الفاظ در ترجمه
مفصل ذکر کردم اگر ایضاح آنرا خواهی بترجمه رجوع کن کتاب السرقة مسئله رکن سرقت
گرفتن بخفیه ست و محل آن که شرط سرقه ست مال مملوک ست که محفوظ باشد
و نصاب آن ده درم مضروب ست و نزدیک امام شافعی
ربع دینار ست و نزدیک امام مالک سه درم ست و حکم
سرقه قطع ید ست مسئله چون مکلف اگرچه بنده
باشد از مال محفوظ بی شبهه بقدر نصاب بدزدد و یکمرتبه
بان اقرار کند یا دو گواه بران گواهی دهند

١٦١

قطع ید لازم آید ونزدیک امام ابو یوسف بیک اقرار قطع ید لازم شود تا آنکه دو مرتبه
اقرار نکند **مسئله** امام از گواهان بپرسد که سرقه چه چیز است وچگونه میباشد وچه وقت
کرده است وکجا کرده است وچند درم دزدیده است واز خانه که دزدیده است چون گواهان
همه اتفاق بیان کردند دست او را ببرند **مسئله** اگر چند کس سرقت کردند بهر واحد قدر
نصاب رسید دست همه ببرند اگرچه مال را یکی برآورده باشد **مسئله** اگر چوب ساج را
یا نیزه یا آبنوس یا صندل دزدیده یا نگینه سبز یا یاقوت یا زبرجد دزدیده یا آوندچوبی
یا دروازه چوبی دزدیده چون قیمت مسروق بقدر نصاب باشد قطع ید لازم آید **مسئله**
آنچه در دیار مباح باشد چون هیزم وگیاه و نی و ماهی وشکار و زرنیخ وگل سرخ
وآهک بدزدی آن قطع لازم نیاید ونیز آنچه بدزدی فاسد شود چون شیر وگوشت
ومیوه تر ومیوه که بر درخت باشد نزدیک طرفین بدزدی آن قطع نکنند ونزدیک
امام ابو یوسف بدزدی هر چیز قطع لازم شود مگر بدزدی گل و خاک وسرگین که نزدیک
وی بدزدی آن قطع لازم نیاید ونزدیک امام شافعی بودن شئ مباح وسریع الفساد
منع نمیکند قطع ید را ودلیل ما قول حضرت عایشه است رضی الله تعالی عنها کانت الید
لا تقطع فی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم فی الشئ التافه ای الحقیر وقوله علیه السلام
لا قطع فی الطیر وقوله علیه السلام لا قطع فی ثمر ولا فی شجر **مسئله** بدزدی گشتنادر یده
وبدزدی شراب وآنچه مستی آرد وبدزدی آلات لهو چون دف وبربط وطبل
غیر غازیان ومزمار قطع ید واجب نشود کذا فی الهدایه **مسئله** ونیز بدزدی شطرنج
نرد قطع لازم نیاید زیرا که احتمال است که برای شکستن وریختن گرفته باشد **مسئله**
بدزدی دروازه مسجد قطع نکنند زیرا که محفوظ نیست ونزدیک امام شافعی قطع کنند
وبدزدی مصحف اگرچه با زیور بود قطع لازم نیاید زیرا که احتمال است که برای خواندن
گرفته باشد ونزدیک امام ابو یوسف وامام شافعی قطع لازم آید وبدزدی کودک

١٦٣

آزاد اگرچه با زیور بود قطع نکنند زیرا که مالی نیست و زیور او تابع او ست و نزدیک امام ابویوسف
اگر زیور او بقدر نصاب باشد قطع لازم شود مسئله اگر بنده را یا دفتر را دزدید قطع نکنند مگر آنکه
بنده صغیر باشد و دفتر حساب بود زیرا که گرفتن بنده کبیر بغصب یا بخداع بود نه بسرقه و دفتر و آنچه
در دفتر ست مال نیست مگر دفتر حساب که مقصود از گرفتن آن از مال باشد مسئله بدزدی سگ
و یوز قطع لازم نیاید زیرا که در مالیت ایشان اختلاف ست کذا فی الهدایه مسئله در جنایت کردن
و در ربودن و در غارت کردن و در گرفتن بیت المال و بکفن دزدیدن قطع نکنند و بدزدی مالی که
دزد را دران شرکت باشد و بدزدی مثل حق خود اگرچه مؤجل بود قطع ید لازم نیاید با آنکه زیاده
از حق خود دزدیده باشد زیرا که بقدر حق خود دران شریک ست مسئله مالی را که دزدیده
بود و بسبب آن دست او را بریده مال را بی تغیر بمالک آن داده بودند باز دزدید قطع نکنند
و نزدیک امام ابویوسف و امام شافعی قطع کنند لقوله علیه السلام فان عاد فاقطعوه دلیل ما در ترجمه
مذکور ست اما اگر دوم بار بعد از تغیر دزدیده ست چنانکه اول ریسمان دزدیده بود بعد ازان
چون مالک ازان جامه ساخت باز دزدید باتفاق قطع لازم شود مسئله اگر از خانه ذی رحم
محرم چون خاله یا عم دزدید قطع لازم نیاید اگرچه مال بیگانه باشد زیرا که محفوظ نیست اما اگر
مال ذی رحم را از خانه بیگانه دزدید قطع لازم گردد زیرا که مال محفوظ ست مسئله اگر از خانه مادر
رضاعی دزدید قطع کنند و نزدیک امام ابویوسف قطع نکنند مسئله اگر زوجه مال زوج دزدید
قطع لازم نیاید اگرچه از حرز خاص زوج دزدیده باشد و اگر زوج مال زوجه را از حرز خاص او دزدید نیز قطع لازم
نگردد و نزدیک امام شافعی هرکه از زوج و زوجه از حرز خاص دیگری دزدید قطع ید لازم شود مسئله بنده مردی
از مال آن مرد یا از مال زوجه او دزدید قطع لازم نیاید و نیز اگر بنده زنی از مال آن زن یا از مال زوج آن زن
ببرد قطع لازم نشود کذا فی جامع الرموز مسئله اگر از مال غنیمت دزدید قطع نکنند زیرا که وی دران شریک ست
کذا فی الهدایه و نیز اگر از حمام و یا از خانه که او را بدر آمدن دران اذن ست دزدید قطع لازم نیاید اگرچه با مال
مسروق حافظ باشد زیرا که با وجود حرز مکان بحرز حافظ را اعتبار نیست اما اگر اذن درآمدن در روز بود و دزد

١٦٢

در شب کرد قطع لازم شود چنانکه در ترجمه مفصل مذکور ست و نیز اگر در مسجد باوجود
حافظ دزدید قطع لازم گردد مسئله اگر کالای را از سرای دزدید و از سرای بیرون
نبرد قطع نکنند و نیز اگر دزدی در سرای در آمد و کالای را بدیگری که بیرون سرای بود
داد قطع نکنند و نزدیک امام ابو یوسف و امام شافعی اگر دست بر آورده داده ست
قطع ید بر دهنده باشد و اگر دیگری دست خود را آورده گرفته ست قطع بر گیرنده بود
و در ذخیره میگوید اگر ما بین داخل و خارج نهاد و غیر او از انجا گرفت بیک روایة قطع
بر هردو باشد و بیک روایة بر هیچکس قطع نباشد مسئله اگر دزدی خانه را نقب کرد
و دست در خانه در آورده متاع را از خانه کشید قطع لازم نشود و نزدیک امام ابو یوسف
لازم شود و اگر در صندوق دست در آورده متاع کشید باتفاق قطع لازم شود زیرا که
در صندوق ندر آرند مگر دست را مسئله اگر شخصی دراهم را در آستین انداخته از بیرون گره کرد
و دزد آن گره را بریده گرفت قطع لازم نشود و اگر گره را کشاده دست در آستین وی انداخته گرفته
ست قطع لازم آید و اگر آن شخص دراهم را از بیرون آستین انداخته درون آستین گره بسته
ست و دزد آنرا دست انداخته بریده گرفت قطع لازم شود و اگر دست انداخته گره کشاد
و از بیرون دراهم گرفت قطع نکنند دلیل آنرا در ترجمه گفتیم و نزدیک امام ابو یوسف در همه صورتها
قطع لازم شود زیرا که آستین حرز ست مسئله اگر از قطار شتری یا باری دزدید قطع لازم
نباید مگر آنکه با شتر و بار حافظ باشد زیرا که مهار گیر و راننده را و راکب را اعتبار نیست
بنا بر آنکه ایشان قصد ندارند مگر قطع مسافت راه مسئله اگر جوال دزدید که دران متاع بود و صاحب آن
او را محافظت میکرد یا بر جوال یا قریب جوال خوابیده بود قطع لازم شود و نیز اگر جوال را پاره
کرده ازان متاع گرفت یا در صندوق یا در آستین یا در جیب کسی دست در آورده
متاع دزدید قطع ید لازم آید زیرا که از حرز گرفته ست مسئله اگر دزدی در سرای در آمد
و از یک خانه متاع کشید و در صحن سرای انداخت یا سرای که دران حجرها ست

چون مدرسه وخزان ودر حجره شخصی سکونت دارد وصاحب یک حجره از حجره دیگر متاع دزدید قطع لازم شود زیراکه هر حجره برای صاحب خود حرز جدا است مسئله اگر دزد در سرای در آمد ومتاع سرای را بیرون انداخت بعد ازان خود بر آمد متاع گرفت یا در همون سرای متاع را بر مرکب بار کرد وآنرا رانده از حرز بیرون آورد قطع ید لازم شود ونزدیک امام شافعی اگر متاع را از سرای بیرون انداخته همون جا گذاشت نیز قطع لازم آید ونزدیک امام زفر به بیرون انداختن وبه بار کردن مرکب را برآوردن قطع ید لازم نشود

باب فی کیفیة القطع

مسئله دست راست دزد را از بند دست ببرند وبروغن گرم داغ کنند تا نغز شود زیراکه حد برای زجر است وآن حاصل شد کذا فی حاشیة الچلپی واگر بعد از بریدن دست باز دزدی کرد پای چپش ببرند واگر باز دزدی کرد حبس کنند تا آنکه توبه کند یعنی سیمای صالحان درو ظاهر شود کذا فی حاشیة الچلپی ونزدیک بعضی مشایخ تعزیر کرده حبس کنند ونزدیک امام شافعی چون بعد از بریدن پای چپ سیوم بار دزدید دست چپ قطع کنند وبار مرتبه چهارم پای راست ببرند وآنکه امام شافعی بر مدعی خود حدیث نقل میکند طحاوی بران طعن کرده است وعلی کرم الله تعالی وجهه بخلاف آن عمل نموده است وصحابه رضی الله تعالی عنهم عمل ایشان را قبول داشته اند باآنکه گوئیم تواند که آن محمول بر سیاست باشد مسئله اگر دست چپ دزد را یا انگشت نر دست چپ یا دو انگشت را از دست چپ یا پای راست او را پیش از دزدی بریده باشند یا دست چپ یا پای راست او پیش از دزدی شل شده باشد دست او را قطع نکنند زیراکه دست راست او را قطع کنند جنس منفعت فوت شود وآن درحقیقت هلاک وی است بنابرآنکه اگر آدمی را یکجانب دست وپای نباشد بهیچ چیز قادر نتواند شد مسئله اگر دزد چیزی راکه دزدیده بود پیش از خصومت بمالک آن رد کرد قطع نکنند زیراکه همکان دعوی نماند ونزدیک امام ابو یوسف قطع کنند واگر مالک آنرا بوی بخشید یا بیش بوی فروخت یا قیمت آن از ده درم کمتر شد قطع نکنند اگرچه بعد از حکم قاضی باشد کذا فی حاشیة الچلپی ونزدیک امام زفر وامام شافعی قطع کنند دلیل مدعی مذکور است مسئله اگر دزد دعوی کرد که چیزی را که دزدیده ام ملک منست یا یکی از دزدان دعوی کرد بملک مسروق را قطع نکنند اگرچه بر دعوی گواه نباشد زیراکه دزد به سبب

دعوی خصم شده است مر مالک را پس بسو گند مالک او را قطع نکنند مسئله اگر مالک از دزد مطالبه مسروق نکند قطع لازم نیاید اگرچه دزد بسرقه اقرار کرده باشد زیرا که چون در قطع ید دعوی شرط شد از مطالبه چاره نبود مسئله اگر دو کس دزدی کرده‌اند یکی غایب شد و دو گواه بدزدی هر دو گواهی دادند بر حاضر قطع لازم شود مسئله اگر مال ودیعت را از مودع یا مال غصب را از غاصب یا مال ربوی را از ربا خوار دزد دید ایشان از دزد مطالبه کردند قطع لازم شود و مستعیر و مستاجر و مضارب و مرتهن و قابض برای خریداری همین حکم دارند و نیز بمطالبه مالک قطع لازم آید مسئله اگر دزد را برای دزدی متاع دست بریدند بعد از آن متاع را از دست دزد دیگری دزدید برد دیگر قطع لازم نشود اگرچه دزد یا مالک بان مطالبه کرده باشد زیرا که مال را در دست دزد عصمت نمانده است از آن است که بهلاک آن بر دزد ضمان لازم نشود کذا فی الهدایه مسئله اگر بنده بدزدی مال غیر خواجه اقرار کرد نزدیک امام دست او را ببرند و مالی را که بدزدی آن اقرار کرده است بمالک مال رد کنند اگرچه بنده مجور بود و خواجه او در آن اقرار وی را تکذیب کرده باشد و نزدیک امام زفر دست او نبرند اما اگر ماذون است مال را بمالک مال رد کنند و اگر مجور است اقرار او صحیح نباشد و نزدیک صاحبین در ماذون دست او را قطع کنند و مال را بمالک مال رد نمایند و در مجور اگر مسروق هلاک شده است قطع لازم شود و اگر هلاک نشده است نزدیک امام ابو یوسف قطع لازم شود و در مال رد لازم نیاید و نزدیک امام محمد هیچ لازم نیاید جواب همه را با چیزی زاید در ترجمه مذکور کرده‌ام مسئله اگر بعد از قطع ید مسروق باقی است بمالک آن رد کنند و اگر باقی نیست بر دزد ضمان آن لازم نشود اگرچه خود هلاک کرده باشد و بروایت حسن اگر خود هلاک کرده است ضمان لازم آید و نزدیک شافعی در هلاک و استهلاک ضامن شود و قطع ید لازم آید دلیل وی و جواب ما در عربی مذکور است مسئله اگر دزدی چند بار چند جای دزدی کرد بعد از آن بخصومت همه خداوندان اموال یا بخصومت بعضی ایشان دست او را ببریدند نزدیک امام از هیچ یکی

۱۴۶

۱۶۷

ضامن نشود و نزدیک صاحبین بخصومت هر که دست او را بریده اند ضامن نگردد و برای دیگران ضامن شود مسئله اگر قاضی شخصی را حکم کرد که دست راست دزد را قطع کند وی دست چپ وی را قطع کرد ضمان لازم نیاید اگرچه دانسته بریده باشد مسئله اگر دزدی در سرای درآمد و مسروق را دو پاره کرده از سرای بیرون آورد دست او را ببرند مگر آنکه قیمت مسروق بعد از پاره کردن ده درم نمانده باشد و نزدیک امام ابویوسف دست او را قطع نکنند زیراکه به پارگی فاحش مسروق ملک سارق شود و نزدیک طرفین ملک سارق نشود و آنکه ملک او می کنیم برای ضرورت ادای ضمان ست تا بدل و مبدل منه در ملک یک کس جمع نشود مسئله اگر دزدی در سرای درآمد و گوسفند صاحب سرای را ذبح کرده از سرای بیرون برد قطع نکنند زیراکه سرقه بر گوشت تمام شده ست و بسرقه گوشت قطع لازم نشود مسئله دزدی زر و نقره مسروق را درم و دینار ساخت قطع لازم شود و مسروق را رد کنند و نزدیک صاحبین مسروق را رد نکنند مسئله اگر دزد جامه را که دزدیده بود سرخ کرد و بسبب آن دزدی دست او را ببریدند با مالک آن رد نکنند و اگر هلاک شد ضمان لازم نیاید و نزدیک امام محمد جامه را مالک آن بگیرد و قیمتی را که بسبب رنگ زیاده شده ست بدزد رد نماید و اگر سیاه کرده ست نزدیک امام رد کنند زیراکه سیاهی نقصان ست بسبب آن حق مالک منقطع نشود و نزدیک امام محمد زیادتی رنگ حق مالک زائل نگردد و نزدیک امام ابویوسف در سیاهی نیز رد نکنند زیراکه سیاهی نیز چون سرخی بر اصل مسروق زیادتی دارد باب قطع الطریق + مسئله اگر مسلم یا ذمی قطع کردن طریق را قصد کرد و پیش از آنکه چیزی از کسی بگیرد یا کسی را بکشد او را گرفتند حبس کنند تا آنکه توبه کند یعنی علامات صلاح درو پیدا شود مسئله اگر قطاع طریق مال مسلم یا ذمی را غارت کردند چنانکه بهر واحد از ایشان بقدر نصاب رسید بهر واحد را دست راست و پای چپ قطع کنند کذا فی حاشیه الچلبی و اگر مسلم یا ذمی را کشتند بی آنکه مال از وی گرفته باشند قتل ایشان بحد لازم شود پس بعفو ولی ساقط نگردد و اگر مسلم یا ذمی را کشتند و مال گرفتند

حاکم را اختیار است که دست و پای ایشان از طرف مذکور ببرید همه را بکشد یا بدار کشد یا اینکه
دست و پای ببرد و همه را بکشد یا بدار کشد و بردار شکم ایشان را به نیزه بدرد تا آنکه هلاک شوند و سه روز
بردار بگذارند تا دیگران عبرت گیرند مسئله چون قطاع طریق را کشتند مالی که تلف شده است
ضمان آن بر ایشان نباشد مسئله اگر یکی از قطاع طریق مسلم یا ذمی را کشت همه را بحد قتل کنند
مسئله حکم قطاع طریق حکم شمشیر دارد پس اگر قطاع طریق مسلم یا ذمی را بسنگ یا بچوب کشتند
کشتن ایشان بحد لازم گردد مسئله اگر قطاع طریق مسلم یا ذمی را مجروح ساخت و بقدر نصاب
از وی مال گرفت دست و پای او را ببرند و جراحت باطل شود و اگر مال نگرفته است در جراحتی که
قصاص است قصاص لازم شود و در جراحتی که ارش است ارش لازم گردد مسئله اگر قطاع طریق
مسلم یا ذمی را دانسته کشت بعد از آن چون توبه کرد او را گرفتند قصاص لازم شود و اگر نادانسته
کشته است تاوان لازم گردد و عفو ولی در هر دو صورت جایز باشد زیرا که حد شرعی بتوبه ساقط
شود کذا فی الهدایه مسئله اگر قطاع طریق شخصی را کشته اند و یکی از ایشان کودک یا مجنون است ۱۶۸
یا ذو رحم محرم مقتول است از همه حد ساقط شود و ولی مقتول را در قصاص و تاوان اختیار بود
و نزدیک امام ابو یوسف اگر یکی از ایشان کودک یا مجنون باشد و قتل از عاقل بالغ شده باشد
غیر از کودک و مجنون بر همه حد لازم گردد مسئله اگر بعضی از اهل قافله بر بعضی دیگر قطع طریق کردند
و ایشان را کشتند حد واجب نشود و اولیاء کشتگان در قصاص و تاوان مخیر باشند و جایز است
که عفو کنند مسئله اگر در شهر یا مابین دو شهر که با یکدیگر قریب باشند چون کوفه و حیره
قطع طریق کردند حد لازم نیاید و اولیاء مقتول را در تاوان و قصاص اختیار باشد
و اگر خواهند عفو کنند و نزدیک امام شافعی حد لازم شود و نزدیک امام ابو یوسف
اگر در روز بسلاح قتال کردند واجب شود و در شب اگر چه بی سلاح قتال
کرده باشد حد لازم شود مسئله اگر بخفه کشت دیه لازم آید و هر که بخفه کشتن را
عادت کرده است او را بکشند مسئله بخفه کشتن مثل کشتن بمثقل است پس نزدیک

نزدیک امام دران قصاص نباشد و نزدیک غیر امام قصاص لازم شود

کتاب الجهاد

مسئله جهاد فرض کفایه ست یعنی ابتدا کردن بجنگ کافران فرض کفایت ست بر همه مسلمانان چون فرقه از مسلمانان جهاد کردند از همه ساقط شود واگر نه همه عاصی شوند مگر کودک وبنده وزن ونابینا وجابمانده ودست بریده زیراکه برایشان فرض نیست اما اگر کفار غلبه کردند وهجوم آوردند بر همه فرض عین شود پس زن را بی اذن زوج وبنده را بی اذن خواجه اقدام بجنگ جایز شود بدانکه چون کفار بر سرحدی هجوم آورند هر که ازان سرحد قریب است و بر جهاد قدرت دارد بروی فرض عین شود و هر که ورای وی ست چون بوی خبر رسد واحتیاج بامداد وی باشد چنانکه هرکه قریب است از مقاومت عاجز باشد یا از جنگ کاهلی کند بروی نیز فرض عین شود بعد ازان بر هر که ورای وی ست بعد ازان بر هر که ورای وی ست تا آنکه از شرق تا غرب بر همه مسلمانان فرض عین شود بخلاف نماز جنازه که آن بر همه اهالیکان فرض شود چون ایشان یا بعضی از ایشان گذارند از همه ساقط گردد چون هیچ یکی نگذارد بهر که خبر رسیده ست بزه کار شود مسئله تا زمانیکه در بیت المال مال موجود ست امام را مکروه ست که از خداوندان اموال بی رضای ایشان برای تقویت غازیان مال ستاند واگر در بیت المال چیزی نبود مکروه نباشد مسئله چون مسلمانان بر کفار زور آورند وکفار را قتل کنند اول برایشان دعوت اسلام کنند چون از اسلام ابا آورند طلب جزیه نمایند اگر جزیه قبول کردند مال وجان ایشان در حق معامله چون مال وجان مسلمانان باشد زیراکه ایشان جزیه را قبول نکردند مگر برای همین امان از انست که علی مرتضی کرم الله تعالی وجهه فرموده ست انما بذلوا الجزیة لیکون دماءهم کدمائنا واموالهم کاموالنا مسئله اگر بکفار دعوت اسلام نرسیده ست پیش از دعوت امام با ایشان جنگ نکند واگر دعوت رسیده ست مستحب است که پیش از جنگ نیز دعوت

اسلام آیند مسئله چون کفار از اسلام و جزیه ابا نمودند مسلمانان از خدای تعالی یاری طلبند
و بهرچه توانند با ایشان جنگ کنند چنانکه منجنیق سنگ اندازند و آتش دهند و غرق کنند
و تیر اندازند اگرچه کفار مسلمانی را سپر خود کرده باشند اما در وقت انداختن نیت کفار کنند
و درختان کفار را ببرند و کشتهای ایشان را تاراج کنند لیکن غدر نکنند یعنی چون میان مسلمانان
و کفار عهد شد که امروز جنگ نکنند و ایشان بامن شده اند جایز نیست که امروز با ایشان
جنگ کنند زیرا که نقض عهد باشد و آن روا نیست اما اگر در عین جنگ خداع کنند چنانکه کفار را
در گمان اندازند که امروز جنگ نخواهند کرد چون ایشان غافل شوند جنگ کنند یا جانب دیگر
بروند تا ایشان را گمان شود که امروز نیامده اند و بدان غافل گردند بعد از آن در شب خون
ریزند جایز بود زیرا که این خداع در جنگ است و آن منع نیست لقوله علیه السلام الحرب خدعة
و نیز غلول نکنند یعنی از مال غنیمت چیزی ندزدند و کفار را مثله نسازند یعنی عضوی که برای
عبرت دیگران باشد چون بریدن عضو و سیاه کردن روی و بینی بریدن نکنند و آنکه رسول
علیه السلام بعرنیین کرده بود منسوخ شده است لقوله علیه السلام لا تغلوا و لا تغدروا و لا تمثلوا
مسئله مسلمانان از کفار غیر مکلف را و شیخ فانی را و نابینا را و جا مانده را و زن را نکشند
مگر آنکه کسی از ایشان خداوند مال بود که مردم را بمال خود بر قتال می انگیزد یا خداوند رای
بود و مدبر باشد یا در جنگ با ایشان شریک بود یا زن ملکه باشد مسئله اگر مسلمانی را
با پدر خود که کافر است در جنگ مقابله افتاد بقتل وی ابتدا نکند لیکن او را مشغول سازد
تا دیگری بکشد اما اگر پدر قصد کشتن او کرد و غیر از کشتن پدر خود بهی نبیند بکشتن پدر باک نبود
مسئله زن را و مصحف را در جنگ کفار با خود نبرد مگر آنکه امن بود چنانکه لشکر
عظیم باشد که آنرا خوف هزیمت نبود زیرا که غالب در آن سلامت است و الغالب کالمتحقق
کذا فی الهدایه مسئله اگر امام در صلح با کفار مصلحت بیند جایز است که با ایشان
بقدر ضرورت صلح کند چنانکه گرفتن قلعه دیگر در پیش باشد یا گرفتن مال از کفار

احتیاج بود بعد از ان اگر در نقض صلح منفعت داند نقض کند و کفار را بدان خبردار گرداند بعد ازان با ایشان قتال کند و اگر از کفار در صلح خیانت ظاهر شد پیش از نقض قتال جایز بود مسئله جایزست که در قتل مرتد امام شتابی نکند و با وی صلح نماید زیراکه مقصود اسلام ویست لیکن در صلح چیزی از وی نگیرد زیراکه گرفتن از وی جزیه باشد و آن از مرتد جایز نیست و اگر گرفت رد نکند زیراکه مال مرتد غیر معصوم ست مسئله مسلمانان را جایز نیست که سلاح را یا اسپان را یا آهن را بدست کفار دار حرب بفروشند اگرچه بعد از صلح باشد زیراکه درین اعانت ست بر قتال مسلمانان و صلح بر شرف نقض ست کذا فی الهدایه مسئله اگر مردی یا زنی از اهل اسلام که آزاد باشد کافری را یا جماعه کفار را یا اهل قلعه یا اهل شهر را امان داد جایز بود کذا فی الهدایه اما اگر امام دران امان فساد بیند امان را نقض کند و کفار را بدان خبردار گرداند و امان دهنده را ادب کند مسئله اگر ذمی یا مسلم که در بند کفارست یا تاجری که با ایشان ست یا مسلمی که در دار حرب اسلام آورده ست و بدار ما نرسیده ست امان داد باطل باشد زیراکه ذمی متهم ست و دیگران مغلوب کفارند کذا فی الهدایه و نیز امان کودک جایز نباشد اگرچه مراهق بود و عاقل باشد کذا فی جامع الرموز و نیز امان بنده و مجنون جایز نباشد اما اگر کودک و بنده ماذون بقتل شریک باشند امان ایشان جایز بود

باب المغنم والقسمة

مسئله چون امام ملکی را از کفار بقهر و غلبه گرفت بمختار بود که آنرا میان اهل فتح قسمت نماید یا به کفاران دیار واگذارد و بر کفار جزیه و بر اراضی ایشان خراج مقرر نماید و اهل جنگ را قتل کند یا بنده سازد یا ذمی گرداند مسئله کافری که در بند آمده ست جایز نیست که اورا بگذارند و بدان بروی منت نهند و نزدیک امام شافعی جایزست و نیز جایز نیست که اورا بگذارند و مال را یا مسلمی را که در بند کفار باشد از وی فدیه بگیرند و نزدیک امام شافعی جایزست و نزدیک امام محمد بعد از رفع قتال بفدیه مسلمانی گذاشتن او را جایزست و از امام ابویوسف درین دو روایت ست اما فرستادن او بدار حرب جایز نیست نزدیک همه مسئله دوابیکه بردن آن از دار حرب امام دشوارست جایز نیست که آزادی کند و

دار حرب بگذارند پس باید که آنرا ذبح کنند و بسوزند تا اهل حرب بدان منتفع نشوند کذا فی
الهدایه مسئله غنیمت را در دار حرب قسمت نکنند مگر بطریق امانت بعد از آن چون
بدار اسلام آورند امام بهمه الطریق تملیک بر غازیان قسمت کند هر که از خادم و معاون
در دار حرب بمسلمانان ملحق شده است در غنیمت با مقاتلان شریک باشد اما اهل بازار
که در قتال شریک نباشند در غنیمت شرکت نبود و نیز هر که در دار حرب مرده است او را شرکت
نباشد زیرا که سبب ملک احراز است و هر که در دار حرب بمرد احراز نکرده است و نزدیک
امام شافعی بهزیمت کفار مال ایشان ملک ما شده است پس هر که بعد از هزیمت کفار
در دار حرب بمرد حصه او را بوارثان او ندهند مسئله هر که بعد از برآوردن غنیمت را از دار حرب
بمرد حصه او را بوارثان او دهند مسئله در دار حرب پیش از قسمت از غنیمت چون کاه و هیزم
و طعام و روغن و سلاح و جز آن بقدر حاجت نفع گرفتن جایز بود و فروختن آن جایز نباشد و در دار اسلام
نفع گرفتن نیز روا نبود پس آنچه از انتفاع فاضل مانده باشد آنرا در غنیمت رد کند مسئله هر که از اهل
حرب در دار حرب اسلام آورد وی را نکشند و فرزندان صغار وی را برده نکنند و مال او را که در قبض اوست
یا پیش مسلم یا ذمی امانت است نگیرند اما فرزندان کبار او و زن او و حمل زن او و بندگان
او که مقاتل اند و مال او که در دست حربی است با امانت بود یا بالغصب باشد در غنیمت داخل کنند
فصل در کیفیت قسمت مسئله هر که در وقت در آمدن در دار حرب سوار است او را از غنیمت
حصه سوار دهند اگرچه در وقت جنگ پیاده باشد و هر که در وقت در آمدن در دار حرب
پیاده است او را از غنیمت حصه پیاده باشد اگرچه در وقت جنگ سوار بود و نزدیک
امام شافعی اعتبار حضور جنگ راست مسئله سوار را دو حصه است اگرچه دو اسب
داشته باشد و پیاده را یک حصه است و نزدیک امام شافعی سوار را سه حصه است
مسئله شتر و استر را حصه ندهند و بنده و کودک را حصه نباشد و زن و ذمی را حصه نبود
لیکن آنچه امام در آن مصلحت داند بایشان دهد کذا فی الهدایه مسئله خمس غنیمت

١٧٣

غنیمت را سه حصه کنند یکی بمسکینان دهند و یکی به یتیمان رسانند و یکی بمسافران دهند و خویشان
رسول علیه السلام که فقرا اند درین حصه برغیر مقدم و خویشان رسول علیه السلام که اغنیا اند ازان خمس
حصه نیابند مسئله ذکر خدا تعالی در قرآن فان لله خمسه برای تبرک ست و حصه رسول علیه السلام با نتقال
ایشان بدار بقا ساقط شده ست چنانکه صفی ساقط گشته ست صفی چیزی ست که رسول خدا علیه السلام
پیش از قسمت آنرا برای خود از غنیمت برگزیدی چون زره و شمشیر و جاریه کذا فی الهدایه و نزدیک
امام شافعی حصه رسول علیه الصلوة والسلام مر امام را باشد مسئله هر که بی اذن امام بدار حرب رفته
چیزی بی الغارت آورد و با وی لشکر نیست از غنیمت وی هیچ نستانند و اگر با لشکر یا باذن
امام رفته ست خمس بگیرند **فصل در تنفیل** تنفیل دادن زیادتی ست بر حصه غنیمت مسئله
امام را جایز ست که در وقت جنگ با اهل قتال تنفیل کند یعنی بگوید هر که از قاتلان حربی را بکشد
آنچه با حربی باشد از مال و سلاح و اسپ وی را بود کذا فی الهدایه یا بگوید جماعتی را از لشکریان که بعد از
برآوردن خمس ربع یا ثلث غنیمت مر شما را باشد زیرا که در خمس حق غانمان نیست کذا فی الهدایه
اما چون غنیمت را در دار اسلام آورند تنفیل روا نبود زیرا که حق غانمان بدان متعلق شود لیکن در خمس
روا بود زیرا که غانمان را دران حقی نیست کذا فی الهدایه مسئله آنچه با مقتول ست از مرکب
و سلاح و جز آن داخل غنیمت ست مگر آنکه امام تنفیل کرده باشد و نزدیک امام شافعی مر قاتل را ست
که از اهل سهم بود و مقابل خود را کشته باشد اگرچه تنفیل نکرده باشد لقوله علیه السلام
من قتل قتیلا فله سلبه و ما این را بر تنفیل حمل می کنیم لقوله علیه السلام لحبیب بن ابی سلمه لیس
لک من سلب قتیلک الا ما طابت به نفس امامک کذا فی الهدایه **باب**
استیلاء الکفار مسئله اگر بعضی کفار بر بعضی دیگر غالب آمدند
و ایشان را اسیر ساختند و مال ایشان را بردند مالک شوند یا شتری
از دار اسلام بدار حرب رسید یا کفار بر اموال مسلمانان غالب آمدند و گرفته
بدار حرب بردند مالک گردند و نزدیک امام شافعی کفار بر مسلمانان بغلبه مالک

نشوند مسئله نزدیک امام کفار آزاد را و مدبر را و ام ولد را و مکاتب را از مسلمانان مالک نشوند و نیز بنده
مسلمانی را که گریخته باشد نزدیک امام مالک نگردند اگرچه او را گرفته باشند و نزدیک صاحبیه همه صورتها مالک شوند
و اگر بنده برضای خود در دار حرب مانده باشد باتفاق مالک شوند مسئله چون مسلمانان بر کفار دار حرب غلبه
کردند و ایشان را اسیر خود ساختند بر ایشان و بر اموال ایشان مالک شوند مسئله چون مسلمانان
غنیمت آوردند هر که از مسلمانان پیش از قسمت مال خود را در غنیمت بشناسد بی عوض بستاند و اگر
بعد از قسمت بشناخت بقیمت بستاند مسئله اگر تاجری متاعی را از دار حرب آورد و مسلمانی
آنرا شناخت اگر تاجر آنرا از دار حرب بدراهم خریده است مالک آنرا بهمان بهای از وی بگیرد و اگر بعوض
خریده است بهای عوض بگیرد و اگر شخصی آنرا در دار حرب بتاجر بخشیده است بقیمت آن بگیرد کذا فی
الهدایه مسئله اگر کفار در دار حرب بنده مسلمانی را گرفتند و در دار خود آنرا بدست تاجری
فروختند و در دست تاجر شخصی وی را بیک چشم کور ساخت و تاجر از وی ارش چشم گرفت
بعد از آن در دار اسلام مالک بنده وی را شناخت مختار است اگر خواهد بهایی که تاجر از اهل
حرب خریده است بهمان از وی بگیرد و اگر خواهد با تاجر گذارد و جایز نیست که ارش چشم وی را
که تاجر گرفته است از بهای وی کم کند مسئله اگر بنده زید در بند کفار افتاد و تاجر وی را
در دار حرب از کفار بصد درم خریده بدار اسلام آورد باز از دست تاجر در بند کفار افتاد
باز تاجر دیگر از کفار بصد درم خریده آورد تاجر اول اگر بخواهد از تاجر دوم بصد درم بگیرد
باز زید اگر بخواهد از تاجر اول بدو صد درم بستاند و زید نتواند که از تاجر دوم بصد درم بگیرد
زیرا که بهای تاجر اول در ان تلف خواهد شد مسئله اگر بنده مسلمانی با متاع گریخت
و بدست کفار افتاد و تاجر آنرا از کفار با متاع خریده بدار اسلام آورد مالک بنده را
از وی بی عوض بگیرد و متاع را به بهای بستاند زیرا که کفار بنده گریخته را مالک
نشوند کما مر و نزدیک صاحبیه بنده را با متاع اگر بخواهد بهای بگیرد کذا فی الهدایه
مسئله اگر کافری با امان از دار حرب بدار اسلام آمد و بنده مسلمانان را

از خواجه او خریده بدار حرب برد نزدیک امام بنده آزاد شود و نزدیک صاحبیه آزاد نشود
دلیل هر دو در ترجمه مذکورست مسئله اگر بنده کافری در دار حرب اسلام آورده بدار
اسلام آمد یا لشکر اسلام بران دار فتح یافت آزاد شود **باب المستامن** مسئله
اگر مسلمانی با مان برای تجارت بدار حرب رود جایز نیست که بجان یا بمال اهل حرب
تعرض نماید مگر آنکه ملک کفار یعنی رئیس کافران شخصی بعلم او از تاجر مال ستاند
یا ملک کفار او را حبس نماید اما اگر ملک یا غیر ملک بعلم او بروی تعرض نکرد و وی چیزی
از دار حرب گرفته آورد بملک حرام مالک شود زیراکه بر مال مباح بعذر مالک شده است
پس آنرا تصدق کند مسئله اگر مسلمانی با مان بدار حرب رفت و چیزیرا بدست حربی
بوام فروخت یا چیزی را از حربی بوام خرید یا یکی از دیگری چیزی غصب کرد بعد ازان
چون حربی با مان بدار اسلام آمد مسلم با وی خصومت نمود یا وی با مسلم خصومت کرد قاضی
اسلام دران حکم نکند زیراکه ما را بر مستامن ولایه نیست و نیز حکم نکند اگر دو حربی
با مان آمده پیش قاضی خصومت برند زیراکه مستامن اند مسئله اگر دو حربی مسلمان شده
بدار اسلام آمدند و خصومت دار حرب بپیش قاضی اسلام بردند قاضی در خصومت وام
برایشان حکم کند و در خصومت غصب حکم نکند زیراکه وام برضامندی هر دوست بخلاف
غصب که آن برضامندی نیست و در وقت غصب مال معصوم نبود پس بمجرد غصب ملک
غاصب گردد کذا فی الهدایه مسئله اگر دو مسلم با مان بدار حرب رفتند و یکی مر دیگری را
دانسته یا بخطا کشت در دانسته از مال قاتل دیه لازم شود و در خطا بر قاتل کفارت لازم شود
دلیل آن در ترجمه مذکورست مسئله اگر دو مسلم در بند کفار افتادند و یکی مر دیگری را کشت
نزدیک امام در خطا کفارت لازم شود و در عمد هیچ لازم نیاید و نزدیک صاحبیه در عمد و خطا
کفارت لازم گردد دلیل هر دو در عربی مذکورست مسئله اگر حربی با مان
در دار اسلام آمد نگذارد که یکسال سکونت کند و امام را جایز است که کم از یکسال

برای سکونت حربی معین کند چنانکه بگوید اگر یکماه یا دو ماه یا یکسال سکونت کردی جزیه بر تو
واجب کنیم چون مدتی را که امام معین کرده است سکونت کرد ذمی شود بعد ازان نگذارند که
بدار حرب رود **مسئله** اگر کافری باماں آمد در دار اسلام زمین خراجی خرید و بر وی خراج
نهادند ذمی شود زیرا که قبول کردن خراج لازم گرفت بودن خود را در دار اسلام و پیش از
نهادن خراج ذمی نگردد زیرا که میتواند که برای تجارت خریده باشد و از وقت نهادن خراج
جزیه یکسال لازم شود **مسئله** زنی کافره از دار حرب باماں بدار اسلام آمده بذمی تزویج نمود
ذمیه گردد نگذارند که بدار حرب رود و اگر حربی از دار حرب باماں آمده ذمیه را نکاح کرد ذمی
نشود زیرا که تواند که طلاق داده بدار حرب رود **مسئله** اگر کافری حربی در دار اسلام
آمده مسلم یا ذمی را وام داد یا پیش وی امانت نهاد و خود باز بدار حرب رفت خون وی مباح
شود و مال وی پیش مسلم یا ذمی است موقوف باشد کذا فی الهدایة بعد ازان اگر اسیر
مسلمانان شد یا مسلمانان بر دار حرب ظفر یافتند و وی در جنگ کشته باشد وام وی ساقط
شود و امانت وی غنیمت گردد اگر بمرگ خود بمرد یا در جنگ کشته شد و مسلمانان بر دار حرب ظفر نیافتند
وام او و امانت او هر دو میراث وارثان او را باشد و اگر زنده است مر وی را بود زیرا که در مال وی
امان باقی است **مسئله** اگر کافر حربی بدار اسلام آمده مسلمان شد و او را در دار حرب
زن و فرزند است و مال وی نزد مردم امانت است بعد ازان لشکر اسلام بر دار وی
ظفر یافتند زن و فرزندان وی غنیمت باشد اگرچه فرزندان وی صغار بود و مال وی نیز
غنیمت بود اگرچه نزد مسلم یا ذمی باشد زیرا که زن و فرزندان کبار در دین تابع مسلم
نشوند و مال و فرزندان صغار بنا بر تباین دارین در قبض وی نبود پس باسلام وی
عصمت آن لازم نیاید اما اگر در دار حرب مسلمان شده بدار اسلام آمده است بعد ازان
مسلمانان بر دار حرب ظفر یافتند فرزندان صغار او آزاد و مسلم باشند و مال وی
که نزد یک مسلم یا ذمی بود ملک وی باشد و آنچه جز آنست غنیمت شود **مسئله**

١٧٦

اگر حربی در دار اسلام آورد و مسلمانی او را دانسته یا بخطا کشت و وارثان او در دار حرب
مسلم اند در عمد هیچ لازم نیاید و در خطا برای ورثه کفارت لازم شود و نزدیک امام شافعی
در عمد قصاص واجب شود و در خطا دیه لازم آید **مسئله** هر که مسلمانی را که وارث ندارد
یا حربی را که بامان آمده و مسلمان شده است بخطا کشت بر عاقله او برای امام دیت لازم شود
و اگر دانسته کشته است امام را اختیار بود در آنکه قصاص گیرد یا دیه ستاند و عفو امام روا
نباشد زیرا که امام را ولایت عفو آن نیست **باب ارض الوظایف** وظیفه
عبادت است از عشر و خراج و جزیه **مسئله** زمین عرب و زمین که اهل آن اسلام آوردند
و زمین که آنرا بعد از فتح بغلبه در لشکر قسمت نمودند و زمین بصره عشری است و سواد عراق و زمین
که آنرا بعد از غلبه بر کفار که اهل آن بودند بر همان کفار مسلم داشتند و زمین که باهل آن صلح
نمودند خراجی است چنانکه در ترجمه تفصیل آنرا نوشته ام **مسئله** چون زمین موات را احیا کردند
اگر نزدیک زمین عشری است عشری باشد و اگر نزدیک زمین خراجی است خراجی بود کذا فی حاشیة الچلپی
مسئله خراجی که آنرا حضرت عمر رضی الله تعالی عنه بر سواد عراق وضع
کرده است بر هر جریب زمینی که بران آب تواند رسید از گندم و جو یک صاع
و یک درم است و از رطبه پنج درم و از رز و نخلستان متصل ده درم زیرا که در
زراعت مشقت بسیار است و در رطبه کمتر ازان و در رز و نخلستان ازان کمتر
کذا فی الهدایه و آنچه جز اینست چون زعفران و بوستان خراج دران بحسب
مشقت آنست چون ثلث یا ربع و جز آن کذا فی جامع الرموز بدانکه یک جریب
شصت گز باشد و مذکور است در کتب فقه که گز کرباس هفت قبضه
است و گز مساحت هفت قبضه یک انگشت ایستاده بالای هفت
قبضه است و نزدیک اهل حساب یک گز بیست و چهار انگشت است
و هر انگشت شش جو متصل بعرض یکدگر است و در حاشیه چلپی می آرد مراد در جریب

جزکر باین است مسئله در خراج از نصف خارج زیادت نکند که آن منتهای طاقت است ولان التصنیف
عین الانصاف کذا فی الهدایه مسئله اگر بر زمین خراجی چیزی مقرر کردند و زمین طاقت آن ندارد
امام را جایز است که از آن کمتر کند و اگر طاقت زیادتی دارد نزدیک امام ابو یوسف جایز نیست که
زیادت کند و نزدیک امام محمد جایز است مسئله اگر از زمین خراجی آب منقطع شد یا باران غلبه کرد
و یا بر خارج زمین آفتی رسید چنانکه خارج هلاک شد خراج ساقط شود مسئله اگر مالک زمین
خراجی زمین را معطل داشت یا اسلام آورد یا مسلمانی زمین خراجی خرید خراج ساقط نشود
مسئله آنچه از زمین خراجی برآید در آن عشر لازم نیاید زیرا که بر زمین آن خراج واجب است
و رسول علیه السلام از جمع میان عشر و خراج منع نموده است کذا فی حاشیه الچلپی و نزدیک امام شافعی
عشر نیز لازم آید زیرا که دو حق مختلف اند و محل مختلف بدو سبب مختلف برای دو مصرف مختلف
واجب شده است کذا فی الهدایه و تفصیل آن در کفایه است مسئله خراج معین در یک سال
مکرر واجب نشود و هر چند خارج زمین مکرر شده باشد اما خراج مقاسمه چون خمس یا ربع یا ثلث
یا نصف بتکرار خارج مکرر واجب شود چنانکه عشر مکرر لازم شود فصل در جزیه مسئله
جزیه را بر کفار بصلح وضع کردند آن را تغیر ندهند و بر آن زیادتی نکنند و اگر امام بر کفار غالب آمد
و اموال کفار را بر کفار مقرر داشت کفار کتابی بوند یا مجوسی یا وثنی باشد بر هر یکی از اغنیا
در تمام سال چهل و هشت درم معین کند و در هر ماه چهار درم ستاند و بر میانه حال بیست و چهار درم
معین سازد و در هر ماه دو درم بگیرد و بر فقیر که کاسب باشد دوازده درم معین کند و در هر ماه یک درم
بستاند و نزدیک امام شافعی در وثنی جزیه نبود زیرا که نزدیک وی یک دینار معین کند اگرچه فقیر باشد
مسئله بر وثنی عرب جزیه نبود پس اگر امام بر ایشان غالب آید زنان و فرزندان صغار ایشان
غنیمت شوند و رجال ایشان را اگر اسلام قبول نکردند قتل نکنند و نیز بر مرتد جزیه نباشد اگر اسلام
نیاورد قتل کنند و نزدیک امام شافعی مشرکان عرب را بنده سازند مسئله زاهد ترسایان
که با مردم اختلاط ندارد جزیه نبود و نزدیک امام ابو یوسف اگر بر کسب قدرت دارد جزیه ستانند و امام محمد نیز

از امام ابو حنیفه چنین روایت کرده است مسئله بر کودک و زن و بنده و نابینا و جا بانده جزیه نبود
و نزدیک امام ابو یوسف اگر نابینا و جا بانده غنی بود جزیه بستانند مسئله بر فقیر که کاسب نباشد جزیه
واجب نشود و نزدیک امام شافعی واجب شود مسئله کافری که بر وی جزیه بود مسلمان شد یا مرد جزیه
ساقط شود بخلاف امام شافعی که نزدیک وی ساقط نشود کذا فی الهدایه مسئله اگر چند
سال از ذمی جزیه نگرفتند نزدیک امام زیاده از جزیه یک سال نستانند زیرا که نزدیک وی جزیه تکرار
متداخل نشود و نزدیک صاحبین جزیه همه سال ها گذشته بگیرند زیرا که نزدیک ایشان در جزیه تداخل
نباشد **فصل** در معبد الکفار مسئله جایز نیست که کفار در دار اسلام بیعه یا کنیسه حادث
کنند و اگر قدیم را که منهدم شود اعاده نمایند منع نکنند کذا فی الهدایه مسئله ذمی را نگذارند که در لباس
و مرکب و زین و سلاح چون مسلمانان باشد پس نگذارند که بر اسپ سوار شود یا استعمال سلاح کند و فرمایند
که رشته پشمینه که پهنای آن چون انگشت باشد بر کمر خود ظاهر ببندند بخلاف زنار که آن از ابریشم باشد
و در کفایه می آرد اهل ذمه را نگذارند که خود را از مسلمانان به زنار ابریشم ممیز سازند زیرا که در آن
اعزاز کفار است مسئله زنان کفار را از زنان مسلمانان در راه رفتن و در حمام در آمدن
متمیز کنند مسئله بر در خانهای کفار علامتی کنند که سائلی بر در ایشان نه ایستد و بر ایشان دعا هم
نکند مسئله اگر اهل ذمه بدار حرب ملحق شوند یا برای جنگ با اهل اسلام بر موضعی غلبه کنند
عهد ذمه منتقض شود و حکم ایشان چون مرتد حکم میت باشد و قتیکه بلحوق حکم میت کرده اما اگر
در بند افتاد زاهل ذمه را بنده سازند و مرتد را بکشند مسئله اگر ذمی از ادای
جزیه تمرد نمود یا مسلمه زنا کرد یا مسلمه را تقبیل نمود یا بر نبی علیه السلام حقارت کرد
عهد ذمه منتقض نشود و نزدیک امام شافعی رحمة الله علیه بحقارت نبی منتقض شود مسئله
بر اموال تغلبی بالغ مرد باشد و یا زن بود دو چند از زکوة اموال مسلمانان باشد
و بر بنده که تغلبی آن را آزاد کرده باشد جزیه و خراج بود و نزدیک امام زفر
از وی نیز دو چند مسلمانان بگیرند بدانکه ارضی که در ان بر مسلم عشر است بر تغلبی در ان خمس باشد

جا ابوان که دران بر مسلم ربع عشر است بر تغلبی دران نصف عشر بود مسئله بر بنده
که قریش آنرا آزاد کرده باشد جزیه و خراج لازم شود و آنکه رسول علیه السلام فرموده است
که مولی القوم منهم آنرا بر حرمت صدقه حمل کنند پس چنانکه هاشمی را صدقه گرفتن
حرام است معتق او را نیز حرام باشد زیرا که بشبهه حرمت نیز حرمت ثابت شود

فصل در مصرف جزیه و خراج و جز آن مسئله جزیه امام که از جزیه و خراج
و مال تغلبی و هدیه مردم باشد مصرف آن مصالح اهل اسلام است چون راه خوف
دشمن بستن و پل بنا کردن و جسر بستن و کفایت علما و قضات و کفایت عاملان
صدقه و کفایت مقاتله با متعلقان این همه که نفقه آنها بر ایشان فرض است زیرا که
اگر کفایت متعلقان ایشان با ایشان ندهند ایشان برای نفقه آنها بکسب محتاج شوند
پس بقتال و جز آن فارغ نباشد مسئله هر که از مستحقان پیش از سال بمرد نفقه
وی ساقط شود زیرا که نفقه بخشش است و بخشش پیش از قبض ملک نگردد و بموت
قطع شود و در کفایه می آرد اگر در آخر سال بمرد مستحب است که نفقه او را با قربای وی
رسانند مسئله مستحق نفقه در این زمانه قاضی و مدرس و مفتی است **باب المرتد**
مسئله هر که مرتد شود والعیاذ بالله بروی اسلام عرض کنند و اگر در اسلام
شبهه داشته باشند رفع شبهه نمایند و اگر برای تفکر مهلت خواهد تا سه روز
مهلت دهند بعد از آن اگر پشیمان شد و توبه کرد بگذارند و اگر نه قتل کنند و کیفیت
توبه آنست که سوای دین اسلام از همه دینها باطل بیزار شود یا دینی را که برگزیده است
از آن بیزار گردد مسئله مستحب است که مرتد را بعد از عرض اسلام بکشند و اگر پیش
از عرض اسلام کشند بر قاتل هیچ لازم نیاید مگر آنکه ترک مستحب کرده باشد
و نزدیک امام شافعی مهلت سه روز واجب بود پس کشتن وی را نزدیک ایشان پیش از عرض اسلام
حلال نباشد مسئله مال مرتد موقوف باشد اگر اسلام آورد ملک وی شود و اگر در ارتداد بمرد

بردیا بارتداد او را کشتند یا گریخته بدار حرب ملحق شد و قاضی بالحاق وی حکم نمود مدبر وی از ثلث
مال آزاد شود کذا فی جامع الرموز و ام ولد او آزاد گردد و دینی که بر وی موجل باشد معجل شود
و مالی را که در وقت اسلام کسب کرده ست بوارثان او بود که مسلم باشند و آنچه در وقت ارتداد
حاصل نموده ست غنیمت شود و نزدیک صاحبین مال او را مر وارثان اوست که مسلم اند اگرچه در
وقت ارتداد کسب کرده باشد و نزدیک امام شافعی مال او غنیمت ست اگرچه در وقت
اسلام کسب نموده باشد مسئله دین مرتد را که در حالت اسلام لازم شده ست از مالی که در
حالت اسلام کسب کرده ست ادا کنند و دینی که در حالت ارتداد لازم گشته ست از مالی که
در ارتداد کسب کرده ست ادا نمایند مسئله نکاح مرتد باطل شود و مذبوح او حرام باشد
و پیش از گذشتن عدت زن که از سبب فساد نکاح ست طلاق و استیلاد وی جایز بود و نیز
اگر زن و شوهر هر دو معا مرتد شدند و شوهر زن را طلاق داد بعد از آن هر دو با هم اسلام
آوردند طلاق واقع شود زیرا که نکاح باطل نشده ست مسئله شرکت مفاوضه مرتد و بیع او
و شرای او و هبهٔ او و اجارهٔ او و تدبیر او و کتابت او و وصیت او موقوف باشد اگر اسلام آورد
نافذ شود و اگر مرد یا کشته شد یا بدار حرب ملحق گشت و قاضی بحکم بلحوق وی کرد همه عقدهای مذکور
باطل گردد بدانکه نکاح و ذبح مرتد بالاتفاق باطل شود و طلاق و استیلاد او بالاتفاق صحیح
باشد و مفاوضه او بالاتفاق موقوف بود و دیگر عقود نزدیک امام موقوف باشد و نزدیک
صاحبین نافذ بود مسئله مرتدی بدار حرب ملحق شد و باز مسلمان شده بدار اسلام
آمد اگر قاضی حکم بلحوق وی نکرده ست ارتداد وی باطل شود و حکم وی چون مسلم باشد
و اگر بعد از حکم قاضی آمده ست آنچه مال او نزد وارثان او موجود باشد از ایشان باز بگیرد
مسئله اگر زنی مرتد شود او را حبس کنند و هر روز یک لقمه طعام و یک قطره آب بوی رسانند
تا آنکه مسلمان شود یا بمیرد کذا فی جامع الرموز و آنچه وی در مال خود تصرف کند جایز باشد
و آنچه از مال باقی ماند مر ورثهٔ اوراست اگرچه در حالت ارتداد کسب کرده باشد و نزدیک امام شافعی او را

قتل کنند مسئله اگر کنیزک مرتد فرزند آورد و مرتد دعوی کرد که از من است نسب آن از مرتد ثابت
شود و کنیزک ام ولد او گردد و فرزند آزاد شود اما اگر کنیزک مسلمه است بعد از مردن مرتد یا ملحق شدن
او بدار حرب فرزند مذکور از مال وی ارث ستانند زیرا که ولد به تبعیت مادر مسلمان شود و مسلم
از مرتد وارث گردد و اگر کنیزک نصرانیه است و در کم از شش ماه از وقت ارتداد او فرزند آورده است
فرزند وارث شود زیرا که چون کنیزک مرتد کافر باشد ولد او تابع پدر شود بنا بر آنکه پدر را بر اسلام
جبر کنند پس وی باسلام اقرب بود و اگر در زیاده از شش ماه آورده است وارث نگردد
مسئله اگر مرتد با مال خود بدار حرب ملحق شد بعد از آن مسلمانان بران دار غالب آمدند
مال وی غنیمت باشد و اگر بی مال ملحق شده است و قاضی بلحوق وی حکم کرد بعد از آن بدار اسلام
آمد و مال خود را گرفته باز بدار حرب ملحق شد بعد از آن مسلمانان آن دار را فتح نموده اند مال وی
پیش از تقسیم مر ورثه او راست زیرا که بعد از حکم قاضی بلحوق او بدار حرب وارث او چون
مالک قدیم شود پس چنانکه مالک قدیم مال خود را پیش از قسمت مجانا بستاند وی نیز مجانا
بگیرد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله اگر مرتدی بدار حرب ملحق شد و قاضی بنده او را بابن او
حکم نمود و ابن وی را مکاتب ساخت بعد از آن مرتد مسلمان شده بدار اسلام آمد بدل
کتابت ساخت بعد از آن مرتد مسلمان شده بدار اسلام آمد بدل کتابت و ولاء
مکاتب مر پدر را باشد زیرا که ابن خلیفه پدر بود چون پدر مسلمان شده بدار اسلام آمد
ابن وکیل وی باشد و عتق جایز نبود مسئله اگر مرتد شخصی را بخطا کشت بعد از آن
بدار حرب ملحق شد یا او را بر ردت کشتند دیه آن در مالی باشد که آن را در وقت
اسلام کسب کرده بود زیرا که مالی را که در وقت ردت کسب کرده است غنیمت شود
و نزد صاحبین دیت آن در مال وی باشد اگرچه آن را در وقت ردت کسب کرده
باشد و آنکه دیه بر عاقله او نشود بنا بر آنکه دیه مر عاقل نمیباشد مگر از برای
نصرت و بر مرتد هیچکس نصرت نکنند مسئله اگر شخص دست مسلمانی را

والسنة بمیرد بعد از آن ان مسلمان مرتد شد وبسبب بریدگی دست در ارتداد بمرد یا بدار حرب
ملحق شد وقاضی حکم بلحوق وی کرد بعد از آن مسلمان شده بدار اسلام آمد بسبب بریدگی بمرد قاطع
از مال خود نصف دیه را برای وارثان او ضامن شود دلیل آنرا در ترجمه ذکر کردم واگر بدار حرب
ملحق شد همچنان اسلام آورد بعد از آن بدرد قطع هلاک شد تمام دیه بر قاطع لازم شود ونزدیک
امام محمد نصف دیه لازم آید مسئله اگر بنده مکاتب مرتد شده بدار حرب ملحق شد ومالی را
بکسب حاصل نمود بعد از آن چون او را گرفتند از اسلام ابا آورد پس بارتداد او را کشتند
مال کتابت مرخواجه او را باشد وآنچه باقی ماند مر وارثان او را باشد مسئله اگر زن وشوی
هردو مرتد شده بدار حرب ملحق شدند وزن در دار حرب فرزند آورده آن فرزند ولد دیگر
آورد بعد از آن مسلمانان بران دار غالب آمدند هردو ولد غنیمت شود وبر اول جبر لازم آید
وبروایت حسن بر دوم نیز جبر لازم گردد زیرا که نزدیک حسن ولد ولد تابع جد شود ودر ظاهر
الروایة تابع نشود مسئله اگر کودک عاقل اسلام آورد روا بود واگر مرتد شد به اسلام
اسلام بر وی جبر کنند وقتل وی روا نبود اگرچه از اسلام ابا کند ونزدیک امام شافعی
وامام زفر ارتداد وی صحیح نباشد واسلام وی روا نبود دلیل ما آنست که چون حضرت علی
رضی الله تعالی عنه در حالت صغر اسلام آورد ونبی علیه السلام آنرا جایز داشت چنانکه
افتخار حضرت علی رضی الله تعالی عنه بانی اسلام مشهورست چنانکه فرموده است
سبقتکم الی الاسلام طرّاً غلاماً ما بلغت اوان حلمی باب البغات مسئله اگر قومی
از مسلمانان از اطاعت امام خارج شدند امام ایشان را باطاعت خود دعوت
کند اگر در امامت شبهه داشته باشند رفع شبهه نماید واگر از قومی امداد داشته
ودر جایی با ایشان جمع شدند مسلمانان را جایز است که با ایشان ابتدا
بجنگ کنند بخلاف امام شافعی که نزدیک وی ابتداء بقتل مسلم جایز نیست
ما میگوییم اگر امام در جنگ کردن با ایشان تاخیر کند تا آنکه ایشان ابتدا بجنگ کنند

احتمال است که از شر ایشان دفع ممکن نباشد مسئله اگر باغیان خداوند قومی باشند مجروح
ایشان را بکشند وچون بگریزند عقب ایشان کنند واگر متفرق باشند مجروح ایشان را نکشند
وچون بگریزند عقب ایشان نکنند زیراکه خوف نیست که بقوم خود خواهند شد چراکه قوم ندارند وکشتن
مجروح ایشان روا نبود زیراکه مسلم اند مسئله فرزندان باغیان را ومتعلقان ایشان را بندکردن
روا نبود مسئله مال باغیان را حبس کنند تا آنکه ایشان تائب شوند وسلاح وسپاه
ایشان را در وقت احتیاج استعمال نمایند بخلاف امام شافعی که نزدیک او استعمال آن بی رضا
روا نبود زیراکه مال مسلم است مامیگوییم حضرت علی رضی الله عنه سلاح باغیان را بوقت
احتیاج در بصره قسمت نمود وتملیک نساخت کذا فی حاشیة الچلبی مسئله اگر باغی مر باغی را
کشت بعد از ان ایشان اطاعت امام قبول نمودند بر قاتل هیچ لازم نیاید زیراکه در وقت
کشتن باغی بودند وبر باغی ولایت امام روا نبود مسئله اگر باغیان بشهر غالب آمدند
بعد از ان شخصی از اهل آن شهر شخصی را از همان شهر دانسته کشت وپیش از انکه باغیان احکام خود
جاری کنند امام آن شهر را از ایشان گرفت قاتل را بالقصاص بکشند زیراکه چون باغیان
احکام خود را در ان شهر جاری نکرده بودند ولایت امام از ان شهر منقطع نشده بود
پس احکام امام جاری باشد مسئله اگر باغی مطیع را که از خویشان او بود
بکشت وگفت من برحق بودم وبرحقم نزدیک طرفین از مقتول وارث می شود
چنانکه مطیع از باغی وارث گردد اگر چه خود را کشته باشد اما اگر باغی بعد از کشتن
اقرار به بطلان خود وارث نشود ونزدیک امام ابو یوسف وامام شافعی باغی از مطیع وارث
نگردد اگر چه دعوی حقیقت خود کرده باشد مسئله شخصی که معلوم باشد که از اهل فتنه
است بدست وی سلاح فروختن مکروه بود واگر معلوم نیست مکروه نبود

باب اللقیط

مسئله وآن در لغت اسم هر چیزیست که در راه مطروح
باشد ودر شریعت اسم است مرکودکی را که زنده بود واهل وی اورا

185

اورا از ترس فقر یا تهمت در جای انداخته باشند کذا فی حاشیة الچلپی مسئله هر که لقیط را دریابد مستحب است که او را برداید اگر خوف هلاک لقیط باشد برداشتن آن بر یابنده واجب شود مسئله لقیط آزاد باشد مگر آنکه کسی دعوی کند که بنده من است و بران گواه بیارد کذا فی حاشیة الچلپی مسئله نفقه لقیط و جنایت او در بیت المال بود و ترکه او در بیت المال باشد مسئله هر که لقیط را برداشت دیگری را نمیرسد که از وی بگیرد مگر آنکه دعوی نسب می کند یا یابنده خود بوی بدهد کذا فی الهدایة مسئله هر که در لقیط دعوی نسب می کند نسب لقیط از وی ثابت گردد و اگر دو کس دعوی نسب لقیط کردند و یکی در بدن لقیط علامتی نشان داد و موافق گفته او علامت ظاهر شد نسب لقیط از وی ثابت شود و اگر نه از هر دو نسب ثابت گردد مسئله اگر بنده کسی دعوی نسب لقیط کند نسب از بنده ثابت شود و لقیط آزاد باشد زیرا که اصل در اسلام آزادی است مسئله اگر ذمی دعوی کرد نسب لقیط را نسب از وی ثابت شود و لقیط به تبعیت دار اسلام مسلمان باشد مگر آنکه لقیط را در شهر یا در قریه ذمیان یا در معبد ایشان یافته باشند زیرا که آن زمان بدعوی کردن ذمی نسب او را ذمی گردد مسئله مالی که با لقیط باشد آنرا بحکم قاضی بر لقیط صرف کنند و بقول بعضی بحکم قاضی جایز بود مسئله اگر کسی لقیط را چیزی بخشد یابنده لقیط را جایز است که آنرا برای لقیط قبض کند مسئله ملتقط را جایز است که لقیط را حرفت آموزد و جایز نیست که او را تزویج کند یا در مال او تصرف نماید یا او را اجاره دهد کذا فی الاصح

باب اللقطة

مسئله اگر یابنده لقطه در وقت برداشتن آن گواه گرفت بر آنکه برای رسانیدن بمالک آن می بردارم لقطه نزد وی امانت باشد و اگر نه ضامن شود مسئله اگر یابنده اقرار کرد که لقطه را برای خود گرفته بودم بالاجماع ضامن شود و اگر اقرار نکرده است و گواهان گواهی دادند که برای رسانیدن بمالک آن گرفته بود ضامن نگردد و اگر گواهی نداند نزدیک طرفین ضمان لازم شود و نزدیک امام ابو یوسف لازم

کتاب الآبق

نشود و قول یابنده معتبر بود بدانکه گواه گرفتن سنت که در وقت برداشتن لقطه بگوید
ای مسلمانان هر کرا بشنوید که طلب لقطه میکند بر من دلالت کنید مسئله بر یابنده
لقطه واجب ست که تا مدتیکه بداند یعنی او را ظن حاصل شود که بعد ازین آنرا کسی طلب
نخواهد کرد در جائیکه یافته ست و در مجمعهای مردم چون مسجد و بازارها تعریف لقطه کند
چنانکه فریاد کند که من لقطه را یافته ام و مالک آنرا نمیدانم هر که مالک آن باشد بیاید
تا بوی دهم و نزدیک امام محمد و امام مالک و امام شافعی تا یکسال تعریف کند اگرچه
لقطه از ده درم باشد کذا فی حاشیه الچلپی و لقطه زمین حرم چون لقطه زمین حل ست
و نزدیک امام شافعی لقطه زمین حرام را تا یافتن مالک تعریف کند مسئله هر چه دیر نپاید
چون طعام پخته و بعضی میوها تا زمانی که خوف فساد آن نباشد تعریف کند چون خوف
فساد شود بمسکین تصدق کند و اگر بعد از تصدق مالک لقطه بهم رسد او را اختیار ست
خواه صدقه را جایز دارد تا ثواب او را باشد خواه از یابنده تاوان بگیرد و در حاشیه
چلپی ست که نیز مالک مختار ست که اگر لقطه در دست مسکین سالم ست لقطه از مسکین بگیرد
و اگر هلاک شده ست مسکین را ضامن بگیرد زیرا که بی اذن مالک قبض کرده ست مسئله
اگر لقطه بهیمه باشد حکم آن چون حکم غیر بهیمه بود اگرچه شتر بود یا گاو باشد و نزدیک
امام مالک و امام شافعی اگر شتر یا گاو را در صحرا یابد افضل نیست که بگیرد مسئله هر که
بی اذن قاضی لقطه را نفقه داد متبرع بود و اگر باذن قاضی داده ست بر مالک لقطه دین باشد
مسئله اگر قاضی اجاره را در لقطه منفعت داند لقطه را اجاره دهد و از اجرت آن بر آن نفقه
کند و اگر در اجاره منفعت نداند بنفقه امر کند و رجوع آنرا بر مالک شرط نماید و بیک روایة
امر باتفاق برای رجوع کفایت کند والاول اصح و اگر در نفقه نیز منفعت نداند لقطه را بفروشد
و بحفظ بهای امر نماید مسئله هر که بر لقطه نفقه کرده ست چون مالک لقطه بهم رسد جایز است
او را که لقطه را از مالک آن برای نفقه حبس کند و اگر بعد از حبس در دست حابس

لقطه هلاک شود نفقه ساقط گردد و اگر پیش از حبس هلاک شد نفقه ساقط نگردد مسئله
اگر مدعی لقطه در لقطه علامت بیان کرد بی گواهان دادن آن بمدعی وجب نشود و اگر دادن
روا بود و حلال باشد و نزدیک امام شافعی اگر مدعی علامتی را در لقطه بیان کرد وجب است
که لقطه را بمدعی سپارد مسئله اگر ملتقط فقیر بود و بتعریف کردن مالک لقطه موجود نشود
جایز است که آنرا خود تصرف کند و بدان منتفع شود و اگر فقیر نباشد بر فقیری تصدق کند
اگر چه اصل او باشد یا فرع او بود یا زن او باشد **کتاب الآبق** هر که بر گرفتن
آبق قدرت دارد مستحب است که او را بگیرد و گرفتن ضال مستحب نبود زیرا که آبق غلامی است
که از خواجه خود بقصد گریخته باشد و ضال غلامیست که خانه خواجه خود را گم کرده باشد
و راه آنرا نمیداند پس گرفتن آن مستحب نبود زیرا که دور نخواهد رفت و در نزدیک
خواجه او وی را خواهد یافت اما هر که خانه خواجه او را میداند افضل است که او را
بخانه رساند مسئله هر که آبق را از مدت سفر بخواجه او رساند در وقت گرفتن
گواه گرفته باشد که برای رسانیدن بخواجه او گرفته ام برای وی چهل درم
بر خواجه واجب شود و در کم از مدت سفر بحساب آن لازم گردد اگر چه آبق مدبر یا ام ولد باشد
و اگر چه قیمت آن چهل درم نبود و نزدیک امام شافعی بی شرط واجب نشود و اگر در وقت
گرفتن بر رسانیدن او گواه گرفته بود بعد از آن آبق از دست وی گریخته برگیرد
ضمان آن لازم نشود و اگر گواه نگرفته بود برای وی بر خواجه آبق هیچ لازم نیاید
و اگر از دست وی گریخته ضمان آن لازم شود مسئله اگر آبق در رهن شخصی باشد
جعل آن بر مرتهن باشد **کتاب المفقود** یعنی غایبی که جای او معلوم نباشد
و از مردن و زیستن وی خبر نبود کذا فی حاشیة الچلبی مسئله مفقود در حق خود
زنده است پس زن او را نکاح کردن روا نبود و مال او را قسمت نمودن جایز نباشد
و اجاره او فسخ نشود و قاضی شخصی را نایب می کند تا حق وی را قبض نماید و مال

۱۸۷

و مال او را محافظت نماید و آنچه از مال او خوف فساد آن باشد آنرا بفروشد و فرزندان او را
و والدین او را و زن او را از مال او نفقه رساند و در حق غیر خود مرده است پس از غیر خود وارث
نشود لیکن حصه او را موقوف دارند مسئله چون از وقت تولد مفقود نود سال تمام شود
قاضی بموت او حکم کند و در ظاهر روایت است که در مدت موت اقران او بموت او حکم نماید
زیرا که درین زمانه کم است که آدمی نود سال زندگانی کند مسئله اگر مفقود پیش از حکم قاضی
بموت او زنده ظاهر شد آنچه از مال او و حق او موجود باشد قبض نماید و اگر مدت تمام شد
در مال او از همان روز قاضی بموت او حکم کند و مال او را در وارثان او که موجود باشند قسمت نمایند
و زن او در عدت موت نشیند و در حق مال غیر او از وقتی که غایب شده است بموت او حکم کند و مالی را
که برای او موقوف داشته باشد بوارثان خداوندان مالی که در آن وقت بودند رد کنند چنانکه زید مفقود شد
و برادر او بمرد و زید را کور و دختر خود را وارث گذاشت نصف ترکه او را بدختر او بدهند و نصف را حصه زید
نگاه دارند چون مدت زید مفقود تمام شود آن نصف باقی را نیز بدختر او رسانند

کتاب الشرکة

مسئله شرکت بر دو وجه است یکی شرکت ملک چنانکه دو کس بخریدن یا بهبه یا بالصدقه یا بارث
در چیزی شریک شوند پس هر کدام در حصه دیگر اجنبی باشد بی اذن وی نتواند که در آن تصرف
کند کذا فی الهدایه دوم شرکت عقد چنانکه یکی مرد دیگر را بگوید ترا درین همه تجارات یا در فلان
تجارت شریک خود ساختم وی بگوید قبول نمودم و برای هیچکدام از منفعت چیزی معین نباشد زیرا که
احتمال دارد که زیاده از معین منفعت نشود مسئله شرکت عقد بر چهار وجه است یکی شرکت
مفاوضه و آن شرکت دو کس است یا زیاده از آن که در مال شرکت و در تصرف و در دین برابر باشند
پس با بنده و با غیر بالغ مفاوضه روا نبود و مسلم را با کافر مفاوضه جایز نباشد اما در کتابی
و مجوسی مفاوضه جایز بود زیرا که الکفر کله ملة واحدة و نزدیک امام ابو یوسف در مسلم و کافر مفاوضه
روا بود و نزدیک امام مالک و امام شافعی شرکت مفاوضه هرگز روا نبود مسئله در عقد مفاوضه
هر واحد از شرکا مر دیگر را وکیل و کفیل باشد پس اگر یکی خرید کند بایع را جایز است که از دیگر طلب بها نماید

مسئله هر که از شریکان مفاوضه چیزی بخرد برای همه بود مگر طعام و کسوت که برای اهل خود خرید
باشد مسئله اگر یکی از شریکان مفاوضه بچیزی که دران شرکت مفاوضه جایز باشد چون خریدن و فروختن
و اجاره گرفتن وام لازم شود بر دیگران نیز لازم گردد و اگر بکفیل شدن با مر مکفول عنه بر یکی ضمان لازم آید
بر دیگران نیز لازم آید و در بی امر مکفول عنه بر دیگران لازم نشود و هو الصحیح مسئله اگر یکی را از
شریکان مفاوضه چیزی که دران مفاوضه جایز باشد میراث رسید یا کسی بوی چیزی از ان
جنس بخشید و وی آنرا قبض نمود عقد مفاوضه عقد عنان گردد و اگر عرض یا عقار میراث رسید مفاوضه
باقی ماند زیرا که بعرض و عقار در مال مفاوضه زیادتی نشود دوم شرکت عنان و آن شرکت ست
در هر تجارت یا در نوعی ازان مسئله شرکت عنان متضمن کفالة نباشد و بعض مال شریکان جایز
بود و نیز بزیادتی مال یکی یا بشرط مساوات مال همه بی مساوات منفعت شرکت عنان صحیح شود
بخلاف امام زفر و امام شافعی که نزدیک ایشان بی مساوات منفعت جایز نباشد مسئله اگر مال
یکی دراهم بود و مال دیگری دنانیر باشد بی خلط شرکت عنان جایز بود و نزدیک امام زفر و امام شافعی
بی خلط جایز نبود مسئله اگر یکی از شرکا در شرکت عنان متاعی خرید مطالبه بهای آن بر دیگر نبود
زیرا که شرکت عنان متضمن کفالت نباشد کما مر و اگر مشتری بهای را از مال خود داده ست
حصه شریکان را از مال ایشان طلب نماید مسئله جایز ست مفاوضه و عنان بدراهم و دنانیر
و بفلوس رایجه و به تبر و نقره اگر بآن تعامل باشد تبر زر
غیر مضروب را گویند و نقره انچه از نقره غیر مضروب
بود و نیز جایز ست بعروض چنانکه هر واحد نصف عروض
خود را بانصف عروض دیگر بفروشد و با یکدیگر عقد شرکت
کنند مگر آنکه بهای عروض یکی از بهای عروض دیگر متفاوت
باشد چنانکه قیمت عروض یکی هزار بود و قیمت عروض دیگر دو هزار
پس صاحب اقل دو ثلث عروض خود را بایک ثلث عروض صاحب

189

اگر بفروشند بعد از ان میان خود ها عقد شرکت کنند پس منفعت هر کدام بقدر ملک وی
باشد اما اگر مال یکی دراهم یا دنانیر باشد منفعت را انچه میان خود ها قرار داده باشند
همان شود زیرا که دراهم و دنانیر در عقد متعین نشوند پس منفعت حاصل مال نباشد مسئله
اگر پیش از انکه همه شریکان یا یکی از ایشان چیزی را خریده باشد مال شرکت هلاک شد
یا مال یکی هلاک گشت عقد شرکت باطل شود وانچه هلاک شده ست اگر پیش از خلط است
از صاحب مال باشد اگر چه از دست دیگری هلاک شود واگر بعد از خلط ست بر همه
شریکان باشد واگر بعد از خریدن یکی از شرکا مال دیگری هلاک شد چیزی را که
خریده ست از هر دو باشد پس مشتری حصه او را از وی طلب نماید زیرا که بهلاک
شدن مال او در شرکت تغیر نرفته ست مسئله اگر یکی از شریکان با وجود شرکت
مر دیگری را وکیل خود کرد بانکه گفت بمالیکه با تست هر چه دانی بخر نصف آن از من باشد
هر چیزی را که وی بخرد در میان هر دو مشترک بود پس بحصه موکل از بهای مر وی رجوع کند
اگر چه مال موکل هلاک شده باشد واگر هیچ یکی مر دیگری را وکیل نکرده ست
هر که بعد از هلاک مال یکی چیزی را بخرد مشتری را بود زیرا که بهلاک شدن پیش از
خریدن یکی شرکت باطل گردد کما مر مسئله هر کدام را از شریکان مفاوضه و عنان
جایزست که مال را برای تجارت امانت فرستد یا پیش کسی امانت نگاه دارد یا مضاربة
دهد یا اجنبی را برای خریدن و فروختن و جز آن وکیل سازد مسئله مال شرکت در دست
هر واحد از شریکان امانت ست پس بی تعدی از هلاک آن ضمان لازم نیاید سیوم
شرکت صنایع و قبول عمل و آن شرکتی ست میان دو صانع یا زیاده از ان مسئله
اگر دو درزی یا درزی و رنگریز میان خود ها عقد شرکت بستند که هر که از ما عمل مردم
قبول کند اجرت آن میان هر دو مشترک باشد هر که از ایشان عمل کند دیگری
در اجرت آن شریک شود اگر چه شرط کرده باشند که عمل هر دو برابر باشد و اجرت سه حصه بود

۱۹۰

یک حصه از یکی و دو حصه از دیگری و نزدیک امام شافعی اگر اجرت را برابر نکرده اند روا نبود و نزدیک امام مالک بی اتحاد عمل جایز نباشد مسئله اگر یکی از دو صانع که هردو در شرکت صنایع شریک باشند عمل شخصی را قبول کند بر هر واحد لازم شود پس طلب عمل از هر واحد جایز باشد و هر واحد را جایز است که مطالبه اجرت آن عمل کند و چون صاحب کار اجرت را بیکی از ایشان داد از ذمه او ساقط شود و دیگری را حق مطالبه نماند مسئله اجرت عمل در شریکان صنایع مشترک بود اگرچه عمل را یکی از شریکان کرده باشد چهارم شرکت وجوه و آن شرکتی ست که دو کس مثلا بی مال عقد شرکت کنند چنانکه متاع را از بایع آن بوجاهت و اعتماد خود خریده بفروشند و بهای آنرا ببایع رسانند و آنچه منفعت شود میان ایشان مشترک باشد و نزدیک امام شافعی این شرکت روا نبود مسئله شرکت وجوه اگر مطلق است یعنی لفظ مفاوضه و شرایط آن دران مذکور نشده است شرکت عنان باشد کذا فی حاشیه الچلپی و نیز بمفاوضه روا بود چنانکه شرط کرده شود مساوات را در اموری که مساوات آن در مفاوضه واجب است مسئله اگر در شرکت وجوه عقد مطلق کرد هر واحد از شریکان در خریدن مر دیگر را وکیل باشد و اگر مقید بمفاوضه کرد هر واحد مر دیگر را هم وکیل باشد و هم کفیل شود مسئله اگر دو شریک در شرکت عنان شرط کردند که آنچه خرید کنیم درمیان ما مناصفه باشد یا مثالثه بود منفعت نیز همچنان شود و اگر در منفعت زیادتی شرط کردند باطل باشد زیرا که ربح بقدر ملک میشود پس اگر زیادتی را شرط کند میر ربح چیزی که آنرا ضامن نشده است مگر آنکه راس مال غیر عروض باشد دلیل این در ترجمه مذکور است

فصل در شرکة فاسده

مسئله در هیزم چیدن و گاه بریدن و شکار کردن شرکت جایز نبود هر کرا چیزی حاصل شد مر همون را باشد و چیزی را که هردو گرفتند مر هردو را برابر بود و چیزی که یکی را بیاری دیگری حاصل شود مر همون را باشد یاری دهنده را از ان نصیب نبود چنانکه یکی قطع میکند و دیگری یکجا میسازد تمام مر قاطع را باشد و مر دیگری را اجر مثل بود و نزدیک امام محمد

کسی بدر آید و آنکه بعضی متاخران فروختن بعضی وقف را چون خراب شود و منهدم گردد از برای باقی عمارت جایز داشتند اصح آنست که جایز نیست زیرا که وقف بعد از صحت قبول نمیکند ملک چنانکه آزاد قبول نمیکند بندگی را با آنکه مشاهده کرده ایم درین فروختن چیزی را که مشاهده کرده ایم درین استبدال

مسئله اگر شخصی حصه خود را از زمین مشترکه وقف کرد نزدیک امام ابو یوسف جایز است که با شریک خود قسمت کند و از حصه شریک خود متمیز سازد و اگر از زمین خود حصه معین را وقف نمود قاضی آنرا قسمت نماید و از حصه واقف متمیز سازد لیکن وقف را در مصالح آن قسمت کردن روا نبود

مسئله وقف که بر فقیران باشد حاصل آنرا اول بعمارت آن صرف کنند اگرچه واقف آنرا شرط نکرده باشد تا وقف بحال خود ماند اما آنچه بود بحاصل وقف از آن زیاده نکنند کذا فی جامع الرموز

مسئله اگر بر شخصی معین وقف کرد و گفت بعد از وی برای فقیران باشد تعمیر آن از مال آن شخص باشد و اگر وی تعمیر نکند یا فقیر باشد قاضی آن وقف را اجاره دهد و باجرت آن تعمیر نماید بعد از آن وقف را بمصرف آن رد کند

مسئله آنچه از وقف شکسته باشد چون چوب و خشت بعمارت آن خرج کند یا برای عمارت آن بوقت حاجت نگاهدارد و اگر صالح عمارت ندارد فروخته بهای آن بعمارت وقف صرف نماید و جایز نیست که آنرا در میان مصارف قسمت کنند ÷ فقط ÷

خاتمة الطبع الحمد لله علی احسانه که کتاب لاجواب الموسوم بشرح فقه فارسی معه ملتقی الابحر مطابق نسخه مصححه مطبوعه فخر المطابع که بثبت مواهیر علماء عصر حسن الطبع پذیرفته بود موافق غبت دلی خواهان من قلبی باهتمام من بیچاره محمد مرتضی خان مهتمم مطبع مرتضوی دهلی واقع کوچه چیلان رساداد... ماه جمادی الاولی سنه ۱۲۸۳ الهجریه طبع یافت

فهرست کتاب شرح وقایه فارسی جلد اول فهرست ملتقی الابحر جلد اول

واضح باد که فهرست شرح وقایه وملتقی الابحر متفق ست چرا که در صفحه که مسائل شرح وقایه ست مطابق آن مسائل برحاشیه ملتقی الابحر وشاید که از سهو کاتب چند جا پس پیش شده باشد حاجت فهرست علیحده ندارد

DUE DATE

		٦٢٢٣	